افشارها

عدنان مندرس کایا

پیشگفتار

این تحقیق به بررسی ترکمن های آوشاربه عنوان یکی از مهم ترین اقوام اوغوز می پردازد. آوشارها از قرن یازدهم به بعد در تاریخ ترک دوره اسلامی اهمیت مستمری داشته و به عنوان تنها قبیله ی نقش آفرین نام خود را تا به امروز زنده نگه داشته است. آنها همچنین به عنوان یک قبیله قدرتمند و تأثیرگذار در تاریخ ترک اوغوز قبل از اسلام دیده می شوند. چنانکه در روایات قدیم اوغوز به عنوان یکی از ۵ قبیله ای که از آنها فرمانروایان ظهورکرده، یاد شده است. آنها نقش اصلی را در فتح و استقرار آناتولی ایفا کردند و در عصر سلجوقیان فعال بوده و یکی از ۳-۴ طایفه ای که بر امپراتوری عثمانی تأثیر داشته و قبیله ای ترک هستند که نه تنها در زمینه سیاسی بلکه از نظر فرهنگی نیز آثار مهمی از خود بر جای گذاشتند.

اما اطلاعات مربوط به ترکمن‌های آوشار که جایگاه مهمی در تاریخ ترکها داشته‌اند، کافی و رضایت‌بخش نبوده و پراکنده است. دانشمندان در مورد بسیاری از مسائل در مورد آوشارها نظرات مختلف و متناقضی ارائه کرده اند. به همین دلیل اثر مستقلی از

ایل آوشار ارائه نشده است. علاوه بر این، آوشارها تاریخ قبیله خود را نمی دانستند و در یک دوره تنگ و بی حاصل (دوره بگیر و بزن که دادال اوغلو نیز در آن زندگی می کرد) گرفتار مانده بودند. این وضعیت از بچگی مرا آزارم می داد. به همین دلیل شروع به جمع آوری اطلاعات در مورد قوم خودم، ترکمن های آوشار کردم. هدف من ایجاد یک تاریخ قبیله ای منتظمی بود که هم قوم های من بتواند به آن رجوع کند. این اثر محصول همین تلاش هاست.

در این تحقیق سعی شد تاریخ ترکمن های آوشار به طور کلی ارائه شود. علاوه بر این موارد خاص و مهمی که در آوشارها دیده می شود را (مانند علوییت، واقعه کردی شدن و آوشارهای ساکن خارج از ترکیه) در اینجا آورده ایم. از سوی دیگر موضوعات فولکلور و قوم شناسی را از کتاب حذف کردیم، زیرا کار اصلی ما نیست و نیازمند دانش و تحقیق عمیق دیگری است.

ما می‌دانستیم که آوشار نه فقط در قیصریه و مناطق اطراف آن ؛ بلکه تقریباً در هر استانی هستند. برای این منظور، نیاز به انجام تحقیقات میدانی داشتیم. به این خاطر ، از استان‌ها، مناطق، شهرها و روستاهای متعددی بازدید کردیم، از قیصریه شروع کردیم و از چاناق‌قلعه تا اورفا امتداد یافت. با صدها نفر مصاحبه کردیم. این مصاحبه‌ها که بسیار مفید بودند، نتایج جالبی به همراه داشتند. ما در طول این سفر بر استان‌های خاصی تمرکز کردیم. این به دلیل جمعیت زیاد آوشار در این استان‌ها بود. با این حال، باید تأکید کنیم که به دلیل محدودیت‌های زمانی و مالی تلاش‌های ما را در این زمینه نتوانستیم از استان‌های زیادی که آوشار در آنها یافت می‌شود، بازدید کنیم.

قزوتنانه می‌گویم که این یک تلاش پرمدعا نیست. معتقدم که عدم دسترسی کافی به منابع، پراکندگی اطلاعات و تنوع گسترده نظرات، این مطالعه را ناقص گذاشته است.

خوانش‌های متفاوت از نام قبایل و نام مکان‌ها، چالش‌های قابل توجهی را ایجاد کرده است. با وجود این، معتقدم که یک مطالعه سازمان‌یافته و جامع در مورد ترکمن‌های اوشار انجام داده‌ام. معتقدم که با انجام این مطالعه، راه را برای مطالعات آینده، با کیفیت بالاتر و جامع‌تر هموار کرده‌ام و به عنوان پایه‌ای برای آنها در مورد موضوعات خاص عمل خواهد کرد.

این تحقیق شامل شش بخش است. بخش اول اطلاعات مقدماتی در مورد ترکان اوغوز، که آوشار به آنها تعلق دارند، ارائه می‌دهد. بخش دوم اطلاعات خاصی در مورد قبیله آوشار، فعالیت‌های آنها قبل و در طول دوره اسلامی، برخی از ایالت‌ها و امیرنشین‌هایی که تأسیس کردند و به طور خلاصه، تاریخ سیاسی آوشار ارائه می‌دهد. بخش سوم آوشارهایی را که تحت حکومت عثمانی قرار گرفتند و وضعیت آنها در نتیجه سیاست‌های اسکان عثمانی ، بررسی می‌کند. این بخش آوشارهایی را که در قیصریه و مناطق اطراف آن ساکن شدند، به تفصیل بررسی می‌کند. فصل چهارم، قبایل و عشایر ترکمن‌های آوشار را طبقه‌بندی می‌کند و اولین مطالعه از این نوع طبقه‌بندی را ارائه می‌دهد. فصل پنجم به طور خلاصه به مسئله کردها، به عنوان مسئله‌ای مهم در ترکیه، می‌پردازد و اطلاعاتی در مورد قبایل و عشایر آوشار که کرد شده‌اند، ارائه می‌دهد. در این موضوع که ما آن را برای یکپارچگی کشور ترکیه ضروری می‌دانیم، نشان داده شده است که بخش قابل توجهی از شهروندان ما که تلاش می‌شود تحت نام کردها از ما هم جدا کنند، اصالتاً ترک هستند و برخی از آنها ترکمن‌های اوشار هستند. موضوع دیگر علوی‌گری است. اطلاعات مختصری در مورد علوی‌گری، به عنوان میراث فرهنگی ترکیه، ارائه شده و به آوشارهای علوی اشاره شده است. فصل ششم و پایانی تلاش می‌کند اطلاعاتی در مورد مردم آوشار که علاوه بر ترکیه در برخی کشورهای اطراف زندگی می‌کنند، ارائه دهد. برخی

اسناد به انتهای کتاب اضافه شده است. فهرست روستاهای آوشار را که پس از تلاش فراوان گردآوری کرده‌ایم، به دلیل برخی جزئیات ناقص، برای گنجاندن در کتاب مناسب ندانستیم. این فهرست را در وب‌سایت آنلاین خود که در حال حاضر در دست تهیه است، منتشر خواهیم کرد.

می‌خواهم در اینجا به موضوع دیگری بپردازم. برخی محافل در مورد مطالعات انجام شده روی ترکمن‌های آوشار نگران هستند. با توجه به اینکه کشور ما با "خرد ملی‌گرایی" دست و پنجه نرم می‌کند، می‌توانیم این نگرانی را تا حدودی درک کنیم. با این حال، مطالعه دقیق دیدگاه‌های ما در مورد کردسازی و علوی‌گری نشان می‌دهد که هدف ما نیز دستیابی به وحدت ملی است. استاد ارجمند ما، دکتر مصطفی کفالی، از بزرگان قوم آوشار، در مقاله‌ای که در سومین سمپوزیوم قبایل ترک و دادال‌اوغلو که در قیصریه برگزار شد، ارائه داد، گفت: «هویت آوشاری ما گواه ترک بودن ماست. به عبارت دیگر، دلیل استوار ترک بودن ماست.» فکر نمی‌کنم نیازی به گفتن چیز بیشتری در این مورد باشد.

مایلم از همه کسانی که در این تلاش از من حمایت کردند تشکر کنم. قدردانی خود را به ویژه از ملت شریف ترکیه ابراز می‌کنم که با بردباری و مهمان‌نوازی بی‌نظیر خود، در طول سفرهای تحقیقاتی میدانی‌ام از من حمایت بی‌دریغ کردند. همچنین از خلیل ابراهیم ییلدیریم، وکیل مهربان و رئیس انجمن دادال‌اوغلو ، که در طول فرآیند انتشار کتاب را خواند، نقدهای سازنده ارائه داد و به ما در درک برخی نکات کلیدی کمک کرد، سپاسگزارم. همچنین از دوست عزیزم صفوره دوجی، محقق، نویسنده و مورخی که کارهای قابل توجهی در مورد نام مکان‌ها انجام داده است، سپاسگزارم. در نهایت، مراتب قدردانی خود را به دوست عزیزم ممدوح یاغمور، عضو هیئت

علمی دانشکده ارتباطات دانشگاه فرات، که در مفهوم‌سازی و توسعه این اثر نقش بسزایی داشت، ابراز می‌کنم.

عدنان مندرس کایا

می ۲۰۰۴، قیصری

ورود

ترکان اغوز

الف. منشأ نام اوغوز

از معنای نام اوغوز در آثار باستانی اطلاعی در دست نیست. در حماسه اوغوز کاغان که در زمان ایلخانیان به زبان اویغوری نوشته شده است آغیز به معنی اولین شیر به شکل اغوز نوشته شده[۱] عده ای فکر می کردند که معنای اوغوز این بوده است، اما ثابت شد که این یک اشتباه املایی است. در همان حماسه آمده است که اوغوز خان بعد از تولد صحبت کرد و گفت به خاطر اینکه من که در قصر به دنیا آمدم نامم را اوغوز بیگ گذارند. این که چه نوع رابطه ای بین در چادر به دنیا آمدن و "اوغوز" وجود دارد جای تردید است.

خیلی از دانشمندان امروزی سعی در تعیین منشأ اوغوز داشته اند. جی. مارکوارت استدلال می کند که کلمه اوغوز از اوخ(تیر) و اوز(انسان) می آید. اما در ترکی کلمه (uz) به معنای انسان وجود ندارد. از طرف دیگر د. سینو، اوغوز را مربوط به

اؤکوز(گاو) می‌داند. اما کلمه اوکوز/اؤکِس از زبان طُخاری [1] به شکل اؤکوز وارد ترکی شده و تا به امروز باقی مانده است. ل. بازن می گوید که اوغوز به معنای جوانه است. در گویش های ترکی کلمه اُغوز برای جوانه یا شکوفه وجود ندارد.[۲]

جی. هامیلتون این کلمه را از اوغوش می داند. اما در کتیبه های اورخون واژه اوگوش و اوغوز به طور جداگانه در یک جمله آمده است.[۳]

همانطور که مشاهده می شود، اگرچه در مورد ریشه نام اوغوز نظرات مختلفی ارائه شده است، اما دیدگاهی که گی. نمث [i] بیان کرده، دیدگاه درستی است. بر این اساس اوغوز کلمه ای است که از اوک+ز مشتق شده است. (اوک) از اویماق (قبیله) است و (ز) جمع است[۴]. ترجمه کلمه اوغوز به چینی به عنوان «قبایل» نیز مؤید این دیدگاه است[۵]. بنابراین می پذیریم که کلمه اوغوز از اوک (اوک و اویمک) + پسوند ز گرفته شده است و اوغوز به معنای (قبایل) است.

ب- تاریخ اوغوزها

اوغوزها یکی از قبایل ترک متعلق به دولت گؤک ترک هستند که از ۹ قبیله تشکیل شده بود. آنها در قرن هفتم و هشتم در کنار رودخانه تولا زندگی می کردند. از جمله قبایل مهمی بودند که دولت بر اساس آنها بنا شده بود. در کتیبه‌های اورخون، کلمه «بودون» برای همه جوامع سیاسی و قبیله‌ای، محلی-بیگانه، عشایری- یکجانشین به کار رفته است. از سوی دیگر، این جوامع با تعداد طوایف خود خوانده می شدند. به

[1] طِخاری یا زبان های طِخاریک شاخه ای منقرض شده از خانواده زبان های هند و اروپایی هستند. این زبان با نسخه های خطی مربوط به قرن ششم تا هشتم که در شهرهای واحه شمالی حوضه تاریم (سین کیانگ امروزی، چین) و در صحرای لوپ یافت شد، شناخته شده است. /مترجم

همین دلیل اوغوزها در این دوره ها به «دوققوز اوغوز بودون» معروف بودند. نام دو قبیله از این نه طایفه شناخته شده است (قونی و تونرا).

دولت گوک ترک ازبین رفت (۶۳۰) و ترکان ۵۰ سال در اسارت زندگی کردند. در این مدت، قیام های زیادی برای استقلال رخ داد (مشهورترین آنها شورش گورشاد است. ح. نهال آتسیز این رویداد را در رمان های خود "مرگ بوزقوردها" و "بوزقوردها زنده می شوند"، جاودانه کرده است). در نهایت، قوتلوق قاآن موفق شد و دولت را دوباره تأسیس کرد. قوتلوق خان با لقب ایلتریش در حالی که در تلاش برای برپایی مجدد دولت ترک بود، اوغوزها را قوی ترین قبیله در مقابل خود یافت. اوغوزها در رودخانه تولا (مغولستان کنونی) به مرکزیت اؤتوکن زندگی می کردند و فرمانروایی به نام خاقان بر آنها حکومت می کرد، او ۵ بار با آنها جنگید و در آخرین جنگ، حاکم آنها "باز خاقان" شکست خورده و تحت اطاعت او قرار گرفت. اما برخلاف دیگر اقوام تابع خود، یکی از آنها را در راس شان ننشاند و مستقیماً به خود وی متصل شدند. چنانکه در کتیبه های اورخون آمده است: « ای بیگ های اوغوز ، ترک ، بودون بشنوید». در واقع بیلگه خاقان با گفتن این جمله که «۹ قبیله اوغوز قبیله من بودند» به این پیوند اشاره دارد. پس از این پیروزی، خاقانات گؤک-تورک با مرکزیت اؤتوکن مجدداً تأسیس شد. (۶۸۲)

مشاهده می شود که اوغوزها مانند بسیاری از اقوام دیگر در دوره قاپقان خان (۱۶-۷۱۵) علیه دولت شورش کردند. اگرچه وی در عرض یک سال ۴ بار با اوغوزها جنگید، اما نتیجه تامی حاصل نشد. برخی از قبایل در جریان جنگ های تاج و تخت که پس از مرگ قاپقان خان در سال ۷۱۶ آغاز شد، سرزمین خود را ترک کردند و به نقاط دور رفتند. پس از به قدرت رسیدن بیلگه خاقان، اوغوزها به چین پناه بردند (۷۱۷-۱۸). اما بعداً اوغوزها به سرزمین خود بازگشتند و به خاقانات گؤک-ترک

پیوستند. در کتیبه های اورخون به «اغوز بودون» اشاره شده است. در نتیجه درگیری های داخلی که پس از مرگ بیلگه خاقان (۷۳۴) آغاز شد، دولت گؤک-ترک بسیار ضعیف شد. پس از آن، اتحاد سه گانه متشکل از اویغور، قارلوق و باسمیل ها به گؤک-ترک ها حمله کرد. پس از مبارزات، خاقانات گوک-ترک از بین رفت و خانات اویغور به جای آن تأسیس شد (۷۴۵). معروف است که در این دوره برخی از لشکرهای اوغوز مانند برخی از دیگر قبایل به چین رفتند.

در زمان تأسیس دولت اویغور، می بینیم که اوغوزها در کنار اویغورها با گوک-ترک ها جنگیدند. اما اندکی پس از تأسیس دولت، اوغوزها قیام کردند و علیه دولت جبهه گرفتند (۷۴۹). در متون اویغوری به آنها هشت اوغوز گفته می شود که نشان می دهد فقط یک قبیله تابع دولت بوده و هشت قبیله دیگر با آن مخالفت کرده اند. خاقان مویون چور اویغور بر ضد اوغوزها لشکرکشید و آنها را تحت سلطه خود درآورد. از این تاریخ به بعد، اوغوزها مانند گوک-ترک ها به یکی از مهم ترین قبایل دولت اویغور تبدیل شدند. اما از آن تاریخ تاکنون هیچ اطلاعاتی از آنها موجود نیست. نامعلوم است که چه اتفاقی برای پایان دوققوز اوغوز افتاد.

به غیر از این نُه اوغوز، اوغوزهایی نیز بودند که از گؤک ترک های غربی بودند که از اعضای اون اوخ بودند. این اوغوزهای ساکن در سواحل سیحون نقش بسیار مهمی در تاریخ جهان داشتند که با هیچ ایل ترک دیگری قابل مقایسه نیست. آنها امپراتوری سلجوقی و عثمانی را تأسیس کردند و پس از حمله مغول، تنها قبیله جهان ترک از نظر حفظ موجودیت، تاریخ، خاطرات و فرهنگ قبیله بودند.

اوغوزهای سیحون به دو شاخه بوزاوخ و اوچ اوخ تقسیم می شدند. موطن آنها مکان هایی از دریای خزر تا مناطق فاراب و اسفیجاب در کنار رود سیحون و استپ های

شمال این رودخانه بود. دولت اوغوز یابقو که حاکمی به نام یابقو را در رأس خود داشت، در نیمه اول قرن دهم دولتی مستقل و قدرتمند بود. اوغوزها که دلاور و جنگجو بودند هرگز تابع دولت دیگری نبودند. روابط اغوزها با همسایگانشان چندان دوستانه نبود. آنها دائماً به ویژه در غرب با پچنگ ها و خزرها مبارزه می کردند. می دانیم که گروه کوچکی از پچنگ ها که اکثراً وطن خود را ترک کرده و در جریان این مبارزات گریختند، به واحد اوغوز پیوستند و قبیله ای تشکیل دادند. برعکس، روابط اوغوزها با بولقارها دوستانه بود. در مرزهای جنوبی اوغوزها مسلمانان بودند که دارای زندگی کاملاً راحت و ثروتمند بودند. اوغوزها دائماً با همسایگان شرقی خود، قارلوق ها نیز می جنگیدند. حتی یابقوی اوغوز در یکی از این جنگ ها جان باخت. روابط اغوزها با همسایگان شمالی خود، قپچاق ها، گاه به شکل جنگ و گاه صلح بود. زندگی اقتصادی و توسعه تجاری حاصله در قرن ۱۰، منجر به افزایش ثروت در سرزمین های اوغوز و توسعه زندگی شهری شد. بدین ترتیب شهرهای جدید تأسیس شد و فرهنگ بالایی پدید آمد. باز هم به لطف روابط تجاری در این زمان، اسلام به سرعت در میان اوغوزها گسترش یافت.

زمان و چگونگی ناپدید شدن دولت اوغوز مشخص نیست. با این حال تخمین زده می شود که در نتیجه درگیری های داخلی در اوایل قرن یازدهم (کمی قبل از سال ۱۰۰۳) منقرض شده باشد. به دلیل این درگیری های داخلی، برخی از قبایل اوغوز وطن خود را ترک کردند و متفرق شدند. یکی از این پراکنده شده ها، سلجوق پسر دوقاق و قبیله اش است. سلجوق سوباشی (فرمانده ارتش) دولت اوغوز که متوجه شد در جریان درگیری های داخلی کشته خواهد شد، قبیله خود را گرفت و به شهر

جند [۲](۹۸۵) آمد. پس از مدتی دین اسلام را پذیرفتند. المنتصر که می خواست دولت سامانیان را احیا کند، در سال ۱۰۰۳ برای کمک نزد اوغوزها آمد. این اوغوزها اوغوزهایی بودند که به بیگ سلجوقی وابسته بودند. این اوغوزها در سال ۱۰۴۰ در جنگ دَندانَقان غزنویان را شکست دادند و دولت خود را تأسیس کردند. با تأسیس دولت سلجوقی، موج مهاجرت از کشور اوغوز به سرزمین سلجوقیان آغاز شد. سلجوقیان از این جمعیت به خوبی استفاده کردند و امپراتوری وسیعی را تا مرز بیزانس تأسیس کردند. در قرن یازدهم دین اسلام به دین اوغوزها تبدیل شده بود. اوغوزها که به ترکمن ها نیز معروف بودند، برای جهان اسلام که در برابر بیزانس بی دفاع و از نظر روحی پوسیده شده بود، به منبعی جدید و لایزال تبدیل شدند.

اغوزها که اکثراً تحت تأثیر اسلام یکجانشین شدند، توسط مردم کوچ نشین خود به عنوان یاتوق (تنبل) تحقیر شدند. اوغوزهای ساکن شهرها علیرغم اینکه اوغوزهای کوچ نشین پیوسته جابجا می شدند و غارت می کردند، اکثراً با حمله مغول محلات خود را ترک کردند و به مناطقی از خراسان و ایران گریختند. وقتی مغول ها به ایران آمدند، آنها به آناتولی آمدند. می دانیم که این مهاجرت ها منشأ رویدادهای مهمی بود که در آینده منجر به فتح آناتولی و تأسیس دولت عثمانی می شد.

با متلاشی شدن یابقویی اوغوز، عده ای از قبایل اوغوز کوچ کردند و به شمال دریای سیاه آمدند (۱۰۵۴). این اوغوزها که روسها آن را ترک می نامیدند در سال ۱۰۵۵ به رودخانه دنیپر (اؤزو) در غرب رسیدند. با این حال، آنها در جنگ با روس ها در سال

[۲] شهر جند، شهری تاریخی است که در نزدیکی قیزیل‌اوردا در قزاقستان امروزی واقع شده است. سند که در ساحل چپ رودخانه سیحون (سیردریا) واقع شده است، سکونتگاه اصلی ترکان اوغوز باستان بوده و نقش کلیدی در ادغام آنها با جهان اسلام داشته است./مترجم

۱۰۶۰ شکست خوردند و به دانوب سفلی مهاجرت کردند. آنها مدت زیادی در اینجا نماندند و در سال ۱۰۶۵ از دانوب گذشتند و شروع به یورش به بالکان کردند. در منابع بیزانسی به آنها اوز (یعنی اوغوز) می گفتند.

عاقبت این اغوزها به فاجعه ختم شد. برخی از آنها در اثر حملات دشمنان سابق خود، پچنگ ها در اثر سرما، بیماری های همه گیر و گرسنگی نابود شدند. در نتیجه آنها دیگر قدرت نداشتند و از آنجا که قادر به محافظت از سربازان خود نبودند، برخی به بیزانس پناه بردند، در حالی که برخی دیگر تحت فرمان روس ها قرار گرفتند. بیزانس اوغوزهایی را که به آن پناه بردند به ویژه در مقدونیه اسکان داد. این اوغوزها همراه با پچنگ ها در ارتش بیزانس خدمت کردند و در نبرد ملازگرد شرکت کردند. در طول جنگ، آنها به رهبری سردار تامیش طرف سلجوقیان را گرفتند و پیروزی سلجوقیان در جنگ را تضمین کردند. این نشان می دهد که آنها اگرچه مسیحی شدند اما ترک بودن خود را حفظ کرده بودند. کسانی که تحت فرمان شاهزادگان روسی قرار گرفتند تا قرن سیزدهم به حیات خود ادامه دادند. اما به مرور زمان هویت ملی خود را مانند سایر اقوام ترک که مسیحی شدند از دست داده و متأسفانه در میان نژادهای محلی ذوب شدند.[۶]

ج. رابطه اوغوز –ترکمن

چنانکه معلوم است در منابع به ترکان اوغوز «ترکمن» نیز گفته می شود. با این حال ترکمن ها قوم ترک کاملا جدا از اوغوزها هستند. صاحب واقعی نام ترک این قوم است.[۷] توگارماهای (تورگ ها) ذکر شده در نسخه سپتوآگنتا (هفتادها)، که ترجمه یونانی تورات است، به عنوان قومی که از شمال آمده اند یاد می شود. وهب ابن منبّه از اولین راویان حدیث اسلامی، از مردم ترگومان یاد می کند که ذوالقرنین

در ترکستان با آنها ملاقات کرد. البیرونی در توضیح کلمه ترکمن میگوید «اغوزها این نام را به شکل تورگومان تلفظ می کنند».[۸]

محمود کاشغری طی داستانی نقل می‌کند که در جریان لشکرکشی ذوالقرنین به ترکستان، ۲۴ قبیله اوغوز نام ترکمن را به خود گرفتند.[۹] در اسناد پاپیروسی که در الفانتی (مصر) یافت شده، آمده است که دارگمان‌ها با عنوان سپاهیان خوارزم جزو لشکریان هخامنشی بودند که به مصر آمدند. باز هم در عصر هون های غربی در قرن پنجم ق.م. در منابع چینی نام کشور و قبیله منطقه دریای آرال به عنوان توکومن Tü-kü-mön) ذکر شده است.[۱۰] همچنین از آگاتانگلوس رومی که وقایع از سالهای ۳۳۰-۲۸۶ پس از میلاد را توصیف می کند، تا اوهانس کاتولیکوس ششم که در سال ۹۲۵ درگذشت، همه وقایع نگاران، ایل تورکومیان و مردم ارمنستان و اطراف آن را نژاد تورکومیان و اشکنازی می نامند. [۱۱]

از آنجایی که جمعیت آنها در دوره اسلامی کم بود، المقدسی تنها از ترکمن ها بحث کرده است. او نوشته است که بین اسفیجاب و بالاساغون زندگی می کنند، پادشاهشان در شهر اردو زندگی می کند و از ترس مسلمان شده اند. ترکمن ها اولین قبیله ترک هستند که اسلام را پذیرفتند. هنگامی که اسلام در آسیای مرکزی شروع به گسترش کرد، برخی از اوغوزها در نیمه اول قرن دهم شروع به پذیرش اسلام کردند. در اواخر همان قرن اکثریت به اسلام گرویده بودند. مسلمانان ماوراءالنهر اوغوزهای مسلمان شده را ترکمن می نامیدند تا آنها را از اوغوزهای غیر مسلمان متمایز کنند. از آنجایی که ترکمن ها اولین جامعه ترکی بودند که اسلام را پذیرفتند، نام ترکمن به معنای مسلمان نیز به کار می رفت. بدین ترتیب، اغوزهایی که مسلمان شدند، ترکمن نامیده شدند. از سوی دیگر اوغوزها خود را ترکمن نمی نامیدند و مدتها این نام را قبول نکردند. در آغاز قرن سیزدهم ، نام ترکمن در همه جا جای

اوغوز را گرفت.[۱۲] در حالی که در ابتدا اوغوز معنای قومی و ترکمن معنای سیاسی داشت، [۱۳] نام ترکمن به تدریج به نامی تبدیل شد که عشایر مسلمان را از ترک های یکجانشین و غیر مسلمان متمایز می کرد. [۱۴]

نام ترکمن بسیاری از علمای قدیمی و جدید را به خود مشغول کرده است. در این باره دو دیدگاه وجود دارد: اول اینکه نام ترکمن از پسوند ترک + من (مانند به فارسی) تشکیل شده و به معنای مشابه ترک است.[۱۵] بر اساس دیدگاه دوم، ترکمن از ترک + ایمان آمده است.[۱۶] بر اساس دیدگاهی که امروزه جان دنی مطرح می کند، پسوند –من در پایان پسوند اغراق (قوجامان، شیشمان، دگیرمان و غیره) است و نام ترکمن به معنای ترک اصیل(ترکِ ترک) است.

د. قبیله ها

اوغوزها جامعه بزرگی هستند که از ۲۴ قبیله تشکیل شده است. آنها به دو شاخه اصلی به نام های بوزاوخ و اوچ اوخ تقسیم می شوند. این سازمان در قرن یازدهم در منطقه سیحون وجود داشته است.

دو فهرست اصلی از قبایل اوغوز وجود دارد. فهرست کاشغری و رشیدالدین. فهرست های دیگر (مصطفوی، یازیجی اوغلو، نشری، ابوالغازی..) از رشیدالدین نقل شده است. فقط آینی از کاشغری بهره برده است.

در کاشغری، اوغوزها به عنوان ۲۴ قبیله نشان داده شده اند. او دو قبیله را خلج نام برده و ازاوغوزها ندانسته و نامشان را نیز ذکر نکرده است. او همچنین قبایل را با توجه به شهرتشان در آن زمان فهرست کرده است. کاشغری نقل می‌کند که طی لشکرکشی ذوالقرنین به ترکستان ، ۲۴ قبیله نام ترکمن را به خود گرفتند. به گفته وی

این طوایف متشکل از طوایف بسیار بوده و اُبای(محدوده ی سکونت) هیچ یک از قبایل اوغوز به طور قطع مشخص نیست.

فهرست کامل قبایل اوغوز در اوایل قرن چهاردهم توسط رشیدالدین داده شد. بر این اساس اوغوزها ۲۴ قبیله هستند و به دو شاخه اصلی بوزاوخ و اوچ اوخ تقسیم می شوند. در کاشغری چنین تمایزی وجود ندارد. رشیدالدین در هنگام تهیه فهرست خود به موقعیت سیاسی و اجتماعی قدیمی اوغوزها وفادار مانده است. بر این اساس اوغوز خان از هر کدام از ۶ فرزند خود، دارای ۴ نوه بوده و اقوام اوغوز از این ۲۴ نوه هستند. تمایز بین بوزاوخ و اوچ اوخ این است که آنها از بطن دو زن متفاوت وی می آیند.

به گفته رشیدالدین، شاخه غالب اوغوزها بوزاوخ ها هستند. به همین دلیل، علامت بوزاوخ ها ، کمان بود و علامت اوچ اوخ ها به معنای تابعیت، تیر بود. در نظام و ارتش ترکان قدیم، نظم دوگانه حاکم بود. در این ترتیب که به راست و چپ معروف است، شاخه راست ارجمندتر به حساب می آمد. بنابراین، از آنجایی که بوزاوخ ها بازوی غالب بودند، بازوی راست در نظر گرفته می شدند. اینکه بوزاوخ ها را شاخه غالب می دانند به این نسبت داده می شود که پیش از اسلام تفوق سیاسی در این شاخه بوده است. یابقوهای [۳] اوغوز از قبیله های قایی، یازیر، آوشار، بیگدیلی و ایمور بودند و فقط قبیله ایمور از اوچ اوخ بودند. اما در حماسه های دده قورقود، برتری در اوچ اوخ هااست. اوچ اوخ ها در دوره اسلامی نیز حضور چشمگیری داشت.

[۳] – عنوان بالاترین مقام پس از خاقان در دولت های ترک اولیه که در آسیای مرکزی تأسیس شد. نائب‌السلطنه/مترجم

قبیله چاروقلوق که در لیست کاشغری قرار دارد، در لیست رشیدالدین نیست. در فهرست رشیدالدین نیز، اسامی زیر وجود دارد که در کاشغری نیستند: یاپارلی، قیزیق، قارقین. از این میان، قیزیق و قارقین (پسران اولدوزخان) دو قبیله هستند که کاشغری آنها را در فهرست خود قرار نداده است. یاپارلی تنها طایفه ای است که معنای نامش نوشته نشده است. علاوه بر این، هیچ سابقه تاریخی، نام مکان یا سازمانی متعلق به یاپارلی یا چاروقلو یافت نشد. بدین ترتیب به نظر می رسد که یاپارلی در رشیدالدین جای چاروقلو را در کاشغری گرفته است. در دیگر سو پچنگ ها که ایل دیگری از ترک ها بودند در معرض حملات اوغوزها قرار گرفتند و به همین دلیل به غرب مهاجرت کردند و به بالکان رفتند. گفته می شود که گروهی از پچنگ ها کوچ نکرده و در میان اوغوزها ماندند و قبیله ای از آنها را تشکیل دادند.

کاشغری و رشیدالدین طمغاهای(مُهر) قبایل را نیز نشان داده اند. این طمغاها بر روی حیوانات نقش می‌بست، روی سکه‌ها قرار می گرفت و روی آثار، اسناد و حتی پرچم‌ها حک می‌شد. در رشیدالدین اونگون ها نیز بیشتر دیده می شود. اونگون ها پرندگان شکاری غیرقابل خوردن و مقدس محسوب می شدند. باز هم در فهرست رشیدالدین آمده است که قسمت‌هایی از گوشت گوسفندی که قبایل در زمان‌های قدیم در جشنها می‌خوردند، به یک پایه نصب می شد. به نظر می رسد که ، این سنت ها تعیین کننده حقوق سیاسی و اجتماعی درون قبیله بودند.[۱۷]

۵- استقرار در آناتولی

با فروپاشی دولت اوغوز یابقو، برخی از اوغوزها به شمال دریای سیاه رفتند. برخی از آنان در سال ۱۰۳۵ به خراسان آمدند. اوغوزهایی که در این منطقه متعلق به غزنویان تحت اداره سلجوقیان زندگی می کردند، پس از کشمکشی طولانی، غزنویان را

شکست دادند و دولت خود را تأسیس کردند (۱۰۴۰). در مدت کوتاهی سرزمین های خود را تا مرز بیزانس گسترش دادند. بخش‌هایی از توده اصلی اوغوز در سیحون مدام به ایران می آمدند و به دولت می پیوستند.

این اوغوزها با پذیرش اسلام ، حافظ جهان اسلام نیز شدند. بدین ترتیب اسلام عنصری جدید و قدرتمند به دست آورد. اوغوزها نه تنها از اسلام در برابر بیزانس دفاع کردند، بلکه آنها را به عقب رانده و آناتولی را گرفتند و آن را به وطنی جدید و ابدی تبدیل کردند.

آناتولی که اعراب سال‌ها با ارتش‌های عظیم نمی‌توانستند آنرا فتح کنند، پس از نبرد ملازگرد در سال ۱۰۷۱، طی ۸ تا ۱۰ سال به دست ترک‌ها افتاد. بدین ترتیب تمام نقاط آناتولی پر از توده های اوغوز شد. آنها دائماً از کسانی که از ایران و ترکستان میآمدند، تغذیه می شدند و جمعیت‌شان در حال افزایش بود. پس از فتح، کانال مهاجرتی بین آناتولی و ترکستان ایجاد شد. این کانال با حمله مغول در قرن سیزدهم فعالتر شد. گروه های پرنفوس تر اوغوز شروع به آمدن به آناتولی کردند. ترک شدن آناتولی عمدتا مدیون حمله مغول است.

پس از استیلای مغول، پنج جامعه ترکمن در آناتولی وجود داشت. اینها مردم آغاچ-اری(آغاجری) در منطقه مرعش-مالاتیا، چه پنی ها در اطراف سینوپ-سامسون، گرمیان هایی که از مالاتیا به کوتاهیه آمدند، ترکمن ها در منطقه دنیزلی-اوشاک و مردم قارامان که در ارمنک-موت-سیلیفکه-آنامور پخش بودند.[۱۸]

پس از این استیلا (اواسط قرن سیزدهم) تعداد قابل توجهی از ترکمن ها از آناتولی به سوریه گریختند. آنها سازمان بوزاوخ و اوچ اوخ را در آنجا نیز حفظ کردند. اینها گروهی هستند که در شمال سوریه و زمان عثمانی به ترکمن های حلب معروف

شدند. این ترکمن ها بعدها با مهاجرت در مقیاس زیاد در آناتولی و ایران ساکن شدند. به نظر میرسد که اینها آخرین توده های اوغوز بودند که سازمان بوزاوخ و اوچ اوخ را حفظ کرده بودند.

اوغوزهای تخته قاپو در قبایل سیحون نیز تحت فشار مغول، به آناتولی سرازیر شدند و اکثریت قریب به اتفاق اوغوزها در آناتولی جمع شدند. به این ترتیب با این مهاجرت ها که ار قرن یازدهم تا پایان قرن چهاردهم ادامه یافت، آناتولی به کشور اوغوز تبدیل شد. برخی از اوغوزها در جای خود باقی ماندند و مردم ترکمنستان امروز از نسل آنها هستند.

عده‌ای با فتوحات اولیه در شرق و جنوب شرقی آناتولی مستقر شدند و در آنجا حکومت‌هایی را تأسیس کردند. با حمله مغول، بخش قابل توجهی از اوغوزها به آناتولی غربی آمدند. اینکه در این زمان ۲۰۰ هزار چادر ترکمن در منطقه دنیزلی زندگی می کردند، نمونه بارز این موضوع است.

برخلاف آناتولی مرکزی و غربی، آناتولی شرقی و جنوب شرقی به دلیل شرایط جغرافیایی و آب و هوایی کمتر برای اسکان ترک ها مناسب بودند. با وجود این، می بینیم که زندگی شهری در این مناطق توسعه یافته و ترک ها در این مناطق نیز ساکن شده اند. اینها آق قویونلوها و قره قویونلوها بودند. اما با رفتن بیشتر آنها به ایران، ساختار قومی امروزی این مناطق در دوره عثمانی شکل گرفت. پس از مرگ ابوسعید بهادرخان، مغولان وارد جنگ داخلی شدند و ترکمن های آناتولی به استقلال و آرامش کامل دست یافتند. سپس امارت (بیگی)های آناتولی شروع به مبارزه برای ایجاد وحدت ترکان کردند. در دوره امارت های پس از سلجوقیان، آناتولی به یک کشور ترک واقعی تبدیل شد. فتح مناطقی که در دوره سلجوقیان امکان تصرف آنها

وجود نداشت، با استقرار کامل جمعیت و فرهنگ ترک در همه جا به ویژه شهرها، استفاده از زبان ترکی به عنوان زبان رسمی و ادبی و آبادکردن مناطق تحت حکومت وزندگی پر رفاه مردم در این دوره اتفاق افتاد.

وقتی عثمانی ها در صحنه تاریخ ظهور کردند، ترک ها در آناتولی تبدیل به جامعه ای شده بودند که همه چیز داشتند. کار عثمانی ها فتح سرزمین های از بورسا تا استانبول بود. همه چیز آماده بود و شرایط مساعد بود. عثمانی ها آناتولی را در زمان حکومت سلطان سلیمان قانونی به طور کامل به دست آوردند. بررسی های انجام شده بر اساس دفاتر "تحریر" به طور قطع نشان می دهد که ۲۳ قبیله از اوغوزها به آناتولی آمده اند. در مورد نام آلکا-بؤلوک در کاشغری و آلکاراوالی(آلکا-ائولی) در رشیدالدین، چنین نام مکانی دیده نمی شود، اما به نظر می رسد نام برخی از روستاها با آن مرتبط باشد. نام روستا های هالکا ائولی، هالکا آولووهالکا هاولو ممکن است شکل های تغییر یافته آلکا ائولی باشد. حتی نام روستای هالکالی[۴] ممکن است مربوط به این قبیله باشد.

قبایل سالور، چاووندور، ایغدیر، یازیر، ایمور و قیرقین در تشکیل ترکمن‌های ماوراءالنهر نقش اساسی داشتند. از این میان سالور، ایمور و قیرقین ها نقش مهمی در اسکان آناتولی داشتند. ازمیان قایی ها، بایندیرها و بیگدیلی ها که ترکمن های ماوراء خزر را تشکیل می دهند، قایی ها قبیله ای است که بیشترین نقش را در فتح و اسکان آناتولی داشته است. بایندرها نیز به میزان قابل توجهی اسکان یافتند. تشکیلات پر نفوس کوچ نشین و ساکن از بیگدیلی ها نیز مشاهده میشود. قبایلی که در مقایسه با

[۴] امروزه محله ای در بخش اروپایی استانبول به این نام با اکثریت ترک آذربایجانی و شیعه وجود دارد/مترجم.

سایرین در آناتولی در وضعیت ضعیف تری دیده می شوند عبارتند از: قبایل پچنک، ییوا، بوگدوز، دودورغا، قیزیق، آلایوندلو. از قدیم الایام بین جمعیت های قبایل اوغوز تفاوت هایی وجود داشته است. برخی از قبایل پرجمعیت بودند، برخی با جمعیت کمتر.

افشارها(۸۶ نام مکان) پس از قبیله قایی (۹۴ نام مکان) در اسامی مکانهای قبایل اوغوز در قرن شانزدهم در رتبه دوم قرار دارد و نقش اصلی را در ترک شدن آناتولی ایفا می کنند. افشارها که در ترکیه و ایران طوایف پر جمعیتی دارند، یکی از ۵ طایفه ای هستند که حکومت داشتند. قینیق ها (۸۱ نام مکان) پس از افشار قرار می گیرد.

مشخص است که قایی، افشار، قینیق، بایندر و سالورها نقش اصلی را در فتح و استقرار در آناتولی داشتند.[۱۹]

بخش اول تاریخ ترکمن های افشار

الف. نام افشار و معنی آن

نام ایل آوشار در فهرست های محمود کاشغری (قرن یازدهم) و فخرالدین مبارک شاه (قرن سیزدهم) افشار است. در فهرست‌های رشیدالدین (اوایل قرن چهاردهم) و یازیجی اوغلو (قرن پانزدهم) که به او استناد کرده است و ابوالغازی بهادر خان (قرن هفدهم) با نام افشار یاد شده است. در وقایع نامه های پیش از حمله مغول می توان به شکل آوشار برخورد. در قرون چهاردهم و هفدهم هر دو شکل در آناتولی دیده می شدند، اما نام آوشار بیشتر رایج بوده و تلفظ آن در زمان ما در سراسر کشور جای افشار را گرفته است. از سوی دیگر از قرن شانزدهم در منابع ایرانی به شکل افشار

نوشته شده است و هنوز در میان طوایف و روستائیان متعلق به این طایفه به صورت افشار تلفظ می شود.[۲۰]

محمود کاشغری از افشار به عنوان ششمین ایل در کنار سایر اقوام اوغوز یاد می کند.[۲۱] به گفته رشیدالدین، آوشار یکی از ۵ قبیله است که حکمدارانی ارائه کرده اند. (بقیه قایی، یازیر، بیگدلی، ایمورکه فقط ایمور از اوچ اوخ ها است).[۲۲] معنی آن «چابک و مشتاق به شکار حیوانات وحشی» است.[۲۳] درعلی یازیچی اوغلو نیز به معنای «جست وچالاک و مشتاق شکار وحش و پرنده» است.[۲۴] ابوالغازی بهادرمعنی آن را «کسی که سریع کار می کند» می داند.[۲۵]

وامبری، یکی از دانشمندان معاصر، آوشار را در جایی «گردآورنده» و در جای دیگر «سرباز ضابط، مباشر» آورده است. گ. نمث نیز بیان می کند که آوشار از فعل «آوش» به معنای «اجازه دادن و اطاعت کردن» در ترکی کریمه-قزاق است، بنابراین افشار به معنای «اطاعتگر» است.[۲۶] زکی ولیدی توغان نیز می گوید که آوشار از «آوچی+اَر » آمده است، و نظر توماسچک به معنای «آوش=کام » ممکن نیست.[۲۷]

اما اگر از معنای مشتاق به شکار(آو) در کلمه آوشار شروع کنیم، باید ریشه کلمه را در کلمه آو جستجو کرد. بر این اساس باید از ریشه آو با پسوند (-ش-آر) تشکیل شده باشد. بدین ترتیب می پذیریم که آوشار از نام "آو" آمده است و تلفظ و معنی آن نیز این راستا است.[۲۸]

ذکر یک نکته در اینجا خالی از لطف نیست. در ترکی قدیم صدای (ف، و) وجود نداشت و این صداها در کلمات ترکی با صداهای (ب،پ) ادا می شدند. (ائب-ائو، بئرمک-وئرمک، بار-وار، اؤپکه-اؤفکه و...) بنابراین نام آفشار/آوشاردر واقع باید به

صورت آبشار/آپشار باشد. اصل کلمه (آو) که منبع نام آوشاراست نیز باید (آب/آپ) باشد. معنای فعل «آپارماق/بردن» نیز مؤید این نظر است.[۲۹]

از این نظر نام افشار اولین بار در سالهای ۵۰۰ در قبل از میلاد یافت می شود. شهر و رودخانه نزدیک ناحیه هوپا در آرتوین توسط نویسندگان این دوره به نام آبساروس معرفی شده است. اسکیلاکس/Skylax که کتاب خود را در ۵۰۸-۵۰۰ قبل از میلاد قبل از میلاد مسیح نوشته، نام شهر و رودخانه آن را "آپساروس" ،آریانوس که در سال ۱۳۱ قبل از میلاد از این منطقه دیدن کرده "آبساروس" و پلینیوس که در سال ۷۹ قبل از میلاد درگذشته است، آنرا آپساروس معرفی کرده است. از آنجایی که در یونانی صداهای (ج،چ،ش) وجود ندارد و اگر پسوند مفرد «اوس» را حذف کنیم، فهمیده میشود که این کلمه آوشار شاخه بوزاوخ است که قبلاً به آن آپشار می گفتند.[۳۰]

در همان سال‌ها نام‌هایی مانند Karkın'et (ایل قارقین)، Azgur (قبیله یازقور=یازیر)، Tumanis(تومان=دومان)، Kalarç'et (ایل قالاچ=خلج)، Paçanek (ایل پچنک)، در میان نام مکان های اطراف یافت می شود.[۳۱]

همانطور که مشاهده می کنید در مورد معنای اسم آوشار نظرات و توضیحات مختلفی وجود دارد. در گویش عامیانه آناتولی واژه آوشار با معانی مختلفی به کار می رود.[۳۲]

آفشار: ۱. متضاد چیزی(اسکی پازار-چانکیری)2 . سریع کار، چابک (لیجه ، هانی – دیاربکر، سیواس، اَرَغلی، ایلقین، عشایر حرمی و عزیزیه – قونیه).

آفشاری/آفشار: چاقوی کمری، قمه، چاقوی نوک تیز (روستاهای ایغدیر).

آفشارسیز: تصادفی (باغچه لی، بور- نیغده).

آوشار: ۱. اولین روز جمعه (چالتی - گلندوست - اسپارتا). ۲. یک قبیله اوغوز (پیناریاشی، کایسری، قادیرلی، کوزان، ساییم بیگ لی-آدانا)۳. ژاندارم سواره نظام (برکتلی، تاواس - دنیزلی، آرتووا، دودورقا، زیله، چاملی بئل و روستاهای آنها - توقات، چاکیرلار - قونیه). ۴. ماهر، مدبر (جبلی برکت - آدانا، گاوورداغی - غازی آنتب) یولار(طنابی که به سر یا گردن حیوان می‌بندند و به جایی می‌بندند یا می‌کشند.)(گملیک - بورسا). ۶. جوشش شدید ملاس قبل از پخت کامل (قونیه). ۷. مخلوطی از پیاز، فلفل و ماست پخته شده در حین پختن سوپ ترخینه (در اطراف ائشمه - اوشاک).

به آوشار نیامدن: شیر دوشی دشوار پستاندار (قارص و اطراف آن).

آوشارلانماق/آفشارلاندیرماق: خشمگین کردن، بزرگ کردن موضوع، عصبانی شدن (المالی— آنتالیا).

آوشار ساغماق: دوشیدن گوسفند به شیوه آوشار (قارص و اطراف آن). [۳۳]

اویشار : پستان حیوان بزرگ (ایریشلی - بایبورد، سلیم و ساری قامیش- قارص).

اویشارراماق: دوشیدن سریع حیوان بدون وقفه (ایریشلی - بایبورد، سلیم و ساری قامیش- قارص).

علاوه بر این، امروزه در بین ترکان چوواش کلمه ای مانند یاپشار وجود دارد. این همان آوشار است. معنای کلمه که به نظر میرسد حرف «ی» به آغاز آن افزوده شده، «دست باز و سخاوتمند» است.[۳۴] در ترکی قزاقستان نیز کلمه آپسار وجود دارد و معنای آن «کمی دیوانه، دیوانه، حمله» است.[۳۵]

ب. اونگون (توتم)، مُهر ، محل پروتکل شان

این عقیده وجود دارد که ترک ها برخی از حیوانات و پرندگان شکاری را مقدس می دانستند و آنها را نماد خود می دانستند. از سوی دیگر، در میان اوغوزها، هر یک از چهار قبیله نماد مشترکی ازپرنده ای شکارچی (گونه شاهین) داشتند. اینها اونگون نامیده می شدند.[۳۶] اما به نظر ما اونگون ها تحت تأثیر مغول ها ایجاد شده اند.[۳۷] زیرا در کاشغری اشاره ای به اونگون ها موجود نیست و برای اولین بار رشیدالدین از آنها یاد می کند.[۳۸]

به گفته رشیدالدین و یازیجی اوغلو، پرنده قبیله آوشار (به همراه بیگدیلی، قیزیق، قارقین) یک پرنده خرگوش خوار (پرنده ای عقاب مانند اما کوچکتر و قهوه ای رنگ) است، [۳۹] به گفته ابوالغازی بهادر خان، این پرنده چوره –لاچین است.[۴۰]

همه اقوام اوغوز نیز طمغا/مُهرهای خاص خود را دارند. این مُهرها را بر روی حیوانات نقش می کردند، به عنوان نقوش فرش و قالیچه استفاده می کردند، روی دیوار خانه ها با قرمز اُخرایی نقاشی می شدند، برای دفع چشم بد و خوش شانسی بر روی برخی از لباس ها قرار می گرفت، حتی بر روی سنگ قبرها، بناهای تاریخی، سازه ها و صخره ها حک می شد. و به عنوان علامت قبیله بر روی سکه های ضرب شده توسط دولت ها استفاده می شد.[۴۱]

به لطف این مُهرها متوجه می شویم که بناها و آثار، به دست کدام قبیله ساخته شده است، امارت ها و دولت ها توسط کدام طایفه تأسیس شده اند و خانواده های مشهور که از نظر تاریخی اهمیت زیادی دارند، متعلق به کدام قبیله بوده اند. نشانه هایی که شبیه به شکل وارونه مُهر قبیله افشار است به عنوان نماد باروری در نقاط مختلف آناتولی استفاده می شود و بر روی سنگ قبرها نیز نقش بسته است. علامت قبرستان

که افشارها برای «نظر» به کار می بردند، مشابه نقش روی بیرق چوبی آلتین-اوردو است.[۴۲]

طمغا/مُهرهای آوشار

در زمان‌های قدیم، قسمت‌هایی از گوشت گوسفندی را که قبایل اوغوز در جشنها می‌خوردند نیز به پایه خاصی می‌بستند. به این قسمت ها سؤنوک (استخوان) می گویند. مانند اونگون ها در هر چهار قبیله دارای یک سؤنوک مشترک است.
سؤنوک پسران اولد.ز خان(افشار، بیگدیلی، قارقین، قیزیق) نیز اوماجای راست، یعنی قسمت استخوان لگن (کفل) است.

جد قبیله	نام قبیله	قبیله های وابسته به اوغوز (خردکنندگان کوشت)	قبیله های غبروابسته به اوغوز (نگهدارندگان کوشت)
گون خان	کایی	بایات	سورکی
گون خان	آلکا ائولی	کارا ائولی	لالا
آی خان	یازیر	ییپار	کومی
آی خان	دودورغا	دؤغر	مورداشوی
اولدوز خان	آوشار	قیزیق	توروم‌چی
اولدوز خان	بیگدیلی	قارقین	قاراچوق
گؤک خان	بایبندیر	پئچنک	قازگورت
گؤک خان	چاوولدور	چئپنی	کانگلی

داغ خان	سالور	ائیمور	قالاچ
داغ خان	آلا یونتلو	اوره غیر	ته که
دنیز خان	ایغدیر	بوغدوز	قارلوق
دنیز خان	ییوا	قینیق	قیپچاق

ابوالغازی بهادر خان آن را چنین توصیف می کند. «گون خان سر چادر طلایی نشست. سر و پشت گوسفند و دنبالچه و سینه را جلوی او گذاشتنند. گفتند هر که خاقان است این سهم او باشد. خواجه ایرکیل بر آستانه داخلی نشست، سینه اش را تقسیم کرده و گفتند این سهم وزیران باشد. پسر بزرگ گون خان، قایی را در اولین چادر طرف راست نشاندند، مغز استخوان راست دارای قاپ را سهم او کردند، بیات او را خرد کرد، سورکی اسب هایشان را نگه داشت. در چادر دوم آلکا ائولی را نشاندند، مغز استخوان دست راستش را سهم او قرار دادند، قارا ائولی آن را تکه تکه کرد، لالا اسب‌هایشان را نگه داشت. در چادر سوم، یازیر، پسر بزرگ آی خان را نشاندند، به سردست راست را به اوسهم دادند، ییپار او را برید، کومی اسب هایش را نگه داشت. دودورغا را در چادر چهارم نشاندند، ران راست را به او سهم دادند، دوگر او را قطع کرد، مورداشوی اسب های آنها را نگه داشت. در چادر پنجم، آوشار پسر بزرگ اولدوز خان را نشاندند. ران راست را سهم دادند. قیزیق آن را برید، تورومچی اسب هایش را نگه داشت و غیره...»[۴۴]

همانطور که مشاهده می شود آوشار یکی از قبایل پیشرو از نظر پروتکل در سنت اوغوزها است. این که یکی از ۵ قبیله ای است که در میان ۲۴ قبیله حاکمیت را رهبری می کرد و در روایات اوغوز در دوران پیش از اسلام از آوشارها به عنوان

"ایل" (دارای قدرت دولت ساز) یاد شده است، اهمیت آنها را در تاریخ ترکان آشکار می کند.

ج. آوشارها در منابع باستانی

افشارها به صورت طایفه ای بزرگ و گسترده ظاهر می شوند که حتی قبل از اسلام نیز می توانند حضور خود را بروز دهند. در قدیمی ترین روایات اوغوز از افشارها این معلومات موجود است:

«کؤل ارکی، خان ایل اوغوز، یک دختر داشت. او بسیار زیبا و قادر به انجام تمام کارهای پدر و مادرش بود. قورقود برای کول ارکی و تومان هفت شبانه روز عروسی گرفت و دختر کؤل ارکی را با اسباب و مهریه در خور سلاطین به تومان داد.

در همان زمان ایل آوشار،خانی به نام آینا خان داشت. آینا خان این دختر را برای پسرش می خواست. کؤل ارکی قبول کرده بود که دختر را به او بدهد. پس از شنیدن اینکه آینا خان دختر را به تومان داده است، لشکر کشید و به سمت کؤل ارکی حرکت کرد. کؤل ارکی نیز با لشکری بزرگ به مقابله پرداخت و آینا را شکست داد. پسر آینا را کشت و سربازان آوشار را شکست داد. آینا را تعقیب کرد و به خانه اش رسید و خوابگاهش را گرفت و شش ماه در آنجا زندگی کرد. آینا فرار کرد و به ایل دیگری رفت. کؤل ارکی سوگند یاد کرد، مردی را نزد آینا فرستاد و گفت: «این تو نبودی که این کار بد را انجام دادی، این پسر تو بود. او هم مجازاتش را گرفت. حالا ما با تو برادریم، بیا جایت را بگیر، من برمی گردم». ایلچی رفت و همه این سخنان را به او گفت. آینا باور کرد و آمد و به دیدار کؤل ارکی رفت. کؤل ارکی نیز خانه را به او تسلیم کرد و به وطن خود بازگشت».[۴۵]

در جای دیگری اینگونه حادثه ای نقل شده است: «بوغرا خان می‌خواست ازدواج کند. وقتی بیگها گفتند: «مناسب است که خان ازدواج کنند.»، خان به پسرش گفت: «از کجا می‌توان چنان زن مناسبی پیدا کرد که بیاید و جای مادرت را بگیرد؟» کوزی تکین پاسخ داد: «اگر مانند مادرم نباشد، پائین تر از او هم مناسب است.» خان گفت: «من هرگز ازدواج نخواهم کرد»، اما پسرش، کوزی تکین، به خواست او توجه نکرد. مردی به نام اِگرِنچه در ایل آوشار، دختر زیبایی داشت که در کشور مشهور بود. او دختر را برای خان گرفت.

به ذهن آن دختر نگون بخت این فکر خطور کردکه «کوزی تکین به من علاقه دارد. به همین دلیل است که مرا به بهانه‌ای به خانه پدرش می‌برد تا بتواند در پنهان با من عشق‌بازی کند. وگرنه، چرا باید دختری به زیبایی من را برای پیرمرد بگیرد؟» روزی، وقتی کوزی تکین به دیدن پدرش آمده بود، خان درخواب و زن بیدار بود. زن نزد کوزی تکین آمد وبر صورت و چشمانش او دست کشید و او را نوازش کرد. و شروع به انجام کاری کرد که زنان هنگام بازی با شوهرانشان انجام می‌دهند. کوزی تکین با خودش گفت: «این مثل مادر به من محبت نشان می‌دهد.»

چند روز بعد، وقتی دوباره فرصتی پیدا شدکه تنها باشند، به کوزی تکین گفت: «از وضعیت من خبر داری؟ من عاشق تو هستم، شب‌ها خواب ندارم و روزها قرار. اگر من برایت مهم نیستم، چرا مرا به عقد پیرمرد درآوردی؟»

کوزی تکین گفت: «تو مادر من هستی، اگر این خویت را ترک نکنی، تو را تکه تکه می‌کنم و هر تکه را در جایی قرار می‌دهم.» وقتی زن با همسران برادرانش مشورت کردند، آنها گفتند: « باید قبل از اینکه این سخنان را کوزی تکین به خان و به مردم بگوید، تو بگویی. گفتند: «در غیر این صورت خواهی مرد.» زنی را

فرستادندکه چکمه کوزی تکین را از خانه اش دزدید، سپس با چکمه های او به خانه بوغرا خان برگشت و دوباره چکمه را سر جایش برگرداند.

آن شب، خان در خانه نبودو به شکار رفته بود. سحرگاه، زن شروع به فریاد زدن کرد، صورتش را پاره کرد و همه جایش خون آلود شد. مردم دور هم جمع شدند و زن گفت: «امشب، قوزو تکین آمد و مرا به آغوش کشید و گفت «من عاشق تو هستم، ترا برای پدرم گرفتم تا اگر روزها مال پدرم هستی، شب ها هم مال من باشی، وگرنه پدر پیرم چه کار با زن دارد؟» من داد زدم « اینگونه با مادر کجا دیده شده است؟» و او فرار کرد. زنان دیگرهم شهادت دادند. شب قبل برف باریده بود و ردپاها روی زمین دیده می‌شد. آنها قوزی تکین را صدا زدند و ردپاها را بررسی کردند؛ آنها ردپاهای چکمه های او بودند. وقتی بوغرا خان از شکار برگشت، همان حرف را به او هم زدند. خان، بیگها را جمع کرد و قوزی تکین را احضار کرد. وپرسیدند "این چیست؟ دیشب تو چه کار کردی؟" قوزی تکین آنچه را که از آن زن دیده و شنیده بود، بازگو کرد. و گفت: «من آن زن را برای پدرم گرفته بودم و تصمیم گرفتم جلوی مردم خودم را شرمنده نکنم و چیزی نگفتم. آنوقت اول این زن اقدام کردتا مرا گناهکار نشان دهد.» مجلس دو دسته شدند. برخی قوزی تکین را باور کردند و برخی دیگر دختر را. حقیقت زمانی آشکار شد که خان به حرف‌های قوزی تکین شنید و با تحت فشار گذاشتن خدمتکاران همراهی کننده با زن ، حقیقت آشکار شد. . سپس بوغرا خان گفت: «من این زن را نمی‌خواستم. از فتنه‌گری او می‌ترسم. تو مرا به حال خودم رها نکردی، پس حالا خودت بهتر می‌دانی که چه کار باید بکنی.» قوزی تکین پنج کره اسب وحشی آورد و دختر را از دست‌ها، پاها و گردنش بسته، تکه‌تکه کرد و کشت. [۴۶]

همانطور که از این روایات فهمیده می شود، افشارها قبل از اسلام به عنوان قبیله ای بزرگ و قدرتمند در درون ایل اوغوز دیده می شوند. ایلی بسیار شلوغ پر جمعیت و مستقل و در راسشان خانی از نسب خود داشتند. مهم این است که خان افشار برای لشکر کشی و جنگ با خان ایالت اوغوز قدرتمند و شجاع بود و به عنوان شاخص این قدرت، دختر اوغوزخان را می خواست. در اینجا به این نکته نیز اشاره کنیم که در قدیم، دختر خواستن به معنای قدرت نمایی بود. اگر پادشاه دخترش را می داد به این معناست که مخاطب را به عنوان صاحب قدرت می پذیرفت و اگر نمی داد به این معنی بود که به اوتوجه نمی کند. دولت گؤک ترک با چنین رویدادی تأسیس شد. وقتی بومون قاآن در حالیکه تحت امر خاقان آوار بود دختر وی را خواستگاری کرد و چون وی دخترش را نداد، با آوار ها جنگید و آنها را شکست داده ، به جای آن دولت خود را تأسیس کرد.

در بالا اشاره کردیم که نام آوشار اولین بار در قرن های قبل از میلاد مسیح در اطراف قفقاز دیده شده است. با توسعه معلومات امروزی، به اطلاعات زیر می رسیم. در سال ۶۸۰ قبل از میلاد مسیح. ساکاها که کیمریان را از سرزمین خود بیرون کردند، بر قفقاز، آناتولی شرقی و ایران غربی تسلط یافتند. اگرچه مدتی نیز فتوحات خود را به مصر گسترش دادند، با قتل خائنانه آلپ ار تونقا در سال ۶۲۴، ضعیف شدند و دوباره به قفقاز عقب نشینی کردند. در جریان این فتح، قبایل ترک زیادی در اتحادیه ترک ساکا بودند و اینجا را موطن خود قرار داده و ساکن شدند.[۴۷] از جمله طوایفی که در اینجا سکنی گزیده اند می توان به قبایل اوغوز مانند سالور، دوگر، یازیر، قیرقین، پچنک، بوغدوز و افشار اشاره کرد.[۴۸]

افشارها نیز در اتحادیه ترک ساکا، در دهه ۶۸۰ قبل از میلاد به قفقاز آمدند و در گرجستان، آذربایجان و منطقه وان ساکن شدند. در بالا ذکر کردیم که نام آوشار

اولین بار در دهه ۵۰۰ قبل از میلاد دیده می شود. می دانیم که قصبه و رودخانه مجاورآن واقع در شهرستان هوپا در آرتوین توسط نویسندگان این دوره به نام آبساروس معرفی شده است.

اوغوزها که در سال ۲۴۹ قبل از میلاد مسیح دولتی تأسیس کردند، با قبایل وابسته به اتحادیه ترک ساکا متحد شدند و با نام ارشاک ها (پارت ها) به تاج و تخت ایران رسیدند. آنها بر آناتولی شرقی، ایران غربی و قفقاز تسلط داشتند. وال-ارساک که در سال ۵۳ قبل از میلاد رومیان را در اطراف حران شکست داد و دولت ارشاکی کوچک را در مناطق فتح شده تأسیس کردکه به عنوان سدی در برابر حملات از طرف قفقاز و بیزانس عمل می کرد.[۴۹]

در سال ۲۲۶ میلادی ، بنیانگذار سلسله ساسانیان، اردشیر اول ، پس از نابودی دولت ارشاکی بزرگ، به ارشاکی های کوچک در آذربایجان و آناتولی شرقی حمله کرد. ارشاکی های کوچک تنها ۶۰ سال بعد (در ۲۸۷)، که با کمک رومی ها کاملاً بر کشور خود مسلط شدند، در زمان تریدات سوم (۳۰۵-۱۰) آنها رسما مسیحیت را پذیرفتند. در سال ۳۳۷ دوباره در معرض هجوم ساسانیان قرار گرفتند. ارشاکیان کوچک که تا زمان نابودی ساسانیان توسط عمر (در سال ۶۴۲) ۳۰۰ سال با ایرانیان (ساسانیان)، گرجی ها و بیزانسیان جنگیدند. در سال ۴۲۹ منقرض شد.[۵۰]

این دولت پس از فروپاشی ، به ۱۶ حکومت تقسیم شد که یکی از آنها آدرویز-اونی (سلسله کالسکه عقاب) از سلاله آوشار بیگ (منطقه جواد گنجه[۵]) بود که نامش در کتاب دده قورقود آمده است .[۵۱] این نامگذاری به خاطرداشتن وظیفه ریاست شکار ازطرف وال ارشاک بنیانگذار ارشاکی های کوچک، (۱۴۷-۱۲۹قبل از میلاد)

[۵] امروزه در ناحیه صابرآباد جمهوری آذربایجان قرار دارد./مترجم

دولتی که زمین های آن بین وان و ارومیه بود.آردویز = آو حامل عقاب شکاری – اونی =عنوان خاندان ، بوده است (نام قدیم این منطقه واسپوراکان بود).[۵۲]

در سال ۹۰۸، والی عباسیان درآذربایجان ، فرمانده ترک، ساچ اوغلو یوسف، با دادن تاج به هاچیک گاگیک پادشاه اردزر–اونی (۹۰۸–۹۳۸) را با لقب ملک تابع خود کرد. [۵۳] آردزر–اونی ها از سیستم قدیمی ترکی، سیستم دوگانه استفاده می کردند. گورگین هاچیک در شرق کشور و برادرش سَنَکَریم در غرب حکومت می کردند. پس از مرگ هاچیک در سال ۱۰۰۴، کل کشور به دست سَنَکَریم افتاد.[۵۴] شاه سَنَکَریم هوهانس (۱۰۰۳–۱۰۲۱)، نوه گاگیک، که از قلعه های وان و واستان (گِواش) به عنوان پایتخت های دوگانه (سنت ترکی قدیم) استفاده میکرد، در مقابل یورش های چاغری بیگ فرمانده سلجوقی در سال ۱۰۱۸ [۵۵] ، با ارتشی بزرگ برای تصرف این مناطق و تحکیم تسلط خود عازم شد، شکست سربازان خود را که قبلا نیز دو بار شکست خورده بودند، بدون اینکه قادر به انجام کاری با شمشیرهای خود در برابر سواره نظام با «موهای بلند» که از «کمانهای بزرگ» تیر بر سر آنها پرتاب می کردند، باشند را به پیشگویی هایی که یشوع پیامبر و کاتولیکوس قدیس اشکانی نرسس کبیرکه خود آنها را خوانده بود و به آن ایمان داشت، مرتبط کرده و با توافق باسیل دوم پادشاه بیزانس منطقه وان را در سال ۱۰۲۱ با سیواس مبادله کرد. در نهایت این شاهزاده نشینی توسط سلجوقیان که آناتولی را در سال ۱۰۸۰ فتح کردند، به طور قطعی از بین رفت.[۵۶] کشیش مورخ ارمنی توماس آرتسرونی که در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم می زیست و در شمال قفقاز سفر می کرد از این تبار است.

قبیله افشار جوانشیر در منطقه اران–آلبانی–آوغانیا مسلط بودند و گرجستان نیز در محدوده آنها قرار داشت. در واقع، هنگامی که ارتش مسلمان–عرب گرجستان را فتح

کرد (در سال ۶۴۲)، یک ترک مسیحی به نام جوانشیر(متوفی در سال ۶۸۱ – جوانشیریان به نام این حاکم نامگذاری شدند) در تخت حکومت بود.[۵۷] باز در این دوره ها می بینیم که خانات خزر به قفقاز یورش بردند و پس از تسلط بر بسیاری ازاقوام ساکن کوه های قفقاز، در سال های ۶۸۳-۶۸۹-۶۹۳ به گرجستان و ارمنستان حمله کردند. در زمان پادشاهان یووان گرجستان و جوانشیریان (بعد از سال ۷۱۸) خاقان خزر تمایل به ازدواج با سوزان، خواهر جوانشیر شاه گرجستان داشت، اما چون پاسخ مثبتی دریافت نکرد، فرمانده ارشد خود به نام بلوجان را به منطقه کاخِتی و کارتال فرستاد. جوانشیر به این حملات پاسخ داد، اما شکست خورد و به همراه خواهرش سوزان اسیر شد و سوزان در بازگشت در داریال درگذشت و پرنس جوانشیر ۷ سال در اسارت ماند.[۵۸]

افشارها منطقه اران (قره باغ) را موطن خود نگه داشته و تا زمان فتح سلجوقیان در اینجا ماندند. جوانشیرها در اینجا با افشارها که در زمان هولاکو خان حاکم ایلخانی به آناتولی فرستاده شدند و در زمان تیمور به قره باغ منتقل شدند، متحد شده و در منطقه به جایگاه قدرتمندی رسیدند. بعدها، این آوشارها با پیوستن تشکیلات متعلق به برخی از قبایل ترک، نام اوتوز-ایکی جوانشیر (متشکل از ۳۲ قبیله) را به خود گرفتند.[۵۹] در اسناد آرشیوی عثمانی به صراحت آمده است که حضور جوانشیریها در منطقه به دوران قبل از اسلام باز می گردد.[۶۰]

این ترکان که در نواحی ذکر شده در دوره های قبل از اسلام ساکن شدند و توسط سنت گریگور لوساوُریچ (دده قورقود) در سال ۳۰۵-۱۰ وارد مذهب گریگوری مسیحیت شدند و البته آوشارها که در میان آنها بودند، به ویژه آنهایی که در اطراف آران (قره باغ) زندگی می کردند و به ارامنه آرانی معروف بودند و موجودیت شان را در طول سالیان متمادی ادامه داشته اند. در جریان تهاجم روسها در سالهای ۱۷۲۱-

۱۷۳۰، این ترکهای مسیحی که به دلیل اتحاد مذهبی خود به روسها کمک می‌کردند، با قاراچورلوها و سپس جوانشیرها در زنگزور جنگیدند. یکی از آنها کشیشی آوشار بود که با یک گروه ۲۵۰ نفری وارد جنگ شد. اسامی این مسیحیان نیز ترکی بود (آوان، ساروخان، کاپلان، بایندور، دیلنچی، شاه قولو پسر باغری، پارسادان، آسلاماز قولو، واردان، بالی، قاراگؤز، کیجی، تورونچ، ساری و غیره).[۶۱]

د- دوره اسلامی - دولت‌ها، حکومت‌ها و سلسله‌هایی که تأسیس کردند

در دوره ظهور و گسترش اسلام (۵۷۰-۷۵۰)، افشارها در ایغدیر و اردهان ساکن شدند.[۶۲] المقدسی، یکی از سیاحان قرن دهم، درباره روستایی به نام آوشار در مرز ترکان درباره افشارها صحبت می کند که قبل از مهاجرت، قبیله ای پرجمعیت و مهم در ایل اوغوز بودند.[۶۳] محمود کاشغری می‌گوید: «برخی از ترکمن‌های ساکن در منطقه سیردریا و شمال این مناطق، اوغوزهایی که در حاشیه رودخانه زندگی می‌کنند و به کشاورزی و تجارت مشغول هستند و به آنها یاتوق می‌گویند (تنبل)، افشارها هستند». [۶۴]

ترکمن های آوشار به همراه سایر اقوام اوغوز-ترکمن اسلام را پذیرفتند. در قرن یازدهم پس از تأسیس امپراتوری سلجوقیان به طور کامل از آسیای مرکزی جدا شدند و در سال ۱۱۳۰ به همراه سالورها به ایران، عراق، سوریه و آناتولی مهاجرت کردند. در نتیجه این مهاجرت، قرار گرفتن افشارها در رتبه دوم (۸۶ نام مکان) پس از قایی ها در آناتولی نشان می دهد که آنها یکی از مهم ترین اقوام در فتح و استقرار

آناتولی بوده اند. به طوریکه یکی از مُهرهای متعلق به ۱۲ قبیله اوغوز در غار جونی[۶] در جنوب شرقی ارزروم متعلق به قبیله افشار است.[۶۵] افشارها در جریان این فتح نه تنها نظامی، بلکه از لحاظ مذهبی نیز جنگیدند و آناتولی را سرزمینی اسلامی کردند. شیخی یسوی به نام آوشار بابا را می شناسیم که از شاگردان احمد یسوی است و مقبره وی در نیاز آباد (ایران) است.[۶۶] به راحتی می توان حدس زد که اینگونه درویش-غازی های متعلق به افشارها در آناتولی نیز وجود دارند.

در دوره سلجوقیان ۳-۴ قبیله با فعالیت های خود در منابع جای گرفته اند که یکی از آنها افشارها هستند. ورود دسته جمعی افشارها به آسیای صغیر با آق سونقور و پسرش عمادالدین زنگی در اواخر قرن یازدهم آغاز شد و آنها شمال سوریه و عراق را در تسلط خود داشتند. توده دیگر در اوایل قرن دوازدهم بیش از ۴۰ سال در منطقه خوزستان ایران با سرکردگی ارسلان و قوشدوغان حکومت کردند.[۶۷] افشارها در زمان خوارزمشاهیان طایفه ای بسیار پرجمعیت و ثروتمند بوده اند و در مناطق همدان و احلات زندگی می کرده اند و جلال الدین خوارزمشاه غنایم فراوانی از آنان دریافت کرده است.[۶۸] اولین افرادی که آمدند و در ناحیه بسنی آدی یامان و اطراف آن ساکن شدند، گروهی از این آوشارها بودند (حدود سال ۱۲۰۰)، نوادگان افشارها هنوز در مرکز شهرستان زندگی می کنند و قبیله هووِیدی در برخی از روستاهای اطراف ساکن شدند.[۶۹] علاوه بر این، می دانیم که گروهی از افشارها در

[۶] غار دو طبقه جونی در صخره‌های آهکی در شمال شرقی محله سالیاماچ در شهرستان کارایازی ارزروم واقع شده است، در یک بخش شامل یک کلیسای قرون وسطایی و در بخش بزرگتر رو به شرق، تصاویری با مهرهای مورد استفاده ترک‌ها را در خود جای داده است./مترجم

منطقه عربان غازی انتپ، درست در جنوب، ساکن شدند. آنها هنوز اکثریت خود را در عربان حفظ کرده اند.[۷۰]

یکی از قبایل آوشارها که همراه با جلال الدین خوارزمشاه به آناتولی آمد، در مالاتیا اقامت گزید، سپس به غرب مهاجرت کرد و امارت گرمیان را در کوتاهیه تأسیس کرد. گرمیانها در حالی که هنوز در اطراف مالاتیا بودند، در مناطق الازیگ و تونجلی نیز ساکن شدند.[۷۱] مطالعات زبانی نیز که امروزه در نواحی کِبان، باسکیل و آغین در الازیگ انجام شده است، نشان می‌دهد که ویژگی‌های گویش افشاری در این منطقه موجود است.[۷۲] مطالعات زبان در منطقه مالاتیا نشان داد که ویژگی های گویش افشار در مقام اول قرار دارد. بازم به ذکر است که آوشارهای ذوالقدر نیز در این منطقه ساکن شدند.[۷۳] ، دیدن نام مکان های متعلق به برخی از قبایل آوشار در دهه ۱۵۶۰در منطقه مالاتیا دلیلی بر این امر است. اسله مه ز (کیچیک حاجیلی)، بَحری (جوباس، موشار،کدربیت و کئیسون. آخرین روستای بجا مانده هنوز در منطقه بسنی وجود دارد)، آوشار (آرقاوون و پاغنیک)، دِلولر (قارا حصار)، رجب (پاغنیک) سلمانِ سفلی و علیا (کیچیک حاجیلی).[۷۴]

افشارها در حکومت دانشمندیان[۷۵] و حکومت‌های ارتوقی[۷۶] که در آناتولی تأسیس شده بودند، فعال بودند. افشارها که با فروپاشی زنگی ها به جنوب آناتولی مهاجرت کردند، دولت قارامانیان را در اینجا تأسیس کردند و برخی از آنها از تأسیس سلطنت ذوالقدری ها حمایت کردند. [۷۸] در زمان سلیمان نوه بایرام بیگ که در سال ۱۳۹۷ گیرسون را فتح کرد، اسکان تعداد قابل توجهی از آوشارها در منطقه اردو فراهم شد.[۷۸] از سوی دیگر، قبایل افشار در گیرسون، آلوجرا (گیرسون)، شیران (گوموشخانه)، سوشهری (روستاهای آوشار و آکشار و اطراف آنها و منطقه تامزارا) مستقر شدند.[۷۹] در واقع افشار تپه و هَرِک داغی در" شبین

قاراحصار" به نام آنها نامگذاری شده است. یکی از آهنگ های محلی گیرسون نیز آوشارلی نام دارد. رمضان بیگ، بنیانگذار امارت رمضان اوغول‌لاری، افشارها را در منطقه چوکوروا در فلات اوزون و شهرستان روم ساکن کرده بود.[۸۰] افشارها نقش مهمی در دولت های قاراقویونلو و آق قویونلو داشتند.[۸۱] پس از نزول آق قویونلوها به حوضه فرات (دهه ۱۳۵۰)، افشارها که از جمله آنها بودند در مالاتیا و آدی یامان ساکن شدند. برخی از ساکنین منطقه بسنی آدیامان در اثر فشارها گریختند و با کشتی هایی از بافرا به قفقاز رفتند.

پس از تأسیس دولت صفوی، افشارهای آناتولی در تعداد زیاد به ایران رفتند و قدرت زیادی یافتند تا جاییکه نادرشاه بعد از صفویان، سلسله افشار را تأسیس کرد. در قرن شانزدهم تعداد قابل توجهی از افشارها در خط موش، احلات، ملازگرد و دوغو بایزید مستقر شدند. این که آوشارها به ویژه در میان ترکان غربی بسیار تأثیرگذار بودند، در موسیقی ترک نیز نمود پیدا کرد. سه سبک اصلی در موسیقی محلی ترکیه وجود دارد. یکی از آنها گرایلی است که ناحیه شمالی (کریمه- قفقاز) را در بر می گیرد و دیگری بایاتی است که نواحی شرقی (ایران-آذربایجان-عراق)[۷] را در بر می گیرد، سبکی که در آناتولی خوانده می شود آوشاری نام دارد. به علاوه، نظام موسیقی محلی در آناتولی ترکمن یا اوشار نامیده می شود.

همانطور که از این اطلاعات می توان فهمید، آوشارها تنها قبیله اوغوز هستند که به قول مرحوم فاروق سومر در تاریخ ما نقشی مستمر داشته اند. از این حیث، هیچ قبیله اوغوز را نمی توان با آنها مقایسه کرد.

[۷] بیات شیراز، بیات قاجار، بیات ترک و.../مترجم

افشارها با داشتن جمعیت زیاد، تأثیر مداومی در اسکان در آسیای صغیر داشته اند. نمی توان تصور کرد که قبیله ای با چنین ساختاری نتواند دولت ایجاد کند. افشارها در زمان ها و مکان های مختلف دولت ها و امیرنشین ها و سلسله های بسیاری ایجاد کردند، در بسیاری از حوادث مهم دست داشتند و نامشان تا زمان ما باقی مانده است.

۱. اتابکان موصل (۱۱۲۷-۱۲۶۲)

افشارها اولین بار در اواخر قرن یازدهم تحت حکومت آق سونقور به سوریه آمدند.[۸۳] آق سونقور پسر بیگ یکی از قبایل افشار اوغوز به نام آلتورقان بیگ است.[۸۴] هرچند گفته می شود آق سونقور ممکن است اصالتاً قپچاق باشد[۸۵]، همچنین ادعا می شود که او قطعاً افشار نیست.[۸۶] آق سونقور که مملوک سلطان ملکشاه بزرگ سلجوقی بود، به همراه افشارهای تحت حکومت خود ابتدا به آلپ ارسلان و با مرگ او به ملکشاه پیوست. او در لشکرکشی ملکشاه به سوریه شرکت کرد. وی در سال ۱۰۸۵ موصل را تصرف کرد و به سلسله عُقیلی‌ها[۸] پایان داد. در نتیجه‌ی فتح حلب با لقب قاسم الدوله (۱۰۸۷) به والیگری حلب منصوب شد. ملکشاه اداره سوریه را به برادرش توتوش سپرد و او را مأمور کرد تا علیه فاطمیان در مصر

[۸] سلسله‌ای عرب مسلمان بودند که بین اواخر قرن دهم و اواخر قرن یازدهم میلادی بر شمال عراق و سوریه حکومت می‌کردند. بنی عقیل که پیش از اسلام در شمال نجد و یمامه زندگی می‌کردند، در قرن چهارم (دهم میلادی) از سرزمین مادری خود در بحرین رانده شده بودند، به الجزیره مهاجرت کردند و تابع حمدانیان شدند که در موصل حکومت می‌کردندآنها با خویشاوندان خود که پیش از آنها به منطقه آمده بودند، متحد شدند و به تدریج قدرت خود را افزایش دادند. /مترجم

لشکرکشی کند. او می خواست که آق سونقور و بوزان، امیر اورفا با نیروهای خود به توتوش بپیوندند. اما هنگامی که ارتش به طرابلس–دمشق آمد، آق سونقور به علت اختلاف پیش آمده بین وی و توتوش، لشکر را ترک کرد. توتوش هم مجبور شد از لشکرکشی دست کشیده و برگردد. پس از مرگ ملکشاه (۱۰۹۲)، توتوش که وارد جریان مبارزه برای سلطنت شده بود، ابتدا به حلب لشکر کشید و آق سونقور را تحت سلطه خود درآورد. با این حال، آق سونقور که با توتوش اختلاف داشت، همراه با بوزان جانب برکیاروق، وارث واقعی تاج و تخت سلجوقی را گرفت. توتوش نتوانست خطر جنگ با برکیاروق را در نظر بگیرد، به سوریه بازگشت. پس از مدتی به حلب آمد و به آق سونقور که فکر می کرد در زمان حساسی به او خیانت کرده، اعلام جنگ کرد. آق سونقور که نتوانست از برکیاروق کمک بگیرد، شکست خورد و توسط توتوش کشته شد.[۸۷]

با مرگ آق سونقور پسرش زنگی، بنیانگذار اتابیکی موصل، جای او را گرفت. محمود سلطان سلجوقی عراق در سال ۱۱۲۷ زنگی را به والیگری موصل و اتابکی دو پسرخود منصوب کرد. پس از آن زنگی با نام «عماد الدین» شناخته شد. زمانی که زنگی بر موصل تسلط یافت، کوشید تا دولت بزرگ و قدرتمند ترک را تأسیس کند.[۸۸] در این دوره جهان اسلام با جنگ های صلیبی سر و کار داشت. زنگی اولین دولتمرد ترک بود که دریافت که مبارزه مؤثر با صلیبیون تنها با اتحاد سیاسی امکان پذیر است.[۸۹] به همین دلیل سنجار، خابور و اطراف آن، نصیبین و حران و سپس حلب را تصرف کرد (۱۲۸). او در سال ۱۱۳۰ حما را تصرف کرد. در همان سال او آرتوقیان را شکست داد و تسلط خود را در شمال سوریه و جنوب شرقی آناتولی مستحکم کرد. پس از آن، منطقه شهر زور (کرکوک)، شهر ترکمن‌ها

(۱۱۳۹) و سران کرد را شکست داد و اطراف حکاری را تحت فرمان خود درآورد. او شهر عمادیه را که امروز به مرز ترکیه در شمال عراق نزدیک است، تأسیس کرد.

با شکست مجدد ارتوقیان، وارد آمِد (دیاربکر) شد و با شرط ایراد خطبه به نام وی، شهر را پس داد (۱۱۴۱). متعاقباً آتابکی بؤری را وادار به پذیرش حاکمیت خود کرد. در مبارزه با صلیبیون، او در سال ۱۱۳۰ نیروهای صلیبیون از جمله پادشاه اورشلیم را شکست داد و قلعه اساریب را تصرف کرد. لشکر او به فرماندهی ساوار برای دومین بار صلیبیان به فرماندهی فولک پادشاه اورشلیم را شکست داد (۱۱۳۷). سپس او شهرستان صلیبی اورفا را که کشورش را به دو بخش تقسیم می کرد و در مسیرهای تجاری مهم قرار داشت ، فتح نمود (۲۴ دسامبر ۱۱۴۴). سقوط اورفا به جنگ صلیبی دوم منجر شد. باوجود درگیری هر از گاهی با سلجوقی‌ها و خلفای عباسی، زنگی عموماً روابط خوبی با آنها برقرار کرده بود.[۹۰]

همانطور که مشاهده می شود، در عین حال که بین النهرین و شمال سوریه را تحت یک حکومت واحد متحد کرد، جنگ های موفقیت آمیزی را نیز علیه صلیبیون به راه انداخت. او به این ترتیب توانست از ترکمن ها که نیروهای پرشور اسلام بودند، بهره فراوان برد. زنگی که قلعه جابر را که در دست عقیلی ها بود محاصره کرده بود و در انتظار تسلیم شدن آن بود، به دست یکی از نگهبانان کشته شد (۱۱۴۶). [۹۱] پس از مرگ او، کشورش به دو قسمت تقسیم شد. نورالدین محمود در سوریه با مرکزیت حلب و سیف الدین غازی در الجزیره با مرکزیت موصل حاکم شدند. شاخه سوم خانواده به مدت پنجاه سال در سنجار حکومت کردند.

شعبه موصل: پس از مرگ زنگی پسرش سیف الدین غازی اتابک شد. او با برادرش نورالدین محمود در حلب به توافق رسیده، هم در مسائل داخلی و هم در

مبارزه با صلیبیون به طور مشترک عمل کردند. سیف الدین در سال ۱۱۴۹ درگذشت. جانشین وی برادرش قطب الدین مودود(Kutbettin Mevdud) شد. در این میان، اگرچه با نورالدین محمود اختلاف پیش آمد، اما با دادن حمص و رقّه به نورالدین، مشکل حل شد. پس از آن دو برادر با صلیبیون مبارزه کردند. هنگامی که نورالدین صلیبیان را در حارَم شکست داد (۱۱۶۴)، مودود با او بود. مودود در سال ۱۱۶۷ به سوی صلیبیون لشکر کشید و با کمک نورالدین بسیاری از نقاط را تصرف کرد. پس از مرگ مودود در سال ۱۱۷۰ (قبر او در منطقه جیزره ماردین است)، پسرش زنگی دوم خواست جای او را بگیرد. اما سیف الدین غازی دوم در برابر او ایستاد. با مداخله نورالدین محمود، موصل به سیف الدین غازی دوم و سینجار به زنگی دوم داده شد. نورالدین نصیبین و خابور را نیز گرفت. سیف الدین غازی دوم در لشکرکشی های نورالدین با صلیبیون شرکت داشت. پس از مرگ نورالدین تهدید صلاح الدین ایوبی را احساس کرد و با او جنگید، اما شکست خورد (۱۱۷۶). او به زودی درگذشت. برادرش عزالدین مسعود اتابک شد. وی با مرگ اسماعیل حاکم حلب، آنجا را تصاحب کرد، اما با پیشنهاد زنگی دوم حاکم سنجار، حلب را با سنجار معاوضه کرد. او پس از تلاش‌های صلاح‌الدین برای تصرف حلب و اورفا، حمص، رقه، سوروچ و نصیبین با ارتوقیان و احلاتشاهیان ائتلاف کرد، سپس موصل را محاصره کرد و سنجار را در سال ۱۱۸۲ تصرف کرد. اما صلاح الدین آمِد (دیاربکر) را تصرف کرده، به سمت حلب حرکت کرد. با زنگی دوم حاکم شهر توافق کرد و حلب به صلاح الدین واگذار شد و در عوض سنجار و اطراف آن را تصرف کرد. اگرچه صلاح الدین دو بار دیگر در سال ۱۱۸۵ موصل را محاصره کرد، اما نتوانست آن را تصرف کند. عزالدین مسعود متوجه شد که نمی تواند با صلاح الدین مقابله کند و با او توافق کرد و شهر زور (کرکوک) و بالاتر از آن را به صلاح

الدین سپرد و تابع او شد. مسعود اندکی پس از مرگ صلاح الدین در سال ۱۱۹۳ درگذشت و پسرش نورالدین ارسلان شاه جانشین وی شد. ارسلان شاه پس از تصرف نصیبین توسط زنگی دومبا او و پسرش قطب الدین محمد که پس از مرگش جانشین او شد، جنگید و نصیبین را تصرف کرد. با آمدن کمک از طرف ایوبیان، شهر را ترک کرد و به موصل بازگشت (۱۱۹۸). امیرعادل ایوبی نیز ماردین را محاصره کرد. ارسلان شاه به کمک قطب الدین محمد و آرتوقیان آمد و ایوبیان را شکست داد (۱۱۹۹). پس از آن، ارسلان شاه که بار دیگر برای نصیبین با قطب الدین جنگید، شکست خورد و به موصل عقب نشینی کرد (۱۲۰۴). ارسلان شاه در حالیکه در برخی از وقایع با سران ترکمن منطقه درگیر بود، در سال ۱۲۱۱ درگذشت. به نظر می رسد که در زمان قاهر که جایگزین او شد، اتفاق مهمی رخ نداده است. در این دوره، بدرالدین لولو به امور دولتی رسیدگی می کرد. پس از مرگ قاهر در ۱۲۱۸، ارسلان شاه دوم جانشین او شد. او زنگی سوم حاکم سنجار را که در سال ۱۲۱۹ برخی از زمین های او را تصرف کرد، با کمک ملک اشرف از ایوبیان شکست داد، اما در همان سال درگذشت. به جای او برادر سه ساله اش، نصیرالدین محمود، از طرف لولو جایگزین او شد. پس از آن لولو از اشرف ایوبی در برابر دشمنان خود کمک گرفت. اشرف در سال ۱۲۲۰ سنجار را تصرف کرد و به حاکمیت زنگی‌ها در آنجا پایان داد. با مرگ محمود در سال ۱۲۲۲، بدرالدین لولو به عنوان اتابک منطقه منصوب شد و شاخه زنگیان در موصل نیز از بین رفت.[۹۲]

شعبه حلب: نورالدین محمود، یکی از درخشان ترین چهره های جهان ترکی-اسلامی قرون وسطی، جنگ های موفقی را علیه صلیبیون به راه انداخت. او به همراه برادرش سیف الدین غازی که حاکم موصل بود و مودود در مبارزه با صلیبیون وارد عمل شد و در اتحاد جبهه اسلام علیه صلیبیون کوشید. نورالدین بار دیگر اورفا را که

در سال ۱۱۴۶ به تصرف صلیبیان درآمده بود، فتح کرد. سال بعد آرتاک و اطراف آن را تصرف کرد. در جنگ صلیبی دوم با صلیبیونی که دمشق را محاصره کرده بودند، به همراه برادرش سیف الدین جنگید. او قلعه آریما را تصرف کرد و صلیبیان را در یاغرا شکست داد. او ریموند، پرنس انطاکیه را در سال ۱۱۴۹ کشت. سپس قلعه فامیا را تصرف کرده و دمشق را از دست بؤری ها گرفت. [۹۳] شهرت نورالدین محمود که با تجمیع بین النهرین علیا، آناتولی جنوب شرقی و سوریه تحت حکومتی واحد، سلطنت خود را اعلام کرد(۱۱۵۳) ، به حدی افزایش یافت که سلسله سلجوقیان را تحت سایه خود قرار داد.[۹۴] وی با اعزام صلاح الدین ایوبی به مصر، نابودی خلافت فاطمی را که آرزوی سلجوقیان بود و موجب دوگانگی در جهان اسلام بود، تضمین کرد.[۹۵] وی بودوین سوم پادشاه اورشلیم را شکست داد (۱۱۵۷). اگرچه در ۱۱۵۸ از صلیبیون شکست خورد، اما در حارَم (۱۱۶۴) آنها را شکست داد. او مرعش و گؤکسون را در سال ۱۱۷۳ از سلجوقیان گرفت، اما با قلیچ ارسلان دوم به توافق رسید و شهرها را پس داد. نورالدین در سال ۱۱۷۴ در دمشق درگذشت. پسرش اسماعیل جانشین وی شد. در این دوره صلاح الدین ایوبی به تدریج تصرف سرزمین های کشور را آغاز کرد. زنگی ها در مبارزه با صلاح الدین موفق نشدند. اسماعیل وقتی بیمار شد، وصیت کرد کشورش به عزالدین مسعود، حاکم موصل داده شود. با مرگ او در سال ۱۱۸۱، شاخه حلب به پایان رسید.[۹۶]

با تأسیس اتابکی موصل، افشارها به صورت توده ای متحد شدند و قدرتی را مستقل تشکیل دادند. در این زمان افشارها کار در سطوح بالای دولتی را آغاز کردند. یکی از مساجد ۱۵ گانه در بازار ترکمن حلب، مسجد آوشار نام دارد و مدرسه آوشاریه که توسط عزالدین آوشار، یکی از ترکمن های یاروقلو، ساخته شده، حضور آوشار را در منطقه نشان می دهد.[۹۷] علاوه بر این، آنها با پرورش شخصیتی مانند صلاح

الدین ایوبی، تضمین کردند که منطقه پس از آنها در برابر صلیبیون پابرجا بماند. زمانی که نورالدین محمود در سال ۱۱۷۳ مرعش و گؤکسون را تصرف کرد، حدس می‌زنیم که توده‌های قابل توجهی از آوشارها در مرعش و سیواس ساکن شدند؛ اینها افشارهایی بودند که در دهه ۱۲۵۰ در اطراف مرعش زندگی می کردند و به سمت ایچ-ال سرازیر شدند.[۹۸] همچنین می دانیم که قارامانی ها در سیواس زندگی می کردند.[۹۹] در نتیجه حمله مغول ها، آوشارهای اینجا به جنوب آناتولی مهاجرت کردند و با کمک سایر قبایل ترکمن، امارت قارامانیان را تأسیس کردند.[۱۰۰] همچنین می‌دانیم که زنگی‌ها در بین امارت آرتوقلو(در جنوب شرقی آناتولی تأسیس شد و مرکز آن ماردین بود) فعالیت داشتند.[۱۰۱] امروزه روستاهای با نام زنگی در شرق و جنوب شرقی آناتولی و آناتولی مرکزی یادگاری از این آوشارها هستند.

۲. شوملا و دولت او (۱۱۵۵-۱۱۹۵)

در آغاز قرن یازدهم و پایان قرن دوازدهم آوشارها به فرماندهی ارسلان به منطقه خوزستان ایران آمده بودند.[۱۰۲] آنها (به همراه سالورها) از دشت قیپچاق (قبایل سیحون) در نتیجه تسلط و فشار قاراختائیان بر ترکستان به اینجا مهاجرت کردند. در سال ۳۶-۱۱۳۵ تعداد زیادی ترکمن در خوزستان زندگی می کردند و جامعه آوشاری بزرگی در آنجا وجود داشت. در رأس آوشارها یعقوب پسر ارسلان قرار داشت. سونقور پسر مودود، یکی از سالورهایی که با آوشارها آمد و در کهگیلویه

زندگی کرد، در سال ۱۱۴۹ شیراز را گرفت و دولت سلغوری[۹] را تأسیس کرد.[۱۰۳] با اینکه یعقوب بیگ چندین بار برسونقور لشکر کشید تا منطقه فارس را از او بگیرد و او را تابع خود کند، اما شکست خورد. پس از مرگ یعقوب بیگ، شوملا را در راس افشارها می بینیم. نام اصلی شوملا آی دوغدو و پدرش قوش دوغان بود. شوملا در زمان یعقوب بیگ بر بخشی از خوزستان و لرستان حکومت می کرد.[۱۰۴] در زمان او افشارها به قدرتی مهم تبدیل شدند. به طوری که؛ هاس بیگ، یکی از امیران معروف، حاجب (بیگلربیگ) سلطان مسعود سلجوقی، با شومله دوستی برقرار کرد و برای جلب حمایت افشارها که در آذربایجان بسیار قدرتمند بودند، تلاش کرد موقعیت خود را تقویت کند. [۱۰۵] شوملانیز ازامرای او شده بود. وقتی هاس بیگ کشته شد، وی با هوشیاری خود را نجات داد و به خوزستان بازگشت. اما در غیاب او، ملک شاه سلجوقی منطقه را تصرف کرده بود. علاوه بر این، خلیفه عباسی می خواست این مکان را تصاحب کند. او بلافاصله وارد عمل شد. ابتدا لشکر خلیفه را شکست داد و فرمانده او را اسیر کرد. سپس فرستاده ای به بغداد فرستاد و عذرخواهی کرد. پس از حل مسئله با عباسیان، ملک شاه را از منطقه اخراج کرده و به تنهایی حاکم شد.[۱۰۶] شوملا با حمایت از کردهایی که لر نامیده میشدند (این کردها خود را گوللو می نامیدند. آنها از شهر لولان ترکستان آمده بودند و ترکانی مانند افشار، بیگدیلی، چاغاتای، قره باغی در میان آنهاها بودند) در لرستان شمالی و غربی پایه های یک امارت کوچک (۱۱۸۴–۱۵۹۷) را بنا نهاده و این منطقه را تحت کنترل خود درآورد.[۱۰۷]

[۹] سلغوریان سلسله‌ای ترکمن‌تبار بودند که از سال ۵۴۳ تا ۶۸۶ هجری قمری (۱۱۴۸ تا ۱۲۸۷ میلادی) بر منطقه فارس حکومت کردند این دودمان که به اتابکان فارس نیز شهرت دارند، از طایفه‌ای به نام سلغر یا سالور بودند و در دوران ضعف سلجوقیان قدرت را به دست گرفتند.

در سال ۱۱۵۶، زمانی که بین سلطان محمد سلجوقی و خلیفه اختلاف افتاد، وی بغداد را محاصره کرد، با تحرکات خلیفه، ملک شاه قیام کرد و استقلال خود را در همدان اعلام کرد. شوملا نیز به عنوان طرفدار ملک شاه به همدان آمد. سال بعد شوملە، قایماز امیر خلیفه را شکست داد و او را زندانی کرد و نزد سلطان محمد فرستاد. پس از آن، خلیفه لشکری برعلیه شوملە فرستاد، اما شوملە با این لشکر نجنگید. ملک شاه که در سال ۱۱۵۹ بی کشور مانده بود وارد خوزستان شد و شوملا را شکست داد و سپس وارد فارس شد و زنگی (سالغوری) را هم تصرف کرد. شوملا و زنگی با پیوستن به ملکشاه نزدیکترین امیران آنها شدند. در همان سال، ملک شاه که همراه شوملا و زنگی به اصفهان آمد تا با مرگ سلطان محمد به سلطنت برسد، در اثر مسمومیت کشته شد.

ارسلان شاه به سلطنت سلجوقی رسید، شوملا همراه با زنگی، ارسلان شاه را به عنوان فرمانروا شناخت و به عنوان اتابیگ/اتابک پسر ملکشاه تعیین شد. شنکا اوغلو برادرزاده شوملە، از کشته شدن دامادش، والی بصره به دست خلیفه خشمگین شد و بصره و واسط را غارت کرد (۱۱۶۶). اگرچه قوتلو پارس، والی خلیفه در واسط برعلیه شنکا اوغلو لشکر کشید، اما شکست خورد و کشته شد. شنکا اوغلو سال بعد دوباره بصره را غارت کرد. شوملە به بغداد آمد و از خلیفه زمین خواست. اما زمانی که برادرزاده اش قلیچ از نیروهای خلیفه شکست خورد و اسیر شد، بازگشت. در سال ۱۱۶۹، سربازان شوملا را، به دلیل رفتار بد زنگی سالغوری با سربازانش به کشور فراخواندند. با اینکه شوملا زنگی را شکست داد و فارس را به دست آورد، واکنش بدی به مردم نشان داد و به دلیل اینکه برادرزادەاش شنکا اوغلو کشور را غارت کرد،تحت فشار قرار گرفت و مجبور به ترک فارس شد.[۱۰۸]

شوملا که بر خوزستان و اهواز مسلط بود، قصد تصرف نهاوند نیز داشت. از ایلدنیز، اتابیگ سلجوقی این مکان را در ازای پول خواست، اما نتوانست آن را بدست آورد. پس از مرگ ایل دنیز در سال ۱۱۷۵، شنکا اوغلو نهاوند را تصرف کرد. سال بعد، شنکا اوغلو توسط نیروهای خلیفه در نزدیکی بغداد شکست خورد و کشته شد. اندکی بعد شوملا به سوی عده ای از ترکمن ها لشکر کشید. ترکمن ها که گرفتن کمک از اتابک پهلوان، شوملا را شکست دادند و او را به همراه برادر و برادرزاده اش اسیر کردند. شوملا چند روز بعد در اثر جراحاتش درگذشت (۱۱۷۶).

شوملا شخصیتی شجاع، باهوش و بادرایت بود. با این فضائل در خوزستان و برخی مناطق همجوار از جمله بخشی از لرستان امارتی ایجاد کرد. پس از شومله، پسرش شرف الدین امیران جای او را گرفت. پس از مرگ سلطان ارسلان شاه، برادرش محمد با تشویق امیران به اصفهان رفت تا به سلطنت برسد. اگرچه قاوشوت پسر قایماز و برخی از امیران از محمد حمایت کردند، اما اتابک پهلوان بر محمد پیروز شد. او نیز نزد امیران گریخت، اما امیران که از پهلوان می‌ترسید، او را به کشور راه نداد. او با این حرکت رضایت پهلوان را به دست آورد. در زمان سلطنت وی، مدت زیادی از پسران شوملا خبری در دست نیست. به نظر می رسد این به یک دوره آرامش در کشور مربوط است که درگیر حوادث سیاسی نبود. پس از مرگ سو-سیان که پس از امیران به قدرت رسید (۱۱۹۴)، در نبرد برای تاج و تخت بین پسرانش علی و نصرالدین، علی به قدرت رسید. درخواست کمک برادرش از خلیفه، پایان حکومت آنها را به همراه داشت. در سال ۹۵-۱۱۹۴ سپاه خلیفه به خوزستان حمله کرد و خاندان شومله را گرد آورد و به بغداد برد. به این ترتیب، این امارت در تاریخ محو شد. افشارها ۴۲ قلعه در خوزستان و لرستان داشتند. همچنین معروف است که پسران شوملا سکه ضرب کرده اند.[۱۰۹]

۳. دولت قارامان اوغول‌لاری(۱۲۵۰-۱۴۸۷)

قبیله قارامان و قارامان اوغول‌لاری که از قبیله افشار اوغوزها هستند، در جنوب آناتولی مرکزی تأسیس کردند که بزرگترین و مستدام ترین حکومت‌های ترکمن آناتولی پس از عثمانی‌ها هستند. حکومت قارامان یک دولت به حساب می آمد تا یک بیگ نشین. دولتی که توده اصلی آن افشارها بودند، قبایل مغولی مانند تورقوت، بایبورد، کوسون، گؤگوز، وارساق، سالور و قاچارها همراه با ساماگار، چای قازان و باریمبای، مغول های ترک شده را ، در اطراف خود گرد آورد.[۱۱۱]

بخشی از قبیله قارامان را در ماوراءالنهر در اواسط قرن دوازدهم و بخشی را در منطقه آذربایجان (اران، گنجه، بردع) با عنوان قبیله قاراقویونلو می بینیم[۱۱۲] و وجود آنها تا به امروز باقی مانده است.

برخی دیگر از حمله مغول فرار کردند و به آناتولی آمدند و توسط سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی (۱۲۲۸) در ارمنک ساکن شدند. در این میان، اکثریت ترکمن های مرزدار را قارامانیان تشکیل می دادند.[۱۱۳] قارامانی ها قبل از آن در سمت سیواس بودند.[۱۱۴] در این میان، نورالدین پسر سعدالدین (نوره صوفی ۵۵-۱۲۳۰) که رئیس قبیله قارامان بود، وارد طریقت بابایی و مبارزه با سلجوقیان شد. (مورخان سلجوقی و عثمانی، نوره صوفی را یک نوکیش ارمنی معرفی کردند که به عنوان یک معدنچی زغال سنگ در ارمنک کار می کرد تا قارامانی ها را که با آنها دشمنی داشتند، تحقیر کنند. اولین کسی که این ادعا را مطرح کرد، مورخ سلجوقی ابن بی بی بود. اما، به نظر می‌رسد نوره صوفی یک فرمانروای اشرافی ترکمن بود. او اَرَغلی را از مسیحیان گرفت و آن را پایتخت کرد و به سیلیفکه حمله کرد و تکفور آن را کشت.[۱۱۶]

در این زمان (۱۲۵۴) اسلام بیگ افشار که منسوب به قارامانیان بود، شهر جراججا (قیز قالاسی) را بین سیلیفکه و مرسین غارت کرد و پس از مرگ او ساروم بیگ دوباره به این شهر یورش برد[۱۱۷]این آوشارها میتوانند افشارهای منسوب به قارامانی ها و یا افشارهایی باشند که در سال ۱۲۵۰ در کوهستان های مرعش ساکن بودند و اقدام به غارت اطراف ایچ-ائل کردند. [۱۱۸] (می بینیم که آغاچ اری ها (آغاجری)که از ترکمن های منطقه مرعش هستند نیز در سال ۱۲۵۸ از مرعش به ایچ-ائل و آنتالیا هجوم آوردند). هنگامی که نوره صوفی در حدود ۱۲۵۵ درگذشت، قارامان بیگ جای او را گرفت. قارامان بیگ به ارمنک، موت، گلنار و سیلیفکه حمله کرد و ارمنک را گرفت و پایتخت کرد.

گسترش نفوذ قارامانی ها موجب ناراحتی قیلیچ ارسلان چهارم سلطان سلجوقی بود. او ضمن ایجاد رابطه خویشاوندی با آنها، قلعه لارنده (قارامان) را بخشید. اما قارامان بیگ به دلیل مجازات برخی از سرداران مرزی خود توسط وی، همراه با برادرانش زین الحاج و بونسوز با نیرویی ۲۰ هزار نفری به قونیه لشکر کشید. سپاه سلجوقیان به فرماندهی معین الدین پروانه، قارامانیان را در مقابل قلعه گَوَله شکست دادند. اگرچه قارامان فرار کرد، اما برادرانش در قونیه دستگیر و اعدام شدند.[۱۱۹] قارامان بیگ در حدود سال ۱۲۶۲ درگذشت و پسرش محمد جانشین او شد. از سوی دیگر، سلجوقیان بدرالدین خُتنی را به عنوان والی منطقه قارامان و ارمنک منصوب کردند. در این میان محمد بیگ با خاطراوغلو که عصیان کرده بود، متحد شد و علیه سلجوقیان وارد عمل شد و با یورش ناگهانی لشکر سلجوقی-مغول را که تحت کنترل خُتنی در اطراف گؤک سو بودند، شکست داد. امیر سواحل خواجه یونس نتوانست از شکست در برابر محمد بیگ جلوگیری کند.[۱۲۰] او در سال ۱۲۷۳ از

مخلص پاشا پسر بابا الیاس حمایت کرد و تصرف قونیه توسط او را تامین کرد و مخلص پاشا پس از شش ماه تحت نظر بودن ، شهر را به قارامانیان سپرد.[۱۲۱]

محمد بیگ یکی از بیگ هایی بود که برای نجات آناتولی از اشغال مغول، سلطان مملوک بایبارس را به آناتولی فرا خواند و در کنار او ایستاد.[۱۲۲] هنگامی که بایبارس به دلیل سیاست دو رویانه پروانه وزیر، به کشور خود بازگشت، محمد بیگ همراه با مَنَتشه و ترکمن های اشرف اوغلو به قونیه لشکر کشید. هنگامی که در ۱۳ می ۱۲۷۷ به قونیه حمله کرد، با انتشار فرمان معروف خود، ترکی را زبان رسمی اعلام کرد. وی در این فرمان ضربه بزرگی به سیطره عربی و فارسی که در امور رسمی کشور به کار می رفت، وارد کرد و گفت: «پس از امروز در دیوان، خانقاه درویشی، بارگاه، مجلس و میدان و بازار زبانی غیر از ترکی صحبت و استفاده نخواهد شد.». این فرمان یکی از بزرگترین رویدادهای تاریخ فرهنگ ترک است و هر سال در ۱۳ مه به عنوان روز زبان در قارامان جشن گرفته می شود. ارول گونگؤر می گوید که این فرمان از نادانی محمد بیگ سرچشمه می گیرد نه ملی گرایی او. به گفته او، محمد بیگ به دلیل بی سواد بودن دچار کمبود بود و برای اینکه بفهمد در ادارات دولتی که به زبانهای عربی و فارسی صحبت می کردند، چه می گذرد و کارآمدی تحصیل کرده ها را از بین ببرد، به این راه متوسل شد.[۱۲۳] اما اگر جایگاه زبان را در زندگی یک ملت در نظر بگیریم، می توان گفت که این اتهام ناموجه است. محمد بیگ سپس علاءالدین سیاوش را پسر کیکاووس دوم معرفی کرده و به سلطنت سلجوقیان رساند و خود وزیر شد (۱۵ اردیبهشت ۱۲۷۷). با این حال، مردم قونیه قارامانلی ها را پس از شکست دادن ارتشی به رهبری صاحب-آتا اوغول‌لاری در حوالی آق شهر، که از جمله گرمیان‌ها هم در آن سپاه بودند، پس از بازگشت از لشکرکشی به شهر راه ندادند.[۱۲۴] این گویای ناتوانی سیاوش در تثبیت خود به

عنوان یک رهبر در میان مردم است. پس از آن، محمد بیگ به ارمنک عقب نشینی کرد. ارتش سلجوقی-مغول تحت فرماندهی جوینی به منطقه آمد. محمد بیگ از این لشکر شکست خورد و با برادرانش گرفتار شد و کشته شد (۱۲۷۷). این رویداد برای مدتی قارامانلی ها را ساکت کرد.[۱۲۵]

محمد بیگ مرد مبارزی بود که برای آزادی آناتولی که در اشغال مغولان بود پرچم شورش را گشود و از این رو تا زمان مرگ با سپاهیان سلجوقی و مغولان در جنگ بود. او چندین بار با مغولان جنگید و دو بار شکست خورد. نقل است که غازان خان گفته: اگر این ترکمنان و قارامانیان نبودند، سواران مغولی به جایی می رفتند که آفتاب غروب می کند.[۱۲۶]

پس از محمد بیگ، برادرش گون اَری رهبری قارامانلی ها را به دست گرفت. در جنگ تاج و تخت بین سلجوقیان درگیر شد و پس از مدتی به طرسوس که متعلق به ارامنه بود لشکرکشی کرد و آن را ویران کرد (۱۲۸۶). اما نتوانست در برابرمغولانی که برای کمک به ارامنه آمده بودند مقاومت کند و خود را به کوهها رساند. پس از مرگ گون اَری بیگ در سال ۱۳۰۰، برادرش نجم الدین محمود و پس از مرگ وی در حین جنگ با ارامنه یاخشی بیگ در سال ۱۳۰۸ جانشین وی شد.

با فروپاشی سلجوقیان آناتولی در سال ۱۳۰۸، قارامان ها به عنوان قوی ترین امارت در آناتولی ظهور کردند و مبارزات زیادی برای جایگزینی با سلجوقیان انجام دادند.[۱۲۷] پس از حمله یاخشی بیگ به قونیه و تبدیل آن به پایتخت، ارتش مغولی به فرماندهی امیر چوبان به آناتولی آمد و قونیه را پس گرفت. پس از مرگ یاخشی بیگ، ابراهیم بیگ پسر محمود بیگ شد. در زمان او قونیه دوباره تصرف شد. در سال ۱۳۱۹ لشکرکشی به ارامنه طرسوس را ترتیب داد. هنگامی که تیمورتاش، والی

آناتولی ایلخانان مغول در سال ۱۳۲۸ درگذشت، ترکمن ها نفس راحتی کشیدند. با شروع فروپاشی ایلخانیان، قارامان ها شروع به گسترش سرزمین های خود کردند. بَی‌شهیر گرفته شد. مناظقی تا قلعه گه‌وه‌له تسخیر شد. فخرالدین احمد پسر ابراهیم، که پس از مرگ او جانشین وی شد، در حین جنگ با مغولان جان باخت (۱۳۵۰). پس از آن برادرانش سلیمان و شمس‌الدین برای مدت کوتاهی فرمانروایی کردند (۱۳۵۲). بعدها برهان الدین موسی، بیگ شد. در این دوره، پایتخت به موت منتقل شد. اگرچه سید سلیمان جانشین موسی شد، اما کشته شد (۱۳۶۱). بدین ترتیب علاءالدین علی تاج و تخت قارامان را به دست گرفت.

در زمان سلطنت علاءالدین علی بیگ که در سال ۱۳۶۲ به قدرت رسید، اولین روابط عثمانی و قارامان آغاز شد. تلاقی منافع هر دو طرف که خود را وارث سلجوقی می دیدند، علی بیگ را وادار کرد تا با اِرتنا و دیگر بیگ های ترکمن علیه عثمانی متحد شود. اما سلطان عثمانی مراد اول از این تلاش جلوگیری کرد.[۱۲۸] اگرچه علی بیگ سپس به گوریگوس (قیز قالاسی) که در دست قبرسی ها بود لشکر کشید، اما مجبور به عقب نشینی شد و با پادشاهی قبرس قرارداد بست (۱۳۶۷). او مناطقی از سرزمین های امیرنشین های اطراف تصرف کرد و به کایسری یورش برد و علی از اِرتناها را به سیواس فراری داد. (۱۳۷۵). اما قاضی برهان الدین علی بیگ را مجبور به عقب نشینی کرد (۱۳۷۶). در این میان عثمانی ها و قارامانیان برای اولین بار (۱۳۸۱) رو در روی هم قرار گرفتند. علی بیگ از این که پدر همسرش مراد اول در روم ائلی بود، استفاده کرد و بَی شهیر را گرفت. مراد اول بر علیه قارامانی ها لشکر کشید و علی بیگ را شکست داد. با بازگرداندن زمین هایی که گرفته بودند، صلح برقرار شد (۱۳۸۷). با شهادت مراد اول در کوزوو، وی پیمان شکنی کرد و به عثمانی حمله کرد (۱۳۸۹).

اما بایزید اول قونیه را محاصره کرد و مجدداً توافق شد (۱۳۹۰) که چهارشنبه سو به عنوان مرز تعیین شد.

با ظهور تیمور در آناتولی شرقی، علی بیگ تابع او شد (۱۳۹۴). علی بیگ در سال ۱۳۹۶ در برخورد با قاصی برهان الدین از فرصت حضور بایزید اول در روم ائلی استفاده کرد و وارد سرزمین عثمانی شد. پس از آن، بایزید اول به لشکرکشی بر علیه قارامان رفت و علی بیگ را در آق چای شکست داد. سپس قونیه را گرفت و علی بیگ را کشت و پسرانش علی و محمد بیگ را به بورسا فرستاد. بدین ترتیب دولت قارامان مضمحل شد (۱۳۹۷).

هنگامی که بایزید اول در جنگ آنکارا با تیمور شکست خورد، علی بیگ و محمد بیگ از زندان بورسا آزاد شدند. تیمور با دادن سرزمین قارامان و آلاشهیر (۱۴۰۳) امارت را دوباره برپا کرد. وقتی محمد بیگ بر تخت نشست، علی بیگ امیر نیغده شد. محمد بیگ از نبرد تاج و تخت بین عثمانی‌ها در دوران فطرت استفاده کرد و وارد آفیون و کوتاهیه (۱۴۱۱) شد.[۱۲۹] او به گرمیان‌ها حمله کرده و بورسا را ویران نمود (۱۴۱۳). پس از آن، چلبی محمد به قارامانی ها لشکر کشید و آنها را در نزدیکی قونیه شکست داد (۱۴۱۴). با وجود جنگ دوباره، در سال ۱۴۱۵ صلح برقرار شد.

محمد بیگ در سال ۱۴۱۷ ضمن ضرب سکه به نام شیخ، سلطان مملوک به قاهره آمده و اطاعت خود را از ممالیک اعلام کرد. اما وقتی محمد بیگ با رمضانلیان به طرسوس که سرزمین ممالیک است حمله کرد، روابط آنها تیره شد. شیخ برای ارعاب و تسلط بر ترکمن ها به سوریه لشکرکشی کرد که تا دیوریگی امتداد داشت. طرسوس تصرف شد. سپس دَرَنده نیز سقوط کرد. داوود پسر محمد بیگ نیز در میان

اسیران بود. ۶ ماه بعد، محمد بیگ طرسوس را با رمضان اوغلو ابراهیم محاصره کرد اما نتوانست آن را تصرف کند (۱۴۱۸). پس از مدتی مردم طرسوس از شاهین، والی ممالیک ناراضی شدند، از این رو قارامانیان را دعوت کردند و شهر را تحویل دادند. پس از آن شیخ لشکری به سوی قارامان فرستاد. این ارتش نیغده، اَرَغلی و لارنده (۱۴۱۹) را گرفت. امارت قارامان به علی بیگ واگذار شد. محمد بیگ به قاهره فرستاده شد. با کمک عثمانی ها، ابراهیم قارامان پسر محمد بیگ به سلطنت رسید. علی بیگ به نیغده عقب نشینی کرد. پس از آن، مملوک ها محمد بیگ را آزاد کردند. محمد بیگ بار دیگر بر تخت قارامان نشست. [۱۳۰]

او در جریان محاصره آنتالیا به همراه حامد اوغول‌لاری ، که قلمرو عثمانی بود، (۱۴۲۳) درگذشت. ابراهیم دوم جای او را گرفت. ابراهیم بیگ به نفوذ ممالیک پایان داد. او با صرب ها و مجارها در برابر عثمانی ها ائتلاف کرد. هنگامی که مجارها در سال ۱۴۳۳ به عثمانی ها حمله کردند، ابراهیم بیگ نیز بی شهیر را تصرف کرد. زمانی که عثمانی ها بر مجارها پیروز شدند، به سوی قارامان ها لشکر کشی کردند و تا قونیه پیشروی کردند. صلح برقرار شد (۱۴۳۵) به شرطی که دیگر علیه عثمانیان اقدام نکند. وی سپس کایسری را تصرف کرده و دوباره به عثمانیان حمله کرد. او بار دیگر با مجارها ائتلاف کرد. مراد دوم به دلیل خساراتی که نیروهای قارامان در سرزمین عثمانی وارد کرده بودند، بر ضد آنها از علمای اسلام فتوا گرفت و پس از امضای عهدنامه سئگندین با مجارها (۱۴۴۴) به قارامان لشکرکشید. ابراهیم بیگ که ناامید شده بود، تحت شرایط سخت به توافق رسید. او در جنگ کوزوو (۱۴۴۸) برای عثمانی ها کمک فرستاد. در همان سال گوریگوس را از قبرسی ها گرفت. ابراهیم بیگ که با رسیدن فاتح(سلطان محمد فاتح/مترجم) به سلطنت عثمانی، امیدوار شده و در جریان محاصره استانبول با ونیز توافق کرد. اگرچه در سال ۱۴۵۶ می خواستند

طرسوس، آدانا و گولَک را بگیرند، اما ممالیک سرزمین قارامان را ویران کردند. او برای کمک به لشکرکشی های فاتح به کاستمونو و ترابزون نیرو فرستاد (۱۴۶۱). با حذف اسفندیار اوغول‌لاری، قارامانیان به عنوان آخرین رقیب بزرگ عثمانی باقی ماند. پس از مرگ ابراهیم بیگ، پسرانش پیر احمد و اسحاق بر سر تاج و تخت با هم درگیر شدند و عثمانی، مملوک و آق قویونلو درگیر امور داخلی آنها شدند. وقتی پیر احمد با کمک عثمانی ها به سلطنت رسید، آق شهیر، بی شهیر و ایلگین را به آنها داد (۱۴۶۵). در این بین، او پایتخت را به قونیه بازگرداند. با این حال، هنگامی که پیر احمد با آق قویونلوها و ونیزی ها توافق کرد، فاتح به قارامان لشکرکشیده، قونیه و قارامان را گرفت و پسرش مصطفی را به بیگلربیگی(ا میرالامرا) قارامان منصوب کرد. پیر احمد به طرسوس گریخت. آق قویونلوها، ونیزی ها و ترکمن ها مبارزات طولانی داشتند. پس از اینکه عثمانی ها آق قویونلوها را در اوتلوک بئل در سال ۱۴۷۳ شکست دادند، گئدیک احمد پاشا ابتدا ارمنک و سپس قلعه مننان (۱۴۷۴) را تصرف کرد. پیر احمد در بایبورد درگذشت. قاسم بیگ جایگزین او شد، که با مرگ فاتح در درگیری بایزید-جم از جم حمایت کرد و دوباره بر امارت قارامان تسلط یافت. زمانی که جم به شوالیه های رودس پناه برد، از بایزید دوم طلب عفو کرد. به او اجازه داده شد در ایچ-ائل به عنوان یک امارت کوچک تحت نظارت عثمانی، به پایتختی سیلیفکه حکومت کند.[۱۳۱]

با مرگ قاسم بیگ (۱۴۸۳)، محمود بیگ از قبیله تورقوتلو که یاری دهنده مهم قارامانها بود به قدرت رسید. اما هنگامی که محمود بیگ از ممالیک در جنگ آنها یا عثمانی حمایت کرد، به امارت وی پایان داده شد (۱۴۸۷).

مورخ عرب ابن فضل الله در اطلاعات خود در مورد آناتولی در سال ۱۳۳۲ اظهار میدارد که قارامان اوغولاری ۷۵۰ هزار نفر جمعیت داشته است. قارامانیان در وسیع

ترین شکل در استان های قارامان، قونیه، نیغده، کایسری، آنکارا، نوشهیر، قیرشهیر، ایچ ائل و همچنین در شرق آنتالیا (این سرزمین ها ۱۴۶۰۰۰ کیلومتر مربع است) و گاهی در غرب آنتالیا، اسپارتا و مناطق آفیون حکومت می کردند. می توان تخمین زد که در آن زمان ۲ میلیون نفر در این مناطق زندگی می کردند.[۱۳۲]

منطقه قارامان که برای تاریخ ترکان بسیار مهم است، با پرورش شخصیت های بسیار ارزشمند تقریباً در همه زمینه ها، چه در دوره قارامان اوغول‌لاری، چه پس از فروپاشی قارامانیان، در دوره عثمانی و در طول دوره جنگهای استقلال و با تربیت چهره‌های ارزشمند تقریباً در هر زمینه‌ای، به خدمت به هویت ترکی ادامه داده است. عارف و شاعر بزرگ ترک، یونس امره، شیخ ادبالی، بنیانگذار معنوی عثمانی، دورسون فقیه، دریاسالار معروف عثمانی، کمال رئیس و برادرزاده او، ملوان معروف ترک پیری رئیس، شخصیت بزرگ کاظم کارابکیر پاشا، فرمانده جبهه شرقی جنگ استقلال و محی الدین چاریقلی، رهبر جمعیت ردالالحاق، تنها تعدادی از آنها هستند.[۱۳۳]

آ. امارت علائیه (۱۲۹۳-۱٤۷۱)

علائیه (آلانیا) در سال ۱۲۲۳ توسط سلطان سلجوقی آناتولی علاءالدین کیقباد اول تسخیر شد. در سالهای پایانی سلجوقیان به دست مجدالدین محمود بیگ قارامانی (۱۲۹۳) افتاد. پس از آن شهر فوق الذکر و منطقه آن تحت تسلط بیگهای وابسته به قارامان اوغول‌لاری قرار گرفت. بیگهای علائیه ابتدا به عنوان شاخه ای از قارامان اوغولاری و سپس تحت امر دولت ممالیک در اینجا حکومت کردند. پادشاهی قبرس در سال ۱۳۶۶ می خواست این شهر را تصرف کند، اما کمک قارامانیان مانع از دست رفتن شهر شد.[۱۳۴]

از آنجایی که علائیه در مکان بسیار مناسبی برای تجارت دریایی و زمینی قرار دارد، ممالیک و پادشاهی قبرس به در دست داشتن آن علاقه مند بودند. به دلیل روابط گاه دوستانه و گاه خصمانه، امارت علائیه با این گونه دولت ها رابطه نزدیکی داشت. حضور قارامانیان مزدبگیر در ارتش قبرس ، زمانی که ممالیک برای تصرف قبرس به لشکرکشی پرداختند (۱۴۲۶)، باید نتیجه همین امر باشد.[۱۳۵]

بیگ علائیه ساوجی بیگ قارامان در سال ۱۴۲۷، شهر را به مبلغ پنج هزار سکه طلا به دولت مملوک فروخت. پس از آن نوادگان محمود بیگ قارامان در شهر علائیه تحت سلطه ممالیک حکومت کردند. در زمان قلیچ ارسلان، گندیک احمد پاشا علائیه را گرفت و به امپراتوری عثمانی افزود (۱۴۷۱). بدین ترتیب، امارت علائیه و حاکمیت قارامانی ها در اینجا به پایان رسید.[۱۳۶]

ب سلسله قارامانی طرابلس‌غرب[۱۰] (۱۸۳۵-۱۷۱۱)

خاندانی با اصل قارامانی که بر ایالت طرابلس امپراتوری عثمانی حکومت می کردند. در قارامان به ویژه ارمنک به خانواده های زیادی برخوردیم که می گفتند این خانواده با آنها فامیل هستند و حتی زمین های سند مالکیتی دارند که از پدربزرگ هایشان در مصر و لیبی به ارث رسیده است. مؤسس این خاندان احمد بیگ بود. تخمین زده می شود که پدر یا پدربزرگ وی برای خدمت در خانقاه طرابلس به این منطقه آمده باشند. برخی از مورخان ادعا می کنند که یکی از اجداد او با تورگوت

[۱۰] این کلمه به صورت طرابلوس وارد عربی شد و عثمانی‌ها آن را طرابلس نامیدند و کلمه «غرب» را به آن اضافه کردند تا از اشتباه گرفته شدن با شهری به همین نام در سوریه جلوگیری شود و نشان دهند که در غرب واقع شده است. طرابلس بر روی دماغه‌ای، تا حدودی صخره‌ای، بنا شده است که امروزه پایتخت لیبی طرابلس است./مترجم

رئیس دریانورد عثمانی به اینجا آمده است. ابن غلبون، مورخ طرابلسی معاصر احمد بیگ، نسب او را چنین فهرست می کند. احمد بن یوسف بن محمد بن مصطفی.

در سال ۱۷۱۰، احمد بیگ که اداره‌ی مونشیه(Münşiye) و منطقه ساحل را در دست داشت ، با جلب علاقه مردم به خود ، تصمیم گرفت در شهر طرابلس مداخله کند تا به اختلال ناشی از رقابت بین یئنی چرها و قول اوغول‌لاری و بزرگان عرب پایان دهد. او با کسب حمایت اعراب علیه قول اوغول‌لاری ، اداره ایالت طرابلس را به دست گرفت (۲۹ ژوئیه ۱۷۱۱). وی پس از مدتی خلیل پاشا فرستاده سلطان و بسیاری از سربازان ترک را به قتل رساند. سپس فرستاده ای را برای توجیه اعمال خود به استانبول فرستاد. از سوی دیگر سلطان احمد سوم هم او را به عنوان بیگلر بیگی ایالت طرابلس به رسمیت شناخت.[۱۳۷]

احمد بیگ که در سال ۱۷۲۲ لقب پاشا را دریافت کرد، به یئنی چری ها اعتماد نداشت، بنابراین از مردم محلی یک نیروی شبه نظامی تشکیل داد و دزدان دریایی را تحت حمایت خود گرفت. او شورش های بنغازی و فیزان را بین سال های ۱۷۱۳-۱۷۲۳ با زور سرکوب کرد. در این میان، برخی از دولتمردان، سرشناسان و ابن غلبون ، مورخ آن دوره را به قتل رساند و بدین ترتیب سلطه خود را بر سراسر کشور گسترش داد. با دولت های غربی به ویژه انگلستان و فرانسه به خوبی کنار آمد و با آنها قراردادهای صلح و تجارت منعقد کرد. در ۱۶ مه ۱۷۳۳، وظیفه او توسط سلطان تجدید شد. باروهای طرابلس را تعمیر کرد و مسجد و مدرسه ساخت. احمد پاشا در ۶۰ سالگی (اول نوامبر ۱۷۴۵) درگذشت.

پسرش محمد که جانشین او شد، توسط محمود اول به عنوان والی شناخته شد. با گذشت زمان صلح ادامه یافت. قراردادها تمدید شد. با این حال، افزایش فعالیت های دزدان دریایی باعث درگیری با ونیز و ناپل شد. محمد پاشا در سال ۱۷۵۴ درگذشت.

پسرش علی بیگ جای او را گرفت. علی پاشا که بین سال‌های ۱۷۵۴ تا ۱۷۹۳ والی بود، در سال‌های اولیه به شورش‌ها در مناطق مونشیه و ساحل پرداخت. اگرچه سال‌های پس از ۱۷۵۸ عموماً آرام بود، اما در سال‌های آخر اعتراضات جدی رخ داد. یکی از پسرانش، حسن کشته شد (۱۷۹۰)، و با اینکه پسر دیگرش احمد، بیگ شد، به دلیل اینکه برادرش یوسف، از حمایت اعراب برخوردار بود، نتوانست به طور کامل اداره امور را به دست گیرد. پس از وخیم شدن اوضاع، بزرگان از استانبول درخواست والی جدید کردند. یوسف با منصوب کردن خود به عنوان والی در سال ۱۷۹۳ طرابلس را محاصره کرد. زمانی که علی بولقور که از جزایر آمده بود، با ادعای اینکه وی توسط سلطان والی تعیین شده است، وارد طرابلس شد، خانواده قارامانی به حمّودی پاشا در تونس پناه بردند. به یاری حمّودی پاشا، قارامان‌ها طرابلس را بازپس گرفتند. علی پاشا به نفع پسرش احمد (۱۷۹۵) از والیگری کناره گیری کرد. اما یوسف سال بعد طرابلس را تصرف کرد و والیگری خود را اعلام کرد. احمد پاشا به مالتا[۱۱] گریخت. سلطان سلیم سوم والیگری یوسف را تایید کرد.

یوسف پاشا ضمن اینکه به آشفتگی های داخلی پایان داد، از دزدان دریایی تحت حمایت گرفت و باروهای شهر را تقویت کرد. در جریان حمله ناپلئون بناپارت به

[۱۱] مالت یک کشور جزیره‌ای کوچک است که از نظر استراتژیک در وسط دریای مدیترانه واقع شده است. نزدیکترین همسایه آن جزیره ایتالیایی سیسیل است که کمی بیش از نود کیلومتر در شمال آن قرار دارد. این کشور از جزایر مالت، گوزو و کومینو و همچنین چند جزیره کوچک خالی از سکنه تشکیل شده است./مترجم

مصر، او با وجود فشار انگلیس و عثمانی، روابط خود را با فرانسه قطع نکرد و حتی در سال ۱۷۹۹ قراردادی امضا کرد. هنگامی که او در سال ۱۸۰۰ از ایالات متحده مالیات بیشتری خواست، روابط دو دولت از هم پاشید و (برای اولین بار در تاریخ) به ایالات متحده اعلام جنگ کرد. اگرچه آمریکایی ها می خواستند احمد بیگ را از مالت بیاورند و او را والی کنند، اما یوسف پاشا با حمایت انگلیسی ها احمد بیگ را به مصر فراری داد. ایالات متحده عقب نشینی کرد و در سال ۱۸۰۵ با طرابلس معاهده دوستی، تجارت و سیر سفاین منعقد کرد. در سال ۱۸۱۰ منطقه گِدامیس به طرابلس متصل شد. او دوباره در سال ۱۸۱۳ فیزان را گرفت. در سال ۱۸۱۹، نیروی دریایی فرانسه-انگلیس بندر طرابلس را محاصره کرده و آزادی زندانیان مسیحی را تامین کردند. نیروی دریایی طرابلس نیز در جنگ های پلوپونز در سال های ۱۸۲۳-۱۸۲۶ شرکت کرد. پس از درگیری انگلیس و فرانسه در طرابلس، او قرارداد جدیدی را با فرانسوی ها در سال ۱۸۳۰ امضا کرد. در سال ۱۸۳۲، زمانی که مالیات های سنگین بر مردم مونشییه و ساحل تحمیل شد، شورشی در گرفت و آنها پسرش محمد را به جای یوسف پاشا به عنوان والی معرفی کردند. یوسف پاشا به نفع پسر دیگرش علی از والیگری صرف نظر کرد. سلطان محمد شاکر افندی را از مرکز به منطقه فرستاد تا موضوع را حل و فصل کند. با این حال، توافقی حاصل نشد. اگرچه شاکر افندی در سال ۱۸۳۴ فرمانی مبنی بر والیگری علی بیگ آورد، اما انگلیسی ها و شورشیان آن را به رسمیت نشناختند. با توجه به نفوذ سنگین فرانسوی ها بر قارامانیان و اشغال الجزایر توسط آنها ، عثمانی ها خواهان برقراری حاکمیت مطلق در منطقه بودند. پس از شکایت مردم محلی از قارامانیان، نیروی دریایی و نیروهای تحت امر مصطفی نجیب پاشا در سال ۱۸۳۵ به منطقه آمدند و افراد زیادی از جمله علی بیگ را دستگیر کردند و وی به والیگری رسید. با خودکشی محمد بیگ قارامانی، برادرش احمد به

مالتا گریخت. دیگران به استانبول فرستاده شدند. یوسف پاشا به دلیل سن بسیار بالا اجازه اقامت در طرابلس را گرفت. یوسف پاشا در سال ۱۸۳۸ درگذشت. بدین ترتیب حکومت قارامانی در طرابلس به پایان رسید. دولت عثمانی حقوقی به خانواده وی پرداخت تا آنها محتاج نباشند و با وجود مشکلات مالی، بدهی قارامانی ها به بازرگانان انگلیسی و فرانسوی را پرداخت کرد. این سلسله مانند خاندان حسینی با اصالت ترک در تونس نبود و شخصیتی ملی از خود نشان نداد و ظاهری محلی داشت.[۱۳۸]

٤. گرمیانیان(۱۲٦۰-۱٤۲۹)

گرمیان‌ها از قبیله آوشار اوغوزها هستند.[۱۳۹] اگرچه نظرات مختلفی در مورد خاستگاه گرمیان‌ها ارائه شده است،[۱۴۰] مطالعات زبانی انجام شده در منطقه نشان می دهد که ویژگی های زبان آوشار در رتبه دوم قرار دارد (قینیق در رتبه اول) و تز آوشاربودن آنها قابل قبول تر است.[۱۴۱] گرمیان‌ها با همراهی سلاطین خوارزمشاه [۱۴۲] از فارس و کرمان به منطقه مالاتیا آمده و در آناتولی ساکن شدند.[۱۴۳] تخمین زده می شود که در آن زمان منطقه پوتورگه-شیرو[۱۲] که آنها در آن ساکن شده بودند، گرمیان نامیده می شد و این جامعه ترکمن نام خود را از آنجا گرفته است.[۱۴۴] این را هم ذکر کنیم که شهر گرم در ترکستان وجود دارد[۱۴۵] که می توان گمان برد که گرمیان‌ها این نام را به این دلیل گرفته اند که از آنجا آمده اند و نام گرمیان را با الهام از شهر گرم به منطقه (پوتورگه-شیرو)، جایی که ساکن شدند گذاشته اند. همچنین وجود قبیله گرمیسیلی از تبارمویتن، ترکان ازبک در افغانستان

[۱۲] ناحیه ای در استان مالاتیا، ترکیه/مترجم

در حوالی بلخ، جالب است[۱۴۶]. از نام مکان ها می فهمیم که گرمیان‌ها در الازیگ، تونجلی و چمیش کزک سکنی گزیدند[۱۴۷] زیرا روستاهایی به نام های گرمیلی، گرمیکار و گرمیشیک از توابع چمیش کزک وجود دارد.

به اولین اطلاعات در مورد گرمیان در شورش بابا اسحاق (۱۲۴۰) برمی خوریم. مظفرالدین پسر علی شیر که در زمان غیاث الدین کیخسرودوم سرکرده سلجوقیان در مالاتیا بود با سربازانی که از کردها و گرمیان جمع آوری کرد علیه بابایی ها وارد عمل شد، اما دو بار شکست خورد و به مالاتیا عقب نشینی کرد. [۱۴۸] پس از مدتی، بر اثر حمله و فشار مغول که پس از نبرد کوسه داغ در سال ۱۲۴۳ آغاز شد، گرمیان‌ها احتمالا باید به رهبری کریم الدین علی شیر پسر مظفرالدین به غرب آمده باشند (پس از این جنگ، سلجوقیان تحت سلطه حکومت مغولان قرار گرفتند.).[۱۴۹] در زمان قلیچ آرسلان چهارم، معین الدین پروانه، وزیر سلجوقی همگی امیران سلجوقی حامیان عزالدین کیکاووس را در قونیه کشت (در سال ۱۲۶۴). از جمله آنها کریم الدین علی شیر بود.[۱۵۰] پس از این رویداد، گرمیان‌ها در آناتولی غربی (کوتاهیه، آفیون، دنیزلی) ظاهر می شوند و تحت فرمان صاحب آتا اغول‌لاری، که مرزبانان سلجوقیان (درست قبل از سال ۱۲۷۶) بودند، قرار میگیرند. در نبرد البستان (۱۲۷۷) که در آن بایبار سلطان مملوک، مغولان را شکست داد، امیر شهاب الدین غازی علی شیر در میان اسیران بود.[۱۵۱] سیف الدین علی شیر هم در قونیه از ادامه دهندگان راه صدرالدین قونیوی بود.[۱۵۲]

محمد بیگ قارامانی با معرفی علاءالدین سیاووش (جیمری) به عنوان پسر عزالدین کیکاووس دوم ، می خواست وی را بر تخت سلطنت سلجوقیان بنشاند و قدرت خود را افزایش دهد. به همین دلیل، گرمیان‌ها نقش فعالی در درگیری سلجوقیان (با حمایت مغول) – قارامانیان با حمایت کردن از سلجوقیان بر عهده گرفتند. در جریان

این حوادث، این حسین الدین علی شیر گرمیان بود که جیمری را دستگیر و به سلطان غیاث الدین کیخسرو سوم سلجوقی (در سال ۱۲۷۹) تحویل داد.[۱۵۳] در ازای این خدمات، کوتاهیه و اطراف آن به عنوان اقطاع در اختیار گرمیان‌ها قرار گرفت و مرزبانی غربی به آنها داده شد. پس از آن، آنها به قدرتمندترین امارت در آناتولی غربی به تبدیل شدند.[۱۵۴]

گرمیان‌ها بعداً با غیاث الدین مسعود دوم و مغولان جنگیدند (در این جنگ ها فرمانده گرمیان‌ها بوزقوش بهادر بود.حضور بوزقوش ها را که قبیله بزرگی در منطقه اوشاک بودند می دانیم) اما شکست خوردند و بدرالدین مراد از اقربای دختریشان کشته شد. آنها همچنین با وزیر سلجوقی صاحب آتا برای تصرف دنیزلی جنگیدند و آنجا را به دست آوردند. در این مبارزات که تا سال ۱۲۸۹ ادامه یافت، حسام الدین علی شیر رهبر گرمیان‌ها بود. آنها تا سال ۱۲۹۹، تسلط خود را تا آنکارا گسترش دادند.

اولین بیگ مستقل گرمیان یعقوب بیگ بود. دوره او قدرتمندترین دوره گرمیان‌ها است. امارت (با پایتختی کوتاهیه) در سال ۱۳۰۰ مستقل شد و در ربع اول قرن چهاردهم، امارت های آناتولی غربی نیز (آیدین، منتشه، ساروهان، کاراسی و دنیزلی) تحت اطاعت آنها بودند.[۱۵۵] علاوه بر این، بیزانس هر سال مالیات و هدایایی معینی می فرستاد.

یعقوب بیگ دوم تابعیت غیاث الدین مسعود قبول نکرده، حکومت ایلخانان را به رسمیت شناخت. با لشکری که به فرماندهی محمد آیدین اوغلو فرستاد، سلجوق و

بیرگی را گرفت. سپس تریپولیس[۱۳] و سیماو[۱۴] را تصرف کرد. اگرچه او در برابر کاتالان ها که برای کمک به بیزانس در محاصره آلاشهیر (۱۳۰۴) آمده بودند عقب نشینی کرد، اما در سال ۱۳۱۴ بر آلاشهیر مالیات برقرار کرد. پسرش محمد بیگ که جانشین او شد زمین های اطراف کولا [۱۵]و سیماو را گرفت. پس از محمد بیگ، سلیمان شاه گرمیان بر تخت نشست.

کمک سلیمان شاه به حامد اوغول‌لاری علیه قارامانی ها باعث ایجاد شکاف با قارامانی ها شد. با تهدید قارامانی‌ها، برای حفظ سلطنت خود از عثمانی‌ها درخواست توافق کرد. به همین منظور دخترش را به ازدواج بایزید، پسر مراد اول آورد و خویشاوندی برقرار کرد و کوتاهیه، سیماو، اگری گؤز (اِمت) و تاوشانلی را به عنوان مهریه به عثمانی ها داد (۱۳۸۱). دادن مرکزی مانند کوتاهیه اولین گام جدی در ایجاد جامعه عثمانی محسوب می شود. پس از مرگ سلیمان شاه، اگرچه یعقوب بیگ دوم پس از شهادت مراد اول در نبرد کوزوو (۱۳۸۹) برای بازپس گیری سرزمین هایی که در دست عثمانی ها باقی مانده بود، با عثمانی ها جنگید، ولی بیلدیریم او را شکست داده و زندانی کرد و کل کشورش را ضمیمه نمود (۱۳۹۰). یعقوب بیگ با فرار از زندان ، طرف تیمور را گرفت، پس از جنگ آنکارا (۱۴۰۲)

---

[۱۳] شهری باستانی است که در نزدیکی محله ینی‌جه‌کنت در شهرستان بولدان استان دنیزلی واقع شده است. شهر باستانی طرابلس در حوزه رودخانه مندرس، تقریباً در ۴۰ کیلومتری شمال مرکز شهر دنیزلی واقع شده است./مترجم

[۱۴] این شهرستان در استان کوتاهیه واقع شده و در ۱۴۳ کیلومتری جنوب غربی آن قرار دارد./مترجم

[۱۵] این شهر در بخش آناتولی مرکزی غربی منطقه اژه، در مرز استان مانیسا، سر راه بزرگراه ازمیر–آنکارا (D-۳۰۰) واقع شده است که آناتولی را به منطقه اژه متصل می‌کند./مترجم

زمین های خود را دوباره به دست آورد. یعقوب بیگ در دوران فطرت از برادرزاده‌اش چلبی محمد حمایت می‌کرد، و با چلبی محمد که برتخت نشسته بود در برابر قارامانیان همکاری کرد. پس از چلبی محمد، با اینکه در برابر مراد دوم موضع گرفت، اما بار دیگر با عثمانی ها دوست شد. با اینکه یعقوب بیگ بیش از هشتاد سال داشت، در ادرنه با مراد دوم ملاقات کرد و وصیت کرد که پس از مرگش، سلطنت او به عثمانی ها برسد، زیرا او پسری نداشت و نمی خواست دولت خود را به فرزندان خواهرانش بسپارد. پس از درگذشت وی در سال ۱۴۲۹، حکومت گرمیان تحت سلطه عثمانی درآمد و پایان یافت.[۱۵۶]

ابن فضل الله مورخ عرب در اطلاعات خود در مورد آناتولی در سال ۱۳۳۲ گفته است که گرمیان اوغول‌لاری، ۸۰۰۰۰۰ نفر جمعیت داشتند. در وسیع ترین شکل خود، تمام استان های بی لیک، کوتاهیه، اوشاک، افیون، دنیزلی و شرق مانیسا را در بر می گرفت (این سرزمین ها ۴۴۰۰۰ کیلومتر است). [۱۵۷]

پس از این تاریخ سلسله گرمیان در خدمت عثمانی بودند و نسل آنان تا به امروز باقی مانده است. نورالدین عبدالرحمن پاشا، وزیر معروف سلطان عبدالحمید دوم، و عارف حکمت پاشا، داماد سلطان، چند تن از آنان هستند. اهمیت گرمیان در تاریخ طریقت مولوی هم بسیار زیاد است. عباپوشی ولی (مرگ ۱۴۸۵)، معروف به بالی محمد چلبی و بالی سلطان، شیخ خانقاه آفیون کارا حصار بود که دومین مرکز بزرگ مولویسم پس از قونیه به حساب می آمد.[۱۵۸] پسرش دیوانه محمد چلبی که او را به جای خود گذاشت، دومین پیر پس از مولانا در مولوی گری به شمار می رفت.[۱۵۹]

۵. منطقه دنیزلی

پس از پیروزی ملازگرد، بخش قابل توجهی از قبایل ترکمن که موج وار به آناتولی آمده بودند، در دنیزلی ساکن شدند. گفته می شود این ترکمن ها در زمان مسعود اول(۵۵-۱۱۱۶)در دشت قره آغاج (آجی پایام) که توسط سلجوقیان گؤل‌حصار نامیده می شد، به رهبری آوشارها ساکن شدند. اینها بودند که در جنگ دوم صلیبی شرکت کرد و پیروز شدند. در زمان حمله مغول که باعث فروپاشی سلجوقیان شد، از دست مغول ها فرار کردند و تعداد قابل توجهی از آن ها در منطقه دنیزلی ساکن شدند. در رأس این ترکمن ها قاراآغاج بابا از قبیله آوشار قرار داشت.[۱۶۰] خاطرات از مبارزات این آوشارها تا به امروز باقی مانده است.[۱۶۱]

امارت اینانج اوغول‌لاری توسط این ترکمن ها که به مناطق دنیزلی، هوناز[۱۶] و دالامان[۱۷] آمدند، تأسیس شد. در رأس آنها محمد بیگ، غازی مرزبان قبیله آوشار، برادرش ایلاس و دامادش علی بیگ قرار داشتند. [۱۶۲] قبلا تصور می شد که بنیانگذاران این امارت از تبار گرمیان هستند. محمد بیگ با کمک هولاگو بر دنیزلی مسلط شده بود.

اما در اثر خیانت دامادش علی بیگ کشته شد. علی بیگ رئیس ترکمانان شد و امارت خود را تأسیس کرد و به سلجوقیان پیوست. در سال ۱۲۷۷ لشکر مغول-سلجوقی به دنیزلی آمدند و علی بیگ (۱۲۷۸) را از بین بردند زیرا در واقعه جیمری نسبت به سلجوقیان بی وفایی نشان داده بود. علی بیگ در قلعه افیون زندانی شد و از غم و ترس در آنجا درگذشت.[۱۶۳]

---

[۱۶] شهرستانی در استان دنیزلی است که در منطقه اژه ترکیه واقع شده است./مترجم

[۱۷] ناحیه ای از استان موغلا در منطقه مدیترانه است که بین نواحی کویجغیز، اورتاکا و فتحیه همان استان و منطقه چاملی در استان دنیزلی واقع شده است./مترجم

تسلط بر دنیزلی و اطراف آن به خانواده صاحب‌آتا داده شد. اما یعقوب بیگ گرمیانی منطقه را در سال ۱۲۸۹ تصرف کرد و به اینانج بیگ پسر علی بیگ داد. به همین دلیل امارت به نام اینانج بیگ معروف شد. اینانج بیگ نیز وفاداری خود را به امیر چوپان ابراز کرد. پس از مرگ یعقوب بیگ، روابط خود را با حکومت گرمیان قطع یا سست کرد (۱۳۲۲). هنگامی که اینانج بیگ در سال ۱۳۳۴ در گذشت، پسرش مراد اصلان و پس از او پسرش اسحاق بیگ امیر لادیک شد. وقتی تیمور در سال ۱۴۰۲ موطن یعقوب بیگ دوم را به آنها بازگرداند، لادیک (دنیزلی) مانند گذشته به او داده شد. [۱۶۴]

در منطقه دنیزلی، به ویژه در منطقه آسی-قاراآغاج (آجی پایام) سکونتگاه‌های متراکمی از ترکمن‌ها وجود داشت. ابن بطوطه که در سال ۱۳۳۳ از آنجا گذشته می گوید که دشت قاراآغاج ترکمن نشین است. این جمعیت ترکمن پرنفوس نام مکان های متراکم ترین قبایل اوغوز آناتولی را به عنوان میراث در این منطقه به جای گذاشته است. همانطور که از نام روستاهایی که هنوز وجود دارد می توان فهمید، این ترکمن ها متعلق به قوم افشار و بیشتر بوزاوخ بوده اند، البته در میان آنها عشیره اوچ اوخلو نیز وجود داشته است. ترکمن ها در قرن هشتم هنوز تحت حاکمیت بیگ‌هایی بودند که نام قبایل را بر خود داشتند. بیگ هایی مانند ییوا، سالورکه از تسلط آنها بر گؤل‌حصار یاد شده است، بدون شک اکثراً از قبیله های اوغوز به همین نام هستند. در شرق این منطقه ترکمن‌نشین، افشارهای زیر نظر یک بیگ افشار ودر غرب، بیگ افشار دیگری بودند.

مجادلات بین گرمیان‌ها و افشارها در منطقه دنیزلی مهم است. نوشته ابن بطوطه از این مبارزات جالب است و استفاده وی از اظهارات تند درباره گرمیان‌ها نشان می دهد که این مجادلات بسیار سخت بوده است. زمانی که او میخواست از گؤل‌حصار به

دنیزلی برود سلطان گؤل‌حصار به سواره نظام دستور داده از او هنگام عبور از دشت قاراآغاج در برابر راهزنان گرمیانی محافظت کند.[۱۶۵]

وقتی به طرفین مبارزه در اینجا نگاه می کنیم، جالب است که هر دوی آنها از طایفه افشار هستند. با توجه به این که قبایل و حتی خانواده ها در جریان آشفتگی سیاسی در آناتولی در آن زمان برای تسلط مبارزه می کردند، می توان این مبارزه را بهتر درک کرد. «افشار بَیلری» که هنوز هم به عنوان محبوب‌ترین آهنگ فولکلور دنیزلی، بوردور و اسپارتا از آن روزگار خوانده می‌شود، به مبارزه بیگ‌های بین آوشار و گرمیانی ها می‌پردازد.

آدینی سئودیغیم آفشار بَی‌لری، سیزه بیر وزیرلیک یاکیشیپ دورور

توپلا دیزگینینی، تانی کندینی، کارشیندا گرمیان باکیشیپ دورور

آفشار بَی دئرلر بیزه ازلدن، بولبول یووا یاپمیش خزلدن،

ساری توپراک‌لار گیتمه‌سین تز الدن، چارپیشالیم دئر آفشار بَی‌لری

آوشارهای دنیزلی با وجود اینکه در زمانی خیلی دور یکجانشین شده‌اند و همچنان در منطقه به حیات خود ادامه می دهند ، شعور طایفه‌ای خود را فراموش نکردند و از نظر فرهنگی آثار عمیقی در منطقه بر جای گذاشتند.[۱۶۶] نوشته‌هایی از مرحوم طاهر قدسی مقال در مورد فرهنگ آوشارها در منطقه به‌ویژه در مورد نوحه‌ها(آغیت) وجود دارد.[۱۶۷]

۶. منطقه شمال سوریه، آناتولی جنوبی و جنوب شرقی

پس از شکست سلجوقیان در برابرمغولان در نبرد کوسه‌داغ (۱۲۴۳)، فروپاشی در آناتولی آغاز شد. هنگامی که مغول ها در سال ۱۲۷۷ بر بخش قابل توجهی از آناتولی تسلط یافتند، ترکمن ها را که تنها عنصر مدافع آناتولی در برابر آنها بودند، هدف قرار داده و با حملات و قتل عام علیه آنها شروع به نابودی این قدرت کردند. در نتیجه، چنانکه محقق مملوک ابن شداد نوشته است، ۴۰۰۰۰ چادر ترکمن از آناتولی به سوریه (منطقه ای که از غزه تا آنطاکیه و دیرالزور تا سواحل سوریه امتداد دارد) کوچ کردند و به ممالیک پناه بردند.[۱۶۸]

این ترکمن ها سازمان های بوزاوخ و اوچ اوخ را اینجا هم زنده نگه داشتند. در راس بوزاوخ ها افشارها را می بینیم. این افشارها شاخه اصلی آوشارهایی هستند که درصفحات آینده نام آنها در آناتولی و ایران ذکر خواهد شد.[۱۶۹]

ترکمن های ساکن سوریه (شامل آناتولی جنوبی و جنوب شرقی) عبارت بودند از:

کوت بیگی اوغول‌لاری(حلب)، گوندوز اوغول‌لاری(آمیک)، کؤپک اوغول‌لاری(آنتپ)، بوزچالی (سیواس)، دوغانجی اوغول‌لاری (آمیک)، دوگر (شرق حلب)، ایناللو (شمال سوریه)، اؤزه‌ر (بین حلب و دریای مدیترانه)، ساقالسیز اوغول‌لاری(غرب حلب)، ساوجی (غرب حلب)، وارساق (طرسوس و توروس ها).[۱۷۰]

همانطور که مشاهده می شود، افشارهای شمال سوریه ساکن در مناطق حلب، آنتپ و آنطاکیه، در قرن های ۱۳-۱۵ توسط سه خانواده اصلی (کؤپک اوغول‌لاری، گندوز اوغول‌لاری و کوت بیگی اوغول‌لاری) اداره می شدند. [۱۷۱]

در میان آن افشارها (کوت بیگی اوغول‌لاری)در قرن پانزدهم عمدتاً در اطراف حلب زندگی می کردند. رئیس آنها محمد کوت‌بیگی بود. گوندوز اوغول‌لاری در دشت آمیک بودند. با مرگ دوغانجی پسر فارِس، گوندوز بیگ که رئیس آنها بود رئیس تمام ترکمنهای آنجا شد. گؤردو بیگ اولین چهره شناخته شده و مشهور این قبیله بود و موفقیت های بسیاری داشت. کؤپک اوغول‌لاری در منطقه آنتب قرار داشتند و به نظر می رسید که بین سال های ۱۴۴۰-۴۵ در منطقه فرات کاملاً فعال بودند. بیگ آنها حسین حاکم مالاتیا بود. کوپکی ها نیروی کمکی ممالیک بودند. علاوه بر این، قبیله به نام ساکالسیز اوغول‌لاری، از کؤپکی‌ها، در غرب حلب زندگی می کردند و آنها نیزنیروی کمکی ممالیک بودند.[۱۷۲]

ما هیچ اطلاعاتی در مورد کؤپکی‌ها(سگی) که به کؤپک اوغول‌لارینام خود را داده است، نداریم. به ذهن می رسد که کؤپکی ها که بسیار فعال و دارای جمعیت زیادی بودند، بازمانده و ادامه یک قبیله باستانی باشند. در واقع، مشخص است که کؤپک اوغول‌لاری، زمانی به صورت قبیله ای بزرگ، در آسیای مرکزی زندگی می کردند. [۱۷۳] علاوه بر این، تصادف جالبی است که قدرتمندترین قبیله شمال سوریه (قبل از اسلام و بعد از اسلام) بنی کلب (پسران سگ) در دوره تسلط اعراب بر شمال سوریه بودند، جایی که آوشارهای کؤپکی ساکن آنجا بودند. حتی معاویه که سلطنت امویان را تأسیس کرد، از این قبیله ازدواج کرده بود تا برابر حضرت علی حمایت آنها را جلب کند. اجازه دهید به این نکته نیز اشاره کنیم که عرب‌ها به اعراب شمال سوریه عربی مستعرب (در اصل غیر عرب و بعداً تبدیل شده به عرب) می گویند.

این آوشارها در کشمکش‌های بین دولت‌های عثمانی - آق قویونلو- مملوک در منطقه در قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی و امارت ذوالقدر که در سال ۱۳۳۷ در منطقه مرعش و البستان تأسیس شد در سال ۱۳۵۲ در میان رمضان اوغولاری قبیله ای که بر منطقه

چوکوروا (آدانا، طرسوس، میسیس، آیاس و سیس) تسلط داشتند، فعال بودند. (ترکمن‌های ذوالقدر از شاخه بوزاوخ بودند. اوغوزها و اکثر آنها از طوایف بیات، افشار و بیگدیلی بودند. بیگ های ذوالقدر از کدام یک از این قبایل بودند؟ ناشناخته است. اما قوم بیات محتمل تر به نظر می رسد).[۱۷۴]

رمضان بیگ، بنیانگذار امارت رمضان اوغولاری، قبایل ترکمن پراکنده در منطقه چوکوروا را در اطراف خود جمع کرد و زندگی ییلاق-قشلاق آنها را تامین کرد. بدین ترتیب فرصتی برای این ترکمن ها پیدا شد که در وطن خاصی زندگی کنند و با کوچ بین مناطق ییلاقی و قشلاقی کم و بیش از شر کوچ نشینی خلاص شوند.

رمضان بیگ، اوزون یایلا، ناحیه روم (دوه لی و یحیالی که مرز با توفان بیگلی و شامل اشپینار، چاتال اولوک، کیسکه، کاله، شیخلی، ینی کؤی، افشار، کاراکؤی و روستاهای اطراف را شامل می‌شد. روستای به نام آوشار که امروزه ویرانه است، روستایی ارمنی‌نشین بود.) و منطقه ماریس را به عنوان ییلاق به افشار هااختصاص داد.[۱۷۵]

رمضانلی ها با تابع کردن ترکمن های منطقه نفوذ زیادی پیدا کردند. قرار گرفتن چوکوروا و سوریه در مسیر اصلی تجاری و زیارتی باعث شد تا ممالیک ها به این منطقه علاقه مند شوند و به همین سبب با رمضانلی ها بجنگند. ترکمن های حامی رمضانلی ها و به ویژه افشارها و آوشارهای کوتبیگلی توسط ممالیک به سختی مجازات شدند.[۱۷۶]

رمضان اوغولاری با ترکمن‌ها در چوکوروا متحد شده بود و با حمایت قارامانیان ممالیک را از چوکوروا بیرون راندند. با این حال، ممالیک ها به لطف برخی از

افشارها که از آنها حمایت کردند، سعی کردند مناطق ایاس[۱۸] و سیس[۱۹] را حفظ کنند و قرن پانزدهم با سعی رمضانلی ها برای نجات این منطقه از دست ممالیک گذشت. اگرچه قارامانیان به تصرف منطقه علاقه مند بودند، فاتح سلطان محمد از این تلاش جلوگیری کرد.[۱۷۷]

در جریان هجوم ممالیک به چوکوروا و فتح سیس (۱۳۷۵) عده ای از آوشارهای شمال سوریه به چوکوروا مهاجرت کردند و در منطقه سیس که افشارهای سیس نامیده می شود، ساکن شدند. [۱۷۸]

افشارها به روابط دوستانه خود با آق قویونلوها ادامه دادند. می دانیم که منصور بیگ (از گوندوزلو) از دوستان نزدیک اوزون حسن بود و با آوشارهای تحت فرمان خود برای حمایت از او به ایران رفت. با شروع از قرن یازدهم، در قرن دوازدهم بسیاری از قبایل ترکمن در سوریه و حلب ساکن شدند.

در مورد فعالیت عشایر افشار در منطقه؛

در سال ۱۴۰۱، در هنگام بازگشت تیمور به دمشق (۱۴۰۱)، کوپکی ها با ارتش چاغاتای در ساحل فرات جنگیدند و پس از شکست گریختند.[۱۷۹] در سال ۱۴۰۲ چند سال پس از این واقعه، حسین بیگ کؤپک، با استفاده از آشفتگی های پس از جنگ آنکارا (۱۴۰۲)، منطقه توقات را غارت کرد، اما از چلبی محمد شکست خورد و منطقه را ترک کرد. در سال ۱۴۰۴ با متمایل شدن به جنوب، مالاتیا را که تحت حکومت ممالیک بود، تصرف کرد (۱۴۰۴).[۱۸۰]

---

[۱۸] یومورتالیک یک ناحیه در استان آدانا است. نام سابق آن ایاس بود./مترجم

[۱۹] این نام قدیمی شهرستان کوزان است که در حال حاضر بخشی از استان آدانا ترکیه است./مترجم

افشارهای کوتبیگلی در آغاز قرن از مجادله بین امیران ممالیک استفاده کرده و همراه با بیات‌ها و اینانلی‌ها دست به غارت زدند و چکیم نامی از این امیران با خشونت علیه آنان وارد جنگ شد. به همین دلیل برخی از آنها به کارایولوک آق قویونلو پناه بردند. در پی فوت چکیم در سال ۱۴۰۷ به وطن بازگشتند و به مبارزات داخلی ممالیک پیوستند. در نبرد بین نوروز و شیخ (۱۴۰۷)، ترکمن‌های ساکالسیز از کؤپکی‌ها از شیخ حمایت کردند.[۱۸۱]

در سال ۱۴۰۸ یکی از امیران مملوک به نام تمور بوغا والی حلب به قصد تسلط بر ترکمن ها در منطقه حلب برعلیه گؤردو، حاکم دشت آمیک لشکر کشید، اما شکست سنگینی متحمل شد (۱۴۰۸). در میان نیروهای ترکمن تحت فرمان دمیرتاش، والی حلب از ممالیک ، هنگام لشکرکشی در سال ۱۴۰۹ به سوی امیر نوروز که شورش کرده بود، آیدوغموش کؤپکی و گؤردو بیگ گوندوزلو (۱۴۰۹) نیز حضور داشتند. دمیرتاش از آوشارهای کؤپکی، پیشگامان نوروز را شکست داد و در نتیجه نوروز شکست خورده و به آنتاکیه عقب نشینی کرد.[۱۸۲]

نوروز در سال ۱۴۱۰، از طرف سلطان مملوک مورد عفو قرارگرفت و به عنوان والی دمشق منصوب شد، این بار سلف وی امیر شیخ (بعدها سلطانِ مملوک) قیام کرد. شیخ با افشارها، دوغانجی اوغول‌لاری ها، کؤپک اوغول‌لاری هاو دوگرهایی که دور خود جمع کرد، نوروز را در حماه محاصره کرد. دمیرتاش، نایب حلب، به یاری نوروز آمد. در کنار او ذوالقدرلی، بوزچالی، آوشارهای کؤپکی و گؤردو از گوندوزی قرار داشتند. در جنگ (۱۴۱۰) افشارها را در دو طرف می بینیم. با وجود اینکه گروهی از کؤپکلی ها و آوشارها در کنار شیخ بودند، محمد کوتبیگی، گؤردو گوندوزاوغلو و افشارهای کؤپکی همراه نوروز بودند. با تغییر موضع بیشتر افشارها (کؤپکی ها) از صف او به طرف شیخ، نوروز شکست خورد. محمد

کوتبیگی از جمله اسرا بود. گؤردو بیگ نیز همراه با نوروز به حماه گریخت. آیدوغموش کؤپکی از طرف شیخ به حلب فرستاده شد. آی دوغموش حلب را تصرف کرد. [۱۸۳] در این میان، قورخماز که به عنوان والی حلب منصوب شده بود، به سوی ذوالقدری ها لشکر کشید (۱۴۱۰). او کؤپکی ها و گوندوزی ها را بر ضد جمعیت دوکوز که توسط خانواده بیشان از ذوالقدرها اداره می شد، به یاری فراخواند. در اواخر جنگ، که آیدوغموش کؤپکی و حسین بیگ آمدند، آیدوغموش تیری به روی قورخماز شلیک کرد. به همین دلیل، در راه بازگشت از لشکرکشی، حسین بیگ و افرادش به دستور قورخماز در آنتپ دستگیر شدند، اما در بین راه افشارها یورش برده، رهبران شان را نجات دادند.[۱۸۴]

در سال ۱۴۱۱، گوندوزاوغلو گؤردو بیگ آنتاکیه را از اوزه راوغلو گرفت و تنها حاکم منطقه شد.[۱۸۵] در سال ۱۴۱۱، هنگامی که شیخ متوجه شد که سلطان فرج مملوک قرار است به سوی او لشکرکشی کند، به حلب آمد و عمر گوندوز اوغلو را که بر ضد او قیام کرده بود، دستگیر کرد.[۱۸۶] در سال ۱۴۱۲ حسین بیگ دوباره مالاتیا را تصرف کرد. در همان سال شیخ، سلطان مملوک شد. در این دوره نوروز و دمیرتاش با یکدیگر در حال جنگ بودند. در کنار دمیرتاش پسرش گؤردو، برادرش عمر و اوزه راوغول‌لاری قرار داشتند. دمیرتاش نتوانست در مقابل نوروز تاب بیاورد و عقب نشینی کرد.[۱۸۷]

شیخ در سال ۱۴۱۴، آنتپ و درنده را از ذوالقدری ها و در سال ۱۴۱۴ مالاتیا را از دستان کؤپک اوغول‌لاری گرفت. حسین بیگ فرار کرد. شیخ درطی سال های ۱۵-۱۴۱۳ نوروز را شکست داد و تا اَلبستان رسید. هدف او ترساندن ترکمن ها بود. در این لشکرکشی به مالاتیا آمد و حسین کؤپکی که حاکم آنجا بود فرار کرد. شیخ در بازگشت، اینال را به عنوان والی حلب منصوب کرد. اینال به سوی گؤردو

گوندوزاوغلو که در آمیک شرارت می کرد لشکرکشی کرد. گؤردو به علی بیگ ذوالقدری پناه برد. در این میان در سال ۱۴۱۵ والی حلب به دلیل شرارت گوندوزی ها علیه آنها لشکرکشی کرد و گؤردو بیگ به کوه های گاوور گریخت (۱۴۱۵). اینال والی قلعه دربساک (گوندوزلو) را که در دست گوندوزلوها بود تصرف کرد. گؤردو و بستگانش به مرعش گریختند. آوشارهای گوندوزلو دور فارِس نوه گوندوز، پسر دمیرخان جمع شدند. با بازگشت شیخ، سلطان مملوک به مصر در سال ۱۴۱۷، ذوالقدرلی محمد درنده را پس گرفت و بَسنی را به کشورش اضافه کرد. در حالی که محمد بیگ، قارامان اوغلی، طرسوس را از رمضانلی ها گرفت، حسین بیگ کؤپکی دوباره مالاتیا را تصرف کرد. شیخ، سلطان مملوک که از این امر بسیار خشمگین شده بود، به سوی آناتولی لشکرکشی کرد(۱۴۱۷) تا ترکمن ها را تحت اطاعت کامل قرار دهد و زمین های آنها را تصرف کند. گوندوزی ها که در اطراف دمیرخان اوغلو فارِس جمع شده بودند نیز، به صفوف ممالیک پیوستند. جارکوتلو نایب حماه وقتی به حلب رسید با لشکری که شامل افشار و ایناللو بود به حضور شیخ آمد. شیخ این لشکر را مامور اخراج حسین بیگ از مالاتیا کرد. حسین بیگ مالاتیا را ویران کرد و اهالی کاردان را برداشته و به منطقه دیوریغی و از آنجا به سرزمین عثمانی رفت. در این لشکر کشی گؤردو گوندوزاوغلو، علی ذوالقدری و طغرل ساکالسیز از خاندان کؤپکی، نامه هایی برای شیخ فرستادند و طلب بخشش کرده و اطاعت خود را اعلام کردند و بدین ترتیب نجات یافتند.[۱۸۸]

هنگامی که شیخ در سال ۱۴۱۸ به مصر بازگشت، حسین بیگ بار دیگر به مالاتیا آمد و شهر را محاصره کرد، اما شبانه توسط یک مملوکی که در زمان محاصره (۱۴۱۸) به او پناهنده شده بود، کشته شد. حسین بیگ شجاع، چابک و جنگجوی خوبی بود و

می کوشید تا امارتی در منطقه مالاتیا ایجاد کند. پس از آن اَسله مز برادر حسین بیگ رئیس کؤپکی ها شد.[۱۸۹]

در سال ۱۴۱۸ افشارهای کوتبیگی به همراه بایات ها و ایناللی ها مجدداً به عنوان متحد کارا یولوک آق قویونلوها، منطقه ماردین را که از قاراقویونلو در اختیار قارا یوسف بود غارت و ویران کردند. پس از آن، قارایوسف به آمِد حمله کرد و قره یولوک شکست خورده به حلب که در دست ممالیک بود، پناه برد. هنگامی که قارایوسف در سال ۱۴۱۸ به آنتپ و سپس به حلب آمد، افشارهای کوتبیگی وطن خود را ترک کردند و به صافیتا[۲۰] در منطقه طرابلس رفتند. بارسبای والی طرابلس سعی کرد از غارتگری آنها در اینجا جلوگیری کند. او با گفتن اینکه قارایوسف به کشورش بازگشته سعی کرد آنها را متقاعد کند که به وطن خود بازگردند. در زمانی که آوشارها خود را برای مهاجرت آماده می کردند، بارسبای به دام های شان طمع کرد و به سوی آنها لشکر کشید، اما شکست سختی خورد.[۱۹۰]

گؤردو بیگ با به قدرت رسیدن تاتار پس ار مرگ شیخ ، برای تثبیت سلطه وی ابرای نظم بخشیدن به منطقه دمشق و حلب آمده و در آنجا به مقام بیگ های ترکمن رسید. اگرچه سایر بیگ های ترکمن مورد تفقد قرار گرفتند، گؤردو بیگ به صرف انتقام شکست سابق تیمور بوغا، به دستور تاتار کشته شد (۱۴۲۱). گؤردو بیگ امیر بزرگی بود و می دانیم که راه زیارتی و تجارتی که از شام می گذشت در زمان او امن بود. معلوم نیست پس از گؤردو چه کسی جانشین او شد.[۱۹۱]

در سال ۱۴۳۵، زمانی که قارامانی ها برای بازپس گیری کایسری که از دست داده بودند، به سوی ذوالقدری ها لشکر کشی کردند، رمضانلی ها، اوزه رلی ها، وارسک

[۲۰] شهری در شمال غربی سوریه و در ۳۵ کیلومتری شرق طرطوس است./مترجم

ها و گوندوزی ها نیز تحت فرمان آنها بودند (۱۴۳۵). اینکه قارامانی‌ها که مخفیانه از سوی ممالیک حمایت می‌شدند، ذوالقدرها را شکست داده و کایسری را تصرف کردند، مورد خوشآیند عثمانی‌ها قرار نگرفت. به همین دلیل می خواستند از جانی بیگ صوفی، یکی از امیران مملوک که در جنگ تاج و تخت با بارسبای شکست خورده و بعداً به آنها پناهنده شده بود، علیه ممالیک استفاده کنند. جانی بیگ صوفی دیویرغی را که متعلق به مملوک ها بود، تصرف کرد و سپس با اسله مز کؤپکی و محمد کوت بیگی متحد شد و مالاتیا را محاصره کرد (۱۴۳۵-۱۴۳۶). اسله مز کمی بعد، از جانی بیگ صوفی جدا شده و به خدمت سلطان مملوک درآمد و اطاعت خود را اعلام کرد و مورد تفقد او قرارگرفت.[۱۹۲]

کوت‌بیگلی‌ها در جنگ بین اوزون حسن از آق‌قویونلوها و رستم، پسر تارکان، از فرماندهان جهان‌شاه از قاراقویونلوها در سال ۱۴۵۷، در ارتش آق‌قویونلوها شرکت داشتند. منصور بیگ افشار نیز در جبهه آق‌قویونلوها بود. [۱۹۳] طوایف کُوت‌بیگی در سال ۱۴۰۷ به اتحاد آق قویونلوها پیوستند و بخش بزرگی از آنها اندکی پس از آن به خوزستان مهاجرت کردند. با این حال، اگرچه بعداً به سوریه بازگشتند و درگیر وقایع آنجا شدند، اما هرگز اتحاد آق قویونلو را ترک نکردند. پس از این تاریخ هیچ اطلاعی در مورد طوایف کُتبگی وجود ندارد. این باید به مهاجرت آنها به ایران و زندگی یکجا نشینی آنها مربوط باشد.

شهسووار بیگ که در سال ۱۴۶۷ بر تخت ذوالقدر نشست، در صدد طرفداری از عثمانی بود. این امر باعث واکنش خوشقدم، سلطان ممالیک شد. خوشقدم عمویش رستم را علیه شهسوار تحریک کرد. پس از اینکه شهسوار بیریجیک، بسنی، گرگر و روم قلعه را که متعلق به ممالیک ها بود، تصرف کرد، ارتش مملوک به لشکرکشی بر علیه ذوالقدر رفت. اسله مز کؤپکی سعی می کرد با حمله های متعدد نیروهای

ذوالقدر را فرسوده کند تا اینکه ارتش مملوک به آنجا برسد. اما شکست خورد و فرار کرد و به پیر احمد قارامان اوغلو پناه برد. ذوالقدری ها در جنگ (۱۴۶۷) پیروز شدند.[۱۹۴]

هنگامی که امیر مملوک یشبک برای مبارزه با ذولقدراوغلو شهسوار بیگ، که به سرزمین های رمضانلی‌ها حمله کرده و در صدد تسلط بر سرزمین های ممالیک در جنوب بود، به حلب آمد (۱۴۷۱). بیگ های ترکمن که توسط ذوالقدرها از خانه و کاشانه خود رانده شده بودند، محمد پسر اسله مز و محمود ساکالسیز از خاندان کؤپکی در میان آنهایی بودند که به درجه بیگی رسیدند. در همین حال یشبک، عمر بیگ را که رئیس گوندوزلو افشارها بود و در دشت آمیک زندگی می کرد، به منطقه آمیک فرستاد تا او در آنجا اقدامات احتیاطی را انجام دهد.[۱۹۵]

گوندوزلو ها در سال ۱۴۸۲ تحت ریاست محمد بیگ بودند. در این تاریخ عثمانی ها به چوکوروا حمله کردند. ترکمن ها و افشارها که سلطه عثمانی ها را نمی پذیرفتند در جنگ شکست خوردند. گوندوز اوغلو، محمد بیگ از جمله کسانی بود که در جنگ جان باختند.[۱۹۶] پس از آن بیشتر گوندوزلوها به ایران رفتند.

در مورد کؤپکی ها ، در سالهای اول حکومت عثمانی، طارق بیگ و سپس امنلیک پسر طارق بیگ رئیس این خانواده بود. پس از آن هیچ اطلاعی از پایان این خاندان نداریم. آنها یا به ایران مهاجرت کردند و یا با متلاشی شدن طوایف زیرین خود با نام طایفه های مختلف به حیات خود ادامه دادند و با شرکت در تشکیل اقوام جدید، نام ایل اصلی به فراموشی سپرده شد. مثلا می دانیم که افشارهای رجبلی بیشتر از کؤپکی‌ها سرچشمه می گیرند.

۷. سئویندیک خان و امارت آوشار (۱۴۸۲-۱۵۳٤)

در دوره ای که دولت آق قویونلو براثر ضربات وارده از عثمانی ها تضعیف شد و جانشینان شیخ جنید مشغول فعالیت برای تشکیل دولت بودند، کنترل در سرزمین های بین دو کشور از بین رفت. سئویندیک خان، یکی از اعضای ایل افشار که در این زمان به میان آمده بود، می دانست که چگونه از این مبارزات سود ببرد و موفق به تأسیس یک حکومت عشایری شد که توده اصلی آن افشارها بودند.

این امارت که از کوه اله گز[۲۱] (آلاگؤز) در شرق تا کوه کُپ[۲۲] در غرب گسترش داشت، مناطق ارزروم، چوبان‌کوپروسو، بایبورد، قارص و شوره گل (قیزیلچاکچاک و بئش گدیک لر گومرو و آرپاچای) را در بر می‌گرفت.[۱۹۷] اگرچه تاریخ دقیق تأسیس امارت مشخص نیست; با در نظر گرفتن اینکه قبلاً تحت نفوذ صفویه بود، در سال ۱۰۱۰-۱۵۰۸ که مصادف با والیگری یاووز سلیم در ترابزون ، وارد نفوذ عثمانی شد (یاووز در بازگشت از لشکرکشی گرجستان در سال ۱۵۰۸ وارد خاک ایران شد و صفویان را شکست داد.ا فشارها در این جنگ در سپاه صفوی جنگیدند [۱۹۸])، می توان حدس زد که در دوره های اولیه بایزید دوم تأسیس شده بود.

سئویندیک خان به خاطرقزلباش بودن، در واقع از حامیان صفویه بود. او قبل از تأسیس دولت توسط شاه اسماعیل، در گیلان در کنار وی بود. به همین دلیل او را از فدائیان گیلان می دانستند.[۱۹۹] یاووز پس از نبرد چالدران (۱۵۱۴) که در آن شاه

---

[۲۱] کوه الگِز در جمهوری ارمنستان واقع شده و همآن کوه آلاگوز است و نام ارمنی آن (آراگاتس) است./مترجم

[۲۲] کوه کوپ (Kop Mountain) رشته‌کوهی است که بین استان‌های ارزروم و بایبورت ترکیه واقع شده و بخشی از سیستم کوه‌های شرق دریای سیاه است./مترجم

اسماعیل را شکست داد، نامه ای به سئویندیک خان فرستاد و به او یادآوری کرد که(به‌طورارثی) و (اکتسابی) به امپراتوری عثمانی وابسته بوده و در هنگام بازگشت. از تبریز، از سرزمین های افشار (از طریق شورگل، چوبان کوپروسر و ارزروم) عبور می کرد، برای لشکر خود تدارکاتی برای قابل خرید خواست.

سئویندوک خان به این نامه پاسخی سیاسی داد و اعلام کرد که به امپراتوری عثمانی وفادار است، اما هیچ کمکی نکرد. با وجود این، یاووز پس از پیروزی در چالدران، به سرزمین های سویندیک دست نزد، اگرچه زمین های زیادی را از دولت صفوی و اتابک (ترک قیپچاق – ارتدوکس) گرفته بود.[۲۰۰] این قدرت سئویندوک خان را در منطقه نشان می دهد. عثمانی‌ها که سال بعد (۱۵۱۵) کِماه[۲۳] را گرفتند، [۲۰۱]

با مرگ یاووز، سئویندیک خان دوباره به صفویان روی آورد. وی در سال ۱۵۲۱ فرمانروای سرحس در خراسان بود. در جریان لشکرکشی عراقین که در آن کانونی به ایران لشکرکشی کرد، وزیر اعظم مقتول ابراهیم پاشا به ارزروم آمد و این مکان را فتح کرد و این امارت افشار را ویران کرد (۱۵۳۴).[۲۰۲] محمد بیگ ذوالقدری به عنوان بیگلربیگی منصوب شد. سویندوک خان را در میان امرای صفوی پس از تأسیس بیگلربیگی ارزروم و ناپدید شدن امارت می بینیم. سئویندیک خان که جایگاه بسیار ویژه ای در ارتش و کادر اداری صفویه داشت، به مقام قوروجوباشی (فرمانده ارتش) رسید و تا زمان مرگش وارد بسیاری از حوادث مهم شد. سئویندیک خان امیر مقتدر در سال ۱۵۶۲ در سن ۹۰ سالگی درگذشت. پسرش حسین بیگ از امیران افشار در خراسان بود.

افشارهای ایرانی

[۲۳] این منطقه در فاصله ۵۰ کیلومتری مرکز شهر ارزنجان قرار دارد./مترجم

ایران منطقه‌ای است که ترک‌ها از قدیم‌ترین زمان‌های تاریخ در آن زندگی می‌کرده‌اند. معلوم شده است که سکاها در قرن هفتم قبل از میلاد مسیح از قفقاز به ایران یورش بردند و تعدادی از آنها در آذربایجان ساکن شدند. بعدها قبایل ترک مانند هون ها، اوغوزها، قیپچاق ها، پچنگ ها، خزرها، سابیرها آمدند و در منطقه ساکن شدند. اما مهاجرت های ترک ها که چهره کنونی ایران را به وجود آورد، بعد از پذیرش اسلام بود. وزن ترکها که از دوره عباسیان شروع شد با غزنویان و سلجوقیان افزایش یافت و پس از حمله مغول ساختار جمعیتی این مکانها به نفع ترکان تغییر کرد. این وضعیت تا سال ۱۹۲۵ ادامه داشت، زمانی که پهلوی ها با کودتای انگلیس ها به قدرت رسیدند، حاکمیت ترکان به پایان رسید. با وجود این، حداقل ۳۵ درصد از جمعیت ایران همچنان ترک هستند.

ایران هم از نظر موقعیت تاریخی و هم از نظر روابط سیاسی منطقه بسیار مهمی است. گرچه نفوذ فرهنگ پارسی شدید است، اما این میدانی است که قبایل ترک برای تسلط برآن مبارزه می کنند و به شدت می جنگند. البته در چنین فضایی به دست گرفتن حاکمیت و نشستن بر تخت ایران کار ساده ای نیست.

الف. افشارها در دولت های قره قویونلو و آق قویونلو:

در قرن شانزدهم، افشارها در استان خوزستان ایران، حکومتی را تحت نام شوملا تأسیس کردند. تخمین زده می شود که جلال الدین طیب شاه، رئیس ترکمن های ساکن غرب ایران در قرن چهاردهم افشار بوده است. در این دوره ها، افشارها نه تنها در استان های خوزستان و فارس حضور داشتند، بلکه در نقاط مختلف مرکز و غرب ایران پراکنده شدند. فعال بودن افشارها را در دولت قره قویونلوها و به ویژه دولت

آق قویونلوها که به عنوان دو قدرت مجزا در شرق و جنوب شرقی آناتولی، ایران و آذربایجان پدید آمدند، شاهد هستیم. اگر ترکمنها در دوره ایلخانی و جلایری نقش مهمی نداشتند، افشارها در قره قویونلو و آق قویونلوها جایگاه مهمی داشتند[۲۰۳]. در دوره قره قویونلوها می توان افشارهایی که از آناتولی آمده بودند و قارامانیان را در منطقه گنجه و بردع برشمرد. [۲۰۴]

افشارها در دوره آق قویونلوها نفوذ بیشتری داشتند. اینها افشارهای حلب بودند. می دانیم که کوتبیگلی ها یکی از افشارهای شمال سوریه در سال ۱۴۰۷ به واحد آق قویونلو پیوستند که تقریباً همه آنها پس از مدتی به خوزستان مهاجرت کردند. [۲۰۵] در اواخر قرن پانزدهم، دوباره با افشارها در این کشور مواجه می شویم. اینها افشارهایی بودند که در نتیجه فتوحات آق قویونلوها از آناتولی آمده بودند. قبل از اینکه اوزون حسن بیگ حاکم آق قویونلو شود، منصور بیگ یکی از نزدیکان او ازافشارهای شمال سوریه بود و گروه زیادی از افشارها با خود همراه داشت. او پس از فتح ایران توسط اوزون حسن با افشارهای تحت امر خود به این کشور آمد و به والیگری کهگیلویه در جنوب خوزستان منصوب شد. [۲۰۶] در سال ۱۴۵۷، در جنگ بین اوزون حسن آق قویونلو و تارکان اوغلو رستم، فرمانده جهان شاه قره قویونلو ، کوت بیگی ها و منصور بیگ از گوندوزلوها در ارتش آق قویونلو بودند. در رژه ای که در سال ۱۴۷۶ توسط والی فارس خلیل میرزا پسر اوزون حسن ترتیب داده شده بود، منصور بیگ نیز حضور داشت. [۲۰۷] افشارها در جنگ اوتلوک-بئلی بین اوزون حسن و فاتح در کنار آق قویونلوها جنگیدند. [۲۰۸]

محمدی میرزا که در سال ۱۴۹۷ می خواست تاج و تخت را تصاحب کند، شیراز را از پورنک قاسم بیگ گرفت و به منصور بیگ داد. افشارها در جنگ بین پورنک ها و افشارها پیروز شده بودند. پیری بیگ یکی از افشارها در جنگ محمدی میرزا و

سلطان مراد جان باخت. منصور بیگ بعدها به خدمت سلطان مراد آق قویونلو و ابوالفتح بیگ درآمد. با ازبین رفتن حکومت آق قویونلوها، منصور بیگ به خدمت صفویان درآمد. [۲۰۹]

دوره دولت صفوی

عصر شاه اسماعیل (۲۴-۱۵۰۱): بنیانگذار دولت صفوی، اسماعیل، نوه جنید، شیخ خانقاه صفویه در اردبیل ایران است. [۲۱۰] هنگامی که شاه اسماعیل در حال تأسیس دولت صفوی بود، ایل های اوستاجلو، شاملو، روملو، تَکَلو، ذولقدر، افشار (که از بین دریاچه‌های ارومیه وان آمده بودند)، قاجار، ترکمن های وارساک و صوفیان قره‌جه داغ حضور داشتند. این افشارهای همراه اسماعیل ، مذهب شیعه افراطی را پذیرفته بودند. اما سایر طوایف افشار همچنان عقاید سنی خود را حفظ کردند. تنها پس از آنکه شاه اسماعیل و جانشینانش شیعه امامیه را به عنوان مذهب رسمی اعلام کردند، شیعه شدند. [۲۱۱]

پس از تأسیس دولت صفوی، طوایف جدید افشار به ایران آمدند. این طوایف افشار که از آناتولی آمده بودند، حضور بزرگ افشار را در ایران به وجود آوردند. [۲۱۲]

شاه اسماعیل در سال ۱۵۰۱ شیروانی ها و سپس آق قویونلوها را شکست داد و دولت خود را تأسیس کرد. در سال ۱۵۰۳ دوباره آق قویونلوها را شکست داد و از بین برد و عراق، فارس و کرمان را تصرف کرد. منصور بیگ که از نزدیک ترین افراد اوزون حسن و شاهد ظهور، تأسیس و فروپاشی آق قویونلوها بود، مانند برخی دیگر از بیگ های آق قویونلو، با تسلیم و فرمانبرداری خود از شاه اسماعیل، تاج قیزیلباشی بر سر نهاد و به عنوان والی شیرازتعیین و پس از مدتی والی فارس شد (۱۵۰۵). خاندان منصور بیگ تا زمان شاه عباس بر استان کهگیلویه حکومت می کردند. احمد بیگ

سلطان والی فراه ، دانا محمد بیگ (در جنگ درگذشت) که در لشکرکشی خراسان (۱۵۱۱) علیه شیبک خان حاکم ازبک شرکت کرد، شاهرخ در دومین لشکرکشی خراسان در سال ۱۵۱۳ و سلطانعلی میرزا که در جنگ با عثمانی (۱۵۱۴) در چالدران با گفتن: «من پادشاه هستم»، خود را فدا کرده و از کشته شدن شاه اسماعیل جلوگیری کرد از دیگر امیران افشار در زمان شاه اسماعیل بودند. [۲۱۳]

عصر طهماسب (۷۶-۱۵۲۴): پس از مرگ اسماعیل، پسرش طهماسب به قدرت رسید. در دوره طهماسب، افشارها در کهگیلویه و خوزستان زندگی می کردند. [۲۱۴] در این دوره جنگ قدرت شدیدی بین قبایل درگرفت. اوستاجلوها، ذولقدرلوها، روملوها و افشارها که علیه تَکَلو ها متحد شده و با حمایت شاه پیروز شدند. در حالی که مردم تَکَلو وشاملو از چشم افتادند، شهرت قاجارها و افشارها افزایش یافت و آنها به یکی از مهم ترین طوایف تبدیل شدند. اگر چه زندگی افشارها در نقاط دوردستی مانند کهگیلویه و خوزستان مانع از ایفای نقش مهم آنها می شد، اما از فرسودگی سریع آنها نیز جلوگیری کرد. [۲۱۵]

درمورد امرای افشار در این دوره; سئویندیک خان معتبرترین امیر مرکز طهماسب بود. سئویندیک خان ضمن اینکه در تلاش برای تأسیس دولت همراه شاه اسماعیل بود[۲۱۶]، در فتح شیروان توسط طهماسب در سال ۱۵۳۸ نیز شرکت کرد. طهماسب برادرش القاص میرزا را به ریاست شیروان آورد. هنگامی که القاص میرزا برای استقلال قیام کرد (۱۵۴۶)، این سئویندیک خان بود که برای متقاعد کردن او را رفت. (القاص میرزا بعدها به امپراتوری عثمانی پناه برد و با صفویان جنگید و در سال ۱۵۴۸ شیروان را تصرف کرد و محمد بیگ افشار را شکست داده و شهر قم را تصرف کرد. محمد بیگ ازنزدیکان القاص میرزا نیز افشار بود. (امروزه روستایی به نام القاص اوغلودر ملاتیا وجود دارد) در سال ۱۵۴۸شاهد حرکت سئویندیک خان

به شکی هستیم. وی در ۱۵۵۱ برای فتح قلعه کیش فرستاده شد.در ۱۵۵۲ پس از تصرف ارجیش با ارتش تحت امر خود، منطقه گِوار را غارت کرد. او یکی از چهار تن از افراد برجسته طهماسب بود که وزیر اعظم عثمانی در جریان صلح آماسیه (۱۵۵۵) بین عثمانی و صفویان به او نامه نوشت. [۲۱۷]

مصطفی سلطان یکی از امیران خراسانی صفویان، در فیروزکوه به دست ازبک ها کشته شد (۸-۱۵۲۷). سلطان سنجاب (۱۵۵۰) و الله قولو بیگ پسر دانا بیگ (۱۵۵۶) در خراسان صاحب دیرلیک[۲۴] بودند. حسین بیگ پسر سئویندیک بیگ در قرارگاه های مختلف خراسان والی بود(بعد از ۱۵۶۲). در ۱۵۳۲-۱۵۳۲، غازی خان، برادر خلیل خان، از نوادگان منصور بیگ ، والی شیراز بود (متوفی در ۱۵۳۹-۱۵۴۰) [۲۱۸]. الوند خان، پسر منصور بیگ، والی کهگیلویه، پس از تصرف تبریز توسط عثمانیان در لشکرکشی عراقین (۱۵۳۴) برای نجات شهر آمد، اما شکست خورد. [۲۱۹] او در سال بعد (۱۵۳۵) به دلیل نافرمانی کشته شد و محمدی بیگ نوه منصور بیگ و پسر حسن سلطان با لقب شاهرخ جای او را گرفت. پس از شاهرخ سلطان (۱۵۴۲) و محمود خان (۱۵۴۸)، والی کهگیلویه، محمد خان از خاندان منصور بیگ (۱۵۴۸-۱۵۴۸) بود. در سال ۱۵۵۷ رستم بیگ که در وقایع سال ۱۵۵۰ از وی نام برده شده، والی کهگیلویه بود (در سال ۱۵۵۸ برعلیه آبا اعزام و در جنگ کشته شد). [۲۲۰]

در ۱۵۳۶-۱۵۳۷ شاهد والیگری شاه قولو سلطان در کرمان هستیم (در۱۵۶۴- ۵۵ هنوزدر این مقام بود). [۲۲۱] در سال ۱۵۴۸ حملاتی در مرز عثمانی سازماندهی شد و شاه قولو برای غارت به شمال دریاچه وان و در امتداد رودخانه مراد (برعلیه بوز-

[۲۴] حق اخذ مالیات

اولوس و کارا-اولوس) فرستاده شد. آهلات را غارت کردند و ۵ هزار اسب و ۱۰۰ هزار گوسفند و ۵۰ هزار گاو به غنیمت آوردند. شاه قولو در عملیات علیه امپراتوری عثمانی در سال ۱۵۵۲ منطقه عراق را غارت کرد و در ۴-۱۵۵۳ وان، واستان، ارجیش و عادل جواز را غارت کرد. در سال ۱۵۵۴ او را برای غارت داو-ائلی فرستادند. [۲۲۲] در سالهای ۱۵۶۹-۱۵۶۹ یعقوب بیگ والی کرمان بود.

مهدی قولو سلطان پسر چولو بیگ ملقب به قان قارا در سالهای ۴۰-۱۵۳۹ رئیس افشارها در خوزستان ، حاکم شوشتر بود و در همان سال به خاطر بی اطاعتی حیدر قولو سلطان افشار بر علیه او اعزام شد و به دستور شاه به دست برادرش سئویندیک بیگ کشته شد.. اگرچه سئویندیک بیگ حاکم شوستر بود ، اما در سال ۱۵۴۱-۱۵۴۱ والیگری خوزستان به حیدر قولو سلطان واگذار شد. بعداً والیگری شوشتر و دزفول به ابوالفتح سلطان واگذار شد. [۲۲۳] ابوالفتح سلطان پس از سوزاندن و ویران کردن نخجوان توسط عثمانی در سال ۱۵۵۴ میلادی، هنگام هجوم آنها به تبریز، به امپراتوری عثمانی حمله کرد، اما شکست خورد و عقب نشینی کرد. [۲۲۴] سایر حکام افشار در شوشتر عبارتند از کچل افشار، حسن بیگ، سید بیگ، رستم سلطان اَرَشلو، سیف بیگ، محمد سلطان، شاهوردی سلطان، علی سلطان، احمد سلطان، خسرو سلطان، شاهوردی خان گوندوزلو. [۲۲۵]

در سال ۱۵۴۶ بین ذوالقدرها و افشارهای حاضر درمرکز درگیری درگرفت و سوندیک بیگ افشار ، شاه قولو سلطان و محمود خان اوضاع را آرام کردند. [۲۲۶] در وقایع سال ۱۵۵۰ نام پیر قولو بیگ (او شاعر بود) و محمد بیگ ذکر شده است. اصلان بیگ که رئیس اَرَشلوی افشار بود در سالهای ۸-۱۵۶۷ به همراه لالا سلطان احمد میرزا به لشکر کشی گیلان پیوست. به اسکندربیگ که در همین لشکرکشی شرکت داشت در گیلان دیرلیک داده شد. امیران افشار در زمان مرگ طهماسب

عبارت بودند از: اصلان سلطان اَرَشلو، خیل خان از خاندان منصور بیگ، رئیس افشارها با ۱۰۰۰۰ چادر در کهگیلویه، محمود سلطان، والی ساوه، یوسف، برادر یعقوب، والی کرمان اسکندر بیگ (از خاندان منصور بیگ، بعدها والی کهگیلویه) ، ییه ن[۲۵] سلطان والی فراه و اسفوذر خراسان و خسرو سلطان کور اوغلو والی محلی در خراسان. [۲۲۷]

دوره اسماعیل دوم (۱۵۷۶-۷۷) و محمد (۱۵۷۷-۱۵۸۷): هنگامی که طهماسب درگذشت، ترکمن ها، روملوها و افشارها از اسماعیل میرزا حمایت کردند. اسماعیل (۱۵۷۷-۱۵۷۶) که مورد حمایت اصلان سلطان اَرَشلو قرار داشت، در نبرد تاج و تخت با حیدر پیروز شد. [۲۲۸] پس از آن کشتار اوستاجالوها که از حیدر حمایت کرده بودند آغاز شد. والی فراه، حسین سلطان، پسر سویندیک بیگ نیز شاه قولوی اوستاجالو را کشت. در این دوره خلیل خان امیر بزرگ افشارها نیز در مرکز حضور داشت. [۲۲۹]

پس از مرگ اسماعیل، خواهرش پریخان بیگم با کمک یک کمیته ۸ نفره از جمله افشار قولو بیگ به مدت ۲.۵ ماه بر کشور حکومت کرد. [۲۳۰] سرانجام امرای بزرگ گرد آمدند و محمد (۱۵۷۷) را شاه اعلام کردند. با پیشنهاد خلیل خان تصمیم گرفته شد که از رقابت بین قبایل جلوگیری شود. قبایل رهبران خود را انتخاب و اعلام کردند. قولو بیگ رئیس افشار به عنوان قوروچوباشی انتخاب شد. ولی خان، والی کرمان و خلیل خان والی کهگیلویه شد. در جنگهای ناموفق (۱۵۷۸) پس از حمله عثمانی به شیروان قولو بیگ نیز حضور داشت. در این بین، درگیری قبیله ای که دوباره شعله ور شده بود توسط قولو بیگ آرام شد. [۲۳۱]

---

[۲۵] برادرزاده/مترجم

در سال ۱۵۸۰ شخصی به نام قلندر در کهگیلویه با ادعای شاه اسماعیل دوم بودن، جمعیت زیادی از لرها را جمع کرد و به سوی افشارهای حاکم منطقه لشکر کشید. آنها با کشتن رستم بیگ پسر خلیل خان، افشارها را پریشان کردند. با این که خلیل خان که در مرکز بود بلافاصله به منطقه آمد اما کشته شد و افشارها در وضعیت بسیار سختی قرار گرفتند.

اسکندر بیگ، برادرزاده خلیل خان، به والیگری منطقه منصوب شد و اسماعیل دروغین به کمک ذوالقدرها دستگیر و کشته شد. [۲۳۲]

پس از این واقعه عده ای از افشار در اطراف شاه قولو پسر خلیل خان جمع شدند. با اینکه شاه قولو اسکندر بیگ را کشت و بر منطقه مسلط شد، حسن بیگ پسر عبداللطیف بیگ در مقابل او ظاهر شد. آنها برای مدت طولانی با هم جنگیدند.

چهارمین اسماعیل دروغین در میان گورلوها ظاهر شد و با کشتن حسین سلطان والی فراه و برادرش علی خان سلطان، افشارهای خراسان را پریشان کردند. یه ن سلطان، که به عنوان والی فراه منصوب شده بود، در حالی که برای لشکرکشی آماده می شد، اسماعیل دروغین توسط افراد خود کشته شد.[۲۳۳]

ولی خان، والی کرمان، برای لشکرکشی خراسان بر ضد حامیان عباس میرزا که در مبارزه برای تاج و تخت با شاه بود منصوب شد (۱۵۸۳). اما عصیان کنندگان علیه شاه در سایه قولوبیگ مجازات نشدند. بعلاوه وزیر سلمان که خواهان مجازات آنها بود به دست قولو بیگ کشته شد.[۲۳۴] قولو بیگ به دلیل حمایت از شورشیان از والیگری سبزوار برکنار شد. قولو بیگ که با ورود عثمانی ها به تبریز در سال ۱۵۸۵ متوجه شد که در جریان جنگ به قتل خواهد رسید، به همراه برادرش جبار قولو به امپراتوری عثمانی پناه برد.[۲۳۵]

در مبارزه برای تاج و تخت بین حمزه میرزا و طهماسب میرزا، کچل مصطفی علیه حمزه قیام کرد. افشارهای اوسالو و اَبَرلو مقیم قزوین با طهماسب مخالفت کردند که لشکری بر علیه آنها فرستاده شد و آنها را تادیب کردند. با کشته شدن حمزه میرزا، ولی خان والی کرمان، پسرش بکتاش خان حاکم یزد ، افشارهای اَرَشلو در اصفهان، با حمایت ترکمن ها و ذوالقدری ها، عباس میرزا را به عنوان حاکم اعلام کردند. بعدها امیران از جمله اسماعیل خان رهبر آلپلوی افشار، عباس را بر تخت سلطنت نشاندند. در این دوره موطن افشارها در جنوب ایران بود و مانند نواری از غرب به شرق (کهگیلویه، اصفهان، کرمان، فراه، اسفوذر) امتداد داشت. هنگامی که شاه محمد درگذشت، عده ای از اَرَشلوها و اوسالو ها در اطراف قزوین زندگی می کردند. کرمان تحت حکومت ولی خان، یزد تحت فرمان بکتاش خان، ابرکوه (در جنوب یزد) تحت حکومت یوسف خان پسر قولو بیگ بود. در کهگیلویه، رقابت بین شاه قولو و حسن خان ادامه یافت. باز در کهگیلویه، طهماسب قولو خان، پسر اصلان سلطان، رئیس اَرَشلوها بود.[۲۳۶]

عصر عباسی (۱۵۸۷–۱۶۲۸): شاه عباس به دلیل رقابت بین قبایل ترکمن و نفوذ آنها در دولت، تسلط بر این عنصر را ضروری می دید. به همین دلیل بود که بلافاصله پس از به سلطنت رسیدن، اکثر بیگ های ترکمن از جمله یوسف خان افشار ، قوروجوباشی را به قتل رساند. بعدها به اسکان انبوه قبایل افشار، ذوالقدر، قاچار، بیات و سایر طوایف ساکن در محل های قدیمی خود پایان داد و آنها را در ایران پراکنده کرد. بدین ترتیب کهگیلویه ویژگی وطن افشاری بودن خود را از دست داد. سپس

مانند عثمانی‌ها نظام دئوشیرمه[۲۶] ایجاد کرد و غیر ترک‌ها را به سطوح بالای ایالت و حتی برخی از آنها را به ریاست قبایل ترک رساند (مثلاً جمشید سلطان گرجی رئیس افشار اَبَرلو در ابیورد بود. ؛ نوروز سلطان در قره باغ رئیس جوانشیرها بود.[۲۳۷]

از امیران افشار در این دوره; یوسف خان توسط عباس به عنوان قوروجوباشی منصوب شد. اما پس از سوء قصد به مرشد سلطان به زندان افتاد و مقام قوروجوباشی(سر محافظ) به برادر اسکندر بیگ، بدرخان داده شد. بدرخان والی استرآباد شد (۱۵۸۹) و این مقام به ولی خان سپرده شد. والیگری کرمان که از طرف ولی خان خالی شد به پسرش بکتاش خان حاکم یزد واگذار شد. در نتیجه تلاش ولی خان، یوسف خان از زندان آزاد و به والیگری ابرقو بازگردانده شد. در سال ۱۵۹۰، طهماسب قولو، پسر اصلان سلطان، رئیس اَرَشلوها، والی همدان شد و برای بازپس گیری نهاوند از عثمانی ها لشکرکشی کرد، اما نتوانست به موفقیت دست یابد. او در سال ۱۵۹۱ به دلیل نافرمانی کشته شد. پس از مدتی پسرش زهرمار سلطان یکی از امیران مقتدر نیز کشته شد. بکتاش خان پس از آنکه به خیال پردازی های بزرگ پرداخت، کنار گذاشته شد و کرمان به یوسف خان و سپس دوباره به ولی خان داده شد. شهری در همین حوالی نیز به اسماعیل سلطان از آلپلو داده شد. این دو در سال ۱۵۹۳ در جنگ با ازبک ها شرکت کردند.[۲۳۸] هنگامی که امیرخان به والیگری کهگیلویه (۱۵۹۵) منصوب شد، اسماعیل سلطان به جای او، والی کازرون شد. می توان گفت که از این به بعد تا سال ۱۸۳۵ افشارها از ایل آلپلو خان کازرون بودند.[۲۳۹] حسن خان پسر عبداللطیف بیگ و شاه قولو پسر خلیل خان که برای

[۲۶] آموزش فرزندان خانواده‌های مسیحی در کشورهای فتح شده توسط امپراتوری عثمانی، به عنوان سرباز یا کارمند دولتی واستفاده از آنها در ارتش یا امور اداری ، سیستم دئوشیرمه نامیده می‌شود.

تسلط در کهگیلویه باهم می جنگیدند به پیش شاه عباس آمدند. حسن خان به تحریک عباس، شاه قولو را کشت، اما خود نیز در سال ۱۵۹۵ کشته شد. [۲۴۰]

امیرخان حاکم کازرون به والیگری کهگیلویه منصوب شد. پس از آن، گوندوزلوها و اَرَشلوها در رامهرمز گرد آمدند و ابوالفتح بیگ را به عنوان خان انتخاب کردند و با مشارکت لرها و اعراب هوویزه (۱۵۹۷) شورش کردند، اما توسط الله وردی، والی فارس با خشونت سرکوب شدند. یک دئوشیرمه برراس آنها منصوب شد. سلطه افشارها در اینجا پایان یافت و آنها پس از مدتی از وطن خود رانده شدند. عده ای به خراسان و عده ای به ارومیه رفتند. کسانی که در مکان های خود باقی ماندند در نتیجه فشار مداوم اعراب به مکان های دیگر پراکنده شدند. در سال ۱۸۴۰، باقیمانده ها از دوروک اخراج شده و به کنگاور، اسدآباد و ارومیه رفتند. بخش کوچکی از آنها در شوشتر و دزفول باقی ماندند. افشارهای گوندوزلو که امروزه در اطراف شوشتر زندگی می کنند، از نوادگان این افشارهای کهگیلویه هستند.[۲۴۱]

در این دوره آرشلو در لرستان، کهگیلویه، گوندوزلو در شوشتر، یزد، کرمانشاه، موصل، ایناللو (ایمانلو) در ارومیه، آلپلو، کوسه احمدلو، قیرخلو در خراسان زندگی می کردند. طوایف قدرتمند افشار تا زمان شاه عباس بیشتر در خوزستان، فارس، لرستان، کهگیلویه، کازرون، کرمان، اصفهان، یزد، ساوه و خراسان زندگی می کردند. رؤسای افشار غالباً توسط دولت صفوی مسئولیت ادارات محلی را بر عهده داشتند و منبع اصلی قدرت صفویان در برابر ازبک‌ها و عثمانی‌ها بودند. پس از درهم شکستن نیروهای افشار توسط عباس و تقویت اداره مرکزی، اهمیت امیران افشار کاهش یافت.[۲۴۲]

به طوریکه وقتی عباس درگذشت، فقط سه امیر از افشارها بود. اینها عبارت از کلبعلی سلطان پسر قاسم سلطان (از ایمانلوها)، حاکم ارومیه، اردوغدو خان (از آلپلو)، حاکم فراه و اسفوذر، و امامقولی سلطان (از اوسالو) حاکم کاوه رود، بودند. [۲۴۳]

طوایف افشار در دوره شاه عباس به شرح زیر بودند:

آ. گوندوزلو: شاخه ی از گوندوزلوی افشار از ترکمن های حلب که ساکن کهگیلویه و خوزستان شدند. اینها با منصور بیگ آمده بودند. منصور بیگ نیز از افشارهای گوندوزلو بود. عده ای از آنان را به ابیورد خراسان و قسمتی را با عده ای از اَرَشلوها به ارومیه فرستادند.[۲۴۴]

ب اَرَشلو: به نظر می رسد که اَرَشلو مربوط به نام مکانی باشد. در واقع در شیروان شهری به نام آراش وجود دارد.[۲۴۵] آراش های ساکن کهگیلویه از افشارهای منصور بیگ هستند. آنها در سالهای ۸۷-۱۵۸۴ با اوصالوها در اصفهان زندگی میکردند. رهبر آنها اصلان سلطان و سپس پسرش طهماسب قولو بود. با اینکه حاجی مهدی قولو مدتی ریاست اَرَشلو را بر عهده داشت، زهر مار سلطان پسر طهماسب قولو ریاست آن ها را بر عهده گرفت. شاه عباس این شخص را کشت و اَرَشلو ها را به هُوار و ری و سمنان تبعید کرد. برخی از آنها با گوندوزلوها به ارومیه رفتند.[۲۴۶]

ج اوسالو/اوصالو: در اصفهان زندگی می کردند. سپس به کاوه رود آمدند. امامقلی سلطان حاکم کاوه رود از این طایفه بود.[۲۴۷]

د اَبَرلو:[۲۴۸] در قزوین زندگی می کردند. سپس به ابیورد فرستاده شدند و دئوشیرمه جمشید گرجی به ریاست ایشان منصوب شد. نادرشاه یکی از همین اَبَرلوها بود که به ابیورد فرستاده شدند.

در قرن ۱۸، برخی از اَبَرلوها در طارم و خلخال زندگی می کردند. نام خانوادگی طارمی و خلخالی نسبت آنها با افشارها رانشان می دهد. موسی بیگ یکی از سران زمان مرگ نادرشاه نیز از این قبیله بود.[۲۴۹]

ه. آلپلو: شاخه ای از آلپلوی افشار یکی ازطوایفی کؤپکلی افشار در میان ترکمن های حلب است. به نظر می رسد آلپلو به اندازه گوندوزلو و ایمانلی افشار پر جمعیت نبود. اسماعیل خان از این طایفه در سال ۱۵۹۰ حاکم شهری در کرمان و در ۵-۱۵۹۴ والی کازرون بود. اردوغدو خان نیز از آلپلو یکی از سه سردار افشار بود که در زمان مرگ شاه عباس بر سر کار بودند و حاکم فراه و اسفوذر در سیستان بود. بعدها اسماعیل خان به جای اردوغدو خان (۰۵-۱۶۰۲) به عنوان والی فراه منصوب شد.[۲۵۰]

و. ایمانلو [۲۵۱]: شاخه ای از افشارهای ایمانلو ، یکی از قبایل ایل ذوالقدر در مرعش بود که در دوره شاه عباس به ایران آمدند. اولین امیر شناخته شده آنها قاسم سلطان در سالهای ۴-۱۵۹۳ ذکر شده است. وی در این زمان والی همدان بود. قاسم سلطان با ایمانلی های تحت امر خود در برابر عثمانیان در کرمانشاه از مرزها محافظت کرد و اوزون احمد پاشا را به همراه حاکم لرها در جنگ (۱۶۰۳-۱۶۰۳) اسیر کرد. او در سال ۱۶۲۳ در فتح موصل شرکت کرد و به والیگری شهر منصوب شد. این شهر سال بعد، به دلیل شیوع طاعون تخلیه شد و به امپراتوری عثمانی بازگشت. قاسم سلطان از آنجا خارج شده و در ارومیه، صایین قلعه و سولدوز ساکن شد. در میان امیرانی که

برای بازپس گیری شهر موصل در سال ۱۶۲۵ فرستاده شدند ، کلبعلی سلطان پسر قاسم سلطان دیده می‌شود. از این معلوم می شود که قاسم سلطان به دلیل ترک موصل برکنار یا کشته شد. کلبعلی سلطان در سال ۱۶۲۷ والی ارومیه شد. پس از آن، بخش قابل توجهی از افشارهای ارومیه از ایمانلوها و والیان آنها از نوادگان این قاسم سلطان بودند.[۲۵۲] از میان آنها خداداد بیگ قاسملو برای اولین بار لقب بیگلربیگی را دریافت کرد. آنها همواره با قبایل کرد در آن حوالی مبارزه کرده و به عنوان مرزبانان شیعه صفوی در برابر عثمانیان سنی عمل می کردند.[۲۵۳]

ز. چوپان اوغلو و کوراوغلو: علاوه بر اینها شاهد وجود افشارهای چوپان اوغلو و کوراوغلو نیزهستیم. اما اطلاعات در مورد آنها بسیار کمیاب است. خسرو سلطان را که والی محلی در خراسان بود از گروه کوراوغلو می شناسیم. خسرو سلطان با حسین سلطان افشار در هرات متحد شده و شاه قولو سلطان اوستاجالو بیگلربیگ خراسان را که علیه شاه شوریده بود، کشت.[۲۵۴] نام مهدی قولو خان که در سالهای ۱۵۸۸-۱۵۸۹ دستور پیوستن وی به لشکرکشی خراسان صادر شد، از گروه چوپان اوغلو ذکر شده است. در زمان ظهور نادرشاه در صحنه سیاسی (نیمه اول قرن هجدهم) توزیع افشارها در ایران به شرح زیر بود:

افشارهای ارومیه: غرب دریاچه ارومیه، بین سلماس و اشنویه، شهر و منطقه ارومیه؛ افشارهای ایمانلو، قاسملو (شاخه ای از ایمانلوها، نامشان از قاسم سلطان، رئیس افشارهای ایمانلواست)، گوندوزلو و اَرَشلو (از کهگیلویه آمدند)، طایفه محمودلو (شاخه ای از اَرَشلو).

افشارهای خمسه: بین قزوین و زنجان، زنجان شهر مرکزی است. از جنوب غربی قزوین (این مکان هنوز هم نام افشار را دارد) شروع می شود تا افشار صایین قلعه و

سلطانیه. آنها در طارم علیا و سفلی و خلخال در شمال زندگی می کنند. از بیگ های افشار در اینجا با نام خانوادگی‌های خمسه ای، طارمی و خلخالی نام برده می شود (منابع قرن ۱۸). اکثر قبایل اَبَرلو از افشار قوتولو[۲۷] (ازاَبَرلوها) هستند.

افشارهای کرمان: شهر و منطقه کرمان. آنها از زمان شاه طهماسب (قرن ۱۶ میلادی) در آنجا زندگی می کنند، اما معلوم نیست از کدام قبیله هستند.

افشارهای خراسان: منطقه اسفوذر در جنوب هرات و منطقه فراه سیستان (امروزه این مناطق در قلمرو افغانستان قرار دارند). برخی از آنها ناشناخته هستند. قبایل گوندوزلو و اَرَشلو[۲۸] (افشارهایی که شاه عباس از کهگیلویه به آبیورد تبعید کرد).

علاوه بر این افشارها، در خوزستان (گوندوزلو)، کهگیلویه (گوندوزلو واَرَشلو)، فارس و کازرون نیز زندگی می کردند.[۲۵۶]

۹. نادرشاه و امپراتوری افشار در ایران (۱۷۳٦-۱۸۰٤)

نادرشاه که سلسله بزرگی در ایران تأسیس کرد، نه تنها در میان افشارها، بلکه در تاریخ ترکان نیز در زمره بزرگ‌ترین شخصیت‌ها قرار دارد. او آخرین نماینده جهانگیران ترک در قرن ۱۹ است که با آلپ ارتونقا در قرن هفتم قبل از میلاد مسیح شروع شد. نادرشاه در ۲۲ ژانویه ۱۶۸۸ در شهر دستگرد در استان درگز در منطقه ابیورد خراسان به دنیا آمد. او از طایفه قیرخلو بود که به قبیله اَبَرلوی افشارها وابسته بودند. (قیرخلوها از آغاز قرن شانزدهم در خراسان زندگی می کردند) پدرش

[۲۷] روستایی با ابن نام در اطراف ارومیه نیز وجود دارد/مترجم

[۲۸] روستایی با ابن نام در نزدیکی ارومیه نیز وجود دارد که امروزه در داخل شهر قرار گرفته است/مترجم

امامقولی نام داشت. اگرچه ترقی در جوامع عشایری با توجه به به سنت اصالت دشوار بود، اما نادر در اثر هوش و فضیلت های والا و مبارزات متعدد خود از سردستگی در قشون آغاز کرده و به یکی از امیران سرشناس خراسان تبدیل شد (۱۷۲۵).[۲۵۷]

پس از مرگ شاه عباس اول (۱۵۸۷–۱۶۲۸) دولت صفویه رو به زوال نهاد. در زمان حکومت حسین میرزای صفوی ، افغانها (ترکان ابدالی و خلج) به ایران حمله کردند و نواحی شرقی کشور (قندهار، کرمان، اصفهان) را تصرف کردند. حسین میرزا را نیز از سلطنت خلع کردند و به جای او نشستند (۲۲–۱۷۱۸). روسها با بهره گیری از آشفتگی ایران، دربند و باکو را اشغال کردند (۱۷۲۳). پس از مدتی، عثمانی ها به مناطق غربی کشور حمله کردند و کردستان ایران، آذربایجان، قره باغ و گرجستان را تصرف کردند (۱۷۲۷).[۲۵۸]

نادر که برای احیای سلسله صفوی وارد ارتش شده بود در کنار طهماسب جای گرفت و جزو اطرافیان فتحعلی خان شد و پس از مدتی جایگزین وی شد. او در سال ۱۷۲۵ مشهد را از ابدالی ها گرفت. در سال ۱۷۲۷ در اصطکاک بین ابدال ها شرکت کرد و شخص مورد نظر خود را در راس آنها گماشت و آنها را تحت حکومت خود گرفت. پس از آن در مهماندوست میر اشرف رهبر افغان ها را که به او حمله کرده بود، شکست داد (پس از این پیروزی لقب طهماسب قولو را گرفت)، اصفهان را که پایتخت بود آزاد کرد و افغانها را از کشور راند (۱۷۳۰). [۲۵۹]

او طهماسب را نیز در اصفهان بر تخت سلطنت نشاند و با به خدمت گرفتن سربازان باقیمانده افغان در ارتش خود، از ضعف لشکر قزلباش جلوگیری کرد. سپس با عثمانی ها جنگید و استان های شمال غربی را آزاد کرد (۱۷۳۰). او در پی بروز

مشکلی در خراسان، به آنجا رفت و بر اوضاع مسلط شد. در این میان در غیاب وی عثمانی ها قشون ایران را که طهماسب میرزا فرماندهی می‌کرد، شکست دادند و جاهایی را پس گرفتند (۱۷۳۱) و شاه عهدنامه صلحی بست (۱۷۳۲). صلحی را که طهماسب با عثمانیان بسته بود بدون کسب نظر خود به رسمیت نشناخت، زیرا آن را مخالف مصالح کشور میدانست و طهماسب را عزل و به خراسان تبعید کرد. پسر هفت ماهه او را با نام عباس سوم، شاه اعلام کرده، خود وزیر و فرمانده ارتش شد(۱۷۳۲).[۲۶۰] نادرخان جنگ را ادامه داد و عثمانی ها را در نبرد آرپاچایی در سال ۱۷۳۵ شکست داد و تمام سرزمین های از دست رفته صفویان را پس گرفت (این معاهده در سال ۱۷۳۶ بر اساس معاهده قصرشیرین-۱۶۳۹ امضا شد).[۲۶۱] به همین ترتیب، با انجام جنگ‌های موفقیت آمیز با روس‌ها، طی عهدنامه گنجه (۱۷۳۵) دربند و باکو را پس گرفت.[۲۶۲]

در همان سال والیان خود و بزرگان ولایات را در مغان جمع کرد[۲۹] و گفت که خدمتش تمام شده و می‌خواهد به خراسان برگردد، حاضران از او خواستند که شاه شود و سلسله جدیدی تأسیس کند. با توجه به این که قبیله نادرخان و قبایل ترک جمع شده در گرد او سنی بودند، قبول خود را به شرط دست برداشتن آنها از عقاید شیعه افراطی شان و ممنوعیت اهانت به ابوبکر، عمر، عثمان و عایشه منوط کرد. بر این اساس مردم ایران مذهب جعفری را که مربوط به امام جعفر صادق (معلم امام اعظم، مؤسس فرقه حنفی بود) پذیرفتند و مراسم شاهی نادرخان (۸ مارس ۱۷۳۶) برگزار شد.[۲۶۳] بدین ترتیب امپراتوری صفویه که عملا در سال ۱۷۲۲ فروپاشیده بود به پایان رسید و حاکمیت افشار بر ایران آغاز شد.

[۲۹] طبق سنت قدیمی ترکان، قورولتای یا مجلس اعیان برپاکرد/مترجم

با اتحاد روسیه با اتریش و حمله آنها به امپراتوری عثمانی، وی غرب خود را امن دید و به سمت شرق میل کرد و در سال ۱۷۳۷ لشکر کشی معروف هند را آغاز کرد. او در سال ۱۷۳۸ قندهار را تصرف کرد و شهر نادرآباد را در نزدیکی آن تأسیس کرد. او نواحی بلوچستان، زمینداور و ناحیه بلخ را تصرف کرد و بخارا را به تسلط خود درآورد. بعداً غزنی و کابل را فتح کرد. پس از جلال آباد و پیشاور، شهر لاهور نیز به دست نادر افتاد. نادرشاه در نامه‌ای که از لاهور به محمد شاه پادشاه هند-ترک فرستاد، از او خواست بدون جنگ، حاکمیت او را به رسمیت بشناسد و گفت که او ترکمن است و بین آنها «نسبت قومی» وجود دارد. اما پاسخ مثبتی دریافت نکرد. سرانجام، در جنگ کارنال در سال ۱۷۳۹، دولت هند-ترک از نادر شاه، مشهورترین فرمانده، و ارتش افشار، بهترین ارتش آموزش دیده آن زمان شکست خورد. نادرشاه وارد دهلی پایتخت شده و در ۱۰ مارس ۱۷۳۹ خطبه به نام او خوانده ، او را سلطان هند اعلام و به نام او سکه ضرب کردند . نادرشاه با غنایم فراوان (به ارزش ۲۰۰ میلیون روپیه) از این لشکرکشی بازگشت و مالیات سه ساله کشور را بخشید.[۲۶۴] وی در پایان این لشکر کشی تمام سرزمین های هند، افغانستان، بخارا و منطقه خیوه را از مرز کشمیر و تبت تا رود سند تصرف کرده بود.

نادرشاه، آخرین جهانگیر ترک پس از بازگشت از هند به ترکستان روی آورد و منطقه خوارزم را تحت فرمان خود گرفت (۱۷۴۰). او پایتخت را از اصفهان به مشهد منتقل کرد. در ۱۷۴۱-۱۷۴۱ به قفقاز لشکر کشید و تا داغستان رسید و در آنجا سوءقصدی به او انجام شد. علاوه بر این، در خوارزم و بلخ شورش هایی در گرفت. پس از تأمین امنیت، جنگ با عثمانیان را دوباره آغاز کرد (۱۷۴۲-۱۷۴۶). کرکوک و اربیل را با غارت بغداد و اطراف آن تصرف کرد (۱۷۴۳) و موصل را محاصره

کرد، اما نتوانست آن را تصرف کند. او در سال ۱۷۴۴-۱۷۴۴ به قارص حمله کرد و جنگ های سختی با عثمانی ها در گرفت. سرانجام صلح برقرار شد (۱۷۴۶).[۲۶۵]

نقش نادرشاه در تاریخ ایران، نجات کشور از افتادن به دست کشورهای روسیه، افغانستان و عثمانی است. اما وی با برخورد خشن و بی رحمانه خود، مردم را در فقر فرو برده بود. او حتی نزدیک ترین اقوام خود، پسران و برادرزاده هایش رابه ترس و وحشت انداخته بود. این امر به خاطر سوء قصدهای انجام یافته بر علیه او بود. علاوه بر این، در سال های پایانی زندگی نشانه های جنون در او نمایان شده بود. نادرشاه از این فضای ترس و نفرت علیه خود آگاه بود و در این اواخردر بسیاری از نقاط کشور قیام هایی نیز به راه افتاده بود. در رأس یکی از آنها، شخص برادرزاده اش علی قولو خان قرار داشت. نادرشاه یک شب در فتح آباد در راه سرکوب یکی از این قیام ها در حال خواب در چادر به دست امیرانش کشته شد (۲۰ ژوئن ۱۷۴۷).[۲۶۶] با مرگ او آشوب بزرگی در ایران آغاز شد و بخش غربی کشور او به تصرف قاجارها و بخش شرقی به تصرف افغان ها درآمد (بنیان گرفتن دولت افغانستان).[۲۶۷]

دانسته است که پس از مرگ نادرشاه برخی از قبایل افشار به آناتولی مهاجرت کردند. از جمله می توان قبیله نادرلی را که در منطقه مرعش سکنی گزیدند برشمرد. نادرشاه که شعور قوی قومیتی ترکی داشت، سلسله عثمانی را اصیل ترین و شریف ترین سلسله قوم خود می دانست و می گفت که محمد شاه فرمانروای هند را به دلیل ترکمن بودن مانند خود او، در مقام خود ابقا کرده است. وی خان های ازبک را ازاعضای یکی از بزرگ ترین سلسله های هم نژاد خود به حساب می آورد. نادرشاه تحت تأثیر این شعور ملی یکی از پسرانش را چنگیزخان نامید و شاهزادگانی به نام های اوغوز خان، اولدوز خان، اوختای خان، تیمور خان در میان نوه هایش بودند.[۲۶۸]

نادرشاه آخرین دولتمرد و فرمانده درجه یکی بود که با فرهنگ قدیم ترکان پرورش یافته بود. او در روابط خود با تقریباً همه، به ویژه دولت های عثمانی و هند – ترک، همیشه ترکی صحبت می کرد و به دنبال امر ترک گرایی بود (توصیه ترکی صحبت کردن محمد شاه با نادرشاه توسط قیلیچ خان چین، یکی از مردان برجسته دولت هند – ترک، به حاکم هند – ترک از این نظر حائز اهمیت است). او اولین فرمانروای بزرگ ترک است که آشکارا و بدون استفاده از پوشش مذهبی پرچم ساخت. تلاش او برای جلوگیری از افتادن ترکها در اختلافات مذهبی و تسهیل اتحاد ترکان با حذف جدایی شیعه و سنی مورد قدردانی و پذیرش نه ایران و نه عثمانی قرار نگرفت. او در مذاکرات صلحی که با عثمانیان انجام داد، هیئتی علمی فرستاد و بر پذیرش مذهب جعفری به عنوان فرقه پنجم و اختصاص محل عبادت و طواف در کعبه اصرار داشت، اما موفق نشد[۳۰].[۲۶۹]

افشارها که در دوره عباس شاهد از دست دادن نفوذ خود بودند، به لطف نادرشاه اهمیت و قدرت سابق خود را بازیافتند. طیب خان افشار (۱۷۴۲) و محمدرضا خان قیرخلی (۱۷۴۵) والی خوزستان بودند. والی فارس امیر خان قیرخلی ، فرمانده کل فارس کلبعلی خان، فتحعلی خان اَرَشلو (۹–۱۷۴۸)، ساروخان، الله وردی بیگ قیرخلی و قاسم خان قیرخلی، بیگ های مهم بودند. این می تواند توضیح دهد که چگونه حضور افرادی از قبایل افشار مانند قیرخلی ، گوندوزلو و اَبَرلو در میان قاتلین نادرشاه حضور داشتند. افشارها در صف مقدم عناصر تشکیل دهنده ارتش نادرشاه بودند. فتحعلی خان اَرَشلو، والی و فرمانده کل فارس، که در دوره های مختلف پس از مرگ نادر فعال بود، در ارومیه اقامت گزید و بر تبریز و مراغه تسلط یافت (در ۵–

[۳۰] اختصاص یک از وجوه کعبه که مخصوص مذهب حنفی بود، با توجه به نزدکی با فقه جعفری به حنفی ها و شیعیان به طور مشترک، نتیجه این خواست شد/ مترجم

۱۷۶۴ کشته شد). پسرانش جهانگیرخان و محمد رشید بیگ حاکمان اصفهان بودند. برادرش معصوم علی خان والی فارس بود. علاوه بر این، می توان امیر گونه خان آبَرلو، حاکم اصفهان و ذوالفقار خان، حاکم خمسه را نیز برشمرد. اسماعیل بیگ پسر مهرعلی خان نیز در خوزستان رئیس افشارها بود.[۲۷۰]

پس از مرگ نادرشاه، برادرزاده او علی قولو خان با عنوان عادل شاه (۱۷۴۷) به سلطنت رسید. عادل شاه همه مردان دودمان نادر را کشت و فقط نوه خود شاهرخ را برای حفظ نسل زنده گذاشت. عادل شاه خزانه نادرشاه را تصرف کرد و بین امیران و سربازانش تقسیم کرد. به بختیاریها، زند ها و برخی قبایل دیگر که نادر به خراسان تبعید کرده بود، اجازه داد به محل های خود بازگردند. بازگشت زندها به ظهور کریم خان و تأسیس دولت زند انجامید.

عادل شاه برادرش ابراهیم را به والیگری عراق فرستاد. اما پس از مدتی ابراهیم علیه او قیام کرد. در جنگ بین آنها، عادل شاه شکست خورد و ابراهیم به سلطنت رسید (۱۷۴۸). کمک اصلان خان پسرعمه نادرشاه و والی آذربایجان موجب پیروزی ابراهیم بود. چون ابراهیم به اصلان خان اعتماد نداشت، او و برادرش ساروخان را به قتل رساند. پس از آن، امیران خراسان شاهرخ چهارده ساله، تنها نوه بازمانده نادر (۱۷۴۸) را بر تخت نشاندند. ابراهیم با اینکه بر علیه شاهرخ لشکر کشید، اسیر و کشته شد.[۲۷۱]

سید محمد، شیخ مرعشی منسوب به سلسله صفویه ازطرف مادری و متولی اماکن مقدس در مشهد که در میان مردم و سپاهیان محبوبیت کسب کرده بود ، شاهرخ را رقیب خود می دید و در صدد از میان برداشتن وی برآمد. در نهایت امرا، سید را با لقب شاه سلیمان بر تخت نشاندند (۱۷۵۰). با اینکه شاهرخ نابینا و زندانی شد، یوسف

علی فرمانده شاهرخ، شاه سلیمان را کشت (حکومت او چهل روز به طول انجامید) و شاهرخ را به سلطنت بازگرداند. اگرچه جعفر خان کرد و میرعلم خان عرب یوسف علی را کشتند و شاهرخ را دوباره زندانی کردند، اما با هم اختلاف داشتند (۵۳-۱۷۵۱). احمد شاه ابدالی بیگ افغان از این اغتشاشات استفاده کرد و این دو نفر را حذف کرد (۱۷۴۹) و شاهرخ را به خود وابسته کرده و بار دیگر بر تخت نشاند و بر خراسان تسلط یافت (۵۵-۱۷۵۳).[۲۷۲] کریم خان زند با بهره مندی از آشفتگی های داخلی، شاهرخ را به خود وابسته کرده و سلسله زند (۱۷۶۰-۱۷۷۹) را تأسیس کرد. اگرچه احمد شاه بار دیگر به ایران آمد، ولی نصرالله میرزا پسر شاهرخ، دفاعی موفقیت آمیز کرد و معاهده امضا شد. احمد شاه که دریافته بود تصرف ایران آسان نیست، از این سیاست دست کشید و به کشور خود بازگشت (۱۷۷۰). نصرالله میرزا استعداد نداشت و نتوانست کاری از پیش ببرد وبه کریم خان پناه برد. شش سال بعد به مشهد آمد و تا سال ۱۷۸۴ بر این شهر حکومت کرد. پس از نصرالله، برادرش نادر بر شهر مسلط شد.[۲۷۳]

به این ترتیب کشور به طور قابل توجهی کوچک شده بود. سلطنت نادر تا سال ۱۷۹۶ در مشهد ادامه داشت. پدرش شاهرخ زنده بود. آقا محمد شاه قاجار که بیشتر ایران را بعد از زندها تصرف کرد، به مشهد آمد (۱۷۹۶) و مورد استقبال شاهرخ قرار گرفت و شهر تسلیم شد. آقا محمد به شاهرخ با خانواده اش اجازه اقامت در مازندران داد. در همین حین شاهرخ درگذشت. نادر به هرات پناهنده شد. پس از مرگ آقا محمد، دوباره بر مشهد مسلط شد (۱۷۹۷)، اما به اسارت سپاه قاجار درآمد و همراه با پسرانش عباس و ابراهیم کشته شد (۱۸۰۴). طهماسب میرزا، محب علی میرزا، خالق وئردی میرزا کور شدند. رضا قولو میرزا و مصطفی قولو میرزا مجبور به اقامت در فارس شدند. بدین ترتیب سلسله افشار به پایان رسید.[۲۷۴] معلوم است که خود

افشارها این پایان غم انگیز را تدارک دیدند. از آنجایی که پس از نادرشاه هیچ فرد مستعدی وجود نداشت، موفقیت های افشارها در ایران منحصر به نادرشاه باقی ماند. نادرشاه و برادرزاده هایش عادل و ابراهیم شاه و نوه اش شاهرخ سکه ضرب کردند. افشارها در دوره قاجار به دولت وفاداری و ارادت نشان دادند و به عنوان یکی از عناصر مهم ارتش قاجار، نقش مهمی در سرکوب شورش های داخلی و مبارزه با دشمنان خارجی داشتند.[۲۷۵]

۱۰. خانات قره باغ (۱۷۴۸-۱۸۲۸)

قره باغ نام ترکی منطقه ای به نام آران است که بین رودخانه های کر و ارس و دریاچه گؤیچه در آذربایجان واقع شده است. این منطقه جایی است که جوامع ترک در طول تاریخِ خود در آن سکونت گزیدند و موطن خود قرار دادند.

مردم ساکن در منطقه آذربایجان؛ متشکل از ترکان اوغوز است که از اوایل قرن یازدهم میلادی در این منطقه سکونت گزیدند و اکثریت آنها را ییواها و افشارها تشکیل می دهند.[۲۷۶] ترکان تحت فرمان ساو تکین در تمام دشت ها، قصبه ها، کوه ها و قلعه های کشور اران (قره باغ) به قول منجم باشی ساکن شدند. نَسَوی از تعبیر « پرجمعیت مثل مورچه » برای توصیف تراکم ترکمن‌ها در اران و موغان استفاده کرده است. ولایت اران در دوره خوارزمشاه «جمع ترکمن» نامیده می شد. [۲۷۷]

آذربایجان در سال ۱۰۷۶ به طور قطع به خاک ترکان تبدیل شده بود. پس از مرگ ملکشاه، آذربایجان به عنوان ایالت سلجوقیان عراق به یک قدرت نظامی مهم تبدیل

شد.امرای بزرگی از این منطقه پدید آمد که بر سرنوشت دولت تأثیر می گذاشت. بزرگترین آنها بیگ ارسلان است که به خاص بیگ معروف بود. خاص بیگ برای جلب حمایت افشارها که جمعیت بسیار زیادی در آذربایجان داشتند، روابط نزدیکی با آنها برقرار کرد و با حاکم خوزستان شوملا، بیگ افشارها دوستی نزدیک برقرار کرد.[۲۷۸]

بعدها، در عصر قره قویونلوها و آق قویونلو ها و صفویان، توده ترکمن اینجا موجودیت خود را حفظ کرد و حتی مهاجرت های بزرگ ترکمن ها از آناتولی به آذربایجان و ایران صورت گرفته است. در این مهاجرت ها بیشتر افشارهای آناتولی به این مناطق آمدند; آنها نقش عمده ای در تأسیس حکومت های قره قویونلوها و آق قویونلو ها و صفویان داشتند.[۲۷۹]

خانات قره باغ توسط افشارهایی تأسیس شد که به طور انبوهی در آذربایجان و به ویژه در منطقه قره باغ ساکن بودند. به گفته ابوالغازی بهادر خان؛ قره باغ متعلق به خاندان ساریجالو از قبیله جوانشیر، یکی از نواده های افشار، پسر بزرگ اولدوز، سومین پسر اوغوز خان است. همچنین مشخص شده است که ریشه این سلسله ترک در قره باغ تا قبل از اسلام باز می گردد.[۲۸۰] جوانشیرها که فرمانروای اران (قره باغ) و گرجستان بودند با افشارها که هولاکو خان آنها را به آناتولی آورد و در آذربایجان ساکن کرد و تیمور آنها را از آناتولی به قره باغ منتقل کرد، متحد شدند و "سی و دو جوانشیر" (متشکل از ۳۲ طایفه) نامیده شدند. [۲۸۱] در این واحد ترکانی از دیگر قبایل بودند. از این تعداد ۸ قبیله منسوب به قیپچاق ها بودند.

قره باغ که در زمان سلطنت مراد سوم (۹۵-۱۵۷۴) از صفویان گرفته شد وتحت سلطه عثمانی قرار گرفت، در سال ۱۷۳۵ در زمان سلطنت نادرشاه از عثمانیان پس گرفته

شد. با این حال، ساریجالی علی بیگ، رئیس ترکمن های افشار جوانشیر قره باغ، به دلیل عدم تسلیم به نادرشاه به خراسان تبعید شد. علی بیگ بعداً از آنجا فرار کرد به کوههای قره باغ آمد و جنگ علیه ایران را ادامه داد و تأسیس خانات قره باغ مصادف با این دوران است. خانات که مرکز آن شوشا بود، در شمال بین رود کر و خانات گنجه، در جنوب رود ارس، در غرب نخجوان و در شرق بین رودهای کر و ارس قرار داشت. علی بیگ که لقب پناه را دریافت کرد، قلعه ای مستحکم در شوش ساخت و این قلعه سدی محکم در برابر حملات ایران شد[۳۱].

پناه خان با پادشاهی گرجستان، خانات گنجه و آغا محمد شاه از قاجارها جنگید. بعداً جای خود را به پسرش ابراهیم خلیل سپرد و خود راهی شیراز شد. ابراهیم خلیل خان که شخصیتی قوی داشت، شورش ارامنه را در سال ۱۷۸۹ سرکوب کرد و ملا پناه واقف، یک ترک سنی[۳۲]، را نخست وزیر کرد. ملا پناه واقف سعی در ایجاد اتحاد با خانات ترک همسایه در مقابل توسعه طلبی روس ها داشت و در عین حال می خواست با امپراتوری عثمانی روابط حسنه برقرار کند. اما از آنجایی که روابط آنها با ایران خوب نبود. در سال ۱۷۹۵ در معرض حمله شاه ایران آقا محمد خان که برای مجازات گرجستان میرفت، قرار گرفتند. آقا محمد که هنگام عبور از قره باغ با مقاومت زیادی روبرو شد، نتوانست شوشا را تصرف کند. شاه که در سال ۱۷۹۷ شوشا را دوباره محاصره کرد، زمانی که خانات نتوانست کمکی دریافت کند، قره

---

[۳۱] این قلعه پناه‌آباد نامیده می‌شد و در آنجا سکه بنام پناه‌آباد ضرب می‌شد که در دوران کودکی(دهه های ۳۰-۱۳۴۰) من نام آن هنوز در ارومیه به‌کارمیرفت و به ۱،۵ ریال "اوچ پناباد"/ سه پناه‌آباد گفته می‌شد./ مترجم

[۳۲] ملا پناه واقف سنی نبود و از اشعار او به خصوص در خطاب به ودادی شاعر سنی و هم عصر خود دارد، شیعی بودن او معلوم می شود.

باغ را تصرف کرد و قتل عام بزرگی انجام داد. ابراهیم خلیل خان که به خانات ایلی سو/Ilisu[33] پناهنده شده بود، دو ماه بعد قره باغ را بازپس گرفت و تدابیری را علیه خطر رو به رشد روسیه آغاز کرد. خلیل خان که نتوانست کمک مورد انتظار خود را از امپراتوری عثمانی دریافت کند، به ایران نزدیک شد، اما پس از عقب نشینی آقا محمد در برابر روس ها، مجبور شد با روس ها توافق کند، گرجستان در سال ۱۸۰۱ و خانات گنجه در سال ۱۸۰۴ توسط روس ها اشغال شد. بر اساس این قرارداد، روس ها در شوشا پادگانی داشتند و خانات به روس ها مالیات می پرداخت. اما ابراهیم خلیل خان که می خواست با استفاده از آشفتگی های سال ۱۸۰۶ از این وضعیت خلاص شود، توسط روس ها به قتل رسید. پسرش مهدی قولو خان جای او را گرفت. از سوی دیگر، روسیه در سال ۱۸۱۳ شروع به فعالیت برای استقرار در قره باغ کرد. قره باغ که تا سال ۱۸۲۸ صحنه درگیری روسیه و ایران بود، پس از قرارداد ترکمنچای به طور کامل به تصرف روس ها درآمد.[۲۸۲] برخی از جوانشیرها به سرزمین عثمانی مهاجرت کردند و در آناتولی ساکن شدند.

قسمت دوم

ترکمن های آوشار در زمان عثمانی

پس از نبرد ملازگرد در سال ۱۰۷۱، دولت بزرگ سلجوقی قبایل متعدد ترک را به مناطق مختلف آناتولی اعزام کرد. آناتولی ابتدا توسط این قبایل فتح شد. در واقع، در

[33] سلطان نشین ایلیسو در منطقه‌ای شامل شمال غربی آذربایجان امروزی، از جمله منطقه داغستان، روستای ساخور و دره سامور تأسیس شد. پایتخت این دولت تاریخی که در قرون ۱۷ و ۱۸ وجود داشت، روستای ایلیسو واقع در شهرستان قاخ آذربایجان بود که هنوز هم وجود دارد./مترجم

نتیجه، امارت‌های منگوجوق، آرتوق و سالتوق تأسیس شدند. این‌ها به نوبه خود، پایه‌های دولت سلجوقی آناتولی را تشکیل دادند. با تجزیه این دولت، امارت‌های ترکی آناتولی پدیدار شدند. یکی از این امارت‌ها، امارت عثمانی بود که بعدها وحدت ترکی آناتولی را تامین کرد.

عثمانی‌ها، با وجود اینکه پیوندهای آنها مشکوک و سست است، از قبیله کایی، عضوی از شاخه بوز-اوک از ترکان اوغوز، را پذیرفته شده‌اند. [۲۸۳] پس از ورود آنها به آناتولی، بخشی از قبیله کایی در زمان سلطنت سلطان سلجوقی آناتولی، علاءالدین کیقباد اول (۱۲۱۹-۱۲۳۶)، در اطراف قاراجاداغ، غرب آنکارا، مستقر شدند. گروهی متشکل از ۴۰۰ چادر از این قبایل بعداً مناطق سؤگوت و دومانیچ را تصرف کرده و در این منطقه ساکن شدند. ارطغرل بیگ، که در آن زمان رهبر آنها بود، در سال ۱۲۳۶ کاراحصاری و سپس سؤگوت را تصرف کرد و خراجی را بر تکفورِ بیله‌جک تحمیل کرد. بدین ترتیب، یک امیرنشین جدید در آناتولی ظهور کرد.

پس از مرگ ارطغرل بیگ، پسرش عثمان بیگ جانشین او شد. عثمان بیگ با بهره‌گیری از آشفتگی بیزانس، شروع به گسترش قلمرو این امیرنشین کرد. او پس از تصرف اینونو و اسکی‌شهر در سال ۱۲۸۹، خود را مرزبان اعلام کرد. در همین حال، با آهی‌ها که قدرت سیاسی قابل توجهی در آناتولی داشتند، ارتباط برقرار کرد. عثمان بیگ با مال خاتون، دختر اَدَب‌آلی، یکی از شیوخ آهی، ازدواج کرد. بنابراین، با استفاده از نفوذ آنها، گامی مهم در جهت وحدت ترکی آناتولی برداشته شد. سپس امیرنشین عثمانی بر علیه بیزانس شروع به گسترش کرد. یارحصار، بیله‌جیک، اینه‌گؤل و کؤپروحصار تصرف شدند و در سال ۱۳۰۱، شهری ترکی به نام ینی‌شهر در نزدیکی کؤپروحصار تأسیس شد.

بیزانس که از فعالیت‌های عثمان بیگ به تلاش افتاده بود، درنبرد کویول‌حصار از وی شکست خورد و نیروهای عثمان کیته‌حصار و جزیره آلیوس در دریاچه اولوبات را متصرف شدند. پیش از محاصره بورسا در سال ۱۳۲۶، مکان‌هایی مانند لفکه (عثمان ائلی)، آخیسار، قئیوه و گؤل‌پازاری فتح شدند.

آندرونیکوس سوم، امپراتور بیزانس، با درک اینکه امارت عثمانی خطرناک‌تر از سایر امارات است، علیه نیروهای عثمانی که ایزنیک را تهدید می‌کردند، اقدام کرد، اما در نبرد مال‌تپه (پاله‌کانون) شکست خورد. عثمانی‌ها پس از فتح ایزنیک، آنجا را پایتخت خود قرار دادند (۱۳۳۱). فتح شبه‌جزیره قوجاائلی با تصرف گملیک در سال ۱۳۳۴ و ایزمیت در سال ۱۳۳۷ تکمیل شد. در سال ۱۳۴۵، اراضی کاراسی-اوغولاری، درچاناک‌قلعه و بالیکسیر ضمیمه شد و مرزهای عثمانی را تا خلیج ادرمیت گسترش داد. آنکارا در سال ۱۳۵۴ تصرف شد. از سال ۱۳۵۳، فتح روم‌ائلی آغاز شد و انتقال جمعیت قابل توجهی از ترک‌ها به این منطقه ضروری شد. بنابراین، اسکان روم‌ائلی آغاز شد.

این پیشروی عثمانی‌ها، آنها را به عنوان وارثان سلجوقیان آناتولی به تصویر کشید. در واقع، ازدواج شاهزاده بایزید (ایلدیریم) با دختر سلیمان شاه، بیگ گرمیان منجر به الحاق کوتاهیه، تاوشانلی، اگریگؤز (اِمت) و سیماو (به عنوان جهیزیه) به خاک عثمانی بدون جنگ شد. علاوه بر این، خرید آک‌شهیر، یالواچ، بَی‌شهیر، سیدی‌شهیر و قره‌آغاچ از حمیدیان(Hamid-Oğulları) به قیمت ۸۰۰۰۰ سکه طلا، آنها را در همسایگی با کارامانیان قرار داد، که در تلاش برای ایجاد وحدت ترکی آناتولی بودند و خود را وارث سلجوقیان می‌دانستند. رقابت بین دو دولت که بدین ترتیب آغاز شد، تا زمان سلطنت محمد فاتح ادامه یافت و در نهایت توسط محمد فاتح به پایان رسید.

در دوران سلطنت بایزید اول، گام‌های مهمی در جهت متحد کردن آناتولی تحت یک حکومت واحد برداشته شد. امیرنشین‌های گرمیان، آیدین، ساروخان و منتشه، که با کارامانیان متحد بودند، به خاک عثمانی ضمیمه شدند. ایالت آناتولی به مرکزیت کوتاهیه در این سرزمین‌ها تأسیس شد. بعدها، اراضی حمیدیان و آنتالیا، متعلق به تکه‌اوغول‌لاری تصرف شدند. امارت جاندار- اوغول‌لاری در سال ۱۳۹۲ ضمیمه شدند. مرزیفون و آماسیه از دولت قاضی برهان‌الدین گرفته شدند.

بایزید اول که در امور داخلی بیزانس مداخله می‌کرد، پس از پیروزی بزرگ در برابر ارتش صلیبی در نزدیکی نیکوپولیس/نیغبولو در سال ۱۳۹۶، امکان ساخت مسجد و ایجاد یک محله مسلمان‌نشین در استانبول را فراهم کرد. در سال ۱۳۹۸، بایزید اول با قاضی برهان‌الدین که به عثمانی‌ها حمله کرده بود، جنگید و سیواس، توقات، آکسارای و قیصریه را تصرف کرد و در عین حال حکومت خود را بر امارات تاج‌الدین اوغول‌لاری ، تاشان اوغول‌لاری و امیرنشین گیره‌سون نیز برقرار ساخت. در همین حال، بایزید از فرصت مرگ برکوک، سلطان مملوک استفاده کرد و مالاتیا، کاهتا، دیوریغی، بسنی، دارنده و البستان را تصرف کرد. بدین ترتیب، بایزید تا حد زیادی به وحدت ترکی آناتولی دست یافت و دولتی را ایجاد کرد که از دانوب تا فرات امتداد داشت. با این حال، نبرد آنکارا در سال ۱۴۰۲، با تیمور که دولتی وسیع در ترکستان و ایران تأسیس کرده بود، منجر به فروپاشی این وحدت شد. پس از این جنگ، مبارزه‌ای برای تاج و تخت بین پسران بایزید، سلیمان، عیسی، موسی و محمد، آغاز شد. این مبارزه که به عنوان دوره فترت شناخته می‌شود، در سال ۱۴۱۳ با شکست دادن برادران محمد توسط او پایان یافت. با این حال، تلاش‌ها برای بازگرداندن امارات آناتولی که پس از نبرد آنکارا دوباره برقرار شده بودند، تحت حاکمیت عثمانی در دوران سلطنت مراد دوم و محمد فاتح ادامه یافت. در واقع، پس

از فتح قسطنطنیه، محمد فاتح ابتدا آماسرا را که تابع جنوایی‌ها بود (۱۴۶۰) و سال بعد، امپراتوری یونانی طرابوزان (۱۴۶۱) را ضمیمه خاک خود کرد. او متعاقباً امیرنشین‌های ترکمن آناتولی، به ویژه کارامانیان را از میان برداشت. در همین حال، اوزون حسن بیگ، حاکم آق‌قویونلو را که دولتی قدرتمند در آناتولی شرقی و جنوب شرقی تأسیس کرده بود، در نبرد اوتلوک-بئلی (۱۴۷۳) شکست داد و منطقه‌ای را که تا فرات امتداد داشت، تصرف کرد. بدین ترتیب، وحدت ترکی آناتولی برای دومین بار پس از بایزید محقق شد.

فتح کامل آناتولی شرقی در دوران سلطنت سلیم اول و سلیمان قانونی حاصل شد. سلیم اول در نبرد چالدران علیه شاه اسماعیل صفوی (۱۵۱۴) پیروز شد و مناطق بایبورت، کماه، ارزنجان و کیغی را تصرف کرد. سال بعد، امارت ذوالقدر-اوغولاری در مناطق دیاربکر، ماردین و مرعش نیز در نبرد تورناداغ (۱۵۱۵) از بین رفت. در همین حال، در جریان لشکرکشی‌ها علیه دولت مملوک (مرج دابیک - ۱۵۱۶، ریضانیه - ۱۵۱۷)، شاهزاده‌نشین رمضان-اوغولاری که بر آدانا و چوکوروا حکومت می‌کرد، به اطاعت حکومت عثمانی درآمد. در دوران سلطنت سلیمان قانونی، شهرهای عادل‌جواز، ارجیش، اخلات، تورتوم، آقچاقلعه، وان و دیگر شهرها در جریان لشکرکشی عراقین (۱۵۳۴) به خاک عثمانی ضمیمه شدند. بدین ترتیب، تمام آناتولی تحت حکومت عثمانی متحد شد. [۲۸۴]

افشارها به طور کامل تحت حکومت عثمانی قرار گرفتند، به استثنای قلمروهای ایران (عراق، سوریه و آناتولی). خواهیم دید که این افشارها از طریق اسکان مجدد و تبعید تحت حکومت عثمانی در سراسر امپراتوری پراکنده شدند.

ب. جوامع ترکمن افشارهای تابع حکومت عثمانی

در دوران حکومت عثمانی، افشارها را در میان گروه‌های ترکمن زیر می‌بینیم.

۱. **ترکمن‌های حلب:** آق‌قویونلوها و صفویان برخلاف عثمانی‌ها و مملوک‌ها، به عناصر عشایری ترک تکیه داشتند و به آنها بها می‌دادند، که منجر به مهاجرت جوامع ترک از شمال سوریه، جنوب و جنوب شرقی آناتولی به ایران و کاهش جمعیت ترک‌ها در منطقه شد. در میان مهاجرین به ایران ، گروه‌های قابل توجهی از افشارها نیز وجود داشتند. در نتیجه، در طول حکومت عثمانی، جمعیت آوشار در منطقه کمتر از سایر قبایل بود. در طول سلطنت سلیمان قانونی، افشارها از سه شاخه تشکیل می‌شدند: آوشارهای کؤپکلی، گوندوزلو و بیلیکلی.

طبق اولین سرشماری‌های سنجاق حلب، آوشارهای کؤپکلی در سال ۱۵۲۰ توسط توراک بیگ رهبری می‌شد. در سرشماری‌های سال‌های ۱۵۲۶ و ۱۵۳۶، رئیس خانواده امنلیک بیگ، پسر توارک بیگ بود. اما پس از سال ۱۵۵۰، دیگر از این خانواده نامی برده نمی‌شود. طبق دفتر سرشماری سنجاق حلب، آوشارهای کؤپکلی در سال ۱۵۲۰ از نه جامعه، در سال ۱۵۲۶ از ۱۵ جامعه، در سال ۱۵۳۶ از ۱۹ جامعه و در سال ۱۵۵۰ از ۶ جامعه تشکیل شده بود. [۲۸۵] اوباهای آوشارهای کؤپکلی به شرح زیر بودند:

۱- آلاباش ۲- آپلی آوشاری (همچنین به نام قاضی اوغلو نیز شناخته می شود) ۳- آپلی ۴- آیدوغموش بیگلی ۵- بالابانلی ۶- بئده‌رلی ۷- چوبان-بیگلی ۸- دلولر ۹- دویموش اوغلو ۱۰- دویورانلی۱۱- گؤچرلی. ۱۲- خراجلی ۱۳ -کئچیلو ۱۴ - کویومجولو ۱۵ -کورداسماعیل ۱۶- اودوی اَمَنلیک بیگ بن توراک ۱۷- پاپوجو یئنی یئر ۱۸- سکیز ۱۹- سولو یا (Sülü) بیگلی.

مهمترین این قبایل عبارتند از آی-دوغموش بگلی، سکیز، آلپلی و دلیلر. نام قبیله آیدوغموشلو از آی-دوغموش بیگ، از قبیله کؤپک اوغلوها گرفته شده است. سکیز در قرن شانزدهم در منطقه سوروچِ اورفا ساکن شد. به همین دلیل، این قبیله، قبیله سوروچ آوشاری نیز نامیده می‌شود. آلپلی‌ها عمدتاً به ایران مهاجرت کردند. از سوی دیگر، قبیله آوشارهای دلی‌لر تا به امروز در حلب باقی مانده اند. [۲۸۶] علاوه بر این، روستاهایی ساخته شده توسط قبیله دلیلر آوشاری در بسیاری از استان‌ها ، به ویژه در قیصریه، موجودند.

طبق اولین سرشماری که پس از تحت سلطه عثمانی قرار گرفتن حلب انجام شد، گوندوزلو آوشاری در سال ۱۵۲۰ توسط گوندوزاوغلو ابراهیم بیگ اداره می‌شد. در سال ۱۵۲۶، گوندوزلو که در منطقه درب‌ساک زندگی می کرد، دو خانواده بیگ داشت. یکی ابراهیم بیگ مذکور و دیگری مصطفی بیگ، پسر حسن بیگ بود. در سرشماری‌های ۱۵۳۶ و ۱۵۵۰، ریاست این خانواده بر عهده مراد بیگ، پسر گوندوزاوغلو، بود. گوندوزلو آوشاری در سال ۱۵۲۶ هشت قبیله، در سال ۱۵۳۶ هفت قبیله و در سال ۱۵۵۰ شش قبیله داشت. قبایل گوندوزلو آوشاری به شرح زیر بودند:

۱-آوشار ۲- یَکمَزلی ۳- بوینو کیسالی ۴- چوراپ اوغلو ۵- دؤنَکلی‌لی ۶- گوندوزلو ۷- هَمَنلی ۸- اولامیشلی ۹- ییواجیکلار.

آخرین گروه در میان آوشار حلب، آوشار بَیلیکلی، در فهرست ترکمن‌های سال ۱۵۲۰ با عنوان "یؤروکانِ بیگلیک افشار" فهرست شده است. این گروه در سرشماری‌های سال‌های ۱۵۳۶ و ۱۵۵۰ با عنوان "طایفه‌ی بیلیکلی" شناخته می‌شود. آوشار بیلیکلی که در سال‌های ۱۵۵۰ و ۱۵۷۰ تابع قبیله بیات بودند، و خانواده‌ی

دارای بیگ نداشتند. قبایل آوشار بیلیکلی که در سال ۱۵۲۰ شامل شش جامعه، در سال ۱۵۲۶ شامل پنج جامعه و در سال‌های ۱۵۳۶ و ۱۵۵۰ شامل شش جامعه بودند که در زیر فهرست شده‌اند. [۲۸۸] از این قبایل، فقط آن‌هایی که عنوان کدخدا را داشتند، در سرشماری سال ۱۵۵۰ فهرست شده‌اند.

۱- آوشار کدخدا ۲- بئگ‌لیکلی ۳- چونکَرلی ۴- هابیللی ۵- ایسلاملی ۶- قاراباش کدخدا ۷- مقصود کدخدا ۸- نظر کدخدا ۹- اوروچلو ۱۰- تؤهته‌مور کدخدا ۱۱- اوچلو.

همچنین یک قبیله مستقل آوشار در اینجا وجود داشت. در سال ۱۵۵۰، این قبیله که تعدادشان به ۱۴۵ نفر می‌رسید، از مالیات معاف بودند. سوابق سرشماری آنها را اینگونه توصیف می‌کند: «برخی از افراد مذکور که در دوره
چراکاسه(چزکس‌ها/مترجم) صاحب ملک بودند و برخی از آنها از نوادگان یا بستگان کسانی بودند که صاحب ملک بودند و از زمان فتح خاقانات در این استان بودند، حتی از مالیات معاف شده و در مناطقی که خدمت کرده بودند، کشاورزی می‌کردند و پس از پرداخت مالیات مضاعف به صاحب زمین، از مالیات دیوانیه و گمرک معاف بودند و حق معافیت به آنها اعطا شده بود.» (*«مذکورلارین بعضی چراکسه زامانین‌دا دیرلیک تصرف ایدوپ و بعضی دیرلیک تصرف ایده‌نلردن ائولادی و آقرباسی اولوپ فتح هاکانیده‌ن بَرو بو ولایت ده واقع اولان ایلغارلاردا آتلانوپ بیله بولونوپ خدمت‌لری مقابله‌سینده زراعت ایتدیکلری یئرده صاحبِ عرضینه حقوق عرضی ایله رسمِ چیفتین ادا ائیله‌دیکده‌ن سونرا عوارضِ دیوانیه‌دن و تکالیفِ عرفیه‌دن معاف و متسللم اولوگلمه‌غین آلا حالتیه ابقا اولوندو».*)

همچنین در این منطقه، جامعه‌ای به نام ساکالسیزلی وجود داشت که بازمانده ساکالسیز-اوغول‌لاری، از تبار کژپکلی‌ها بودند. این جامعه،[۲۸۹] در سال ۱۵۲۶ در

دو شاخه در ناحیه شئیزَر وجود داشت. در میان قبیله اکراد در منطقه، یکی از سه جامعه تابع عزالدینلی، نام چوبه را دارد. این نام از جامعه چوبو (چؤپو) که دیده‌ایم، گرفته شده است. همانطور که می‌دانیم، جامعه چوبه با آوشار چوپلو مرتبط است.

مطالعات نشان می‌دهد که آوشارهای حلب نیز به طور متراکم در منطقه و روستاهای کیلیس ساکن شدند.[۲۹۰] از سوی دیگر، برخی از جوامع وابسته به ترکمن‌های حلب به سمت شمال عقب‌نشینی کردند و با بوز-اولوس‌ها وارد گفتگوی نزدیک شدند. آوشارها در میان این جوامع، در زمان سلطنت سلیم دوم به شاخه‌های مختلفی تقسیم شدند. از این تعداد، قبیله تحت فرمان محمد کدخدا جمعیت زیادی معادل ۸۰۴ مالیات‌دهنده داشت. آوشار قازیقلی ۱۳۰ مالیات‌دهنده، قبیله تحت فرمان قارا محمود کدخدا ۱۳۱ مالیات‌دهنده، قبیله تحت فرمان حاجی کدخدا ۵۷ مالیات‌دهنده و قبیله تحت فرمان دویموش کدخدا ۴۱ مالیات‌دهنده داشت.[۲۹۱] همچنین دو قبیله تحت فرمان آوشار کوپکلی وجود داشت، یکی با ۳۶۷ مالیات‌دهنده و دیگری با ۱۰۹ مالیات‌دهنده.

قبیله مستقل آوشار در نیمه دوم قرن شانزدهم شامل ۱۵۸ خانه مالیاتی بود. همانطور که در بالا ذکر شد، این قبیله که در دوره مملوک‌ها اداره تیول را بر عهده داشت، این تیول را در دوره عثمانی نیز حفظ کرد. با افزایش جمعیت قبیله آوشار، خانواده‌های بیگ در رأس آن، مانند سایر قبایل، ناپدید شدند و جای خود را به کدخدا ها دادند که قبایل را اداره می‌کردند. در سال‌های ۱۵۷۹-۱۵۸۰، کدخداهای رجب، بحری و کوچوک مننت در رأس این افراد بودند. رجب و پسرانش چنان قدرتمند بودند که در قرن هفدهم، افشارها اغلب در اسناد عثمانی با نام آوشار رجبلی شناخته می‌شدند. آنها به ییلاق منطقه زامانتی می‌رفتند. [۲۹۳] افشارها در سال ۱۶۸۷

به رهبری رجبلی‌ها به لشکرکشی علیه اتریش فراخوانده شدند و در سال ۱۶۹۰ نیز با ۲۰۰ سواره در این لشکرکشی شرکت کردند.

طوایف قبیله آوشار به شرح زیر بودند: ۱- رجبلی آوشار (شاخه های فرعی آن آکچه علی، بیگ دنیزلی، دودورلو/دودریان، ساری-حاجیلی، سارو-خانلی، ساری-سیندلی/ساری-سیدیلی، تاش-اوغلو، ، تاشلی-اوشاغی، قارا-بوداق، هوبالی/اوبالی، محمود-اوغلو/صوفولار)، ۲- باحری‌لی ۳- قارا گوندوزلو (شعبه فرعی آن آغانلی است).

۲- **ترکمن‌های بوز-اولوس**: بوز-اولوس جامعه‌ای متشکل از دو گروه بود. این دو گروه عبارت بودند از ترکمن‌های دیاربکر که به عنوان بوز-اولوس‌های اصلی شناخته می‌شدند و ترکمن‌های ذدولقدرلی که از بازماندگان آق‌قویونلوها بودند. برخی از جوامعی که از ترکمن‌های حلب سرچشمه می‌گرفتند نیز در گروه اصلی بوز-اولوس گنجانده شده بودند. به نظر می‌رسد جوامع ترکمن حلب گروه‌هایی بوده‌اند که از دوران اولیه، با قبول تابعیت دولت آق‌قویونلوها، در منطقه زندگی می‌کردند و در فعالیت‌های سیاسی شرکت داشتند. [۲۹۴]

در سال ۱۵۸۸، فرمانی برای چهره‌های برجسته بوز-اولوس، از جمله جیهان شاه کدخدا ، رهبر آوشارها ارسال شد که در آن از آنها خواسته شده بود فریب عبدالرحمن، رئیس سابق دیر و راهبه را [۲۹۵]، که به عنوان راهزن عمل می‌کرد، نخورند و برای دستگیری او تلاش کنند. این بیانیه نشان می‌دهد که آوشارها جایگاه تأثیرگذاری در بوز-اولوس و منطقه داشتند.

حضور آوشارها در بوز-اولوس ضعیف بود. اکثریت جمعیت متعلق به گروه ذولقدرلی بودند. علاوه بر این، آوشارها علاوه بر قبایلی که نام طایفه اصلی خود را

داشتند، توسط قبایل مختلفی نیز نمایندگی می‌شدند. قبایل آوشارها در بوز–اولوس به شرح زیر بودند [۲۹۶]:

۱– آوشار ۲– آلپلی ۳– بورهانلی ۴– چئچه‌لی‌لر ۵– چوبو ۶– تویران ۷– گوندوزلو ۸– قارامانلی ۹– کوت–بیگلی ۱۰– کؤچه‌کلی ۱۱– موساجالی ۱۲– تَجیرلی ۱۳– بابِر– آلتون.

برخی از گروه‌ها در هر دو توده آوشار، جزو گروه‌های بوز–اولوس بودند که در اوایل قرن هفدهم به آناتولی مرکزی مهاجرت کردند و عمدتاً در قارامان ساکن شدند. [۲۹۷] کسانی که باقی ماندند، عموماً اعضای ترکمن‌های حلب بودند. آنها بوز–اولوس مانده‌سی نامیده می‌شوند. آنها در سال ۱۶۹۱ به همراه آوشارها در ینی ایل در رقه اسکان داده شدند، اما برخی به آناتولی غربی فرار کردند. در میان این ها، در سال ۱۷۱۶ در منطقه میهالیچ بالیکسیر آوشارهای کوپکلی بودند. [۲۹۸] تعداد قابل توجهی از کسانی که باقی ماندند، در زمان سلطنت شاه عباس به ایران رفتند.

۳– دولکادیرلی ائلی: آوشارها، که در منطقه دولکادیر بودند، در واقع شاخه‌ای از آوشارهای شمال سوریه بودند. آوشارهای دولکادیرلی در نزدیکی مرعش ساکن شدند و به همراه قبایل بیات و بیگدیلی، امارت دولکادیر را تأسیس کردند.[۲۹۹] آنها در سراسر مرعش، کوزان، قادیرلی، ینی–ایل و تا حدی در کیرشهر و بوز–اوک پراکنده شدند. مهمترین آنها آوشارهای ایمانلی در منطقه مرعش بودند. در نیمه اول قرن شانزدهم، ایمانلی‌ها از ۲۷ قبیله تشکیل شده بودند و عموماً با نام‌های کِدخداها که بر قبایل حکومت می‌کردند، شناخته می‌شدند.

طوایف زیر در سرشماری های مرعش به عنوان آوشار ثبت شده اند: افشار بَدین، عالملی، علیشیرلی، آنیزمانلی، آوشار چاکال، آوشار یوروغو، آوشار، آیدوغموشلو، بحریلی، بخششی، بالابان، بیلیکلی آوشار، بوستانچی، بوجاق، بُرهانلی،چیغدملی، چؤپلو،دلیلر، دَرزیلو، اَیری حاجیلی، ائلسوز اوغلانلاری، فایدالی، گوندوزلو، خوجا فقیهلی، ابراهیم فقیهلی (در مزرعه دهکده بؤیوک کویولجا، قیصری پیناریاشی. ماراش تحریر دفتری II، س.۶۹۵)، ایمان اوغلو، ایمانلی، عیسالی، ایواز حاجیلی، قارا خلیل‌لی، قارا موسالی، قارامانلی، کمال‌لی، قیزیل سلطان اوغلو، کوزانلی، کؤپکلی، کؤسه‌لی، قوش قیران، کوتلوبیگلی، کورتول، کوتوکلو، ناجاقلی، اوبالی، اوخچو قاراجالی، یَکمَزلی، صاداقا دمیرچیلی، سالمانلی، ساری فقیه‌لی، ساری حاجیلی، ساروخانلی، صوفی اوغلو، سؤیله‌مه‌زلی، سلیمانلی، شعیبلی، تَرکئشلی، تورآلی حاجیلی، اوسانلی، یاخشیخانلی، زَکَرییالی.

قابل ذکر است که اکثر جوامع ذکر شده در سرشماری‌های مرعش شامل قبایلی متعلق به قارامانلی، سلمانلی، کمالللی، ایمانلی و تا حد کمتری سایر قبایل آوشار هستند. این نشان می‌دهد که بخش بزرگی از منطقه باستانی دولکادیر منشأ آوشاری داشته است. علاوه بر این، اینکه سوگنامه‌های خوانده شده در این منطقه در مطالعات فرهنگی انجام شده در اطراف مرعش امروز «آوشار آعیت‌لاری/نوحه‌های آوشار» نامیده می‌شوند، این نکته را تأیید می‌کند.[۳۰۰]

بدیل افشار و بسیاری از قبایل ایمانلی زمستان را در صحرای سوریه می‌گذراندند و در ارتفاعات اطراف مرعش ساکن می‌شدند. برخی دیگر در مناطق قینیق و اوزه‌ر در چوکوروا و اطراف لاذقیه مستقر بودند. به نظر می‌رسد برخی از قبایل ایمانلی نیز در دیاربکر بوده‌اند. برخی از قبایل ایمانلی در نیمه دوم قرن شانزدهم در مکان‌های فعلی خود ساکن شدند. دفترمربوط به سال‌های ۱۵۶۳-۶۴ نشان می‌دهد که گروهی از آنها

در برخی از روستاهای اطراف شهر آنتپ ساکن شدند. بخش قابل توجهی از قبایل ایمانلی نیز به ایران رفتند. قبایل افشار در قادرلی از دو قبیله کوچک تشکیل شده بودند. یکی، قبیله افشار با ۴۱ خانوار مالیاتی، که در آندرین قشلاق کرده و کشاورزی می‌نمودند، در حالی که دیگری، شامل ۴۱ خانوار، متعلق به گروهی به نام گئچلیک بود. وضعیت دقیق قبایل آوشارِ منطقه بوز-اوک، در قرن شانزدهم مشخص نیست، زیرا سوابق سرشماری آنها سوخته است. تنها تعداد کمی از قبایل قابل مشاهده هستند. [۳۰۱]

۴- ترکمن‌های ینی ایل: این ترکمن‌ها از اتحاد آوشارهای حلب و دولکادیر تشکیل شده‌اند. آن‌ها قبایل آوشارهای بوینوکیسالیِ گوندوزلو، دلیلر، سکیز و آوشارهای کوپکلی ینی ایل و آوشارهای ایمانلی بدیل، طائف و قزل سلیمان هستند. بزرگترین آن‌ها،آوشارهای بدیل پس از انحلال ینی ایل مهاجرت کردند و در منطقه "بالا"ی آنکارا ساکن شدند. قبایل افشار ینی ایل وابسته به آوشارهای بوز اولوس مانده‌سی در سال ۱۶۹۱ به رقه فرستاده شدند تا در آنجا ساکن شوند. اگرچه آوشارهای بوز اولوس به سمت غرب فرار کردند، قبایل افشار و نوادگانشان وابسته به ینی ایل در اطراف تل شاممار و تل زیوان در منطقه رقه ساکن شدند. این منطقه (دشتی که تا جایی که رودخانه ساجور به فرات می‌ریزد امتداد دارد) هنوز هم افشار بوجاغی نامیده می‌شود.[۳۰۲]

۵- سیس‌ها: این ها نیز در واقع شاخه‌ای از آوشارهای شمال سوریه هستند. آنها پس از فتح منطقه سیس توسط مملوک‌ها (۱۳۷۵) در اینجا ساکن شدند. آنها در درگیری‌های عثمانی-مملوک و رمضانلی-مملوک در کنار مملوک‌ها بودند و این امر باعث شد که مملوک‌ها بتوانند چوکوروا را برای مدت طولانی حفظ کنند.

آوشارهای سیس که در سال ۱۵۱۹ به ۲۸ قبیله تقسیم شدند، به کشاورزی در محصولات مختلف مشغول بودند. [۳۰۳]

بخش قابل توجهی از سیس سرانجام سرزمین خود را رها کرده و در نقاط مختلف آناتولی پراکنده شدند. قبایل آوشارهای سیس به شرح زیر بودند:

۱- عالم‌بیگلی، ۲- آیدوغموشلو (شاخه‌های زیرینشان آلپ عقل اوغلو، بخشایشلی، جانباز، چاندیک و قارا محمدلی'است)، ۳- آیدوغموشلو اوغلانلاری، ۴- بای تئمورلو، ۵- بوستانجی، ۶- دویرانلی (شاخه زیرینش قولو هاریقلی است)، ۷- ائلسوز اوغلانلاری، ۸- غریب شاهلی، ۹- عیسالی، ۱۰- پاشالی، ۱۱- سایتلی(سیدلو/سعیدلو؟/مترجم)، ۱۲- سبحانلی، ۱۳- تورآلی حاجیلی، ۱۴- اوزون عیسی اوغلو، ۱۵- یاخشی خانلی، ۱۶- یئملی‌هالی، ۱۷- زکریالی. [۳۰۴]

۶- ترکمن‌های دانشمند: قبیله دانشمند که گمان می‌رود بقایای امارت دانشمند باشند، در اصل یک جامعه بوز-اولوس (بقایای آق قویونلو) بودند. این جامعه در اطراف آیدین، کارامان و آنکارا پراکنده بودند.

در اوایل قرن هفدهم، عثمانی‌ها برخی از گروه‌های ترکمن‌های حلب و دولکادیر را در جامعه دانشمندی ادغام کردند و دانشمندی-ائلی را تشکیل دادند. در حالی که برخی از قبایل افشار (جوانشیر، گؤله‌گیر و غیره) از گروه اصلی دانشمندی در این جامعه یافت می‌شدند، برخی از قبایل افشار (کوسه‌لی، آوشار و غیره) بعداً در این جامعه ادغام شدند. برخی از ترکمن‌های دانشمندی که در مناطق قیرشهر، آنکارا، کوتاهیه و آیدین کوچ‌نشین بودند، در منطقه کوتاهیه-آفیون مستقر شدند. این قبایل شامل قبایل جیوانشیر، سلمانلی، گؤله‌گیر، قارالار، کوسه‌لی و آوشار بودند.

نیاکان امارت دانشمند توسط مورخ بیزانسی، خونیاتیس، به عنوان اشکانی‌هایی از منطقه آران شناسایی شده‌اند. گنجاندن جوانشیرها، مردم منطقه آران و گؤله‌گیرهای ساکن در اطراف گؤکچه‌گؤل در منطقه آران که به آناتولی مهاجرت کردند، در جامعه دانشمند تصادفی نیست؛ این امر ناشی از آگاهی عثمانی‌ها از ریشه‌های آنها است.[۳۰۵] می‌دانیم که بوز–اولوس‌ها، که دانشمندها به آنها تعلق داشتند، از بازماندگان آق‌قویونلوها بودند. ابن بی‌بی خبر می‌دهد که بایندیرخان، جد آق‌قویونلوها، و قبیله‌اش در اطراف آران و گؤکچه‌گؤل زندگی می‌کردند و در مقطعی مسیحیت را پذیرفتند، که با دانش تاریخی سازگار است.[۳۰۶]

۷– اوشاک: این منطقه در قرن شانزدهم میلادی جامعه عشایری قابل توجهی داشت. در دوران سلطنت سلیم دوم، قبیله بزرگ افشار در میان این جامعه وجود داشت. این قبیله به پنج قبیله تقسیم می‌شد: خوجا فقیه‌لی، اؤکسوزلر، موساجالو، افشار و افشار(؟مترجم).[۳۰۷]

معلوم می‌شود که قبایل آوشار در اوشاک عموماً از قبایل آوشار فعال در منطقه جنوب شرقی (مرعش، آنتپ، کیلیس، رقه) بودند.

۸– آیدین: همانطور که در میان قبیله چوللو در شهرستان بوزدوغان آیدین، یک قبیله افشار با ۲۸ نفر جمعیت مالیات دهنده وجود داشت، قبایل آوشار و بالابان نیز در بیرگی با ۲۸ نفر جمعیت مالیات دهنده وجود داشتند. علاوه بر اینها، در میان قبایل قبیله سانلو (واقع در سیوری‌حیصار)، متعلق به جامعه هایمانا که در جنوب غربی آنکارا زندگی می‌کنند، یک قبیله افشار با ۳۵ نفر جمعیت وجود داشت. [۳۰۸]

ج. سیاست اسکان عثمانی

اسکان فرآیندی است که طی آن جوامع با وابستگی به قطعه زمینی خاص، یک زندگی دائمی مستقر را ایجاد می‌کنند. با این حال، برخی از قبایل قادر به اسکان در زمین نبودند و بنابراین نمی‌توانستند با شیوه تولید مبتنی بر اسکان سازگار شوند. در چنین جوامعی، منبع اصلی درآمد، دامداری بود. در نتیجه، گذار از کوچ‌نشینی به اسکان، یک تکامل اجتماعی بسیار طولانی و دشوار بود. بنابراین، دولت‌هایی که سیاست‌های اسکان را اجرا می‌کردند، مجبور شدند با یک چالش مهم دست و پنجه نرم کنند.

دولت عثمانی در طول دوران تأسیس، گسترش، رکود، افول و فروپاشی خود، سیاست‌های اسکان مختلفی را بر اساس تغییرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به اجرا گذاشت. در این دوره‌های تأسیس و گسترش، برخی از قبایل و طوایف کوچ‌نشین ترک را در سرزمین‌های تازه فتح شده، ابتدا در آناتولی و سپس در روملی، اسکان داد و ترکی شدن و رونق آنجاها را تامین کرد. این جابجایی‌های اسکان مجدد، که طبق روش‌های خاص اسکان مجدد مبتنی بر سیاست معینی ، از طریق وقف‌های زمین، نهادهای مستقل با کارکردهای مالی و اداری، انجام شد. بنابراین، به لطف این بنیادها و نقل و انتقالات، زندگی اجتماعی و اقتصادی احیا شد و مناطق باتلاقی و دورافتاده قابل استفاده شدند. یکی از روش‌های سیستماتیک اسکان مجدد ، تبعید بود. در صورت لزوم، دولت مردم را در جاهای دیگر در داخل مرزهای خود اسکان می‌داد. نکات کلیدی زیر در طول فرآیند اسکان مجدد مورد توجه قرار گرفت: اسکان مجدد بر افرادی با مشاغلی مانند بازرگانان، اصناف و صنعتگران متمرکز بود. علاوه بر این، خانوارهای خاصی از هر روستا و شهر انتخاب و به صورت مختلط اسکان داده شدند. هنگام انتخاب این خانوارها، اولویت با کسانی بود که درگیر

خصومت بودند و کسانی که کمبود زمین را تجربه می‌کردند. بنابراین، دولت در اجرای سیاست اسکان مجدد خود، نه تنها از منظر سیاسی به این موضوع نگاه می‌کرد، بلکه به دنبال حفظ نظم اقتصادی و اجتماعی نیز بود.

با این حال، به دلیل جنگ‌های طولانی که از اواخر قرن شانزدهم آغاز شد و تا قرن هفدهم (رکود) و هجدهم (افول) ادامه یافت، ناآرامی‌های داخلی افزایش یافت و به یک مشکل بزرگ برای دولت تبدیل شد. تلاش شد تا بار مالی جنگ‌ها با مالیات‌های سنگین تحمیل شده بر مردم جبران شود. تضعیف اقتدار دولت، همراه با افزایش راهزنی، منجر به مهاجرت جمعیت ساکن به مناطقی شد که آنجا را امن می‌دانستند و این امر منجر به ویرانی بسیاری از مناطق شد. علاوه بر این، قبایل کوچ‌نشین دائماً در حال جابجایی بودند و به جمعیت ساکن آسیب می‌رساندند. بنابراین، دولت مجبور شد برای افزایش تولید کشاورزی در مناطق ویران شده و متروکه، سیاست اسکان مجدد را اجرا کند. برای این منظور، دولت تلاش کرد تا ضمن اسکان عشایر را در این مناطق، افرادی را هم که به دلیل مهاجرت داخلی خانه‌های خود را ترک کرده بودند، اسکان دهد. از دست دادن قابل توجه زمین در دوران افول دولت، چالش مهمی را ایجاد کرد و منجر به اسکان مجدد مهاجران از ا سرزمین‌های از دست رفته شد. علاوه بر این، اسکان مجدد خانواده‌های فئودالی و قبایل وابسته به آنها که به دلیل ضعف دولت پدیدار شده بودند، نیز به موضوع بحث تبدیل شد. برای غلبه بر این مشکلات، دولت کمیسیون مهاجران را تأسیس کرد و تلاش کرد تا روند اسکان مجدد را به طور سیستماتیک اجرا کند.

همانطور که مشاهده می‌شود، دولت عثمانی در دوران تأسیس و ظهور خود، سیاست اسکان برون‌نگر را اجرا می‌کرد، در حالی که در دوران افول و فروپاشی، سیاست

اسکان درون‌نگر را در اولویت قرار داد. سیاست اسکانی که در اینجا مورد بحث قرار خواهیم داد، سیاست اسکان درون‌نگر است.

۱. دلایل سیاست اسکان

همانطور که در بالا مشاهده شد، سیاست اسکان داخلی امپراتوری عثمانی را «مکان‌های خالی شده از طرف کوچ و اسکان عشایر» ضروری ساخت، که می‌توان دلایل آن را به چهار دسته تقسیم کرد. [۳۰۹]

الف) بحران‌های اقتصادی ناشی از جنگ‌های طولانی (افزایش مالیات، وضع مالیات‌های جدید): خسارات جنگ‌های ۱۶ ساله با اتریش، لهستان، روسیه و ونیز در پایان قرن هفدهم و خسارات قابل توجه ارضی ناشی از آن پس از پیمان کارلویتز[۳۴]، دولت عثمانی را در مشکلات اداری، اقتصادی، حقوقی و اجتماعی قرار داد. پس از این رویداد فاجعه‌بار، ناآرامی‌هایی در آناتولی رخ داد و شورش‌هایی در اینجا و آنجا رخ داد. دولت برای جلوگیری از این ناآرامی‌ها مبارزه طولانی مدتی را آغاز کرد، اما با مشکلات مالی قابل توجهی روبرو شد. هم در طول این تلاش‌ها و هم به دلیل بار اقتصادی جنگ‌ها، مالیات‌ها افزایش یافت. این امر منجر به جابجایی جمعیت در

[۳۴] پیمان کارلویتس در سال ۱۶۹۹ میلادی در شهر کارلویتس (در صربستان امروزی) امضا شد و به جنگ بزرگ عثمانی (۱۶۸۳–۱۶۹۹) پایان داد. در این پیمان، امپراتوری عثمانی شکست خورد و بخش‌های بزرگی از مجارستان، بوسنی و هرزگوین و کرواسی را به امپراتوری هابسبورگ واگذار کرد. این پیمان سرآغاز دوره انحطاط امپراتوری عثمانی و قدرت گرفتن پادشاهی هابسبورگ در اروپای مرکزی بود.

برخی از مناطق آناتولی شد و بخش قابل توجهی از جمعیت از خانه‌های خود گریختند و به شهرها مهاجرت کردند. دولت به جای از بین بردن شرایطی که باعث مهاجرت شده بود، تلاش کرد تا آنها را به سرزمین‌های سابق خود بازگرداند. با این حال، این تلاش‌ها ناموفق بود. [۳۱۰]

ب) وضعیت ناشی از ناآرامی‌های داخلی مانند شورش‌ها و راهزنی‌ها: این شورش‌ها که در تاریخ عثمانی به عنوان شورش‌های جلالی شناخته می‌شوند، از جمله علل اصلی مهاجرت‌های تجربه شده توسط دولت بودند. این شورش‌ها که از سال ۱۵۹۶ آغاز شد و تا سال ۱۷۷۵ ادامه یافت، منجر به جابجایی گسترده جمعیت شد. در برخی از مناطق آناتولی، ۹۰٪ از روستاهای یک منطقه اغلب خالی از سکنه می‌شد. خستگی ناشی از جنگ‌های طولانی و افزایش مالیات همراه با فشار راهزنان، مهاجرت جمعیت را تسهیل کرد. بنابراین، برخی از جمعیت به مناطق دیگر مهاجرت کردند و در شهرهای بزرگ ساکن شدند. جلالی‌ها علاوه بر ناآرامی‌هایی که ایجاد کردند، شورش‌های متعددی را نیز آغاز کردند. این شورش‌ها که در نتیجه بی‌عدالتی مالیاتی و ضعف قدرت مرکزی پدید آمدند، خسارات قابل توجهی به دولت وارد کردند. یکی از مهمترین مشکلات این دوره، خساراتی بود که قبایل کوچ‌نشین در طول مهاجرت‌های خود به جمعیت‌های ساکن وارد می‌کردند. این کوچ‌نشینان نه تنها برای چرای دام‌هایشان به محصولات مردم ساکن آسیب می‌رساندند، بلکه به راهزنی و غارت نیز دست می‌زدند. دولت برای جلوگیری از آسیب آنها، اقدام به اسکان این گروه‌ها کرد. [۳۱۱]

ج) باز کردن زمین‌های خالی و ویران شده برای کشاورزی به منظور ایجاد منابع درآمد جدید برای دولت: همانطور که در بالا ذکر شد، بخش قابل توجهی از جمعیت خانه‌های خود را ترک کرده بودند. این امر منجر به ویرانی بسیاری از

روستاها و شهرها و همچنین غیرقابل استفاده شدن بسیاری از زمین‌های زراعی شد. معلوم است که کشاورزی مهمترین منبع درآمد امپراتوری عثمانی بود. جمعیت شاغل در کشاورزی ترک بودند. بنابراین، خالی شدن زمین‌های تیمار و زعامت از طرف ترک‌ها، که در آنجاها سکونت داشتند، ضربه سنگینی به تولید کشاورزی دولت وارد کرد. لذا دولت عثمانی اقدامات شدیدی را برای بازگرداندن مردم به سرزمین‌هایشان انجام داد. علاوه بر این، مراقب بود که جوامع کوچ‌نشین ترک را در مناطقی که برای کشاورزی مناسب بودند، اسکان دهد. به این ترتیب، با بازگرداندن جمعیت فراری، مناطق ویران شده احیا شدند و بسیاری از روستاها و شهرهای جدید از طریق اسکان قبایل کوچ‌نشین تأسیس شدند. [۳۱۲]

د) مهاجرت از خارج به دلیل جنگ‌ها: در طول تأسیس و گسترش امپراتوری عثمانی، جوامع ترک از آناتولی برای اسکان در سرزمین‌های فتح‌شده در روم ائلی فرستاده می‌شدند تا منطقه را ترکی کنند. با این حال، از قرن هفدهم به بعد، امپراتوری عثمانی شروع به از دست دادن قلمرو در اروپا کرد و این منجر به مهاجرت داخلی جمعیت ترک و مسلمانی از قبل در آنجا ها ساکن شده بودند برای فرار از قتل عام‌ها شد. این امواج مهاجرت به تدریج به مقیاس بزرگتری رسید و مشکلاتی را برای دولت ایجاد کرد. دولت تلاش می‌کرد تا این گروه‌ها را در سرزمین‌های باقی‌مانده امپراتوری اسکان دهد.[۳۱۳] این گروه‌هایی که به سرزمین‌های عثمانی مهاجرت می‌کردند از دو منطقه بودند: جنوب شرقی اروپا، کریمه و قفقاز. همانطور که مشخص است، مهاجرت از قفقاز برای ترکمن‌های آوشار بسیار تحت تاثیر قرار می‌داد.

۲. اجرای اسکان

الف) اسکان مجدد عشایر در مناطق متروکه، خالی و ویران: از قرن هفدهم، تضعیف دولت مرکزی منجر به آسیب دیدن جمعیت‌های ساکن توسط قبایل کوچ‌نشین شد. عشایر با حرکت بین مراتع تابستانی و قشلاق، به محصولات کشاورزی، اموال و حتی جان مردم در مسیر خود آسیب می‌زدند. این امر منجر به ترک تعداد زیادی از مردم ساکن خانه‌های خود و مهاجرت به مناطق امن‌تر شد و بسیاری از مناطق را ویران و خالی از سکنه کرد. علاوه بر این، این مهاجرت‌ها نه تنها باعث ایجاد آشفتگی در کشور شد، بلکه دولت را که اقتصادش به کشاورزی وابسته بود، در موقعیت دشواری قرار داد. به همین دلایل، دولت اقداماتی را برای اسکان عشایر در این مناطق متروکه و ویران انجام داد. این امر مناطق خالی و ویران را احیا می‌کرد و با گشودن آنها به روی کشاورزی، درآمد اقتصادی برای دولت ایجاد می‌کرد. علاوه بر این، راهزنی متوقف می‌شد و در نتیجه نظم عمومی تضمین می‌شد. نکته دیگر این بود که این روش اسکان، گذرگاه‌های مهم و مکان‌های استراتژیک را محافظت می‌کرد و آوارگان بازمی‌گشتند. این امر از مهاجرت داخلی جلوگیری می‌کرد. با این حال، لازم به ذکر است که همه این اقدامات نتوانست به طور فوری به زیاده‌روی‌های قبایل کوچ‌نشین پایان دهد و این مشکل برای مدت طولانی ادامه یافت.

جلوگیری از ناآرامی و آسیب رساندن عشایر به مردم: دلیل ناآرامی عشایر، مالیات‌های جدیدی بود که توسط جنگ‌ها وضع شده بود و فسادی که در جمع‌آوری این مالیات‌ها وجود داشت. مراتع تابستانی و قشلاق‌های تعیین‌شده توسط دولت فاقد علف و آب کافی بودند، بنابراین آنها مزارع و مراتع جمعیت ساکن را اشغال کردند، اموال آنها را غصب کردند و کسانی را که مقاومت می‌کردند، به قتل می‌رساندند. در طول این تحرکات، آنها با یکدیگر نیز می‌جنگیدند و از پرداخت مالیات خودداری می‌کردند. دولت در پی اسکان عشایر در مناطق خالی و متروک

بود و کسانی را که مقاومت می‌کردند به رقه و قبرس تبعید می‌کرد. برخی از آنها به کار اجباری محکوم شدند. همچنین برخی را در صورت ترک راهزنی و سکونت از مالیات معاف می‌کرد.

قبایل آوشار در این گروه عبارت بودند از: شَرفلی، چؤپلو، کوسه‌لی، قاراگوندوزلی، دلیلر، شاملی، زکریالی، صوفولار، سلمانلی، هایم‌ائلی عربی، رجبلی آوشاری و قبایل وابسته به آنها.

آباد و باز کردن زمین‌های خالی و مخروبه برای کشاورزی: به دلیل مشکلات داخلی در درون دولت در قرن‌های ۱۷ و ۱۸، بسیاری از زمین‌ها خالی و ویران شدند. تخلیه زمین‌های کشت‌شده آسیب اقتصادی زیادی به دولت وارد کرد. خزانه خالی‌شده نیز باعث مشکلات سیاسی شد و مشکلات مالی منجر به شکست در جنگ‌ها شد.
بنابراین، دولت به دلایل اقتصادی نیز اسکان عشایر را در اولویت قرار داد. می‌توان گفت که مردم نه تنها به خاطر زیاده روی‌های گسترده عشایر ، بلکه برای نجات جان خود از سرزمین‌های جنگ‌زده خود به مکان‌های امن‌تر مهاجرت کردند.

این مناطق شامل شرفلی، سلمانلی، گؤله‌گیر، جوانشیر، کارالی، تاشلی، چؤپلو، کارامانلی، حسین حاجیلی، افشار کارامانلی، کؤپَکلی، رجبلی، ایمانلی، کُچه‌کلی، سیل‌سوپور و برهانلی می‌شوند.

اسکان مجدد در مناطق تازه تأسیس: در طول اسکان مجدد عشایر در مناطق خالی و ویران، تعدادی سکونتگاه جدید نیز ایجاد شد. به این ترتیب، دولت نه تنها با اسکان عشایر نظم عمومی را حفظ کرد، بلکه با ایجاد روستاها، دربندها، کاروانسراها و

شهرهای جدید، کشور را رونق بخشید. احیای نسبی نظم از طریق اسکان مجدد برخی از عشایر، کسانی را که به زندگی کوچ‌نشینی خود ادامه می‌دادند، به درخواست اسکان از دولت واداشت.

سلمانلی، سیندل، موساجالی، شرفلی، هریکلی، کؤتوکلو، دلیلر، حسین حاجیلی، قاراخلیل‌لی، چئچه‌لی در این گروه قرار دارند.[۳۱۴]

ب) اسکان مجدد افرادی که خانه‌های خود را ترک کرده بودند: همانطور که در ابتدای این فصل ذکر شد، به دلیل جنگ‌های طولانی و ناآرامی‌های داخلی ناشی از آن که از اواخر قرن شانزدهم آغاز شد و تا قرن‌های هفدهم و هجدهم ادامه یافت، جمعیت ساکن به مکان‌هایی که امن می‌دانستند مهاجرت کردند و بسیاری از مناطق خالی و ویران شدند. برای افزایش تولید کشاورزی، دولت از یک سو تلاش کرد تا عشایر را در مناطق ویران و متروکه اسکان دهد، در حالی که از سوی دیگر، تلاش کرد تا افرادی را که به دلیل مهاجرت داخلی خانه‌های خود را ترک کرده بودند، اسکان دهد. طبق قانون مصوب در این زمینه (حتی اگر گاهی اوقات نقض می‌شد)، کسانی که بیش از ۱۰ سال در مکانی اقامت نکرده بودند، به مکان‌های قبلی خود بازگردانده می‌شدند. [۳۱۵]

طوایف آوشار در این گروه عبارتند از: افشار و توابعشان باب آلتون، چئچه‌لی و سیل‌سوپور، آغانلی، عالملی، بحریلی، بوزقویونلو، برهانلی، جوانشیر، حاجی ایواز، حاجی مصطفی، حسین‌حاجیلی، امامقلی، قاراخلیللی، قارالی، قارا شیخلی،قویون اوغلو، کؤچه‌کلی، کوجور، کوتوکلو، موساجالی، پَکمه‌زلی، رجبلی، سلمانلی، سیندل، صوفولار، شاملی، شرفلی، تاجیرلی، زکریالی.

ج) اسکان عشایر در مراتع تابستانی و زمستانی خود: دولت، به منظور جلوگیری از زیاده‌روی‌های عشایر، آنها را ملزم به تأمین امنیت و کشت منطقه و همچنین زیباسازی آن کرد. بنابراین، عشایر نیز در مراتع تابستانی و زمستانی خود ساکن می‌شدند.[۳۱۶] از جمله این مناطق می‌توان به رجبلی، تاجیرلی، کُچِه‌کلی و سیل‌سوپور اشاره کرد.

د) اسکان از طریق تبعید: مشخص است که دولت عثمانی از زمان تأسیس خود، جمعیت‌های ترک را برای تقویت دولت مرکزی به سرزمین‌های تازه فتح شده اعزام می‌کرد. با این حال، این سوق دادن‌ها که در دوره‌های بعدی به عنوان روشی برای اسکان مجدد داخلی مورد استفاده قرار می‌گرفت، به دلیل تضعیف دولت و افزایش راهزنی به سیاست تبعید تبدیل شد. رقه و جزیره قبرس که مناطق محروم محسوب می‌شدند، به عنوان مکان‌هایی برای این تبعیدها انتخاب شدند که هدف آنها مجازات قبایل بود. در جریان تبعیدها به رقه، از این ترکمن‌ها به عنوان عنصر امنیتی در برابر قبایل عرب کوچ‌نشین مهاجم در منطقه استفاده شد.[۳۱۷]

آوشار و البته باب آلتون، چئچه‌لو، سیل‌سوپور، چؤپو، گنجلی آوشاری، هورزوم، امام فقیه اوشاقلاری، قارا آوشار، قویون اوغلو، کوچه‌کلی، موساجالی، رجبلی، سندیل، شاملی، ریفلی، طائف و تجیرلی از جمله این گروه هستند.

ه) اسکان خودجوش عشایر: برخی از جوامعی که به دلیل شورش به رقه تبعید شده بودند، از منطقه گریختند و در جای دیگری ساکن شدند. با این حال، به دلیل نظارت دقیق دولت، آنها درخواست عفو عمومی کردند و با میل و رغبت در مناطق تعیین شده ساکن شدند. از سوی دیگر، مردم که به دنبال رهایی از ظلم و ستم راهزنان بودند و به دلیل کمبود زمین مجبور به ترک خانه‌های خود شده بودند، داوطلبانه

زندگی یکجانشینی را پذیرفتند و قول دادند که به تعهداتی که به دولت داده بودند، عمل کنند. [۳۱۸] در میان این قبایل، قبایل حاجی خلیل، کارامان اوشاغی، کارالار و عیسالی بودند.

۳. مناطقی که آوشارها در آن اسکان داده شدند

افشارها ابتدا حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد در آرتوین در آناتولی ظاهر شدند. آنها بعداً در منطقه وان به عنوان افشارهای قلمرو آردزرونی که با فروپاشی دولت ارساکلی کوچک در سال ۴۲۹ تأسیس شد، دیده می شوند.

افشارها بخش بزرگی از تهاجمات ترکمن‌ها به آناتولی در دوره سلجوقیان و مهاجرت‌های بعدی ترکمن‌ها پس از نبرد ملازگرد (از سال ۱۰۷۱ به بعد) را تشکیل می‌دادند. افشارها که تحت رهبری آکسونگور به موصل و سپس به حلب آمدند، در این دوره در ارتش خدمت کردند و در دولت‌های ایوبی و مملوک که بعداً تأسیس شدند، علیه صلیبیون، پادشاهی‌های قبرس و ارمنستان و مغول‌ها جنگیدند. برخی از آوشارها پس از فتح سیواس و مناطق اطراف آن توسط نورالدین محمود زنگی (۱۱۷۳)، که نتیجه پیروزی‌های او در برابر قیلیچ ارسلان دوم بود، به این منطقه آمدند. پس از آنکه زنگی‌ها کنترل موصل و حلب را از دست دادند، بخش قابل توجهی از آوشارها به جنوب آناتولی مهاجرت کردند و در آنجا با کمک قبایل دیگر، دولت کارامانیان را تأسیس کردند. به طور مشابه، در قرن سیزدهم، یک جامعه بزرگ افشار در میان ترکمن‌های شمال سوریه وجود داشت که در حلب، آنتپ و دشت‌های آمیک زندگی می‌کردند و در سیواس و اوزون‌یایلا ییلاق میکردند (این مناطق در دوران عثمانی نام‌هایی مانند حلب و ینی ایل داشتند). ما همچنین شاهد تبدیل شدن گرمیانیها (ابتدا در ملاطیه و مناطق اطراف آن، سپس در کوتاهیه و مناطق اطراف آن)

به یک دولت هستیم. همه اینها منجر به ظهور و قدرت گرفتن حضور قابل توجه افشاریان در آناتولی شد. عثمانی‌ها مراقب بودند که این قدرت را در مرزهای امپراتوری پراکنده کنند تا از تبدیل شدن آن به یک بلا و ورود آن به فرآیند دولت‌سازی، مانند ایران، جلوگیری شود.

افشارها در میان ترکمن‌هایی که در سال ۱۶۹۱ تصمیم به اسکان آنها در رقه بود، دیده می شوند. تلاش‌ها برای ایجاد مانعی در برابر قبایل عرب کوچ‌نشین مانند اوربان، آنزه و طی، که از سوریه به آناتولی حمله می‌کردند با اسکان افشارهای تابع بوز–اولوسهای باقیمانده در سکونتگاه‌های سابق (بوز–اولوس مانده‌سی) و افشارها ی تابع ترکمن‌های ینی ایل در اطراف رقه، اورفا و حلب ، ناموفق بود. که افشارهای بوز–اولوس مانده‌سی ساکن نشدند بلکه فرار کردند. با این حال، وابستگان به ینی ایل در جایی که امروزه به عنوان افشار بوجاقی (منطقه‌ای که از رودخانه ساجور تا رودخانه فرات امتداد دارد) شناخته می‌شود، اسکان داده شدند که بخش بزرگی از آن خارج از مرزهای ترکیه باقی مانده است. در سال ۱۶۹۲، شاهد مهاجرت و سکونت برخی از قبایل افشار در غازی‌انتپ هستیم. علاوه بر این، قبایل بحری، گوندوز و امامقلی در سال ۱۶۹۵ از سکونتگاه رقه فرار کرده و به منطقه چوکوروا (قادیرلی) آمدند.

تلاش عثمانی‌ها برای بیرون راندن افشارها، که به فرار مالیاتی و شورش متهم شده بودند، از آناتولی و اسکان آنها در بیابان‌های سوریه، به نوعی، نوعی مجازات برای افشارها از طریق اسکان اجباری بود. علاوه بر این، قارا اوشار اوشارِ ایمیر و اوشارِ گنجعلی از جمله کسانی بودند که به عنوان دربندچی برای امنیت مسیرهای تجاری ثبت شده بودند، در منطقه حماه–حمص (۱۶۹۳) اسکان داده شدند. با این حال، آنها تحت فشار اعراب منطقه را ترک کردند. در سال ۱۷۱۲، آنها به عنوان دربندچی به

پل مراد پاشا در حلب بازگردانده شدند. در همین سال‌ها، کوسه‌لی و اوشارِ شرفلی در دربند میسیس اسکان داده شدند و در سال ۱۷۰۵، قبایل کویلو-چیغدملی و افشارِ کارامانلی در دربند کورت-قولاغی، بخشی از منطقه برندی در آدانا، اسکان داده شدند. این کار هم عشایر را اسکان می‌داد و هم امنیت منطقه را تضمین می‌کرد.

در سال ۱۸۴۲، تصمیم گرفته شد که قبایل به مراتع تابستانی و زمستانی خود نقل مکان نکنند، بلکه در مناطق محلی خود مستقر شوند. این قبایل عبارت بودند از ینی ایل، ریشوان، ریحانلی و افشار (آماسیا، سیواس، قونیه، کاراسی). از آنجا که قبایل ریشوان و افشار بسیار بزرگ بودند، در پراکندگی محل سکونت آنها دقت شد. قبایل افشار در مراتع تابستانی و زمستانی خود مستقر شدند. قبیله نادرلی در سال ۱۸۶۶ به طور کامل در مرعش مستقر شد. قبیله برهانلی در منطقه کاراسی از سال ۱۸۶۴ به بعد ساکن شد.

سکونتگاه‌های ذکر شده در زیر مربوط به قرن هجدهم هستند. هنگام توصیف جوامع ساکن در این مناطق، فقط قبایل آوشار در نظر گرفته شده‌اند. در غیر این صورت، تعداد جوامع ساکن بسیار زیاد است. آخرین سکونتگاه تحت عنوان جداگانه‌ای بررسی شده است.

الف) آناتولی: کوتاهیه-آیدین: سکونتگاه‌های موجود در مناطق کچیبورلو، گئیکلی، ساندیکلی و چولابات و همچنین در منطقه آیدین از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. ترکمن‌های دانشمند از سال ۱۷۰۱ در این مناطق ساکن شدند. از جمله این اسکان‌ها می‌توان به اسکان‌های جوانشیر، بویوک و کوچوک سالمانلی بین حلب و آدانا؛

همراه با اسکان‌های هَرَکلی، ساریجالی، شرفلی ؛ اسکان‌های گؤله‌گیر، کؤسه‌لی و افشار در منطقه سیواس اشاره کرد.

قونیه-کارامان: تلاش‌های اسکان در این منطقه با هدف احیای منطقه با اسکان مردم در نقاط عبور در امتداد جاده‌هایی که شاخه سمت راست آناتولی را تشکیل می‌دهند، انجام شد. نقاط مهم در امتداد جاده‌ها شامل مسافرسرای آرکید، مسافرسرای کادین، مسافرسرای دوکوز، مسافرسرای مرعش، دربند چاووشلار، مسافرسرای هورتی، آتلانتی، دربندِ بلنلی بورون و دربندِ اسماعیل بود. می‌بینیم که جامعه قارا خلیل‌لی در این منطقه اسکان داده شده است.

.....

.....

قسمت سوم

طبقه بندی قبیله های آوشار

الف. اطلاعات عمومی

افشارها که قبلاً تحت حاکمیت ممالیک بودند، در حکومت عثمانی کاملاً به آنها وابسته نبودند. دلیل های متفاوتی برای این هست. جدای از رفتن به ایران برای

پیوستن به صفویان که زمانی بر خلاف عثمانی ها از ترکمن ها حمایت می کردند و به آنها احترام می گذاشتند، پس از اینکه ذوالقدرها که توسط افشارها قدرت یافته بودند، تحت سلطه عثمانی درآمدند، دولت قصد داشت جمعیت افشارها را مستحیل کند و برای این منظور آنها را تحت فشار قرار داد و این باعث شد که آنها به ایران بروند. علاوه بر این، از آنجایی که این منطقه در مسیر تجاری مهمی قرار داشت و کاروان های حجاج از اینجا عبور می کردند، عثمانی ها می خواستند ترکمن ها را که جمعیت زیادی داشتند، با وابسته کردن آنها به زمین تحت سلطه خود درآورند. از آنجا که برای عشایر وابستگی به مکانی ثابت و زراعت دور از ذهن بود، آنها مجبور بودند برای مراقبت از حیوانات خود در تابستان به ییلاق ها و در زمستان برای اینکه تحت سرما قرار نگیرند به قشلاق ها کوچ کنند.

اگرچه مدت زیادی با طرز زندگی آنها کاری نبود، اما با تبدیل شدن دولت عثمانی به یک امپراتوری، لازم بود مکان های تازه فتح شده ترک نشین شده، زمین های خالی مزروعی می شد و بسیاری از مناطق آناتولی که در نتیجه شورش های جلالی ها ویران شده بود، باید رونق می گرفت. امنیت مجدد راه های تجاری و مناطق مسکونی وامنیت اموال و جان مردم تامین می شد.

موضوع دیگر بحث مالیات بود. از آنجایی که عشایر به طبقه دهقانان و کشاورزان تعلق نداشتند، از نظر مالیات در نقوس دولتی ثبت نام نمی شدند و ثبت نام شده ها را نیز چون دائما در حال حرکت بودند به سختی می شد دنبال کرد. از سوی دیگر دولت ضمن تلاش برای بهبود زخم های حاصل از عصیان جلالی ها وارد جنگ ها نیز می شد. در جریان شورش های جلالی ها، دهقانان و کشاورزان که از اداره دولتی راضی نبودند، به شورش پیوستند و از طبقه تولیدکننده خارج می شدند که ضربه

بزرگی به درآمد دولت وارد میکرد. کمبود سرباز به دلیل جنگ نیز یکی دیگر از جنبه های کار بود.

علاوه بر این، احتمال بروزخطراتی در آینده از طرف افشارها با جمعیت زیاد و نقش مهمی که در تاریخ داشتند، ممکن بود. هدف این بود که آنها را اسکان داده و از ترس اینکه ممکن است با مزیت حضور جمعی ائتلافی ایجاد شود و مانند سوریه و ایران به سمت کشورداری گرایش پیدا کنند، در داخل مرزهای امپراتوری توزیع کنند. از این رو اگرچه از زمان تأسیس امپراتوری عثمانی به ویژه در قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی توجه به موضوع اسکان توجه می شد، اما در قرون بعدی سخت تر عمل شد و حتی دست به اقدامات خونین زدند.. اما از آنجایی که تعدادی از این گونه مناطق مسکونی (به ویژه رقه) که کمبود آب داشتند، به مرور زمان به عنوان محل تبعید قبایل ترکمن و منطقه ی مورد تهدید عشایر، مورد استفاده قرار گرفت. این نشان دهنده بی نتیجه بودن سیاست اسکان بود.

در نتیجه این سیاست اسکان، افشارها پیوسته تقسیم شده و در جوامع کوچکی در جغرافیای بسیار وسیعی سکنی داده شدند و در میان دیگر گروه های ترکمن قرار گرفتند. در نتیجه این از هم پاشیدگی، همانطور که در سایر اقوام در نیمه پایانی قرن شانزدهم مشاهده میشود، خاندان‌های سرداران قدیمی در راس افشارها ناپدید شدند و به جای آن خانواده‌های کدخدا با عنوان آقا که بر قبایل حکومت می‌کردند، به میان آمدند. افشارهای تحت اداره این کدخدا ها در طول زمان تکثیر یافته و با کنار گذاشتن نام قبایلی که قبلاً به آنها وابسته بودند، نام کدخدا های خود را می گرفتند. به این ترتیب، در حالی که طوایف جدید در حال شکل گیری بودند، پیروی از قبایل بزرگ افشار که به آنها وابسته بودند، سخت تر می شد. علاوه بر این، نه تنها بسیاری

از نام‌های مکان متعلق به افشارها حذف شدند، برخی از نام‌های مکان با نام طوایفی تازه تشکیل شده نیز دیده می‌شود.

نکته دیگر اینکه بر اثر این تقسیمات ترکمن های اقوام دیگر در میان افشارها اختلاط می کردند و برخی از طوایف افشار در جوامع ترکمن های دیگر ذوب شدند. با ناپدید شدن خانواده های رؤسای طایفه در رأس افشارها، جوامعی که ادعا می کردند فرزندان این خانواده ها هستند به وجود آمدند. در نتیجه این تقسیمات، افشارها با تعداد بسیاری ازطوایف(طوایف) نمایندگی شدند.

موضوع دیگر در اینجا مربوط به جمعیت طوایف است. بین جمعیت های قبایل تعادلی وجود نداشت، برعکس، جمعیت آنها با یکدیگر متفاوت بود. در حالی که برخی از طوایف جمعیت بسیار کمی داشتند، برخی به تنهایی تبدیل به یک قبیله شده بودند. یکی دیگر از مسائل مربوط به جمعیت همانطوریکه در زیر مشاهده خواهد شد ، افزایش یا کاهش ناگهانی جمعیت در برخی طوایف است. علت این امر این بود که قبیله ای از طریق مهاجرت و یا تبعید نزد خویشاوندان خود در منطقه دیگر می رود. در حالی که این امر جمعیت طوایف را در یک منطقه بسیار کاهش میداد، جمعیت طوایف ساکن در منطقه دیگر را به طور ناگهانی افزایش میداد. علاوه بر این، برخی از گروه‌هایی که از این طایفه جدا میشدند، با سایر جوامع ترک درمی آمیختند.

تعداد خانوارهای برخی از طوایف در زیر آورده شده است. مشکلی که در این میان وجود دارد تعداد نفرات در خانوار ها است. اگرچه تحقیقات در این زمینه همیشه نتیجه قابل اعتمادی به دست نمی دهد، اما پذیرفته شده است که خانوارها به طور کلی ۵ نفر محسوب می شوند.[۴۰۰] به این ترتیب، جمعیت برخی از طوایف که شماره خانوار آنها در زیر آورده شده است، توسط خواننده قابل محاسبه است. اما

بازهم به ذکر است که این، یک رقم تخمینی بوده و دقیق نیست. اعداد به دست آمده ممکن است زیاد به نظر نرسند. با این حال، با توجه به جمعیت جهان و به همان ترتیب امپراتوری عثمانی صدها سال پیش (در اواسط قرن شانزدهم، جمعیت عثمانی حدود ۲۸ میلیون نفر بود و بزرگترین دولت اروپا بود. تنها ۵ شهر با جمعیت بیش از ۲۰۰ هزار نفر در اروپا وجود داشت) قابل درک است که نمی توان آن را دست کم گرفت.

ضمن تهیه این فهرست از طوایف و طوایف افشار، علاوه برنام هایی که در منابع ذکر شده، نام هایی را نیز که با بازدید و مشاهده میدانی انجام داده ایم، شناسایی کرده ایم. برخی از این جوامع نمی دانند که امروز افشار هستند. آنها یا با نام طایفه شناخته می شوند یا خود را ترکمن و یوروک(کوچ نشین) که یک نام عمومی است تعریف می کنند. مسلم است که تعداد قبایل و طوایف افشار از آنچه در بالا ذکر کردیم بیشتر است. اما شناسایی همه این گروه ها به دلایلی که در ابتدای موضوع ذکر شد غیرممکن است. علاوه بر این، امروزه انجام چنین مطالعه ای از نظر زمانی و مادی بیش از امکانات یک فرد است. با یک کار تیمی خوب می توان اطلاعات دقیق و منظم تری در مورد قبایل به دست آورد. بدین ترتیب طوایف دیگر افشار، در صورت وجود ظهور خواهند کرد.

ضمن ارائه اطلاعات در مورد اقوام وطوایف، اسامی محل سکونت آنها نیز در پایان آورده شده است. برخی از این ها اسامی قدیمی آبادی ها هستند. نام فعلی این گونه مناطق مسکونی در ضمیمه ها آورده شده است. اجازه دهید با ذکر یک موضوع دیگر در اینجا به موضوع پایان دهیم. هنگام طبقه‌بندی قوم و قبیله، وقتی در حین تحقیق یک قبیله جدید آوشار را شناسایی می‌شد، باید دوباره بررسی می کردیم که آیا در منابعی که قبلاً دیده‌ایم و بررسی کرده‌ایم یا ما دسترسی نداشتیم ، این قبیله

ذکر شده است. با این حال، این اطلاعات در سطح مطلوبی نبود، زیرا ما قبلاً با مشکلات زیادی به منابع دسترسی پیدا کردیم و یا شاید هنوزنتوانستیم به آنها دسترسی پیدا کنیم. امیدواریم سایر پژوهشگران با تلاش و جدیت بیشتری روی این موضوع کار کنند و این شکاف را برطرف کنند.

تا جایی که ما توانستیم تثبیت کنیم، قبایل و طوایف آوشار به شرح زیر است.

ب اقبایل ها و طوایف افشارها

افشاری (ترکمن های افشاری): در اسناد عثمانی از آوشارها بدون ذکر نام قبیله ای یاد شده است. اینها قسمتی از آوشارها هستند وگرنه به همه افشارها اشاره نمی شود. ما صلاح دیدیم که این اطلاعات را تحت این عنوان جمع آوری کنیم.

طایفه ی گوندوزلوی آوشار که در منطقه ختای زندگی می کردند، آوشار نام داشت. این طایفه که در اطراف دشت آمیک بودند در سال ۱۵۲۰ دارای ۵۵ خانوار بودند و در سال ۱۵۵۰ دو بخش شده بود که یکی از آنها ۳۳ و دیگری ۱۶ خانوار داشت. علاوه بر این، آوشارهای بیلیکلی نیز در این منطقه زندگی می کردند، طایفه به نام آوشار کدخدا وجود داشت. این طایفه در سال ۱۵۵۰ ، ۴۸ خانوار جمعیت داشته است.[۴۰۱]

در میان بوز اولوس نیز جامعه آوشار دیده میشد. جامعه آوشار، ترکمن های دیاربکر یعنی بوز اولوس اصلی با ۲ و در میان ذوالقدری ها ۱۲ جامعه در مجموع ۱۵ جامعه ، ۲۹۶ خانوار و ۴۰ مجرد، یکی از پرجمعیت ترین جوامع بود. در زمان سلیم دوم، مجموعاً ۱۳۰۵ خانوار و ۳۲۱ نفر مجرد در ۶ جماعت موجود بود. آوشارها در میان بوز–اولوس های ساکن آنکارا بودند که به آناتولی مرکزی آمده بودند، فقدان

جمعیت زیادی را متحمل شدند. مشاهده می شود که در سال ۱۶۵۳ به ۱۳۰ خانوار کاهش یافته اند.[۴۰۲] هشت طایفه از این قبیله تحت حکومت یوسف کدخدا بودند و ۱۵۷ خانوار، ۲۳ مجرد و ۱۷۴ سرباز جمعیت داشتند. گروه تحت مدیریت سید احمد کدخدا، ۵۹ خانوار، ۱۳ مجرد، ۷۲ سرباز، گروه تحت مدیریت چلپ وئردی کدخدا، ۵۳ خانوار، ۳ مجرد، ۵۶ سرباز، گروه به نام آوشار بیگلی و تحت مدیریت پیری کدخدا، ۶ خانوار، ۵ مجرد، ۱۱ سرباز، و گروه تحت مدیریت مراداوغلو دارای ۵ خانوار و ۵ سرباز بود. علاوه بر این، یک طایفه، که تحت اداره هیچ کدخدا قرار نمی گیرد، دارای ۱۰ خانوار، ۱ مجرد و ۱۱ سرباز بود.[۴۰۳]

در سالهای ۱۵۵۵ و ۸۰-۱۶۷۴ می بینیم که بخشی از قبیله افشار به آنتپ آمدند و ساکن شدند.[۴۰۴] در این زمان، جامعه آوشار در ماراش فعال بود و در روستای ایگده جیک ناحیه قارا خائط و روستاهای آلتین توپ و توم توما در شهرستان گؤورچین لیک ساکن شدند.[۴۰۵] از سوی دیگر، گروهی از افشارها در سال ۱۵۷۳ در اطراف هیمنه در آنکارا بودند. در سال ۱۶۱۳، جامعه آوشار در میان ترکمن‌های حلب و ینی ایل به جای ییلاق و قشلاق‌های خود در اطراف قارامان پخش بودند.[۴۰۶]

در بالا گفتیم که آوشارهایی که در مهاجرت بوز اولوس به آناتولی مرکزی شرکت داشتند، در اطراف آنکارا ساکن شدند. جامعه تابانلی که طایفه ای بوز اولوس است، ترکمن ها را در اطراف آنکارا به جمع خود افزودد و به آن "مقاطعه تابانلی" و سپس "قصبه تابانلی " یا "بوز اولوس نام دیگر تابانلی" می گفتند. افشارهای اطراف آنکارا با جمعیت بسیار مهمی در این اجتماع شرکت داشتند. به قبایل بوز اولوس که کوچ نکردند و در جای خود باقی ماندند (به آن مانده ی بوز اولوس می گفتند) آوشارها در اطراف دیاربکر حضور داشتند. [۴۰۷]

.....

.....

فصل پنجم

افشار در خارج از ترکیه

امروزه آوشارها را تقریباً در تمام استان های ترکیه می توان یافت. در حالی که آوشارها در برخی استان ها جمعیت بسیار مهمی دارند و به صورت دسته جمعی زندگی می کنند، در برخی استان ها پراکنده و در گروه های کوچک هستند. در مورد گسترش آوشارها در آناتولی نظر کلی داریم. با این حال، جمعیت قابل توجهی از آوشارها در برخی از کشورها غیر از ترکیه وجود دارد. وجود آوشار در این کشورها سال هاست که مورد غفلت قرار گرفته است. امیدواریم در آینده تحقیقات دقیقی روی این آوشارها انجام شود. تا جایی که ما می توانیم تعیین کنیم، کشورهایی که آوشارها در آن قرار دارند و اطلاعات مربوط به آوشارها در این کشورها در زیر آورده شده است.

الف. قبرس

ترکمن های آوشار ساکن قبرس متشکل از قبایلی هستند که پس از فتح جزیره در سال ۱۵۷۱ در اینجا سکنی گزیدند و پس از قرن ۱۸ توسط عثمانی ها از اوبه های خود تبعید شدند.

همانطور که مشخص است، پس از فتح قبرس، بخش مهمی از ترکمن های ایچ ائل در اینجا سکونت یافتند. در میان این گروه، قارامانی‌ها نیز جمعیت نسبتاً زیادی را تشکیل می‌دادند (برای مثال، رئوف دنکتاش، رهبر مبارزات و رئیس جمهور قبرس، از تبار قارامانی بود). بعدها، بسیاری از جوامع ترکمن از طریق تبعید به جزیره فرستاده شدند که عموماً ازعشایر ایچ ائل بودند. در میان این عشایر(یوروک ها)، آوشارها جمعیت قابل توجهی داشتند. ازدر میان قبایل آوشار می توان ، قارا حاجیلو ها شاخه مهم زکریانی ها ، شاملو، سیندل، خورزوم، دلیلر، کوسلی و سولو بیگلی را برشمرد.

در اسکان دهی از اواخر قرن هفدهم، جزیره قبرس یکی از مناطق اصلی مورد استفاده به عنوان تبعیدگاه بود. در این دوره تعدادی از آوشارها به جزیره اعزام شدند. به عنوان مثال روستای سینده با اسکان آوشارهای سیندل ایجاد شد. اجداد سیاستمدار معروف آلپ ارسلان تورکَش (اصالتاً اهل روستای کوشکرلی ناحیه پینارباشی کایسری) از آوشارهایی بودند که از کایسری به قبرس تبعید شدند. علاوه بر این، می توان نام های معروف مبارزه قبرس مانند فضلی کوچوک(اصالتاً از دهکده دلی کوچوک لر در شهرستان ساریز کایسری) و عثمان اؤرک را مشاهده کرد. درویش اَراوغلو نخست وزیر از آنهایی بود که از طلاس کایسری رفته بودند.

دنبال کردن این همه افشار ممکن نیست. در کسانی که در گذشته ساکن شدند، شعور قومی نمانده است. آخرین کسانی که رفتند هنوز نام قبیله ای خود را به یاد دارند. افشارها که تا حدی در مرکز نیکوزیا (محله کسیک باش) اومورفو و گیرنه هستند، تا آنجا که تونستیم تثبیت کنیم در روستاهای زیر زندگی می کنند. چاتال کؤی در گیرنه، عرب کؤی در لاپتا، بادامللی در لئفکه، باغلی کؤی، سینده، دگیرمنلیک، آکینجیلار، توزلا، روستاهای پاموکلو در غازی ماقوسا.

ب. سوریه

دانسته است که آوشارها در اواخر قرن سیزدهم آمدند و در این کشور ساکن شدند. ترکمن ها که پس از شکست سلجوقیان در برابرمغولان در نبرد کوسه داغ (۱۲۴۳) و تسلط بر بخش قابل توجهی از آناتولی در سال ۱۲۷۷ توسط مغول ها قتل عام شدند، . با جمعیت ۴۰۰۰۰ چادر از آناتولی به سوریه (سواحلی که از غزه تا آنطاکیه و دیاربکر و سواحل سوریه امتداد دارد) مهاجرت کرده و به ممالیک پناه بردند. افشارها در اینجا از نظر کارایی و تعداد در رأس این ترکمن ها بودند که سازمان بوزاوخ و اوچ اوخ را ادامه دادند. آوشارهای ساکن سوریه (شامل آناتولی جنوبی و جنوب شرقی) عبارت بودند از: کوت بیگی اوغول‌لاری(حلب)،گوندوز اوغول‌لاری (آمیک)، کؤپک اوغول‌لاری (آنتپ)، ساققالسیز اوغول‌لاری از خانواده کؤپک(غرب حلب). افشارها در این دوره در کنار رویدادهای سیاسی، آثار فرهنگی و اقتصادی نیز از خود بر جای گذاشتند. در واقع در آن زمان ضمن وجود مسجد آوشار در بازار ترکمن های شهر حلب، ، مدرسه ای نیز که عزالدین آوشار، یکی از ترکمن های یاروکلو ساخته بود، مدرسه آوشاریه نامیده می شد.

آوشارها در سوریه (معروف به آوشارهای حلب در دوره عثمانی) اساس آوشارها را تشکیل می دهند که بعدها به فعالیت های مهمی در آناتولی و ایران پرداختند. به عنوان مثال، افشارهای سیس در آناتولی، افشارهای ذوالقدر (آوشار ایمانلی)، افشارهای ینی لی، افشارهای بوز اولوس، آوشارهایی که در معرض آخرین اسکان قرار گرفتند، افشارهای ایران و نادر شاهی که بر تخت ایران نشسته همگی آوشار سوریه هستند.

امروزه در سوریه با قبایل ساجور سویو و در حلب و اطراف آن زندگی می کنند و منطقه ای از حلب قارامان نام دارد. آوشار دلی لر نیز در حلب به حیات خود ادامه می دهد. امروزه دشتی که تا محل پیوستن آب ساجور به فرات امتداد دارد، بخش افشار نامیده می شود و روستایی به نام دهستان افشار در اینجا وجود دارد. بخش زیادی از این دشت در خارج از مرزهای ترکیه باقی مانده است.[۱۰۹۶] روستای بویوک عرب حسن در استان ممبج نیز سکونت آوشار عرب حسن را در اینجا نشان می دهد. علاوه بر این، طوایف تورون و قره شیخلی نیز در سوریه حضور دارند.

ج. عراق

عراق منطقه ای است که از قدیم الایام مورد توجه بشریت بوده است. افشارها در اواخر قرن یازدهم در جریان مهاجرت بزرگ ترکان در اینجا دیده شدند و سپس با تأسیس دولت اتابکی موصل (دولت زنگی) به رهبری عمادالدین زنگی، قدرتی را در منطقه تشکیل دادند. زنگی ها که با پرورش شخصیتی مانند صلاح الدین ایوبی به بقای منطقه در برابر صلیبیون کمک کردند، در حکومت آرتوکلو نیز که بعدها در ماردین تأسیس شد فعال بودند. اینکه امروزه روستاهایی به نام زنگی در شرق و جنوب شرقی آناتولی و آناتولی مرکزی وجود دارد باید خاطره ای از این آوشارها باشد.

این آوشارها باید در منطقه آثاری از خود بر جای گذاشته باشند که تا به امروز باقی مانده باشد. در واقع امروزه در بغداد یک مقام موسیقی به نام «افشار» وجود دارد که به زبان عربی روان خوانده می شود و شبیه سه گاه است.[۱۰۹۷] مقامی شبیه به مقام آوشار نیز در میان خویرات های کرکوک ذکر شده است.[۱۰۹۸] در میان ترکمن های عراق، افشارها در منطقه تل عفر و مندلی زندگی می کنند. علاوه بر این، در

اسناد عثمانی آمده است که آوشارهای هریکلی در استان موصل زندگی می کردند.[۱۰۹۹] امروزه هریکلی ها در شمال عراق زندگی می کند.

و اکثر آنها به عنوان عشایر در محله های نزدیک به مرزهای ترکیه زندگی می کنند. این یکی از ۱۵ قبیله کرد بزرگ از نظر جمعیت در شمال عراق است. اما فعالیت سیاسی ندارند.

د. ایران

آوشارها در زمان های بسیار اولیه در این کشور ظاهر شدند. دیده‌ایم که آوشارها در قرن دوازدهم در استان خوزستان ایران توسط شوملا رهبر خود حکومتی تأسیس کردند. می دانیم که آنها در دولت های قره قویونلو و به ویژه آق قویونلوها که در قرن چهاردهم در آناتولی شرقی و منطقه ایران و آذربایجان تاسیس شدند، فعال بودند. در اواخر قرن پانزدهم برخی از قبایل افشار از آناتولی به ایران مهاجرت کردند و بر جمعیت و نفوذ آوشارها در ایران افزودند. پس از تأسیس دولت صفویه، آوشارها به خدمت این دولت درآمدند. در این دوره قبایل جدید افشار از آناتولی به ایران آمدند. همین طوایف افشار که از آناتولی آمده بودند حضور بزرگ افشار را در ایران به وجود آوردند. تاریخ سیاسی را کنار بگذاریم و نگاهی به جمعیت افشار در ایران بیندازیم.

افشارها در زمان شاه عباس صفوی (۱۵۸۷–۱۶۲۸) به طوایفی به نام‌های آلپلی، آراشلی، چوبان اوغلو، ابرلی، گوندوزلو، ایمانلی، کور اوغلو و اوسالی تقسیم شدند. اولیا چلبی، سیاح معروف قرن هفدهم، از آوشارها در آذربایجان ایران نام می برد و

از حاکم اردبیل، ابوالفتح خان و یک سلطان دیگر افشار یاد می کند. او می گوید که گروهی از آوشارها به فلات دماوند رفتند و به حاکم ری مالیات پرداختند. او می گوید در اطراف تبریز محلی به نام افشار کند وجود دارد و عده ای از مردم تبریز آوشار بوده اند.[۱۱۰۰]

در زمان ظهور نادرشاه (نیمه اول قرن هجدهم)، قبایل افشار در ایران عبارت بودند از: آراشلی، ابرلی، گوندوزلو، ایمانلی، قاسملی (شاخه ایمانلی)، قیرخلی (از ابرلی، آراشلی به نظرسومر). کوسه احمدلی (از گوندوزلو)، قوتولو (از قبیله ابرلی)، محمودلو (از شاخه آراشلی). در این دوره نامی از قبایل آلپلی، اوسالی[۳۵]، چوبان اوغلو و کوراوغلو یافت نمی شود. این نکته نشان می دهد که آنها یا نام خود را تغییر داده اند و یا با سایر طوایف افشار آمیخته شده اند. در واقع نیزاوسالو ها در دوره‌های بعد در میان آوشارهای قاسملی و آراشلی دیده می‌شوند. علاوه بر این، گوندوزلوهایی که به خراسان رفتند نام خود را تغییر دادند و نام کوسه احمدلی را به خود گرفتند. اَبرلوهاهمچنین به عنوان قیرخلی شناخته شده اند. علاوه بر این می بینیم که طوایف جدیدی به نام های قاسملو، قوتولو و محمودلو از میان قبایل افشار پدید آمده اند. این تشکیل طایفه جدید تا امروز ادامه داشته است. لازم به ذکر است که در منابع ایرانی گاه ایمانلوها را اینانلی و ایناللی ثبت کرده اند.

آ. دوپره که فهرستی از اقوام ترک در ایران را در آغاز قرن نوزدهم تهیه کرده است نیز از جمعیت افشارها در بسیاری از مناطق یاد و نفوس شان را نیز قید کرده است. اما

---

[۳۵] اوصالی روستایی در نزدیکی دریاچه ارومیه و در کیلومتر ۱۷ جاده شهید کلانتری بوده که جمعیت آن حدود هزار میباشد. روستاهای تاریخی اطراف اوصالو عبارتند از روستای سپورغان، روستای موش آباد، روستای آده
https://www.google.com/search?q=روستای+اوصالو

به جز ارومیه نام طوایف مادون داده نشد. اگر به این اطلاعات نگاه کنیم، افشارهای ساکن آذربایجان و به ویژه در منطقه ارومیه به دو شاخه با نام‌های قاسملی و آراشلی تقسیم می شوند و طایفه هایی با نامهای قاراچلو، امالی، داوودلو، حیدرلو، یورقانلو، اوساللو، قیلیچلی، قانی بیگلی، حسن سالی، کیله لی، یئبئرلا، توتماخلی، آداخلی، کهگیلویه لی، قره حسنلی به گروه هایی به نام های علی بیگ لی، طرزیلی و شاه بورانلی وجود دارند. جمعیت آنها ۲۵۰۰۰ نفر قید شده است (زنان و کودکان در این اعداد و موارد بعدی لحاظ نشده است). در سایر مناطق ایران ۱۰۰۰۰ نفر در خمسه (در قلمرو زنجان که از سواحل قیزیل اوزن تا سلطانیه و صایین قلعه (شاهیندژ فعلی)امتداد دارد)، ۵۰۰۰ نفر در اطراف قزوین (عمدتاً در مناطق چال و حوآر)، ۷۰۰۰ نفر در اطراف همدان، ۷۰۰۰ نفر در منطقه ری در تهران و در مجموع ۸۸۰۰۰ نفر شامل ۱۰۰۰۰ نفر در نزدیکی شوشتر در خوزستان، ۶۰۰۰ نفر در کرمان، ۸۰۰۰ نفر در خراسان، ۵۰۰۰ نفر در فارس و ۵۰۰۰ نفر در مازندران هستند. افشارها با این تعداد در صف اول قبایل ترک در ایران قرار دارند. همچنین اینالی ها که در منطقه فریدن اصفهان ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر جمعیت داشتند و جلایری ها که در منطقه کلات خراسان زندگی می کردند، اطلاع داریم.[۱۱۰۱]

فهرست دیگری از ترکان ایران در اواسط همین قرن متعلق به لیدی شل است. بر این اساس افشارها که وی بدون ذکر نام طایفه ای ثبت کرده است دارای ۷۰۰۰ خانه در ارومیه (لزوما قاسملو و اَرَشلو هستند)، ۱۰۰ خانه در مازندران، ۹۰۰ خیمه بین تهران و قزوین، ۲۰۰ خانه در خمسه و ۱۵۰۰ خانه در کرمان بوده است. علاوه بر این، طایفهی محمودلو شعبه ای از آوشارهای آراشلی ۲۵۰۰ خانه در مراغه، ، ۵۰ خانه آوشارهای امالی در مازندران، ۵۰ خانه اوصانلو آوشارهای در مازندران، ۱۰۰۰ خانه و چادر در هار و دماوند (اطراف تهران)، ۲۵۰۰ چادرشاهسون های افشار در خمسه ، ۱۰۰ خانه

قاجار–افشار (ایلی مرکب از ترک‌ها و لک‌ها) در فارس، ۴۸۰۰ چادر و خانه اینانلو در داراب و فسا، و ساکنان جلایری های ساکن کلات نادری در خراسان با جمعیتی ۱۵۰۰ نفره ذکر شده است.[۱۱۰۲]

امروزه افشارها که در سرتاسر ایران پراکنده اند، عموماً در ارومیه (این مکان با جمعیت انبوه افشارها به نام شهر افشارها در ایران معروف است) و خمسه (زنجان)، همدان، کرمانشاه ر همچنین در منطقه اسدآباد، استان های خوزستان، فارس، کرمان، خراسان و تهران به صورت نیمه کوچ نشین ویا یکجانشین سکنی گزیده اند. افشارها که بخش کوچکی از آنها به مرور زمان در طوایف دیگر ذوب شدند، به طوایف زیر تقسیم می شوند: قیرخلی، بابالی، جلایر، کوسه احمدلی، گوندوزلو، ایمانلی (اینانلی)، آراشلی، آپلی، ایمیرلی (ابرلی)، بیگشلی(برکشلو؟!)، شاملی،اوسالو، قاسملو، قوتولو، تکه لی(تکالو)، کهگیلویه لی. امروزه بیشتر در شهر افشار[۳۶] بین قزوین و همدان قرار دارند و بیش از صد روستای افشار در اطراف شهر وجود دارد. برخی از آوشارهای قاسملی ساکن ارومیه در نزدیکی شهر زندگی می کنند. جاکی ها و احمدلی ها از افشارهای آغاچ –اری که بسیار شجاع و دلاور بوده و در شیراز هستند (همانطور که مشخص است آغاج– اری ها یک قبیله ترک دیگر هستند. در آغاز قرن بیستم آغاجری ها ساکن کهگیلویه به سه قبیله به نام‌های بیگدیلی، تیلکی و آوشار تقسیم می‌شدند.[۱۱۰۳] اینها افشارهایی هستند که در اینجا ذکر شده است). بخشی از افشارهای ساکن در کوه‌های بردسیر، نرماسیر، بم و کوه های بارزی در ناحیه کرمان و بخشی دیگردر خراسان، در جنوب بجنورد و قوچان و بین سبزوار و

[۳۶] بخش افشار یکی از بخش‌های شهرستان خدابنده در استان زنجان ایران است.[اطلس گیتاشناسی استان‌های ایران، تهران: ۱۳۸۳ خ.](مترجم)

نیشابور زندگی می کنند. تعداد افشارها در ایران بالغ بر ۱.۰۰۰.۰۰۰ نفر است[۳۷] و هزاران نفر با نام خانوادگی افشار هستند.[۱۱۰۴]

آبشار در بیرجند استان خراسان ، آبشار در منطقه فارس، ۲ آبشار در خوزستان، افشار در اردبیل، افشار جیگ در آذربایجان شرقی و افشار آباد در چهارمحال نیز از سکونتگاه های آوشارها هستند.

اینانلی ها متشکل از ۵۰۰۰ خانوار در میان خمسه ای های با نام افشار اوشاغی(بچه افشار) استان فارس ایران زندگی می کنند. اینانلی ها در اردبیل، مشکین، ساوه و قزوین نیز یافت می شوند. در ممسنی بگشلی ها هستند. در خوزستان گروه کوچکی از گوندوزلو ها در شوشتر و دزفول زندگی می کنند. همچنین طایفه افشار با ۵۰۰۰ چادر در کرمان وجود دارد. افشارهای عشایری در ساوه، قزوین و زرند دیده می شوند. امروزه آذربایجان ایران که مرکز آن تبریز است به ۱۴ منطقه اداری تقسیم شده است. نام رسمی یکی از این مناطق صائین قالای افشار است. علاوه بر این، کوه های جنوب غربی استان خمسه را کوه های افشار نیز می نامند.[۱۱۰۵]

امیر افشاری ها یکی از ترکمن های شاه سئون (شاه عباس در میان قزلباش ها که شاه اسماعیل از آناتولی به ایران آورد، خانواده هایی را انتخاب کرد که به آنها اعتماد داشت، قبیله جدیدی را تشکیل داد) در منطقه خمسه در جنوب خسرود حضور دارند.[۱۱۰۶]] قبایل بدیرلی، کور حسنلی و توحیدلی در اطراف زنجان زندگی می کنند. در سرزمین های جنوب دریای خزر نیز اوصانلوها وجود دارند. افشارهای ایران با کشاورزی، دامداری و قالی بافی زندگی می کنند. در میان افشارهای ایرانی که

[۳۷] معلوم نیست که آمار مربوط به چه زمانی است. دوره دوره قاجار باید باشد ولی چه سالی دانسته نیست.

شیعه ئذهب هستند، فرماندهان و دولتمردان و همچنین نویسندگان و صنعتگران بسیاری تربیت شده اند (مانند شاعر و نویسنده کتابفروش عباس، صادقی و شاعر معروف قرن هجدهم طرزی). در عرصه موسیقی ایران مقامی به نام افشاری وجود دارد که یادگار آوشارها است.[۱۱۰۷] این افراد که شعور افشاری شان هم بسیار رشد یافته است، نمی توانند صدای خود را به گوش دیگران برسانند، زیرا تحت فشارهای فراوان دولت قرار دارند.[۱۱۰۸]

الف آذربایجان

امروزه افشارها در بخشآغجابدیع استان شوش آذربایجان زندگی می کنند. در اینجا روستایی به نام افشار نیز وجود دارد. علاوه بر این، افشارها در بسیاری از نقاط از جمله باکو دیده می شوند. بعلاوه شبه جزیره ای که پایتخت باکو در آن قرار دارد، آبشرون به معنای آوشاران، یعنی آوشارها نامیده می شود.[۱۱۰۹] افشارهای اوسالی و آراشلی در شهر قوبا در آذربایجان حضوردارند.[۱۱۱۰]

افشارهای تبعید شده از قارامان نیز در آذربایجان هستند. نام روستاهای اطراف قارامان و نام مکان‌های منطقه‌ای در آذربایجان به همین نام ها را دارند. در بررسی نام مکان ها، نام های زیادی متعلق به قبایل ترکمن و قبایل افشار در آناتولی دیده می شوند. به عنوان مثال، روستای قاراموسالی در گنجه با مهاجرت آوشار های قارا موصالی تأسیس شده است.

اولیا چلبی از مسجدی به نام آوشار خان در شهرستان شابوران از توابع شهرستان شیروان نام می برد[۱۱۱۱] که می توان آن را دلیلی بر وجود آوشار در منطقه دانست.

علاوه بر این، جوانشیرها که خانات قره باغ را تأسیس کردند نیز از ایل افشار هنوز در آذربایجان هستند. آ. دوپره که در آغاز قرن نوزدهم در مورد اقوام ترک در ایران تحقیق کرده است، ذکر کرده است که جوانشیرها قومی شجاع بوده و در منطقه شوشا با جمعیت ۶ تا ۸۰۰۰ نفر زندگی می کردند. دوپره در فهرستی که تهیه کرده بود، با اشاره به قبیله ساریجالی که محمدرین قبیله جوانشیرها هستند، جمعیت این قبیله را ۴ تا ۵۰۰۰ نفر ذکر کرده است. وقتی جمعیت ها را با هم مقایسه می کنیم، متوجه می شویم که ساریجالی در موقعیت واقعا بزرگ و مهمی قرار داشتند.[۱۱۱۲]

همانطور که به یاد خواهد آمد، علی بیگ (پنه خان) که خانات قره باغ را تأسیس کرد نیز از قبیله ساریجالی جوانشیرها بود. قاسم بیگ ذاکر شاعر معروف آذربایجانی نیزاز ساریجالی ها بود.

وجود قبایل افشار که از آذربایجان به آناتولی آمده اند، دانسته است. از آن جمله می توان جوانشیرها، آوشارهای گنجه ای ، آوشارهای آغداملی را برشمرد. در دهه ۱۷۵۰، گروهی از آوشارهای ساکن آران (قره باغ) به آناتولی مهاجرت کردند و در چوکوروا ساکن شدند. آذری های ساکن عثمانیه امروزی آوشاری هستند که ۲۵۰ سال پیش از اَران آمده اند.[۱۱۱۳]

در اینجا موضوع قره باغ را قابل اشاره میدانیم. روسها با تسخیر خانات قره باغ طی قرارداد ترکمن-چای ۱۸۲۸ مشکلی ایجاد کردند که تا به امروز باقی مانده است. روسها که قره باغ را اشغال کردند، ابتدا با سیستم قدیمی بر آن حکومت کردند. بعدها با ایجاد نظام اداری جدید، قره باغ را به بخش های شوشا، جوانشیر، جبراییل و زنگه زور تقسیم کرده، ابتدا به باکو و در سال ۱۸۶۸ استان گنجه متصل کردند.

از سال ۱۹۰۵، درگیری‌های آذربایجانی و ارمنی در قره باغ که دارای جمعیت کوچکی از ارامنه بود، آغاز شد. در جریان انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، ارامنه ادعا کردند که قره باغ متعلق به آنهاست. منطقه ای که بر اساس آتش بس موندورس توسط انگلیسی ها اشغال شده بود بر اساس جمعیت آن به آذربایجان واگذار شد و در زمان اشغال آذربایجان توسط شوروی در سال ۱۹۲۰، قره باغ و نخجوان در اختیار ارامنه قرار گرفت. اما در چارچوب قرارداد ترکیه و شوروی در سال ۱۹۲۱، قره باغ و نخجوان به آذربایجان بازگردانده شد، مشروط بر اینکه زنگه زور به ارمنیان داده شود. . در سال ۱۹۲۳ یک استان خودمختار ارمنستان به نام قره باغ کوهستانی که مرکز آن خانکندی بود تأسیس شد و ¼ قره باغ از آذربایجان جدا شد و سعی شد به ارامنه داده شود. همانطور که می دانید این مشکل همچنان پابرجاست. مسئله قره باغ که جزئی جدایی ناپذیر و زخم خونین ملت بزرگ ترک است، افشارها را نیز به شدت متاثر و نگران می کند. قوم ما باید صدای خود را برای قره باغ که وطن تاریخی ترکان و موطن افشارها است به دنیا برساند.

اف ارمنستان

ارمنستان بخشی از قره باغ است و در منطقه روان که با قرارداد ترکمنچای ۱۸۲۸ از ما جدا شد، تأسیس شد. به همین دلیل است که در ارمنستان به ترکان « ترک روان » می گویند. ترک های ساکن تقریباً در تمام نقاط ارمنستان به قبایل زیادی تقسیم می شوند که یکی از آنها آوشارها هستند. روستایی در منطقه وئدی-باسار ارمنستان، واقع در در مقابل شهرستان آرالیک ایغدیر آوشار نام دارد.[۱۱۱۴] سیاح معروف اولیا

چلبی نیز از این روستا یاد کرده و گفته است که روستای محل زندگی آوشارها ی اهل سنت بوده است. اف ارمنستان

ارمنستان بخشی از قره باغ است و در منطقه ریوان که با قرارداد ترکمنستان و چای ۱۸۲۸ از ما جدا شد، تأسیس شد. به همین دلیل است که در ارمنستان به ترکان «روان ترک» می گویند. ترک های ساکن تقریباً در تمام نقاط ارمنستان به قبایل زیادی تقسیم می شوند که یکی از آنها آوشارها هستند. روستایی در منطقه ودی-بسار ارمنستان، واقع در مقابل ناحیه آرالیک ایغدیر، آوشار نام دارد.[۱۱۱۴] سیاح معروف اولیا چلبی نیز از این روستا یاد کرده و گفته است که روستای محل زندگی آوشارها وابسته به فرقه اهل سنت بوده است و باز در منطقه بین نخجوان و قره باغ (جایی که اراضی ترک به زور به ارامنه داده شد) نام روستایی، آوشارلی است.[۱۱۱۵]

در دهه ۱۸۷۶، جمعیت کردها، آوشارها و چرکس ها که بی خانمان، سرگردان، بیکاری که به مردم کشاورز آسیب می رساندند به یک میلیون نفر می رسید. این گروه ها که دائماً با ارامنه درگیری داشتند به عنوان حاکمان مطلق در برخی از مناطق ارمنستان حکومت می کردند. قابل درک است که مدیران محلی قادر به اعتراض نبودند واجبارا رفتار گاه ظالمانه آنها را در منطقه نادیده می گرفتند.[۱۱۱۶] رقم ارائه شده در بالا جمعیت مهمی برای آن دوره است. علاوه بر این، علاوه بر شرایط سخت دولت، فعالیت های مخرب روس ها در منطقه و حمایت آنها از ارامنه در این امر را نیز نباید نادیده گرفت.

آوشارها که در ارمنستان نزدیک به مرز آذربایجان زندگی می کردند، از قبیله ایمیرلی بودند. آذربایجانی هایی که گهگاه از ارمنستان کوچ کرده و یا پس از آخرین حوادث قره باغ، ارمنستان را ترک کردند، از این ایمیرلی ها بودند و اعلام

میکردند که افشار هستند.[۱۱۱۷] امروزه به دلیل مسئله قره باغ، تقریباً هیچ ترکی در ارمنستان وجود ندارد.

ج. جمهوری های چرکس

در جریان ترکی شدن آناتولی دیدیم که گروهی از افشارها در دهه ۱۲۰۰ به آدی یامان و اطراف آن آمدند و در ناحیه بسنی و اطراف آن ساکن شدند. پس از آن این گروه افشار با آمدن آق قویونلوها از قفقاز و ایران به فرات و حوضه آن در سال ۱۳۵۰ جمعیت و فعالیت خود را افزایش دادند و آوشارها که از جمله آنها بودند در دشت بسنی و کئیسون ساکن شدند. بعدها عده ای از این آوشارها که در اثر مجادلات در منطقه به جان آمده بودند از فشارها فرار کردند و ابتدا با کشتی به بافرا و سپس به قفقاز رفتند. برخی از آنها قبلاً همراه با آق قویونلوها از قفقاز آمده بودند.[۱۱۱۸] اولیا چلبی از این واقعه بحث کرده و می گوید: قبیله بسنی با آذوقه و اموال خود از بافرا در کرانه دریای سیاه سوار کشتی ها شدند و به کوه های متروک آن سوی شمال دریای سیاه رفتند. [۱۱۱۹]

این گروه هنوز در قفقاز با نام «بسنی» وجود دارند. بسنی ها که در غرب کاباردا و در مجاورت آنها زندگی می کنند، در دره های بزرگ و کوچک لابا و حوضه اوروپ (وارپا) ساکن هستند. همچنین به دشت کوبان و دره های چگن، فارس و پسئفیر گسترش یافتند. در این مناطق اسامی روستاها و شهرهایی مانند بسنی، بسنی بای و نام رودخانه و نهر وجود دارد. بسنی ها که در بین چرکس ها با نام بسلئنی نیز شناخته می شوند، اصیل ترین و از نظر جسمی زیباترین قبایل قفقاز به شمار می روند. علاوه بر این، روستایی آپشرو-سکی(همچنین در شبه جزیره ای که باکو در آن واقع شده

است) در جنوب مای-کوپ، پایتخت جمهوری آدیگه وجود دارد (مای-کوپ ، یک کلمه ترکی به معنای "نفت فراوان" است. مای:خامه، روغن، کوپ: بسیار) آپشرو-سکی(شبه جزیره ای که باکو نیز در آن واقع شده است) نام دارد و از نام افشار گرفته شده است. روسها در جنگ جهانی دوم، یک فرماندهی نظامی را آبشرون اسکی نامیده اند. این حداقل نشان می دهد که زمانی آوشارها در منطقه وجود داشته اند.

ح. افغانستان

شاهد تسلط ترک ها و دولت های ترک در افغانستان از سال ۵۰ میلادی تا اواسط قرن ۱۸ هستیم. اینها به ترتیب امپراتوری ساکا (اسکیت)، کوشان، آخون، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهان، تیمور و مغول هستند. معروف است که اولین قبیله ترک که در افغانستان سکنی گزیدند خلج ها بودند و در سال ۴۸۰ با آخون ها به این منطقه آمدند و اداره آنجا را به دست گرفتند. [۱۱۲۰] ترکان اوغوز تحت حکومت دولت سلجوقی به منطقه آمدند.

در اواسط قرن هجدهم، دولت افغانستان به رهبری احمد شاه دُررانی، یکی از ترک های خلج پشتون شده که فرماندهی ارتش نادرشاه افشار را بر عهده داشت، تأسیس شد. در این دوره تسلط ترک ها به پشتون ها رسید و نام کشور به عنوان «افغانستان» پذیرفته شد. قبلاً هر منطقه در کشور نام جداگانه ای داشت. امروزه این مناطق ولایات اصلی افغانستان (کابل، قندهار، هرات، هزاره جات، سیستان، نورستان، واهان، بدخشان و ترکستان) هستند.

در مورد حضور افشارها در افغانستان لازم به ذکر است که عباس اول، حاکم صفوی (۱۵۸۷-۱۶۲۸)، پس از به تخت نشستن، به دلیل رقابت میان قبایل ترکمن و نفوذ آنها در دولت، برای تحت کنترل خود درآورن آنها، بیشتر سران ترکمن را کشته، ترکمن ها را از سرزمین هایشان تبعید و در ایران پراکنده کرد. برخی از افشارها (گوندوزلو، آراشلی، اَبَرلی) به خراسان فرستاده شدند. تعدادی از این گروه در شهر آندخوی [۳۸]در شمال افغانستان اسکان داده شدند. علاوه بر این، افشارهایی نیز در میان قزلباش ها بودند که نادرشاه هنگام خروج از کابل که در سال ۱۷۳۸ تصرف کرده بود، آنها را به عنوان سرباز احتیاط در آنجا گمارد. حضور افشار در افغانستان از نوادگان این گروه ها تشکیل شده اند.[۱۱۲۱] میر عزت الله که در سال ۱۸۱۳ توسط کمیسر بریتانیا در هند به ترکستان فرستاده شد تا در مورد جمعیت و فعالیت های قبایل منطقه و اینکه چه کسی در کدام شهر حکومت می کند، تحقیق کند گزارش داد که رحمت الله خان افشار و جانشین او یولدوز خان در منطقه شهر آندخوی مسلط هستند. [۱۱۲۲] اینها نوادگان آوشارها یی بودند که توسط عباس اول به آندخوی فرستاده شدند.

افغانستان کشوری با اقوام مختلف است. از آنجایی که این اقوام سال ها در کنار هم زندگی کرده اند، در هم آمیخته و در هم تنیده شده اند. به همین دلیل بیشتر ترک های افغانستان از جمله افشارها زبان خود را از دست داد و به زبان دری و پشتون صحبت می کنند. امروز نیز وضعیت علیه ترکان ادامه دارد. مطالعات در مورد ترک های افغانستان در کشور ما بسیار اندک و ناکافی است. در این بررسی ها، نام و جمعیت گروه های ترک ساکن در این کشور متفاوت از یکدیگر منعکس شده

[۳۸] یکی از ۱۵ ولسوالی ولایت فاریاب افغانستان است. مرکز اداری این ناحیه شهر آندخوی به همین نام است و جمعیت آن در سال ۲۰۰۴ تقریباً ۳۷۱۰۰ نفر بوده است.

است. جمعیت آوشارهای ساکن در این کشور نیز تخمینی است. در مطالعات زبانی که در مورد افشارهای افغانستان انجام شده، آمده است که آنها زبان خود را که به آن «ترکی» می گفتند، فراموش کرده اند و آوشارهای زیر ۳۰ سال زبان آوشاری را نمیدانند.[۱۱۲۳]

معدود افشارهایی که توانسته اند هویت ملی خود را حفظ کنند به زبان ترکی آذربایجانی صحبت کرده و در پایتخت کابل، اندخوی و هرات زندگی می کنند. اطلاعات داده شده در مورد جمعیت آنها متناقض است (ارقام کاملاً متفاوتی مانند ۳۰ هزار و ۴۰۰ هزار داده شده است). محله بزرگی در کابل نیز آوشار- بالا نام دارد. روستاهای ناهاکچی و تپه که بین کابل و هرات قرار دارند نیز آوشار هستند. افشارهای افغانستان که دارای مذهب شیعه هستند، زندگی یکجا نشینی را برگزیده اند، به تجارت و فعالیت های هنری می پردازند و تمام سنت های خود را حفظ کرده اند.[۱۱۲۴] روستاهای ابشار و آبشارا در نزدیکی هرات نیز خاطره آوشارها هستند.

در بین ترک های ترکمنستانی باید آوشارهایی باشند که سازمان طایفه ای مشابه ترک های افغانستان داشته باشند. در واقع می دانیم که عده ای از آوشارها که در زمان شاه عباس در منطقه خراسان سکنی گزیده بودند، بعدها با ترسیم مرزها در ترکمنستان باقی ماندند. اما نام آوشار در طبقه بندی های طایفه ای ترکان ترکمنستان یافت نمی شود. یا آوشارها به دلیل در اقلیت بودن با سایر ترکمن‌ها درآمیختند و یا در اثر سیاست ظالمانه در اواخر دوره نادرشاه ، مستحیل شدند. از سوی دیگر، قبایلی به نام قیریخ که بین قبایل گوکلن و یوموت حضور دارند، ممکن است با قبیله قیریخلی که نادرشاه عضوی از آن است، ارتباط داشته باشند. با این حال، اطلاعات ما کافی نیست زیرا مطالعات مربوط به آوشارها در این کشور مورد غفلت قرار گرفته است.

I. بالکان

در میان ترکان ساکن بالکان نیز تعداد قابل توجهی از افشار وجود دارد. اینها بقایای قارامانیانی هستند که پس از نابودی حکومت قارامان اوغول‌لاری به آنجا مهاجرت کردند و نیز قبایل آوشار که در زمان حکومت عثمانی از طریق اسکان و تبعید به بالکان فرستاده شدند. در این میان، برخی از آوشارها نیز هستند که مشمول آخرین اسکان بودند (مانند کوزان–اوغولاری در تراکیه غربی).

در صحبت هایی که با مهاجران بالکان در سال های اقامتم در بورسا داشتم، بیشتر آنها می گفتند که اصالتا قارامانی هستند و به این موضوع افتخار می کنند. دوست عزیزم رجب فرهاد اوغلو (متولد گومولجینه، ۱۹۶۳) تعریف می کرد که در کودکی با خانواده اش از یونان به ترکیه مهاجرت کرده است، در کودکی مادربزرگش در حالیکه موهای اورا را نوازش میکرد ، گفته است: «عثمانی ها آنها را از قارامان به اینجا تبعید کردند، آنها در اصل آوشار بودند. آنها سختی های بسیاری کشیدند، و اگر فراموش کردی که آوشار هستی، حق خود را بر تو حلال نمی‌کنم.» برادر بزرگ رجب اهل روستای یاسی در گومولجینه در تراکیه غربی بود و می گفت که اهالی روستای گونجیک نیز افشار هستند، اما اطلاعات بیشتری نداشت.

من همچنین مطالعه ای در مورد روستاهای بلغارستان انجام دادم. طبق اطلاعاتی که از مردم جمع آوری کردم، روستاهای معروف به قارامانلی به شرح زیر است. شومنو، اسکی جوما و ینی کؤی (بلغارها بسیار کم هستند) تابع ینی پازار، چرنچه (چند خانوار تاتار هستند، بلغارهای شوپ نیز اسکان داده شده اند)، بوغلار (قتل عام در سال ۱۹۳۶ رخ داد و ترک ها مهاجرت کردند، ترک ها بسیار کم هستند. دره کؤی،

کوسه لر (باوجود داشتن اکثریت بلغارها اکنون، یادآور کوسه لی آوشار هستند)، اورتاکؤی (۵-۶ خانوار بلغاری اسکان یافته در دهه ۱۹۴۰)، اوزون لار، ناصرلی (۳ خانوار باقی مانده)، کؤپروکؤی (اکنون یک خانوار باقی مانده است)، اسکی کؤی، عبدالرزاق، تورونجا(یادآور روستای تورجا در اَرمنک قارامان است) کؤتش، نادارکو، یالیمار(۴ خانوار موجود است) ، کایاجیک، بییکلی، ناچی گؤی، کارلی کؤی، مُرادلار، سیراتچا، تیرنوستا،، کارادمیر(زیر آبهای سد مدفون شد) و پاموکچو، یوبروجا، قارامان کؤی، اَزَرچه در رازگرات. علاوه بر اینها، در روستاهای کاواکلی، مادارا، گولَفچه، کاساپلی، عصمدوف، دروگوگ، چاتال لار، چنگل و کادیکوی که زمانی از آن قارامانی ها بودند به طور کامل تخلیه شدند و بلغارها (مخصوصاً بلغارهای شوپ) را در جای آنها قرار دادند.[۱۱۲۵]

البته حضور ترکان در بلغارستان بسیار ریشه دار و گسترده است. تورک اَر آجار اوغلو مطالعات مهمی در این زمینه دارد.[۱۱۲۶]

علاوه بر این، روستایی به نام آوشار در استان هزاراسپ ازبکستان وجود دارد. در حین تحصیل در دانشگاه، با دانشجویان جمهوری های ترک دوستی بسیار نزدیک برقرار کردیم. سازمان طایفه هنوز در میان ترکستانی ها زنده است. روزی در حین گفتگو وقتی سوالی پرسیدم که ترکیه از ترکان اوغوز است و من از قبیله آوشار اوغوز هستم، یکی از شاگردان ازبک گفت که نام روستای او آوشار است. وی حتی توضیح داد که اهالی روستا که اصل کلمه را نمی دانستند خواستار تغییر این نام که آن را خارجی می دانستند، بودند و در نظر داشتند برای این منظور به مراجع ذیصلاح مراجعه کنند. با بیان اینکه در کشور ما نام روستاهایی که خاطرات قدیمی ترکی زیادی را در خود جای داده اند، ناخودآگاه تغییر کرده است، به روستاییان هشدار دادم که به روستاییان خود بیگ ویند که این نام از کجا آمده است و پس از

بازگشت به زادگاهش، آن را حفظ کنند. امیدوارم تغییر نکرده باشد در زمان حمله مغول روستایی به نام آوشار در ترکستان غربی وجود داشت. شاید بازمانده آن باشد.

نتیجه

ترکها متشکل از قبایل مختلف ، بزرگترین نژادی است که تاریخ شاهد آن بوده است. در این میان، ترکان اوغوز جایگاه مهمی هستند. همانطور که مشخص است اوغوزها به ۲۴ قبیله تقسیم می شدند. در میان این اقوام، آوشارها هم از نظر تعداد و هم از نظر کارآمدی پیشتاز بودند. به همین دلیل، آوشارها باید نقش مهمی در تاریخ ترک اوغوز ایفا کرده باشند. در واقع در دوران پیش از اسلام در آسیای مرکزی از آوشارها به عنوان قبیله ای قدرتمند و مؤثر یاد می شود. آوشارها در دوره اسلامی به فعالیت های بسیار مهمی می پرداختند و در سایه آن موجودیت خود را تا امروز حفظ کرده اند.

همانطور که مشخص است دروازه های آناتولی در سال ۱۰۷۱ به روی ترک ها گشوده شد. پس از این تاریخ، در مدت بیش از ۲۰۰ سال، ترکی شدن آناتولی تامین شد. با این حال، در طول این مدت، تأسیس ده ها حکومت و دولت; مبارزات قبایل و خانواده ها برای حاکمیت تا مدت ها مانع از تشکیل اتحاد ترکان شد. در جریان این مبارزات، آوشارها، یکی از محمدرین قبایل ترکان اوغوز، برای تسلط بر آناتولی با امارت هایی که تأسیس کردند، درگیر جنگ شدند و می‌خواستند اتحاد ترک را در اطراف خود تضمین کنند. این گواه بر این است که آنها توانایی تشکیل دولت را

داشتند (قدرت تشکیل دولت «ائل» نامیده می شد. در واقع هنوز هم به آن « آوشار ائلی» می گویند).

ترکان در آناتولی در زمان سلطان سلیمان قانونی زیر یک سقف متحد شدند. بدین ترتیب، ۵۰۰ سال پس از ملازگرد، ترکان زیر یک پرچم جمع شدند. در دوران حکومت عثمانی ها، آوشارها به دلیل قدرتی که داشتند و مشکلاتی که این قدرت می تونست ایجاد کند، با اسکان اجباری در داخل مرزهای امپراتوری پراکنده شدند. به دلیل این تبعیدها، آوشارها در منطقه وسیعی گسترش یافتند. در طول گسترش آنها، قبایل موجود از هم پاشیدند و تشکلات جدیدی را تشکیل دادند. این قبایل جدید گاهی با جوامع دیگر در می آمیختند و نام قبیله اصلی را فراموش کردند. در میان این گروه ها، اباهای کردی شده جایگاه مهمی دارند. از اینجا می توان گفت که طوایفی که به نام کرد گرد آمده اند عموماً از قبایل ترک تشکیل شده اند. از سوی دیگر با پذیرش اسلام توسط ترکان، برخی از اقوام که سعی در زندگی با فلسفه و فرهنگ ترکی داشتند، وارد راه علویان شدند. در میان این جنبش که منبع خود را از خواجه احمد یسوی که به وی حضرت ترکستان نیز می‌گویند، می‌گرفت، شاخه‌های مهمی از آوشارها نیز وجود داشت. علویان تحت تعقیب و آزار و شکنجه قرار گرفتند، دولت عثمانی به اسلام سنی گرایش داشت و رقبای قوی آنها، صفویان، برخی از شهروندان عثمانی را با تبلیغات شیعی به قیام تشویق می کردند. از این رو آوشارها که علوی بودند، سهم خود را از این گرفتاری ها داشته اند. بدین ترتیب می توان فهمید که آوشارها که تحت هویت علوی قرار گرفتند، شعور قومی خود را از دست دادند. همه این مسائل پیگیری توزیع قومی و تاریخچه آوشارها را دشوار می کند.

در دوره‌هایی که امپراتوری عثمانی قدرت خود را از دست داد و تضعیف شد و سپس به قهقرا و فروپاشی رفت، دولت با سیاستی نادرست ترکمن‌هایی را که دولت

تأسیس می‌کردند کنار گذاشت و دیگر اتباع خود را ترجیح داد. می دانیم که آنها این سیاست را حتی زمانی که امپراتوری عثمانی قوی بود در پیش گرفتند. حتی در قرن شانزدهم که قرن ترکان محسوب می شود، ترک ها در آثار عثمانی «احمق، الاغ، بدوی» خطاب شدند. . دولت با نام هایی مانند «یوروک، ابدال، کرد، علوی، رافضی» سعی در تحقیر ترکمن ها داشت. با این حال، تضعیف دولت; تحریکات خارجی و ناتوانی در ریشه کن کردن قبیله گرایی باعث تقسیم جغرافیای آناتولی دوباره توسط اربابان شد. سیاست امپراتوری عثمانی که در بالا به آن اشاره کردیم نیز در این امر مؤثر بود. در نتیجه با اقدامات شدید امپراتوری عثمانی در دوران اخیر، قبایل کوچ نشین و یاغی تحت کنترل قرار گرفتند و احتمال از دست دادن آناتولی نیز آشکار شد، مشکلات و کینه های خود را کنار گذاشته و ملت شریف ترک یکپارچه شده و در آغاز قرن بیستم، به وحدت خود دست یافت. بدین ترتیب اقوم ترک که آثار مهمی در تاریخ ترکان چه از نظر سیاسی و چه از نظر فرهنگی از خود به جای گذاشتند، سرانجام در سرزمین هایی که قرن ها با ریختن خون فتح کرده بودند، ساکن شدند و ساختار ترکی آناتولی را تشکیل دادند.

اما دشمنان ترک با انجام بازی های مختلف سعی در تفرقه و نابودی دولت ترکیه دارند که پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی نتوانستند از تشکیل آن جلوگیری کنند. متأسفانه آنها از خاطرات باقی مانده از دوره عثمانی بهره می بردند. مسئله علوی-سنی، مسئله ترکی-کردی را باید از این منظر ارزیابی کرد.

نتیجه این که ایالت های عثمانی خارج از آناتولی در کشورهای دیگر باقی ماندند، برخی از ترک ها در اینجا اقلیت شدند. در بین آنها البته می بینیم که آوشارها هم هستند. اطلاعات ما از این آوشارها بسیار محدود است، زیرا این کشورها برای مدت

طولانی کشورهای اقماری غرب بودند، روابط آنها با دولت جدید ترکیه خوب نبود و در نتیجه محدودیت ها، امکان انجام تحقیقات کافی موجود نیست.

در نتیجه آوشارها که از اقوام مهم نژاد برتر ترک هستند که ما افتخار عضویت در آنها را داریم، پس از قرن ها تاریخ قومی، با ایجاد بافت ترکی جهان ترک و جمهوری ترکیه به حیات خود ادامه می دهند.

اغوزها که اکثراً تحت تأثیر اسلام یکجانشین شدند، توسط مردم کوچ نشین خود به عنوان یاتوق (تنبل) تحقیر شدند. اوغوزهای ساکن شهرها علیرغم اینکه اوغوزهای کوچ نشین پیوسته جابجا می شدند و غارت می کردند، اکثراً با حمله مغول محلات خود را ترک کردند و به مناطقی از خراسان و ایران گریختند. وقتی مغول ها به ایران آمدند، آنها به آناتولی آمدند. می دانیم که این مهاجرت ها منشأ رویدادهای مهمی بود که در آینده منجر به فتح آناتولی و تأسیس دولت عثمانی می شد.

با متلاشی شدن یابقویی اوغوز، عده ای از قبایل اوغوز کوچ کردند و به شمال دریای سیاه آمدند (۱۰۵۴). این اوغوزها که روسها آن را ترک می نامیدند در سال ۱۰۵۵ به رودخانه دنیپر (اؤزو) در غرب رسیدند. با این حال، آنها در جنگ با روس ها در سال ۱۰۶۰ شکست خوردند و به دانوب سفلی مهاجرت کردند. آنها مدت زیادی در اینجا نماندند و در سال ۱۰۶۵ از دانوب گذشتند و شروع به یورش به بالکان کردند. در منابع بیزانسی به آنها اوز (یعنی اوغوز) می گفتند.

عاقبت این اغوزها به فاجعه ختم شد. برخی از آنها در اثر حملات دشمنان سابق خود، پچنگ ها، در اثر سرما، بیماری های همه گیر و گرسنگی نابود شدند. در نتیجه، آنها دیگر قدرت نداشتند و از آنجا که قادر به محافظت از سربازان خود نبودند، برخی به بیزانس پناه بردند، در حالی که برخی دیگر تحت فرمان روس ها قرار گرفتند. بیزانس

اوغوزهایی را که به آن پناه بردند به ویژه در مقدونیه اسکان داد. این اوغوزها همراه با پچنگ ها در ارتش بیزانس خدمت کردند و در نبرد ملازگرد شرکت کردند. در طول جنگ، آنها به رهبری سردار تامیش طرف سلجوقیان را گرفتند و از پیروزی سلجوقیان در جنگ اطمینان حاصل کردند. این نشان می دهد که آنها اگرچه مسیحی شدند اما ترکی بودن خود را حفظ کرده بودند. کسانی که تحت فرمان شاهزادگان روسی قرار گرفتند تا قرن سیزدهم به حیات خود ادامه دادند. اما به مرور زمان هویت ملی خود را مانند سایر اقوام ترک که مسیحی شدند از دست داده و متأسفانه در میان نژادهای محلی ذوب شدند.[۶]

ج. اوغوز – رابطه ترکمن

چنانکه معلوم است در منابع به ترکان اوغوز «ترکمن» نیز گفته می شود. با این حال ترکمن ها قوم ترک کاملا جدا از اوغوزها هستند. صاحب واقعی نام ترک این قوم است.[۷] توگارماهای (تورگها) ذکر شده در نسخه سپتوآگنتا (هفتادها)، که ترجمه یونانی تورات است، به عنوان قومی که از شمال آمده اند یاد می شود. وهب بن. منبه از اولین راویان حدیث اسلامی، از مردم ترگومان یاد می کند که ذوالقرنین در ترکستان با آنها ملاقات کرد. البیرونی در توضیح کلمه ترکمن میگوید«اغوزها این نام را به شکل تورگومان تلفظ می کنند».[۸]

محمود کاشغری نقل می کند که در جریان لشکرکشی ذوالقرنین به ترکستان، ۲۴ قبیله اوغوز نام ترکمن را به خود گرفتند.[۹] در اسناد پاپیروسی که در الفانتی (مصر) یافت شده، آمده است که درگمان‌ها به‌عنوان سپاهیان خوارزم از لشکریان هخامنشی بودند که به مصر آمدند.

باز هم در عصر هون های غربی در قرن پنجم ق.م. در منابع چینی نام کشور و قبیله منطقه دریای آرال به عنوان توکومن (Tü-kü-mön) ذکر شده است.[۱۰] همچنین از آگاتانگلوس رومی که وقایع از سالهای ۲۸۶-۳۳۰ پس از میلاد را توصیف می کند، تا اوهانس کاتولیکوس ششم که در سال ۹۲۵ درگذشت، ، همه وقایع نگاران ایل تورکومیان و مردم ارمنستان و اطراف آن آن را نژاد تورکومیان و اشکنازی می نامند. [۱۱]

از آنجایی که جمعیت آنها در دوره اسلامی کم بود، المقدسی تنها از ترکمن ها بحث کرده است. او نوشته است که بین اسفیجاب و بالاساگون زندگی می کنند، پادشاهشان در شهر اردو زندگی می کند و از ترس مسلمان شده اند. ترکمن ها اولین قبیله ترک هستند که اسلام را پذیرفتند. هنگامی که اسلام در آسیای مرکزی شروع به گسترش کرد، برخی از اوغوزها در نیمه اول قرن دهم شروع به پذیرش اسلام کردند. در اواخر همان قرن اکثریت به اسلام گرویده بودند. مسلمانان ماوراءالنهر اوغوزهای مسلمان شده را ترکمن می نامیدند تا آنها را از اوغوزهای غیر مسلمان متمایز کنند. از آنجایی که ترکمن ها اولین جامعه ترکی بودند که اسلام را پذیرفتند، نام ترکمن به معنای مسلمان نیز به کار می رفت. بدین ترتیب، اغوزهایی که مسلمان شدند، ترکمن نامیده شدند. از سوی دیگر اوغوزها خود را ترکمن نمی نامیدند و از دیرباز این نام رواج و مدتها این نام را قبول نکردند. در آغاز قرن سیزدهم ، نام ترکمن در همه جا جای اوغوز را گرفت.[۱۲] در حالی که در ابتدا اوغوز معنای قومی و ترکمن معنای سیاسی داشت، [۱۳] نام ترکمن به تدریج به نامی تبدیل شد که عشایر مسلمان را از ترک های ساکن و غیر مسلمان متمایز می کند. [۱۴]

نام ترکمن بسیاری از علمای قدیمی و جدید را به خود مشغول کرده است. در این باره دو دیدگاه وجود دارد: اول اینکه نام ترکمن از پسوند ترک + من (مانند به

فارسی) تشکیل شده و به معنای مشابه ترک است.[۱۵] بر اساس دیدگاه دوم، ترکمن از ترک + ایمان آمده است.[۱۶] بر اساس دیدگاهی که امروزه جان دنی مطرح می کند، پسوند –من در پایان پسوند اغراق (قوجامان، شیشمان، دگیرمان و غیره) است و نام ترکمن به معنای ترک اصیل(ترکِ ترک) است.

د. قبیله ها

اوغوزها جامعه بزرگی هستند که از ۲۴ قبیله تشکیل شده است. آنها به دو شاخه اصلی به نام های بوزاوخ و اوچ اوخ تقسیم می شوند. این سازمان در قرن یازدهم در منطقه سیحون وجود داشته است.

دو فهرست اصلی از قبایل اوغوز وجود دارد. لیست های کاشغری و رشیدالدین. فهرست های دیگر (مصطفوی، یازیجی اوغلو، نشری، ابوالغازی..) از رشیدالدین نقل شده است. آینی فقط از کاشغری بهره برده است.

در کاشغری، اوغوزها به عنوان ۲۴ قبیله نشان داده شده اند. او دو قبیله را خلج نام برده و ازاوغوزها ندانسته و نامشان را نیز ذکر نکرده است. او همچنین قبایل را با توجه به شهرتشان در آن زمان در آن فهرست کرده است. کاشغری نقل می‌کند که طی لشکرکشی ذوالقرنین به ترکستان ، ۲۴ قبیله نام ترکمن را به خود گرفتند. به گفته وی این طوایف متشکل از طوایف بسیار بوده و اُبای هیچ یک از قبایل اوغوز به طور قطع مشخص نیست.

فهرست کامل قبایل اوغوز در اوایل قرن چهاردهم توسط رشیدالدین داده شد. بر این اساس اوغوزها ۲۴ قبیله هستند و به دو شاخه اصلی بوزاوخ و اوچ اوخ تقسیم می شوند. در کاشغری چنین تمایزی وجود ندارد. رشیدالدین در هنگام تهیه فهرست

خود به مواضع سیاسی و اجتماعی قدیمی اوغوزها وفادار ماند. بر این اساس اوغوز خان از ۶ فرزند دارای ۴ نوه بوده و اقوام اوغوز از این ۲۴ نوه هستند. تمایز بین اصلی بوزاوخ و اوچ اوخ به این دلیل است که آنها از دو زن متفاوت می آیند.

به گفته رشیدالدین، شاخه غالب اوغوزها بوزاوخ ها هستند. به همین دلیل، علامت بوزاوخ ها ، کمان بود و علامت اوچ اوخ ها به معنای تابعیت تیر بود. نظم دوگانه در نظام و ارتش ترکان قدیم حاکم بود. در این ترتیب که به راست و چپ معروف است، بازوی راست ارجمندتر به حساب می آمد. بنابراین، از آنجایی که بوزاوخ ها بازوی غالب بودند، بازوی راست در نظر گرفته می شدند. اینکه بوزاوخ ها را شاخه غالب می دانند به این نسبت داده می شود که پیش از اسلام تفوق سیاسی در این شاخه بوده است. قوم اوغوز یابقو از قبیله های قایی، یازیر، آوشار، بیگدیلی و ایمور بودند و فقط قبیله ایمور از اوچ اوخ بودند. اما در حماسه های دده قورقود، برتری در اوچ اوخ است. اوچ اوخ در دوره اسلامی نیز حضور چشمگیری داشت.

قبیله چازوقلوق که در لیست کاشغری قرار دارد در لیست رشیدالدین نیست. در فهرست رشیدالدین، اسامی زیر وجود دارد که در کاشغری نیستند:یاپارلی، قیزیق، قارقین. از این میان، قیزیق و قارقین (پسران اولدوزخان) دو قبیله هستند که کاشغری آنها را در فهرست خود قرار نداده است. یاپرلی تنها طایفه ای است که معنای نامش نوشته نشده است. علاوه بر این، هیچ سابقه تاریخی، نام مکان یا سازمانی متعلق به یاپارلی یا چاروقلو یافت نشد. بدین ترتیب به نظر می رسد که یاپارلی در رشیدالدین جای چاروقلو را در کاشغری گرفته است. از سوی دیگر پچنگها که ایل جدای از ترکها بودند در معرض حملات اوغوزها قرار گرفتند و به همین دلیل به غرب مهاجرت کردند و به بالکان رفتند. گفته می شود که گروهی از پچنگ ها کوچ نکرده و در میان اوغوزها ماندند و قبیله ای از آنها را تشکیل دادند.

کاشغری و رشیدالدین طمغاهای قبایل را نیز نشان داده اند. این طمغاها بر روی حیوانات نقش می‌بست، روی سکه‌ها قرار می گرفت و روی آثار، اسناد و حتی پرچم‌ها حک می‌شد. در رشیدالدین نیز در اونگون ها بیشتر دیده می شود. اونگون ها پرندگان شکاری غیرقابل خوردن هستند و مقدس محسوب می شوند. باز هم در فهرست رشیدالدین، قسمت‌هایی از گوشت گوسفندی که قبایل در زمان‌های قدیم در جشنها می‌خوردند، به یک پایه چسبانده شده بود. همانطور که می توان فهمید، این روایات تعیین کننده قوانین سیاسی و اجتماعی قبیله بودند.[۱۷]

ه- استقرار در آناتولی

با فروپاشی دولت اوغوز یابقو، برخی از اوغوزها به شمال دریای سیاه رفتند. برخی از آنان در سال ۱۰۳۵ به خراسان آمدند. اوغوزهایی که در این منطقه متعلق به غزنویان تحت حکومت سلجوقیان زندگی می کردند، پس از کشمکشی طولانی، غزنویان را شکست دادند و دولت خود را تأسیس کردند (۱۰۴۰). در مدت کوتاهی سرزمین های خود را تا مرز بیزانس گسترش دادند. تکه هایی از توده اصلی اوغوز در سیحون مدام به ایران می آمدند و به دولت می پیوستند.

این اوغوزها با پذیرش اسلام ، حافظ جهان اسلام نیز شدند. بدین ترتیب اسلام عنصری جدید و قدرتمند به دست آورد. اوغوزها نه تنها از اسلام در برابر بیزانس دفاع کردند، بلکه آنها را به عقب رانده و آناتولی را گرفتند و آن را به وطنی جدید و ابدی تبدیل کردند.

اعراب که سال‌ها با ارتش‌های عظیم نمی‌توانستند آناتولی را فتح کنند، پس از نبرد ملازگرد در سال ۱۰۷۱، طی ۸ تا ۱۰ سال به دست ترک‌ها درآمد. بدین ترتیب تمام نقاط آناتولی پر از توده های اوغوز شد. آنها دائماً از مردم ایران و ترکستان تغذیه می

شدند و جمعیت آنها در حال افزایش بود. پس از فتح، کانال مهاجرتی بین آناتولی و ترکستان ایجاد شد. این کانال با حمله مغول در قرن سیزدهم فعالتر شد. گروه های پرنفوس تر اوغوز شروع به آمدن به آناتولی کردند. ترک کردن آناتولی عمدتا مدیون حمله مغول است.

پس از حمله مغول، پنج جامعه ترکمن در آناتولی وجود داشت. اینها مردم آغاچ-اری(آغاجری) در منطقه مرعش-مالاتیا، چه پنی ها در اطراف سینوپ-سامسون، گرمیان هایی بودند که از مالاتیا به کوتاهیه آمدند، ترکمن ها در منطقه دنیزلی-اوشاک و مردم قارامان که در ارمنک-موت-سیلیفکه-آنامور پخش بودند.[۱۸]

پس از این تهاجم (اواسط قرن سیزدهم) تعداد قابل توجهی از ترکمن ها از آناتولی به سوریه گریختند. آنها سازمان بوزاوخ و اوچ اوخ را در آنجا نیز حفظ کردند. اینها گروهی هستند که در شمال سوریه و زمان عثمانی به ترکمن های حلب معروف هستند. این ترکمن ها بعدها با مهاجرت در مقیاس زیاد در آناتولی و ایران ساکن شدند. به نظر میرسد که اینها آخرین توده های اوغوز بودند که سازمان بوزاوخ و اوچ اوخ را حفظ کرده بودند.

اوغوزهای تخته قاپو در قبایل سیحون نیز تحت فشار مغول، به آناتولی سرازیر شدند و اکثریت قریب به اتفاق اوغوزها در آناتولی جمع شدند. به این ترتیب با این مهاجرت ها که ار قرن یازدهم تا پایان قرن چهاردهم ادامه یافت، آناتولی به کشور اوغوز تبدیل شد. برخی از اوغوزها در جای خود باقی ماندند و مردم ترکمنستان امروز از نسل آنها هستند.

کسانی که با اولین فتوحات آمدند در شرق و جنوب شرقی آناتولی مستقر شدند و در آنجا حکومت‌هایی را تأسیس کردند. با حمله مغول، بخش قابل توجهی از اوغوزها

به آناتولی غربی آمدند. اینکه در این زمان ۲۰۰ هزار چادر ترکمن در منطقه دنیزلی زندگی می کردند، نمونه بارز این موضوع است.

برخلاف آناتولی مرکزی و غربی، آناتولی شرقی و جنوب شرقی به دلیل شرایط جغرافیایی و آب و هوایی کمتر برای اسکان ترک ها مناسب بودند. با وجود این، می بینیم که زندگی شهری در این مناطق توسعه یافته و ترک ها در این مناطق ساکن شده اند. اینها مردم آق قویونلوو کارآق قویونلوبودند. اما با رفتن بیشتر آنها به ایران، ساختار قومی امروزی این مناطق در دوره عثمانی شکل گرفت. پس از مرگ ابوسعید بهادرخان، مغولان وارد جنگ داخلی شدند و ترکمن های آناتولی به استقلال و آرامش کامل دست یافتند. سپس امارت های آناتولی شروع به مبارزه برای ایجاد وحدت ترکان کردند. در دوره امارت های پس از سلجوقیان، آناتولی به یک کشور ترک واقعی تبدیل شد. فتح مناطقی که در دوره سلجوقیان امکان تصرف آنها وجود نداشت، جمعیت و فرهنگ ترک برای استقرار کامل در همه جا به ویژه شهرها، استفاده از زبان ترکی به عنوان زبان رسمی و ادبی و آبادکردن مناطق تحت حکومت وزندگی پر رفاه مردم در این دوره اتفاق افتاد.

وقتی عثمانی ها در صحنه تاریخ ظهور کردند، ترک ها در آناتولی تبدیل به جامعه ای شده بودند که همه چیز داشتند. کار عثمانی ها فتح سرزمین های از بورسا تا استانبول بود. همه چیز آماده بود و شرایط مساعد بود. عثمانی ها آناتولی را به طور کامل در زمان حکومت سلطان سلیمان قانونی به دست آوردند. بررسی های انجام شده بر اساس دفاتر تحریر به طور قطع نشان می دهد که ۲۳ قبیله از اوغوزها به آناتولی آمده اند. در مورد نام آلکا-بؤلوک در کاشغری و آلکاراوالی(آلکا-ائولی) در رشیدالدین، چنین نام مکانی دیده نمی شود، اما به نظر می رسد نام برخی از روستاها با آن مرتبط باشد. نام روستا های هالکا ائولی، هالکا آولووهالکا هاولو

ممکن است شکل های تغییر یافته آلکا ائولی باشد. حتی نام روستای هالکالی[۳۹] ممکن است مربوط به این قبیله باشد.

قبایل سالور، چاووندور، ایغدیر، یازیر، ایمور و قیرقین در تشکیل ترکمن‌های ماوراءالنهر نقش اساسی داشتند. از این میان سالور، ایمور و قیرقین هار نقش مهمی در اسکان آناتولی داشتند. یکی از قایی ها، بایندیرها و بیگدیلی ها که ترکمن های ماوراءالنهر را تشکیل می دهند، قایی ها قبیله ای است که بیشترین نقش را در فتح و اسکان آناتولی داشته است. بایندرها نیز به میزان قابل توجهی اسکان یافتند. تشکیلات پر نفوس کوچ نشین و ساکن از بیگدیلی ها نیز مشاهدا میشود. قبایلی که در مقایسه با سایر اقوام در آناتولی در وضعیت ضعیف تری دیده می شوند عبارتند از: قبایل پچنک، ییوا، بوگدوز، دودورغا، قیزیق، آلایوندلو. از قدیم الایام بین جمعیت های قبایل اوغوز تفاوت هایی وجود داشته است. برخی از قبایل پرجمعیت بودند، برخی با جمعیت کمتر.

افشارها پس از قبیله قایی (۹۴ نام مکان) در اسامی مکانهای قبایل اوغوز در قرن شانزدهم در رتبه دوم قرار دارد (۸۶ نام مکان) و نقش اصلی را در ترک شدن آناتولی ایفا می کنند. افشارها که در ترکیه و ایران طوایفپر جمعیتی دارند، یکی از ۵ طایفه ای هستند که حکومت داشتند. قینیق ها (۸۱ نام مکان) پس از افشار قرار می گیرد.

مشخص است که قایی، افشار، قینیق، بایندر و سالورها نقش اصلی را در فتح و استقرار در آناتولی داشتند.[۱۹]

[۳۹] امروزه محله ای در بخش اروپایی استانبول با اکثریت ترک آذربایجانی و شیعه است.

بخش اول تاریخ ترکمن های افشار

الف. نام افشار و معنی آن

نام ایل آوشار در فهرست های محمود کاشغری (قرن یازدهم) و فخرالدین مبارک شاه (قرن سیزدهم) افشار است. در فهرست‌های رشیدالدین (اوایل قرن چهاردهم) و یازیجی اوغلو (قرن پانزدهم) که به او استناد کرده است و ابوالغازی بهادر خان (قرن هفدهم) با نام افشار یاد شده است. در وقایع نامه های پیش از حمله مغول می توان به شکل آوشار برخورد. دو در قرون چهاردهم و هفدهم هر دو شکل در آناتولی دیده می شدند، اما نام آوشار بیشتر رایج است و تلفظ آن در زمان ما در سراسر کشور جای افشار را گرفته است. از سوی دیگر از قرن شانزدهم در منابع ایرانی به شکل افشار نوشته شده است و هنوز در میان طوایف و روستائیان متعلق به این طایفه به صورت افشار تلفظ می شود.[۲۰]

محمود کاشغری از افشار به عنوان ششمین ایل در کنار سایر اقوام اوغوز یاد می کند.[۲۱] به گفته رشیدالدین، آوشار یکی از ۵ قبیله است که حکمدارانی ارائه کرده اند. (بقیه قایی، یازیر، بیگدلی، ایمور. فقط ایمیر از اوچ اوخ ها است).[۲۲] معنی آن «چابک و مشتاق به شکار حیوانات وحشی» است.[۲۳] درعلی یازیچی اوغلو نیز به

معنای «جست وچالاک و مشتاق شکار، وحش و پرنده» است.[۲۴] ابوالغازی بهادرمعنی آن را «کسی که سریع کار می کند» می داند.[۲۵]

وامبری، یکی از دانشمندان معاصر، آوشار را در جایی «گردآورنده» و در جای دیگر «سرباز ضابط، مباشر» آورده است. گ. نمث نیز بیان می کند که آوشار از فعل «آوش» به معنای «اجازه دادن و اطاعت کردن» در ترکی کریمه-قزاق است، بنابراین افشار به معنای «اطاعت» است.[۲۶] زکی ولیدی توغان نیز می گوید که آوشار از «آوچی+اَر » آمده است، و بیان توماسچک به معنای «آوش=کام » ممکن نیست.[۲۷]

اما اگر از معنای مشتاق به شکار(آو) در کلمه آوشار شروع کنیم، باید ریشه کلمه را در کلمه آو جستجو کرد. بر این اساس باید از ریشه آو با پسوند (-ش-آر) تشکیل شده باشد. بدین ترتیب می پذیریم که آوشار از نام "آو" آمده است و این گونه تلفظ و فهمیده می شود.[۲۸]

ذکر یک نکته در اینجا خالی از لطف نیست. در ترکی قدیم صدای (ف،ر) وجود نداشت و این صداها در کلمات ترکی با صداهای (ب،پ) ادا می شدند. (ائب-ائو، بئرمک-وئرمک، بار-وار، اؤپکه-اؤفکه و...) بنابراین نام آفشار/آوشاردر واقع باید به صورت آبشار/آپشار باشد. اصل کلمه (آو) که منبع نام آوشاراست نیز باید (آب/آپ) باشد. معنای فعل «اپارماق» نیز مؤید این نظر است.[۲۹]

از این نظر نام افشار اولین بار در سالهای ۵۰۰ در قبل از میلاد یافت می شود. شهر و رودخانه نزدیک ناحیه هوپا در آرتوین توسط نویسندگان این دوره به نام آبساروس معرفی شده است. اسکیلاکس که کتاب خود را در ۵۰۸-۵۰۰ قبل از میلاد قبل از میلاد مسیح نوشته، نام شهر و رودخانه آن را آپساروس و آریانوس که در سال ۱۳۱ قبل از میلاد از این منطقه دیدن کرده، پلینیوس آبساروس را که در سال ۷۹ قبل از

میلاد درگذشته است، آپساروس معرفی کرده است. از آنجایی که در یونانی صداهای (ج،چ،ش) وجود ندارد و اگر پسوند مفرد «اوس» را حذف کنیم، فهمیده میشود که این کلمه آوشار شاخه بوزاوخ است که قبلاً به آن آپشار می گفتند.[۳۰]

در همان سال‌ها نام‌هایی مانند Karkın'et (ایل قارقین)، Azgur (قبیله یازقور=یازیر)، Tumanis(تومان=دومان)، Kalarç'et (ایل قالاچ=خلج)، Paçanek (ایل پچنک)، در میان نام مکان های اطراف یافت می شود.[۳۱]

همانطور که مشاهده می کنید در مورد معنای اسم آوشار نظرات و توضیحات مختلفی وجود دارد. در گویش عامیانه آناتولی واژه آوشار با معانی مختلفی به کار می رود.[۳۲]

افشار: ۱. متضاد چیزی(اسکی پازار–چانکیری)2 . سریع کار، چابک (لیسه هانی – دیاربکر، سیواس، اَرَغلی، ایلغین، عشایر حرمی و عزیزیه – قونیه).

آفشاری/آفشار: چاقوی کمری، گوه، چاقوی نوک تیز (روستاهای ایغدیر).

آفشارسیز: تصادفی (باغچه لی، بور–نیغده).

آوشار: در روز جمعه اول (چالتی–گلندوست – اسپارتا). ۲. یک قبیله اوغوز (پیناریاشی*کایسری، قادیرلی، کوزان، ساییم بیگ لی–آدانا)۳. ژاندارم سواره نظام (برکتلی، تاواس – دنیزلی، آرتووا، دودورقا، زیله، چاملی بئل و روستاهای آنها – توقات، چاکیرلار – قونیه). ۴. ماهر، مدبر (جبلی برکت–آدانا، گاوورداغی–غازی آنتب) غولار(معلق)(گملیک – بورسا). ۶. جوشش شدید ملاس قبل از پختن (قونیه). ۷. مخلوطی از پیاز، فلفل و ماست پخته شده در حین پختن ترهانه (در اطراف ائشمه – اوشاک).

به آوشار نیامدن: شیر دوشی دشوار پستاندار (قارص و اطراف آن).

آوشارلانماق/آفشارلاندیرماق: خشمگین کردن، بزرگ کردن موضوع، عصبانی شدن (المالی– آنتالیا).

شیردوشی آوشار: دوشیدن گوسفند به شیوه آوشار (قارس و اطراف آن). [۳۳]

اویشار : پستان حیوان بزرگ (ایریشلی-بایبورد، سلیم و ساری قامیش- قارص).

اویشارراماق: دوشیدن سریع حیوان بدون وقفه (ایریشلی-بایبورد، ، سلیم و ساری قامیش- قارص).

علاوه بر این، امروزه در بین ترکان چوواش کلمه ای مانند یاپشار وجود دارد. این همان آوشار است. معنای کلمه که به نظر میرسد حرف «ی» به آغاز آن افزوده شده، «دست باز و سخاوتمند» است.[۳۴] در ترکی قزاقستان نیز کلمه آپسار وجود دارد و معنای آن «کمی دیوانه، دیوانه، حمله» است.[۳۵]

ب. مُهر اونگونو، ، محل پروتکل

این عقیده وجود دارد که ترک ها برخی از حیوانات و پرندگان شکاری را مقدس می دانستند و آنها را نماد خود می دانستند. از سوی دیگر، در میان اوغوزها، هر یک از چهار قبیله نماد مشترکی ازپرنده ای شکارچی (گونه شاهین) داشتند. اینها اونگون نامیده می شدند.[۳۶] با این حال، ما می دانیم که اونگون ها تحت تأثیر مغول ها شاخته شده است.[۳۷] زیرا در کاشغری اونگون وجود ندارد و برای اولین بار رشیدالدین از آنها یاد می کند.[۳۸]

به گفته رشیدالدین و یازیجی اوغلو، پرنده قبیله آوشار (به همراه بیگدیلی، قیزیق، قارقین) پرنده خرگوش خوار (پرنده ای عقاب مانند اما کوچکتر و قهوه ای رنگ) است، [۳۹] به گفته ابوالغازی بهادر خان، این پرنده چوره –لاچین(شاهین) است.[۴۰]



همه اقوام اوغوز نیز طمغا/مُهرهای خاص خود را دارند. این مُهرها را بر روی حیوانات نقش می کردند، به عنوان نقوش فرش و قالیچه استفاده می کردند، روی دیوار خانه ها با اخرا نقاشی می کردند، برای دفع چشم بد و خوش شانسی بر روی برخی از لباس ها قرار می دادند، حتی بر روی سنگ قبرها، بناهای تاریخی، سازه ها و صخره ها حک می شد. و به عنوان علامت قبیله بر روی سکه های ضرب شده توسط دولت ها استفاده می شد.[۴۱]

به لطف این مُهرها متوجه می شویم که بناها و آثار به دست کدام قبیله ساخته شده است، امارت ها و دولت ها توسط کدام طایفه تأسیس شده اند و خانواده های مشهور که از نظر تاریخی اهمیت زیادی دارند، متعلق به کدام قبیله بوده اند. نشانه هایی که شبیه به شکل وارونه مُهر قبیله افشار است به عنوان نماد باروری در نقاط مختلف آناتولی استفاده می شود و بر روی سنگ قبرها نیز نقش بسته است. علامت قبرستان که افشارها برای «نظر» به کار می بردند، مشابه نقش روی بیرق چوبی آلتین–اوردو است.[۴۲]

مُهرهای قبیله آوشار;؟؟؟؟

در زمان‌های قدیم، قسمت‌هایی از گوشت گوسفندی را که قبایل اوغوز در جشنها می‌خوردند نیز به پایه خاصی می‌بستند. به این تکه ها سؤنوک (استخوان) می گویند. هر چهار قبیله مانند اونگون ها دارای یک سؤنوک مشترک است. سؤنوک پسران اولد.ز خان(افشار، بیگدیلی، قارقین، قیزیق) نیز اوماجای راست، یعنی قسمت استخوان لگن است.

جد قبیله	نام قبیله	قبیله های وابسته به اوغوز (خردکنندگان گوشت)	قبیله های غبروابسته به اوغوز (نگهدارندگان گوشت)
گون خان	کایی	بایات	سورکی
گون خان	آلکا ائولی	کارا ائولی	لالا
آی خان	یازیر	ییپار	کومی
آی خان	دودورغا	دؤغر	مورداشوی
اولدوز خان	آوشار	قیزیق	توروم‌چی
اولدوز خان	بیگدیلی	قارقین	قاراچوق
گؤک خان	بایبندیر	پئچنک	قازگورت
گؤک خان	چاوولدور	چئپنی	کانگلی
داغ خان	سالور	ائیمور	قالاچ
داغ خان	آلا یونتلو	اوره غیر	ته که
دنیز خان	ایغدیر	بوغدوز	قارلوق
دنیز خان	ییوا	قینیق	قیپچاق

ابوالغازی بهادر خان چنین توصیف می کند. «گون خان بالای چادر طلایی نشست. سر و پشت گوسفند و دنبالچه و سینه را جلوی او گذاشتنند. گفتند هر که خاقان است این سهم او باشد. خواجه ایرکیل بر آستانه داخلی نشست، سینه اش را تقسیم کرده و گفتند این سهم وزیران باشد. پسر بزرگ گون خان، قایی را در اولین چادر طرف راست نشاندند، مغز را با قاپ راست سهم او کردند، بیات آن را خرد کرد، سورکی اسب هایشان را نگه داشت. در چادر دوم آلکا ائولی را نشاندند، مغز استخوان دست راستش را سهم او قرار دادند، قارا ائولی آن را تکه تکه کرد، لالا اسب‌هایشان را نگه داشت. در چادر سوم، یازیر، پسر بزرگ آی خان را نشاندند، سردست راست را به اوسهم دادند، ییپار او را برید، کومی اسب هایش را نگه داشت. دودورغا را در چادر چهارم نشاندند، ران راست را به او سهم دادند، دوگر آن را قطع کرد، مورداشوی اسب های آنها را نگه داشت. در چادر پنجم، آوشار پسر بزرگ اولدوز خان را نشاندند. ران راست[۴۰] را سهم دادند. قیزیق آن را برید، تورومچی اسب هایش را نگه داشت و غیره...»[۴۴]

همانطور که مشاهده می شود آوشار یکی از قبایل پیشرو از نظر رسوم در سنت اوغوزها است. این که یکی از ۵ قبیله ای است که در میان ۲۴ قبیله حاکمیت را رهبری می کرد و در روایات اوغوز در دوران پیش از اسلام از آوشارها به عنوان "ایل" (دارای قدرت دولت ساز) یاد شده است، اهمیت آنها را در تاریخ ترکان آشکار می کند.

ج. آوشارها در منابع باستانی

[۴۰] احتمالا اشتباه چاپی است . بالاتر گفته شده که ران راست سهم دودورغا بود!

افشارها به صورت طایفه ای بزرگ و گسترده دیده می شوند که حتی قبل از اسلام نیز می توانستند حضور خود را نشان دهند. در قدیمی ترین روایات اوغوز از افشارها این معلومات موجود است:

«کؤل ارکی، خان ایل اوغوز، یک دختر داشت. او بسیار زیبا و قادر به انجام تمام کارهای پدر و مادرش بود. قورقوت به کول ارکی و تومان اعلام کرد و هفت شبانه روز عروسی گرفت و دختر کؤل ارکی را با اسباب و مهریه در خور سلاطین به تومان داد.

در همان زمان ایل آوشار،خانی به نام آینا خان داشت. آینا خان این دختر را برای پسرش می خواست. کؤل ارکی قبول کرده بود که دختر را بپذیرد به او بدهد. پس از شنیدن اینکه آینا خان دختر را به تومان داده است، لشکر کشید و به سمت کؤل ارکی حرکت کرد. کؤل ارکی نیز با لشکری بزرگ به مقابله پرداخت و آینا را شکست داد. پسر آینا را کشت و سربازان آوشار را شکست داد. آینا را تعقیب کرد و به خانه اش رسید و خوابیگ اهش را گرفت و شش ماه در آنجا زندگی کرد. آینا فرار کرد و به ایل دیگری رفت. کؤل ارکی سوگند یاد کرد، مردی را نزد آینا فرستاد و گفت: «این تو نبودی که این کار بد را انجام دادی، این پسر تو بود. او هم مجازاتش را گرفت. حالا ما با تو برادریم، بیا وطنت را داشته باش، من برمی گردم». رسول آمد و همه این سخنان را گفت. آینا باور کرد و آمد و به دیدار کؤل ارکی رفت. کؤل ارکی نیز خانه را به او تسلیم کرد و به وطن خود بازگشت».[۴۵]

.....

همانطور که از این روایات فهمیده می شود، افشارها قبل از اسلام به عنوان قبیله ای بزرگ و قدرتمند در درون ایل اوغوز دیده می شوند. سرزمینی بسیار پیر جمعیت و

مستقل و در راسشان خانی از نسب خود داشتند. این مهم است که خان افشار برای لشکر کشی و جنگ با خان دولت اوغوزبه اندازه لازم قدرتمند و شجاع بود و به عنوان شاخص این قدرت، دختر اوغوزخان را می خواست. بیایید در اینجا به این نکته نیز اشاره کنیم، در قدیم، دختر خواستن به معنای قدرت نمایی بود. اگر پادشاه دخترش را می داد به این معناست که مخاطب را به عنوان قدرت می پذیرفت و اگر نمی داد به این معنی بود که به اوتوجه نمی کند. دولت گؤک ترک با چنین رویدادی تأسیس شد. وقتی بومون قاآن دختر خاقان آوار را که مطیع او بود، خواستگاری کرد و چون وی دخترش را نداد، با جنک آوار ها را شکست داده ، به جای آن دولت خود را تأسیس کرد.

در بالا اشاره کردیم که نام آوشار اولین بار در قرن های قبل از میلاد مسیح در اطراف قفقاز دیده شده است. با توسعه امروزی معلومات به اطلاعات زیر می رسیم. در سال ۶۸۰ قبل از میلاد مسیح. ساکاها که کیمریان را از سرزمین خود بیرون کردند، بر قفقاز، آناتولی شرقی و ایران غربی تسلط یافتند. اگرچه مدتی فتوحات خود را به مصر گسترش دادند، با قتل خائنانه آلپ ار تونقا در سال ۶۲۴، آنها ضعیف شدند و دوباره به قفقاز عقب نشینی کردند. در جریان این فتح، قبایل ترک زیادی در اتحادیه ترک ساکا بودند و اینجا را موطن خود قرار داده و ساکن شدند.[۴۷]

از جمله طوایفی که در اینجا سکنی گزیده اند می توان به قبایل اوغوز مانند سالور، دوگر، یازیر، قیرقین، پچنک، بوغدوز و افشار اشاره کرد.[۴۸]

افشارها نیز در اتحادیه ترک ساکا، در دهه ۶۸۰ قبل از میلاد به قفقاز آمدند و در گرجستان، آذربایجان و منطقه وان ساکن شدند. در بالا ذکر کردیم که نام آوشار اولین بار در دهه ۵۰۰ قبل از میلاد دیده می شود. می دانیم که قصبه و رودخانه

مجاورآن واقع در شهرستان هوپا در آرتوین توسط نویسندگان این دوره به نام آبساروس معرفی شده است.

اوغوزها که در سال ۲۴۹ قبل از میلاد مسیح دولتی تأسیس کردند، با قبایل وابسته به اتحادیه ترک ساکا متحد شدند و با نام ارشاک ها (پارت ها) به تاج و تخت ایران رسیدند. آنها بر آناتولی شرقی، ایران غربی و قفقاز تسلط داشتند. وال-ارساک که در سال ۵۳ قبل از میلاد رومیان را در اطراف حران شکست داد و دولت ارشاکی کوچک را در مناطق فتح شده تأسیس کردکه به عنوان سدی در برابر حملات از طرف قفقاز و بیزانس عمل می کرد.[۴۹]

در سال ۲۲۶ میلادی ، اردشیر اول بنیانگذار سلسله ساسانیان، پس از نابودی دولت ارشاکی بزرگ، به ارشاکی های کوچک در آذربایجان و آناتولی شرقی حمله کرد. ارشاکی های کوچک تنها ۶۰ سال بعد (در ۲۸۷)، که با کمک رومی ها کاملاً بر کشور خود مسلط شدند، در زمان تریدات سوم (۳۰۵-۱۰) آنها رسما مسیحیت را پذیرفتند. در سال ۳۳۷ دوباره در معرض هجوم ساسانیان قرار گرفتند. ارشاکیان کوچک که تا زمان نابودی ساسانیان توسط عمر (در سال ۶۴۲) ۳۰۰ سال با ایرانیان (ساسانیان)، گرجی ها و بیزانسیان جنگیدند. در سال ۴۲۹ منقرض شد.[۵۰]

این دولت پس از فروپاشی ، به ۱۶ امارت تقسیم شد که یکی از آنها آردزر-اونی (سلسله عقاب داران) از سلاله آوشار بیگ (منطقه جواد گنجه[۴۱]) بود که در داستانهای دده قورقود ذکر شده است [۵۱] و اراضی آن بین وان و ارومیه بوده است (نام قدیمی این منطقه واسپورکان است). - دلیل این نامگذاری داشتن وظیفه حمل عقاب شکاری بود که از طرف وال-آرساک (۱۴۷-۱۲۹) قبل از میلاد) بنیانگذار

[۴۱] واقع در منطقه صابرآباد امروزی در جمهوری آذربایجان.

اشکانیان کوچک، به عهده آنها گذاشته شده بود. آردویز = حمل عقاب ، اونی = سلسله) [۵۲]

در سال ۹۰۸، والی آذربایجانی عباسیان، فرمانده ترک، ساچ اوغلو یوسف، هاچیک گاگیک پادشاه اردزر-اونی (۹۰۸-۹۳۸) را تاج گذاری کرد و آن را با لقب ملک به خود تابع کرد. [۵۳] آرئزر-اونی ها از سیستم قدیمی ترکی، سیستم دوگانه استفاده می کردند. گورگن هاچیک در شرق کشور و برادرش سنه کریم در غرب حکومت می کردند. پس از مرگ هاچیک در سال ۱۰۰۴، کل کشور به دست سنه کریم افتاد.[۵۴] شاه سنه کریم هوهانس (۱۰۰۳-۱۰۲۱)، نوه گاگیک، که از قلعه های وان و واستان (گِواش) به عنوان پایتخت های دوگانه (سنت ترکی قدیم) استفاده میکرد، در مقابل یورش های چاغری بیگ فرمانده سلجوقی در سال ۱۰۱۸ [۵۵] ، با ارتشی بزرگ برای تصرف این مناطق و تحکیم تسلط خود عازم شد، شکست سربازان خود را که قبلا نیز دو بار شکست خورده بودند، بدون اینکه در برابر سواره نظام با «موهای بلند» از «کمانهای بزرگ» بر سر او پرتاب می کردند، قادر به انجام کاری باشند را به پیشگویی هایی که یشوع پیامبر و کاتولیکوس قدیس اشکانی نرسس که خوانده بود و به آن ایمان داشت، مرتبط کرده و با توافق باسیل دوم پادشاه بیزانس منطقه وان را در سال ۱۰۲۱ با سیواس مبادله کرد. دز نهایت این امارت نشینی توسط سلجوقیان که آناتولی را در سال ۱۰۸۰ فتح کردند، به طور قطعی از بین رفت.[۵۶] کشیش مورخ ارمنی توماس آرتسرونی که در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم می زیست و در شمال قفقاز سفر می کرد از این تبار است.

قبیله افشار جوانشیر در منطقه اران-آلبانی-آوغانیا مسلط بودند و گرجستان نیز در محدوده آنها قرار داشت. در واقع، هنگامی که ارتش مسلمان-عرب گرجستان را فتح کرد (در سال ۶۴۲)، یک ترک مسیحی به نام امارت جوانشیر(متوفی در سال ۶۸۱ —

جوانشیریان به نام این حاکم نامگذاری شدند) در تخت حکومت بود.[۵۷] باز در این دوره ها می بینیم که خانات خزر به قفقاز یورش بردند و پس از تسلط بر بسیاری ازاقوام کوه های قفقاز، در سال های ۶۸۳-۶۸۹-۶۹۳ به گرجستان و ارمنستان حمله کردند. در زمان پادشاهان یووان گرجستان و جوانشیریان (بعد از سال ۷۱۸) خاقان خزر در تمایل ازدواج با سوزان، خواهر شاه چوانشیر گرجستان داشت، اما چون پاسخ مثبتی دریافت نکرد، فرمانده ارشد خود به نام بلوجان را به منطقه کاختِی و کارتال فرستاد. جوانشیر به این حملات پاسخ داد، اما شکست خوردو به همراه خواهرش سوزان اسیر شد و سوزان در راه بازگشت به داریال درگذشت و امارت جوانشیر ۷ سال در اسارت ماند.[۵۸]

افشارها منطقه اران (قره باغ) را موطن خود نگه داشته و تا زمان فتح سلجوقیان در اینجا ماندند. جوانشیرها در اینجا با افشارها که در زمان هولاکو خان حاکم ایلخانی به آناتولی آورده شدند و در زمان تیمور به قره باغ منتقل شدند، متحد شدند و در منطقه به جایگاه قدرتمندی رسیدند. بعدها، این آوشارها با پیوستن تشکیلات متعلق به برخی از قبایل ترک، نام اوتوز-ایکی جوانشیر (متشکل از ۳۲ قبیله) را به خود گرفتند.[۵۹] در اسناد آرشیوی عثمانی به صراحت آمده است که حضور جوانشیریها در منطقه به دوران قبل از اسلام باز می گردد.[۶۰]

این ترکان که در نواحی ذکر شده در دوره های قبل از اسلام ساکن شدند و توسط سات گریگور لوساوُریچ (دده قورقود) در سال ۳۰۵-۱۰ وارد مذهب گریگوری مسیحیت شدند و البته آوشارها که در میان آنها بودند، به ویژه آنهایی که در اطراف آران (قره باغ) زندگی می کردند و به ارامنه آرانی معروف بودند و موجودیت شان را در طول سالیان متمادی ادامه داشته اند. در جریان تهاجم روسها در سالهای ۱۷۲۱-۱۷۳۰، این ترکهای مسیحی که به دلیل اتحاد مذهبی خود به روسها کمک کردند، با

قاراچورلوها و سپس جوانشیرها در زنگزور جنگیدند. یکی از آنها کشیش آوشار بود که با یک گروه ۲۵۰ نفری وارد جنگ شد. اسامی این مسیحیان نیز ترکی بود (آوان، ساروخان، کاپلان، بایندور، دیلنچی، شاه قولو پسر باغری، پارسادان، آسلالماز قولو، واردان، بالی، قاراگوز، کیجی، تورونچ، ساری و غیره).[۶۱]

د- دوره اسلامی - دولت‌ها، حکومت‌ها و سلسله‌هایی که تأسیس کردند

در دوره ظهور و گسترش اسلام (۵۷۰-۷۵۰)، افشارها در ایغدیر و اردهان ساکن شدند.[۶۲] المقدسی، یکی از سیاحان قرن دهم، درباره روستایی به نام آوشار در مرز ترکیه درباره افشارها صحبت می کند که قبل از مهاجرت، قبیله ای پرجمعیت و مهم در ایل اوغوز بودند.[۶۳] محمود کاشغری می‌گوید: «برخی از ترکمن‌های ساکن در منطقه سیردریا و شمال این مناطق، اوغوزهایی هستند که در حاشیه رودخانه زندگی می‌کنند و به کشاورزی و تجارت مشغول هستند و به آنها یاتوک می‌گویند (تنبل)، افشارها هستند». [۶۴]

ترکمن های آوشار به همراه سایر اقوام اوغوز-ترکمن اسلام را پذیرفتند. در قرن یازدهم پس از تأسیس امپراتوری سلجوقیان به طور کامل از آسیای مرکزی جدا شدند و در سال ۱۱۳۰ به همراه سالورها به ایران، عراق، سوریه و آناتولی مهاجرت کردند. در نتیجه این مهاجرت، قرار گرفتن افشارها در رتبه دوم (۸۶ نام مکان) پس از قایی ها در آناتولی نشان می دهد که آنها یکی از مهم ترین اقوام در فتح و استقرار آناتولی بوده اند. به طوریکه یکی از مُهرهای متعلق به ۱۲ قبیله اوغوز در غار جوننی

در جنوب شرقی ارزروم متعلق به قبیله افشار است.[۶۵] افشارها در جریان این فتح نه تنها نظامی، بلکه مذهبی نیز جنگیدند و آناتولی را سرزمینی اسلامی کردند. شیخ یسوی به نام آوشار بابا را می شناسیم که از شاگردان احمد یسوی است و مقبره ای در نیاز آباد (ایران) دارد،[۶۶] به راحتی می توان حدس زد که این درویش-غازی های متعلق به افشارها در آناتولی نیز وجود دارند.

در دوره سلجوقیان ۳-۴ قبیله با فعالیت های خود در منابع از آنها شده که یکی از آنها افشارها هستند. ورود دسته جمعی افشارها به آسیای صغیر با آق سونقور و پسرش عمادالدین زنگی در اواخر قرن یازدهم آغاز شد و آنها در شمال سوریه و عراق تسلط داشتند. توده دیگر در اوایل قرن دوازدهم بیش از ۴۰ سال در منطقه خوزستان ایران تحت اداره ارسلان و قوشدوغان حکومت کردند.[۶۷] افشارها در زمان خوارزمشاهیان طایفه ای بسیار پرجمعیت و ثروتمند بوده اند و در نواحی همدان ـ احلات زندگی می کرده اند و جلال الدین خوارزمشاه غنایم فراوانی از آنان دریافت کرده است.[۶۸] اولین افرادی که آمدند و در ناحیه بسنی آدی یامان و اطراف آن ساکن شدند، گروهی از این آوشارها بودند (حدود سال ۱۲۰۰)، نوادگان افشارها هنوز در مرکز شهرستان زندگی می کنند و قبیله هوویدی در برخی از روستاهای اطراف ساکن شدند.[۶۹] علاوه بر این، می دانیم که گروهی از افشارها در منطقه عربان غازیانتپ، درست در جنوب، ساکن شدند. آنها هنوز اکثریت خود در عربان را حفظ کرده اند.[۷۰]

یکی از قبایل آوشارها که همراه با جلال الدین خوارزمشاه به آناتولی آمد، در مالاتیا اقامت گزید، سپس به غرب مهاجرت کرد و امارت گرمیان را در کوتاهیه تأسیس کرد. گرمیانها در حالی که هنوز در اطراف مالاتیا بودند در مناطق الازیگ و تونجلی نیز ساکن شدند.[۷۱] مطالعات زبانی که امروزه در نواحی کبان، باسکیل و آغین

الازیگ انجام شده است نیز نشان می‌دهد که ویژگی‌های زبان افشاری در این منطقه موجود است.[۷۲] مطالعات زبان در منطقه مالاتیا نشان داد که ویژگی های زبان افشار در مقام اول قرار دارد. بیگ ذریم که آوشارهای ذوالقدر نیز در این منطقه ساکن شدند.[۷۳] ، دیدن نام مکان های متعلق به برخی از قبایل آوشار در دهه ۱۵۶۰در منطقه مالاتیا دلیلی بر این امر است. اسله مه ز (کیچیک حاجیلی)، بحری (جوباس، موشار،کدربیت و کئیسون. آخرین روستا هنوز در منطقه بسنی وجود دارد)، آوشار (آرقاوون و پاغنیک)، دلولر (قارا حصار)، رجب)پاغنیک(سلمانی سفلی و علیا (کیچیک حاجیلی).[۷۴]

افشارها در حکومت دانشمندیاان[۷۵] و حکومت‌های ارتوقی[۷۶] که در آناتولی تأسیس شده بودند، فعال بودند. افشارها که با فروپاشی زنگی ها به جنوب آناتولی مهاجرت کردند، دولت قارامانیان را در اینجا تأسیس کردند و برخی از آنها از تأسیس سلطنت ذوالقدری ها حمایت کردند. [۷۸] در زمان سلیمان نوه بایرام بیگ که در سال ۱۳۹۷ گیرسون را فتح کرد، اسکان تعداد قابل توجهی از آوشارها در منطقه اردو فراهم شد.[۷۸] از سوی دیگر، قبایل افشار در گیرسون، آلوجرا (گیرسون)، شیران (گوموشخانه)، سوشهری (روستاهای آوشار و آکشار و اطراف آنها و منطقه تموزارا) مستقر شدند.[۷۹] در واقع افشار تپه و هَرِک داغی در شبین قاراحصار به نام آنها نامگذاری شده است. یکی از آهنگ های محلی گیرسون نیز آوشارلی نام دارد. رمضان بیگ، بنیانگذار امارترمضان اوغول‌لاری، افشارها را در منطقه چوکوروا در فلات اوزون و شهرستان روم ساکن کرده بود.[۸۰] افشارها نقش مهمی در دولت های قاراقویونلو و آق قویونلو داشتند.[۸۱] پس از نزول آق قویونلوها به حوضه فرات (دهه ۱۳۵۰)، افشارها که از جمله آنها بودند در مالاتیا و

آدی یامان ساکن شدند. برخی از ساکنین منطقه بسنی آدیامان در اثر فشارها گریختند و با کشتی هایی از بافرا به قفقاز رفتند.

پس از تأسیس دولت صفوی، افشارهای آناتولی در تعداد زیاد به ایران رفتند و قدرت زیادی یافتند و در نتیجه نادرشاه به جای صفویان سلسله افشار را تأسیس کرد. در قرن شانزدهم تعداد قابل توجهی از افشارها در خط موش، احلات، ملازگرد و دوغو بایزید مستقر شدند. این که آوشارها به ویژه در میان ترکان غربی بسیار تأثیرگذار بودند، در موسیقی ترک نیز نمود پیدا کرد. سه سبک اصلی در موسیقی محلی ترکیه وجود دارد. یکی از آنها گرایلی است که ناحیه شمالی (کریمه- قفقاز) را در بر می گیرد و دیگری بایاتی است که نواحی شرقی (ایران-آذربایجان-عراق) را در بر می گیرد، سبکی که در آناتولی خوانده می شود آوشاری نام دارد. به علاوه، نظام موسیقی محلی در آناتولی را ترکمن یا اوشار نامیده می شود.

همانطور که از این اطلاعات می توان فهمید، آوشارها تنها قبیله اوغوز هستند که به قول مرحوم فاروق سومر در تاریخ ما نقشی مستمر داشته اند. از این حیث، هیچ قبیله اوغوز را نمی توان با آنها مقایسه کرد.

افشارها با داشتن جمعیت زیاد، تأثیر مداومی در اسکان در آسیای صغیر داشته اند. نمی توان تصور کرد که قبیله ای با چنین ساختاری نتواند دولت ایجاد کند. افشارها در زمان ها و مکان های مختلف دولت ها و امیرنشین ها و سلسله های بسیاری ایجاد کردند، در بسیاری از حوادث مهم دست داشتند و نامشان تا زمان ما باقی مانده است.

۱. اتابکان موصل (۱۱۲۷-۱۲۶۲)

افشارها اولین بار در اواخر قرن یازدهم تحت حکومت آق سونقور به سوریه آمدند.[۸۳] آق سونقور پسر بیگ یکی از قبایل افشار اوغوز آلتورقان بیگ است.[۸۴] در حالی که گفته می شود آق سونقور ممکن است اصالتاً قپچاق باشد[۸۵]، همچنین ادعا می شود که او قطعاً افشار نیست.[۸۶] آق سونقور که مملوک سلطان ملکشاه بزرگ سلجوقی بود، به همراه افشارهای تحت حکومت خود ابتدا به آلپ ارسلان و با مرگ او به ملکشاه پیوست. او در لشکرکشی ملکشاه به سوریه شرکت کرد. او در سال ۱۰۸۵ موصل را تصرف کرد و به سلسله اوخ آیلی پایان داد. در نتیجه فتح حلب با لقب قاسم الدوله (۱۰۸۷) به والیگری حلب منصوب شد. ملکشاه اداره سوریه را به برادرش توتوش سپرد و او را مأمور کرد تا علیه فاطمیان در مصر لشکرکشی کند. او می خواست که آق سونقور و بوزان، امیر اورفا با نیروهای خود به توتوش بپیوندند. با این حال، هنگامی که ارتش به طرابلس–دمشق آمد، آق سونقور با اختلاف پیش آمده بین وی و توتوش لشکر را ترک کرد. توتوش هم مجبور شد از لشکرکشی دست کشیده و برگردد. پس از مرگ ملکشاه (۱۰۹۲)، توتوش که وارد جریان مبارزه برای سلطنت شده بود، ابتدا به حلب لشکر کشید و آق سونقور را تحت سلطه خود درآورد. با این حال، آق سونقور که با توتوش اختلاف داشت، همراه با بوزان جانب برکیاروق، وارث واقعی تاج و تخت سلجوقی را گرفت. توتوش نتوانست خطر جنگ با برکیاروق را در نظر بگیرد، به سوریه بازگشت. پس از مدتی به حلب آمد و به آق سونقور که فکر می کرد در زمان حساسی به او خیانت کرده، اعلام جنگ کرد. آق سونقور که نتوانست از برکیاروق کمک بگیرد، شکست خورد و توسط توتوش کشته شد.[۸۷]

با مرگ آق سونقور پسرش زنگی، بنیانگذار اتابیکی موصل، جای او را گرفت. محمود سلطان سلجوقی عراق در سال ۱۱۲۷ زنگی را والی موصل و اتابک دو

پسرش منصوب کرد. پس از آن زنگی با نام «عماد الدین» شناخته شد. زمانی که زنگی بر موصل تسلط یافت، کوشید تا دولت بزرگ و قدرتمند ترک را تأسیس کند.[۸۸] در این دوره جهان اسلام با جنگ های صلیبی سر و کار داشت. زنگی اولین دولتمرد ترک بود که دریافت که مبارزه مؤثر با صلیبیون تنها با اتحاد سیاسی امکان پذیر است.[۸۹] به همین دلیل سنجار حابور و اطراف آن، نصیبین و حران و سپس حلب را تصرف کرد (۱۲۸). او در سال ۱۱۳۰ حما را تصرف کرد. در همان سال او آرتوقیان را شکست داد و تسلط خود را در شمال سوریه و جنوب شرقی آناتولی مستحکم کرد. پس از آن، منطقه شهر زور (کرکوک)، شهر ترکمن‌ها (۱۱۳۹) و سران کرد را شکست داد و اطراف حکاری را تحت فرمان خود درآورد. او شهر عمادیه را که امروز به مرز ترکیه در شمال عراق نزدیک است، تأسیس کرد.

با شکست مجدد ارتوقیان، وارد آمِد (دیاربکر) شد و با شرط ایراد خطبه ابه نام وی، شهر را پس داد (۱۱۴۱). متعاقباً آتابکی بؤری را وادار به پذیرش حاکمیت خود کرد. در مورد مبارزه با صلیبیون، او در سال ۱۱۳۰ نیروهای صلیبیون از جمله پادشاه اورشلیم را شکست داد و قلعه اساریب را تصرف کرد. لشکر او به فرماندهی ساوار برای دومین بار صلیبیان به فرماندهی فولک پادشاه اورشلیم را شکست داد (۱۱۳۷). سپس او شهرستان صلیبی اورفا را که کشورش را به دو بخش تقسیم می کرد و در مسیرهای تجاری مهم قرار داشت ، فتح نمود (۲۴ دسامبر ۱۱۴۴). سقوط اورفا به جنگ صلیبی دوم منجر شد. اگرچه زنگی هر از گاهی با خلفای سلجوقی و عباسی درگیری داشت، اما عموماً روابط خوبی برقرار کرد.[۹۰]

همانطور که مشاهده می شود، در عین حال که بین النهرین و شمال سوریه را تحت یک حکومت واحد متحد کرد، جنگ های موفقیت آمیزی را نیز علیه صلیبیون به راه انداخت. او به این ترتیب توانست از ترکمن ها که نیروهای پرشور اسلام بودند، بهره

فراوان برد. او که قلعه جابر را که در دست زنگی اوخ آیلی ها بود محاصره کرده بود و در انتظار تسلیم شدن آن بود، به دست یکی از نگهبانان کشته شد (۱۱۴۶). [۹۱] پس از مرگ او، کشورش به دو قسمت تقسیم شد. نورالدین محمود در سوریه با مرکزیت حلب و سیف الدین غازی در الجزیره با مرکز موصل حاکم شدند. شاخه سوم خانواده به مدت پنجاه سال در سنجار حکومت کردند.

شعبه موصل: پس از مرگ زنگی پسرش سیف الدین غازی آتابک شد. او با برادرش نورالدین محمود در حلب به توافق رسیده، هم در مسائل داخلی و هم در مبارزه با صلیبیون به طور مشترک عمل کردند. سیف الدین در سال ۱۱۴۹ درگذشت. جانشین وی برادرش قطب الدین مودود شد. در این میان، اگرچه با نورالدین محمود اختلاف پیش آمد، اما با دادن حمص و رقه به نورالدین، مشکل حل شد. پس از آن دو برادر با صلیبیون مبارزه کردند. هنگامی که نورالدین صلیبیان را در حارم شکست داد (۱۱۶۴)، مودود با او بود. مودود در سال ۱۱۶۷ به سوی صلیبیون لشکر کشید و با کمک نورالدین بسیاری از نقاط را تصرف کرد. پس از مرگ مودود در سال ۱۱۷۰ (قبر او در منطقه جیزره ماردین است)، پسرش زنگی دوم خواست جای او را بگیرد. اما سیف الدین غازی دوم در برابر او ایستادد. با مداخله نورالدین محمود، موصل به سیف الدین غازی دوم و سینجار به زنگی دوم داده شد. نورالدین نصیبین و حابور را نیز گرفت. سیف الدین غازی دوم در لشکرکشی های نورالدین با صلیبیون شرکت داشت. پس از مرگ نورالدین تهدید صلاح الدین ایوبی را احساس کرد و با او جنگید، اما شکست خورد (۱۱۷۶). او به زودی درگذشت. برادرش عزالدین مسعود اتابک شد. وی با مرگ اسماعیل حاکم حلب این مکان را تصاحب کرد، اما با پیشنهاد زنگی دوم حاکم سنجار، حلب را با سنجار معاوضه کرد. او پس از تلاش‌های صلاح‌الدین برای تصرف حلب و اورفا، حمص، رقه، سوروچ و نصیبین با ارتوقیان و

اهلات‌شاهیان ائتلاف کرد، سپس موصل را محاصره کرد و سنجار را در سال ۱۱۸۲ تصرف کرد. اما صلاح الدین آمِد (دیاربکر) را تصرف کرده، به سمت حلب حرکت کرد. با زنگی دوم حاکم شهر توافق کرد و حلب را به صلاح الدین واگذار شد و در عوض سنجار و اطراف آن را تصرف کرد. اگرچه صلاح الدین دو بار دیگر در سال ۱۱۸۵ موصل را محاصره کرد، اما نتوانست آن را تصرف کند. عزالدین مسعود متوجه شد که نمی تواند با صلاح الدین کنار بیاید و با او توافق کرد و شهر زور (کرکوک) و بالاتر را به صلاح الدین سپرد و تابع او شد. مسعود اندکی پس از مرگ صلاح الدین در سال ۱۱۹۳ درگذشت و پسرش نورالدین ارسلان شاه جانشین وی شد.
ارسلان شاه پس از تصرف نصیبین توسط زنگی دومبا او و پسرش قطب الدین محمد که پس از مرگش جانشین او شد، جنگید و نصیبین را تصرف کرد. با آمدن کمک از طرف ایوبیان، شهر را ترک کرد و به موصل بازگشت (۱۱۹۸). امیرعادل ایوبی نیز ماردین را محاصره کرد. ارسلان شاه به کمک قطب الدین محمد و ارتوقیان آمد و ایوبیان را شکست داد (۱۱۹۹). پس از آن، ارسلان شاه که بار دیگر برای نصیبین با قطب الدین جنگید، شکست خورد و به موصل عقب نشینی کرد (۱۲۰۴). با اینکه ارسلان شاه در برخی از وقایع با سران ترکمن منطقه درگیر بود، در سال ۱۲۱۱ درگذشت. به نظر می رسد که در زمان قاهر که جایگزین او شد، اتفاق مهمی رخ نداده است. در این دوره، بدرالدین لولو به امور دولتی رسیدگی می کرد. پس از مرگ قاهر در ۱۲۱۸، ارسلان شاه دوم جانشین او شد. او زنگی سوم حاکم سنجار را که در سال ۱۲۱۹ برخی از زمین های او را تصرف کرد، در سایه ملک اشرف از ایوبیان شکست داد، اما در همان سال درگذشت. به جای او برادر سه ساله اش، نصیرالدین محمود، از طرف لولو جایگزین او شد. پس از آن لولو در برابر دشمنان خود از اشرف ایوبی کمک گرفت. اشرف در سال ۱۲۲۰ سنجار را تصرف کرد و به

حاکمیت زنگی در اینجا پایان داد. با مرگ محمود در سال ۱۲۲۲، بدرالدین لولو به عنوان اتابک منطقه منصوب شد و شاخه زنگیان در موصل نیز از بین رفت.[۹۲]

شعبه حلب: نورالدین محمود، یکی از درخشان ترین چهره های جهان ترکی-اسلامی قرون وسطی، جنگ های موفقی را علیه صلیبیون به راه انداخت. او به همراه برادرش سیف الدین غازی که حاکم موصل بود و مودود در مبارزه با صلیبیون وارد عمل شد و در اتحاد جبهه اسلام علیه صلیبیون کوشید. نورالدین بار دیگر اورفا را که در سال ۱۱۴۶ به تصرف صلیبیان درآمده بود، فتح کرد. سال بعد آرتاک و اطراف آن را تصرف کرد. در جنگ صلیبی دوم با صلیبیونی که دمشق را محاصره کرده بودند، به همراه برادرش سید الدین جنگید. او قلعه آریما را تصرف کرد و صلیبیان را در یاغرا شکست داد. او امارت ریموند انطاکیه را در سال ۱۱۴۹ کشت. سپس قلعه فامیا را تصرف کرده و دمشق را از دست بؤری ها گرفت. [۹۳] شهرت نورالدین محمود که با گردآوری بین النهرین علیا، آناتولی جنوب شرقی و سوریه تحت حکومتی واحد، سلطنت خود را اعلام کرد(۱۱۵۳) ، به حدی افزایش یافت که سلسله سلجوقیان را تحت سایه خود قرار داد.[۹۴] وی با اعزام صلاح الدین ایوبی به مصر، نابودی خلافت فاطمی را که آرزوی سلجوقیان بود و موجب دوگانگی در جهان اسلام بود، تضمین کرد.[۹۵] او بودوین سوم پادشاه اورشلیم را شکست داد (۱۱۵۷). اگرچه در ۱۱۵۸ از صلیبیون شکست خورد، اما در حارم (۱۱۶۴) آنها را شکست داد. او مرعش و گؤکسون را در سال ۱۱۷۳ از سلجوقیان گرفت، اما با قلیچ ارسلان دوم به توافق رسید و شهرها را پس داد. نورالدین در سال ۱۱۷۴ در دمشق درگذشت. پسرش اسماعیل جانشین وی شد. در این دوره صلاح الدین ایوبی به تدریج تصرف سرزمین های کشور را آغاز کرد. زنگی ها در مبارزه با صلاح الدین موفق نشدند. اسماعیل

وقتی بیمار شد، وصیت کرد کشورش را به عزالدین مسعود، حاکم موصل داده شود. با مرگ او در سال ۱۱۸۱، شاخه حلب به پایان رسید.[۹۶]

با تأسیس اتابکی موصل، افشارها به صورت توده ای متحد شدند و قدرتی را مستقل تشکیل دادند. در این زمان افشارها کار در سطوح بالای دولتی را آغاز کردند. یکی از مساجد ۱۵ گانه در بازار ترکمن حلب، مسجد آوشار نام دارد و مدرسه آوشاریه که توسط عزالدین آوشار، یکی از ترکمن های یاروقلو، ساخته شده، حضور آوشار را در منطقه نشان می دهد.[۹۷] علاوه بر این، آنها با پرورش شخصیتی مانند صلاح الدین ایوبی، تضمین کردند که منطقه پس از آنها در برابر صلیبیون زنده بماند. زمانی که نورالدین محمود در سال ۱۱۷۳ مرعش و گؤکسون را تصرف کرد، حدس می‌زنیم که توده‌های قابل توجهی از آوشارها در مرعش و سیواس ساکن شدند؛ این افشارها هستند که در دهه ۱۲۵۰ در اطراف مرعش زندگی می‌کردند و به سمت ایچ-ال سرازیر شدند.[۹۸] همچنین می دانیم که قارامانی ها در سیواس زندگی می کردند.[۹۹] در نتیجه حمله مغول ها، آوشارها اینجا به جنوب آناتولی مهاجرت کردند و با کمک سایر قبایل ترکمن، امارت قارامانیان را تأسیس کردند.[۱۰۰] ما همچنین می‌دانیم که زنگی‌ها در داخل امارت آرتوقلو(در جنوب شرقی آناتولی تأسیس شد و مرکز آن ماردین بود) فعالیت داشتند.[۱۰۱] امروزه روستاهای با نام زنگی در شرق و جنوب شرقی آناتولی و آناتولی مرکزی یادگاری از این آوشارها هستند.

۲. شوملا و دولت آن (۱۱۵۵-۱۱۹۵)

در آغاز قرن یازدهم و پایان قرن دوازدهم آوشارها به فرماندهی ارسلان به منطقه خوزستان ایران آمدند.[۱۰۲] آنها (به همراه سالورها) از دشت قیپچاق (قبایل سیحون) در نتیجه تسلط و فشار قاراختائیان مغولی بر ترکستان به اینجا مهاجرت کردند. در سال ۳۶-۱۱۳۵ تعداد زیادی ترکمن در خوزستان زندگی می کردند و جامعه آوشاری بزرگی در آنجا وجود داشت. در رأس آوشارها یعقوب پسر ارسلان قرار داشت. سونقور پسر مودود، یکی از سالورهایی که با آوشارها آمد و در کهگیلویه زندگی کرد، در سال ۱۱۴۹ شیراز را گرفت و دولت سالغوری را تأسیس کرد.[۱۰۳] با اینکه یعقوب بیگ چندین بار برسونقور لشکر کشید تا منطقه فارس را از او بگیرد و او را تابع خود کند، اما شکست خورد. پس از مرگ یعقوب بیگ، شوملا را در راس افشارها می بینیم. نام اصلی شوملا آی دوغدو و پدرش قوش دوغان بود. شوملا در زمان یعقوب بیگ بر بخشی از خوزستان و لرستان حکومت می کرد.[۱۰۴] در زمان او افشارها به قدرتی مهم تبدیل شدند. به طوری که؛ هاس بیگ، یکی از امیران معروف، حاجیبی (بیلربی) سلطان مسعود سلجوقی، با شومله دوستی برقرار کرد و برای جلب حمایت افشارها که در آذربایجان بسیار قدرتمند بودند، تلاش کرد موقعیت خود را تقویت کند. او فرمانده او در شوملا بود. وقتی هاس بیگ کشته شد با هوشیاری خود را نجات داد و به خوزستان بازگشت. اما در غیاب او، ملک شاه از سلجوقیان منطقه را تصرف کرده بود.[۱۰۵] علاوه بر این، خلیفه عباسی می خواست این مکان را تصاحب کند. او بلافاصله وارد عمل شد. ابتدا لشکر خلیفه را شکست داد و فرمانده او را اسیر کرد. سپس فرستاده ای به بغداد فرستاد و عذرخواهی کرد. پس از حل مسئله با عباسیان، مالک شاه را از منطقه خارج کرد و به تنهایی حاکم شد.[۱۰۶] شوملا با حمایت از کردها به نام لر (این کردها خود را گوللو می نامیدند. آنها از شهر لولان ترکستان آمده بودند و ترکانی مانند افشار، بیگدیلی، چاغاتای،

قره باغی در میان آنهاها بودند) در لرستان شمالی و غربی پایه های یک اتاامارت کوچک (۱۱۸۴-۱۵۹۷) را بنا نهاده و این منطقه را تحت کنترل خود درآورد.[۱۰۷]

در سال ۱۱۵۶، زمانی که بین سلطان محمد سلجوقی و خلیفه اختلاف افتاد، وی بغداد را محاصره کرد، ملک شاه با تلاش های خلیفه قیام کرد و استقلال خود را در همدان اعلام کرد. شوملا به عنوان طرفدار ملک شاه به همدان آمد. سال بعد شوملە، قایماز امیر خلیفه را شکست داد و او را زندانی کرد و نزد سلطان محمد فرستاد. پس از آن، خلیفه لشکری برعلیه شوملە فرستاد، اما شوملە با این لشکر نجنگید. ملک شاه که در سال ۱۱۵۹ بی کشور مانده بود وارد خوزستان شد و شوملا را شکست داد و سپس وارد فارس شد و زنگی (سالغوری) را تصرف کرد. شوملا و زنگی با پیوستن به ملکشاه نزدیکترین امیران آنها شدند. در همان سال، ملک شاه که همراه شوملا و زنگی به اصفهان آمد تا با مرگ سلطان محمد به سلطنت برسد، مسموم شد و کشته شد.

ارسلان شاه به سلطنت سلجوقی رسید، شوملا همراه با زنگی، ارسلان شاه را به عنوان فرمانروا شناخت و اتابیگ پسر ملکشاه شد. شنکا اوغلو برادرزاده شوملە، از کشته شدن دامادش، والی بصره، به دست خلیفه خشمگین شد و بصره و واسط را غارت کرد (۱۱۶۶). اگرچه کوتلو پارس، والی خلیفه در واسط به شنکا اوغلو لشکر کشید، اما شکست خورد و کشته شد. شنکا اوغلو سال بعد دوباره بصره را غارت کرد.
شوملە به بغداد آمد و از خلیفه زمین خواست. اما زمانی که برادرزاده اش قلیچ از نیروهای خلیفه شکست خورد و اسیر شد، بازگشت. در سال ۱۱۶۹، سربازان شوملا را، به دلیل رفتار بد زنگی سالغوری با سربازانش به کشور فراخواندند. با اینکه شوملا زنگی را شکست داد و فارس را به دست آورد، واکنش بدی به مردم نشان داد و به

دلیل اینکه برادرزاده‌اش شنکا اوغلو کشور را غارت کرد، مجبور شد فارس را ترک کند.[۱۰۸]

شوملا که بر خوزستان و اهواز مسلط بود، می خواست نهاوند را نیز تصرف کند. از ایل دنیز، اتابیگ سلجوقی این مکان را در ازای پول خواست، اما نتوانست آن را بدست آورد. پس از مرگ ایل دنیز در سال ۱۱۷۵، شنکا اوغلو نهاوند را تصرف کرد. سال بعد، شنکا اوغلو توسط نیروهای خلیفه در نزدیکی بغداد شکست خورد و کشته شد. اندکی بعد شوملا به سوی عده ای از ترکمن ها لشکر کشید. ترکمن ها که از اتابک پهلوان کمک گرفتند، شوملا را شکست دادند و او را به همراه برادر و برادرزاده اش اسیر کردند. شوملا چند روز بعد د آثر جراحاتش درگذشت (۱۱۷۶).

شوملا شخصیتی شجاع، باهوش و بادرایت بود. با این فضائل در خوزستان و برخی مناطق همجوار از جمله بخشی از لرستان حکومتی امارت ایجاد کرد. پس از شومله، پسرش شرف الدین امیران جای او را گرفت. پس از مرگ سلطان ارسلان شاه، برادرش محمد با تشویق امیران به اصفهان رفت تا به سلطنت برسد. اگرچه کاوشوت پسر قایماز و برخی از امیران از محمد حمایت کردند، اما اتابک پهلوان بر محمد پیروز شد. او نیز به امیران گریخت، اما امیران که از پهلوان ترسیده بود، او را به کشور راه نداد. او با این حرکت رضایت پهلوانان را به دست آورد. در زمان سلطنت وی، مدت زیادی از پسران شوملا خبری در دست نیست. به نظر می رسد این با یک دوره آرامش در کشور مربوط است که درگیر حوادث سیاسی نمی شود. پس از مرگ سو-سیان که پس از امیران به قدرت رسید (۱۱۹۴)، علی در نبرد برای تاج و تخت بین پسرانش علی و نصرالدین به قدرت رسید. درخواست کمک برادرش از خلیفه، پایان حکومت او را به همراه داشت. در سال ۹۵-۱۱۹۴ سپاه خلیفه به خوزستان حمله کرد و خاندان شومله را گرد آورد و به بغداد برد. بنابراین، این امارت در تاریخ محو

شد. افشارها ۴۲ قلعه در خوزستان و لرستان داشتند. همچنین معروف است که پسران شوملا سکه ضرب کرده اند.[۱۰۹]

۳. دولت قارامان اوغول‌لاری(۱۲۵۰–۱۴۸۷)

قبیله قارامان و قارامان اوغول‌لاری که از قبیله افشار اوغوزها هستند، در جنوب آناتولی مرکزی تأسیس شدند و بزرگترین و مستدام ترین حکومت‌های ترکمن آناتولی پس از عثمانی‌ها هستند. تاج و تخت قارامان یک دولت به حساب می آمد تا یک بیگ نشین. دولتی که توده اصلی آن افشارها بودند، قبایل مغولی مانند تورقوت، بایبورد، کوسون، گؤگوز، وارساق، سالور و قاچارها را همراه با ساماگار، چای قازان و باریمبای، مغول های ترک شده، در اطراف خود گرد آورد.[۱۱۱]

بخشی از قبیله قارامان را در ماوراءالنهر در اواسط قرن دوازدهم و بخشی را در منطقه آذربایجان (اران، گنجه، بردع) با عنوان قبیله قاراقویونلو می بینیم[۱۱۲] و وجود آنها تا به امروز باقی مانده است.

برخی دیگر از حمله مغول فرار کردند و به آناتولی آمدند و توسط سلطان سلجوقی علاءالدین کیقباد (۱۲۲۸) در ارمنک ساکن شدند. در این میان، اکثریت ترکمن های مرزدار را قارامانیان تشکیل می دادند.[۱۱۳] قارامانی ها قبل از آن در سمت سیواس بود.[۱۱۴] در این میان، نورالدین پسر سعدالدین (نوره صوفی ۵۵–۱۲۳۰) که رئیس قبیله قارامان بود، وارد فرقه بابایی شد و با سلجوقیان مبارزه کرد. (مورخان سلجوقی و عثمانی، نوره سوفی را یک نوکیش ارمنی معرفی کردند که به عنوان یک معدنچی زغال سنگ در ارمنک کار می کرد تا قارامانی ها را که با آنها دشمنی داشتند، تحقیر

کنند. اولین کسی که این ادعا را مطرح کرد، مورخ سلجوقی ابن بی بی بود. با این حال، نوره صوفی را به عنوان یک فرمانروای اشرافی ترکمن می‌بینیم. او اَرَغلی را از مسیحیان گرفت و آن را پایتخت کرد و به سیلیفکه حمله کرد و تکفور آن را کشت.[۱۱۶]

در این زمان (۱۲۵۴) اسلام بیگ افشار که منسوب به قارامانیان بود، شهر کراججا (قیز قالاسی) را بین سیلیفکه و مرسین غارت کرد و پس از مرگ او ساروم بیگ دوباره به این شهر یورش برد. این آوشارها میتوانند افشارهای منسوب به قارامانی ها و یا افشارهایی باشند که در سال ۱۲۵۰ در کوهستان های مرعش ساکن بودند و اقدام به غارت اطراف ایچ-ائل کردند. (می بینیم که آغاچ اری ها که از ترکمن های منطقه مرعش هستند نیز در سال ۱۲۵۸ از مرعش به ایچ-ائل و آنتالیا هجوم آوردند).
هنگامی که نوره صوفی در حدود ۱۲۵۵ درگذشت، قارامان بیگ جای او را گرفت. قارامان بیگ به ارمنک، موت، گلنار و سیلیفکه حمله کرد و ارمنک را گرفت و پایتخت کرد. گسترش نفوذ قارامانی ها قیلیچ ارسلان سلجوقی سلطان چهارم. را اذیت کرد. او با آنها رابطه خویشاوندی برقرار کرد و قلعه لارنده (قارامان) را بخشید. اما قارامان بیگ که از مجازات برخی از سرداران مرزی خود نگران بود، همراه با برادرانش زینالحج و بونزوز با نیرویی ۲۰ هزار نفری به قونیه لشکر کشید. سپاه سلجوقیان به فرماندهی معین الدین پروانه، قارامانیان را در مقابل قلعه گئوله شکست دادند. اگرچه قارامان فرار کرد، اما برادرانش در قونیه دستگیر و اعدام شدند.[۱۱۹]
قارامان بیگ در حدود سال ۱۲۶۲ درگذشت و پسرش محمد جانشین او شد. از سوی دیگر، سلجوقیان بدرتین هوتنی را به عنوان والی منطقه قارامان و ارمنک منصوب کردند.و آنتالیا هجوم آوردند). هنگامی که نوره صوفی در حدود ۱۲۵۵ درگذشت، قارامان بیگ جای او را گرفت. قارامان بیگ به ارمنک، موت، گلنار و سیلیفکه حمله

کرد و ارمنک را گرفت و پایتخت کرد. گسترش نفوذ قارامانی ها قیلیچ ارسلان چهارم سلطان سلجوقی را ناراحت میکرد. او ضمن ایجاد رابطه خویشاوندی با آنها، قلعه لارنده (قارامان) را بخشید. اما قارامان بیگ که از مجازات برخی از سرداران مرزی خود نگران بود، همراه با برادرانش زین الحاج و بونسوز با نیرویی ۲۰ هزار نفری به قونیه لشکر کشید. سپاه سلجوقیان به فرماندهی معین الدین پروانه، قارامانیان را در مقابل قلعه گَوَله شکست دادند. اگرچه قارامان فرار کرد، اما برادرانش در قونیه دستگیر و اعدام شدند.[۱۱۹] قارامان بیگ در حدود سال ۱۲۶۲ درگذشت و پسرش محمد جانشین او شد. از سوی دیگر، سلجوقیان بدرالدین خُتنی را به عنوان والی منطقه قارامان و ارمنک منصوب کردند. در این میان محمد بیگ با خاطراوغلو عاصی متحد شد و علیه سلجوقیان وارد عمل شد و با یورش ناگهانی لشکر سلجوقی–مغول را که تحت کنترل خُتنی در اطراف گؤک سو بودند، شکست داد. امیر سواحلی خواجه یونس نتوانست از شکست خوردن توسط محمد بیگ جلوگیری کند.[۱۲۰] او در سال ۱۲۷۳ از مخلص پاشا پسر بابا الیاس حمایت کرد و تصرف قونیه توسط او را تامین کرد و مخلص پاشا پس از شش ماه حکومت ، آن را به قارامانیان سپرد.[۱۲۱]

محمد بیگ یکی از بیگ هایی بود که برای نجات آناتولی از اشغال مغول، سلطان مملوک بایبارس را به آناتولی فرا خواند و در کنار او ایستاد.[۱۲۲] هنگامی که بایبارس به دلیل سیاست دو رویانه پروانه وزیر، به کشور خود بازگشت، محمد بیگ همراه با مَنَتشه و ترکمن های اشرف اوغلو به قونیه لشکر کشید. هنگامی که در ۱۳ می ۱۲۷۷ به قونیه حمله کرد، با انتشار فرمان معروف خود، ترکی را زبان رسمی اعلام کرد. وی در این فرمان ضربه بزرگی به سیطره عربی و فارسی که در امور رسمی کشور به کار می رفت، وارد کرد و گفت: «پس از امروز در دیوان، خانقاه

درویشی، بارگاه، مجلس و میدان و بازار زبانی غیر از ترکی صحبت و استفاده نخواهد شد.». این فرمان یکی از بزرگترین رویدادهای تاریخ فرهنگ ترک است و هر سال در ۱۳ مه به عنوان روز زبان در قارامان جشن گرفته می شود. ارول گونگؤر می گوید که این فرمان از نادانی محمد بیگ سرچشمه می گیرد نه ملی گرایی او. به گفته او، محمد بیگ به دلیل بی سواد بودن دچار کمبود بود و برای اینکه بفهمد در ادارات دولتی که به زبانهای عربی و فارسی صحبت می کردند، چه می گذرد و کارآمدی تحصیل کرده ها را از بین ببرد، به این راه متوسل شد.[۱۲۳] اما اگر جایگاه زبان را در زندگی یک ملت در نظر بیگ یریم، می توان گفت که این اتهام ناموجه است. محمد بیگ سپس علاءالدین سیاووش را پسر کیکاووس دوم معرفی کرده و به سلطنت سلجوقیان رساند و خود وزیر شد (۱۵ اردیبهشت ۱۲۷۷). با این حال، مردم قونیه قارامانلی ها را پس از شکست دادن ارتشی که از جمله گرمیان ها، در آن سپاه بودند به رهبری صاحب-آتا اوغول‌لاری در حوالی آق شهر، به شهر راه ندادند.[۱۲۴] این گویای ناتوانی سیاوش در تثبیت خود به عنوان یک رهبر در میان مردم است. پس از آن، محمد بیگ به ارمنک عقب نشینی کرد. ارتش سلجوقی-مغول تحت فرماندهی جوینی به منطقه آمد. محمد بیگ از این لشکر شکست خورد و با برادرانش گرفتار شد و کشته شد (۱۲۷۷). این رویداد برای مدتی قارامانلی ها را به وحشت انداخت.[۱۲۵]

محمد بیگ مرد مبارزی بود که برای آزادی آناتولی که در اشغال مغولان بود پرچم شورش را گشود و از این رو تا زمان مرگ با سپاهیان سلجوقی و مغولستان جنگید. او چندین بار با مغولان جنگید و دو بار شکست خورد. نقل است که غازان خان گفته: اگر این ترکمنان و قارامانیان نبودند، سواران مغولی به جایی می رفتند که آفتاب غروب می کند.[۱۲۶]

پس از محمد بیگ، برادرش گون اَری رهبری قارامانلی ها را به دست گرفت. در جنگ تاج و تخت بین سلجوقیان درگیر شد و پس از مدتی به تارسوس که متعلق به ارامنه بود لشکرکشی کرد و آن را ویران کرد (۱۲۸۶). اما نتوانست مغولانی را که برای کمک به ارامنه آمده بودند مقاومت کند و خود را به کوهها رساند. پس از مرگ گوناَری بیگ در سال ۱۳۰۰، برادرش نجم الدین محمود و پس از مرگ وی در حین مبارزه با ارامنه یاخشی بیگ در سال ۱۳۰۸ جانشین وی شد.

با فروپاشی سلجوقیان آناتولی در سال ۱۳۰۸، قارامان پسران به عنوان قوی ترین امارت در آناتولی ظهور کردند و مبارزات زیادی برای جایگزینی سلجوقیان انجام دادند.[۱۲۷] پس از حمله یاخشی بیگ به قونیه و تبدیل آن به پایتخت، ارتش مغولی به فرماندهی امیر چوبان به آناتولی آمد و قونیه را پس گرفت. پس از مرگ یاخشی بیگ، پسر محمود ابراهیم بیگ شد. در زمان او قونیه دوباره تصرف شد. در سال ۱۳۱۹ لشکرکشی به ارامنه طرسوس انجام داد. هنگامی که تیمورتاش، والی آناتولی ایلخانان مغول در سال ۱۳۲۸ درگذشت، ترکمن ها نفس راحتی کشیدند. زمانی که ایلخانیان شروع به فروپاشی کردند، قارامان ها شروع به گسترش سرزمین های خود کردند. بی شهیر گرفته شد. مکانهای تا قلعه گئوله تسخیر شد. پسر ابراهیم، فهرالدین احمد که پس از مرگ او جانشین وی شد، در حین جنگ با مغولان جان باخت (۱۳۵۰). پس از آن برادرانش سلیمان و شمس‌الدین برای مدت کوتاهی فرمانروایی شدند (۱۳۵۲). بعدها برهان الدین موسی بیگ شد. در این دوره، پایتخت به موت منتقل شد. اگرچه سید سلیمان جانشین موسی شد، اما کشته شد (۱۳۶۱). بدین ترتیب علاءالدین علی تاج و تخت قارامان را به دست گرفت.

در زمان سلطنت علاءالدین علی بیگ که در سال ۱۳۶۲ به قدرت رسید، اولین روابط عثمانی و کرمان آغاز شد. تلاقی منافع هر دو طرف که خود را وارث سلجوقی می

دیدند، علی بیگ را وادار کرد تا با ارتنا و دیگر بیگ های ترکمن علیه عثمانی متحد شود. اما سلطان عثمانی مراد اول از این تلاش جلوگیری کرد.[۱۲۸] اگرچه علی بیگ سپس به گوریگوس (قیز قالاسی) که در دست قبرسی ها بود لشکر کشید، اما مجبور به عقب نشینی شد و با پادشاهی قبرس قرارداد بست (۱۳۶۷). او جاهایی را از سرزمین های امپراطوری های اطراف تصرف کرد و به کایسری یورش برد و علی را از اریتنا به سیواس ربود. (۱۳۷۵). اما قاضی برهان الدین علی بیگ را مجبور به عقب نشینی کرد (۱۳۷۶). در این میان عثمانی ها و قارامانیان برای اولین بار (۱۳۸۱) رو در روی هم قرار گرفتند. علی بیگ از این که پدر همسرش مراد اول در روملیه بود استفاده کرد و بیشهر را گرفت. مراد اول به قارامانی ها لشکر کشید و علی بیگ را شکست داد. با بازگرداندن جاهایی که گرفته بودند صلح برقرار شد (۱۳۸۷). با شهادت مراد اول در کوزوو، پیمان شکنی کرد و به عثمانی حمله کرد (۱۳۸۹). با این حال، بایزید اول قونیه را محاصره کرد و مجدداً توافق شد (۱۳۹۰) که آب چهارشامبا به عنوان مرز تعیین شد.

با ظهور تیمور در آناتولی شرقی، علی بیگ تابع او شد (۱۳۹۴). علی بیگ در سال ۱۳۹۶ در برخورد با قاصی برهان الدین از فرصت حضور بایزید اول در روملی استفاده کرد و وارد سرزمین عثمانی شد. پس از آن، بایزید اول به لشکرکشی قارامان رفت و علی بیگ را در آکچای شکست داد. سپس قونیه را گرفت و علی بیگ را کشت و پسرانش علی و محمد بیگ را به بورسا فرستاد. بدین ترتیب ایالت قارامان ناپدید شد (۱۳۹۷).

هنگامی که بایزید اول در جنگ آنکارا با تیمور شکست خورد، علی و محمد بیس از زندان بورسا آزاد شدند. تیمور با دادن سرزمین قارامان و آلاشهیر (۱۴۰۳) امارت را زنده کرد. وقتی محمد بیگ بر تخت نشست، علی بیگ امیر نیغده شد. محمد بیگ از

نبرد تاج و تخت بین عثمانی‌ها در دوران سلطنت بین‌السلطنت استفاده کرد و وارد آفیون و کوتاهیه (۱۴۱۱) شد.[۱۲۹] او به گرمیان‌ها حمله کرد و بورسا را ویران کرد (۱۴۱۳). پس از آن، چلبی محمد به قارامانی ها لشکر کشید و آنها را در مقابل قونیه شکست داد (۱۴۱۴). با وجود جنگ دوباره، صلح در سال ۱۴۱۵ برقرار شد.

محمد بیگ در سال ۱۴۱۷ با پولی که به نام سلطان شیخ مملوک بریده بود به قاهره آمد و اطاعت خود را از ممالیک اعلام کرد. اما وقتی محمد بیگ با رمضان هاان به طرسوس که سرزمین ممالیک است حمله کرد، با ممالیک ها درگیر شد. شیخ برای ارعاب و تسلط بر ترکمن ها وارد لشکرکشی سوریه شد که تا دیوریگی امتداد داشت. طرسوس تصرف شد. سپس در درنده تصادف کرد. در میان اسیران داوود پسر محمد بیگ بود. ۶ ماه بعد، محمد بیگ طرسوس را با رمضان ها ابراهیم محاصره کرد اما نتوانست آن را تصرف کند (۱۴۱۸). پس از مدتی مردم طرسوس از شاهین والی ممالیک راضی نشدند، از این رو قارامانیان را دعوت کردند و شهر را تحویل دادند. پس از آن شیخ لشکری به سوی قارامان فرستاد. این ارتش Niğde، Eregli، Larende (۱۴۱۹) را گرفت. امارت قارامان به علی بیگ واگذار شد. محمد بیگ به قاهره فرستاده شد. با کمک عثمانی ها، ابراهیم قارامان پسر محمد بیگ به سلطنت رسید. علی بیگ به نیغده عقب نشینی کرد. پس از آن، مملوک ها محمد بیگ را آزاد کردند. محمد بیگ بار دیگر بر تخت قارامان نشست. [۱۳۰]

او در جریان محاصره آنتالیا، که قلمرو عثمانی بود، به همراه پسران حمید (۱۴۲۳) درگذشت. به جای ابراهیم دوم. گذشت. ابراهیم بیگ به نفوذ ممالیک پایان داد. در برابر عثمانی ها

او با صرب ها و مجارها ائتلاف کرد. هنگامی که مجارها در سال ۱۴۳۳ به عثمانی ها حمله کردند، ابراهیم بیگ نیز بیشهر را تصرف کرد. زمانی که عثمانی ها بر مجارها پیروز شدند، به سوی قارامان ها لشکر کشی کردند و تا قونیه پیشروی کردند. صلح برقرار شد (۱۴۳۵) به شرطی که دیگر علیه عثمانیان کار نکند. سپس کایسری را گرفت و دوباره به عثمانیان حمله کرد. او بار دیگر با مجارها ائتلاف کرد. مراد دوم به دلیل خساراتی که نیروهای قارامان در سرزمین عثمانی وارد کردند از علمای اسلام فتوا بر ضد قارامان دریافت کرد و پس از امضای معاهده سگدین با مجارها (۱۴۴۴) به لشکرکشی قارامان رفت. ابراهیم بیگ که ناامید شده بود، در شرایط سخت به توافق رسید. II. او در جنگ کوزوو (۱۴۴۸) برای عثمانی ها کمک فرستاد. در همان سال گوریگوس را از قبرسی ها گرفت. ابراهیم بیگ که به جانشینی فاتح به سلطنت عثمانی امیدوار بود، در جریان محاصره استانبول با ونیز توافق کرد. اگرچه در سال ۱۴۵۶ می خواستند طرسوس، آدانا و گولک را بگیرند، اما ممالیک سرزمین قارامان را ویران کردند. او ارتشی را برای کمک به لشکرکشی های فاتح کاستمونو و ترابزون فرستاد (۱۴۶۱). با حذف İsfendiyar-oğulları، قارامانیان به عنوان آخرین رقیب بزرگ عثمانی باقی ماند. پس از مرگ ابراهیم بیگ، پسرانش پیر احمد و اسحاق بر سر تاج و تخت با هم درگیر شدند و عثمانی، مملوک و آق قویونلودرگیر امور داخلی آنها شدند. وقتی پیر احمد با کمک عثمانی ها به سلطنت رسید، آق شهیر، بی شهیر و ایلگین را به آنها داد (۱۴۶۵). در این بین، او پایتخت را به قونیه بازگرداند. با این حال، هنگامی که پیر احمد با آق قویونلوو ونیزی ها توافق کرد، فاتح که به لشکرکشی قارامان رفت، قونیه و قارامان را گرفت و پسرش مصطفی قارامان بیلربی را ساخت. پیر احمد به طرسوس گریخت. آق قویونلوها، ونیزی ها و ترکمن ها مبارزات طولانی داشتند. پس از اینکه عثمانی ها آق قویونلوها

را در اوتلوکبلینده در سال ۱۴۷۳ شکست دادند، گدیک احمد پاشا ابتدا ارمنک و سپس قلعه منان (۱۴۷۴) را تصرف کرد. پیر احمد در بایبورت درگذشت. قاسم بیگ که جایگزین او شد، در درگیری بایزید–جم با مرگ فاتح ظاهر شد، از جم حمایت کرد و دوباره بر امارت قارامان تسلط یافت. زمانی که جم به شوالیه های رودس پناه برد، دوم. از بایزید طلب رحمت کرد. به او اجازه داده شد در ایچ–ال به عنوان یک امارت کوچک تحت نظارت عثمانی، به پایتختی سیلیفکه حکومت کند.[۱۳۱]

با مرگ قاسم بیگ (۱۴۸۳)، محمود بیگ از قبیله تورقوتلو که محمدرین دستیار قارامان بود به قدرت رسید. با این حال، هنگامی که محمود بیگ ممالیک را در جنگ ممالیک عثمانی نگه داشت، سلطنت پایان یافت (۱۴۸۷).

مورخ عرب ابن فضل الله در اطلاعات خود در مورد آناتولی در سال ۱۳۳۲ اظهار داشت که قارامان اوغولاری ۷۵۰ هزار نفر جمعیت داشته است. قارامانیان در وسیع ترین شکل در استان های قارامان، قونیه، نیغده، کایسری، آنکارا، نوشهیر، کرشهیر، ایچل و همچنین در شرق آنتالیا (این سرزمین ها ۱۴۶۰۰۰ کیلومتر مربع است) و گاهی در غرب آنتالیا، اسپارتا حکومت می کردند. و مناطق افیون. . می توان تخمین زد که در آن زمان ۲ میلیون نفر در این مناطق زندگی می کردند.[۱۳۲]

منطقه قارامان که برای تاریخ ترکی بودن بسیار مهم است، با پرورش شخصیت های بسیار ارزشمند تقریباً در همه زمینه ها، چه در دوره قارامانیان و چه پس از فروپاشی قارامانیان، در دوره عثمانی و در طول دوره، به خدمت به ترکی ها ادامه داد. جنگ استقلال نگهبان و شاعر بزرگ ترک، یونس امره، بنیانگذار معنوی عثمانی، شیخ اده بالی، دورسون فکیه، دریاسالار معروف عثمانی، کمال ریس و برادرزاده او، ملوان معروف ترک پیری ریس، فرمانده جبهه شرقی جنگ استقلال، شخصیت بزرگ

کاظم کارابکیر پاشا، محی الدین چاریقلی، رهبر جمعیت ردالالحاق، تنها تعدادی از آنهاست.[۱۳۳]

آ. امارت علائیه (۱۲۹۳-۱۴۷۱)

علائیه (آلانیا) در سال ۱۲۲۳ توسط سلطان سلجوقی ترکیه علاءالدین کیقباد اول تسخیر شد. در سالهای پایانی سلجوقیان ترک، علائیه به دست مجدالدین محمود بیگ قارامان اوغول‌لاری (۱۲۹۳) افتاد. پس از آن شهر فوق الذکر و منطقه آن تحت تسلط بیگهای وابسته به قارامان اوغول‌لاری قرار گرفت. علائیه بیگ ابتدا به عنوان شاخه ای از پسران قارامان و سپس تحت سلطه دولت ممالیک در اینجا حکومت کردند. اگرچه پادشاهی قبرس در سال ۱۳۶۶ می خواست این شهر را تصرف کند، اما کمک قارامانیان مانع از دست رفتن شهر شد.[۱۳۴]

از آنجایی که علائیه در مکان بسیار مناسبی برای تجارت دریایی و زمینی قرار دارد، ممالیک و پادشاهی قبرس از نزدیک به آن علاقه مند بودند. به دلیل روابط گاه دوستانه و گاه خصمانه، امارت علائیه با این گونه دولت ها رابطه نزدیک برقرار کرد. زمانی که ممالیک برای تصرف قبرس به لشکرکشی پرداختند (۱۴۲۶)، این که ما قارامانیان مزدبیگ یر را در ارتش قبرس دیدیم، باید نتیجه همین امر باشد.[۱۳۵]

علائیه بیگ کرمان ب. در سال ۱۴۲۷، دادستان شهر را به مبلغ پنج هزار سکه طلا به دولت مملوک فروخت. پس از آن نوادگان محمود بیگ قارامان اوغلی در شهر علائیه تحت سلطه ممالیک حکومت کردند. در زمان قلیچ ارسلان، گدیک احمد پاشا علائیه را گرفت و به امپراتوری عثمانی اضافه کرد (۱۴۷۱). بدین ترتیب، حکومت علائیه و سلطه قارامانی در اینجا به پایان رسید.[۱۳۶]

ب سلسله قارامانی طرابلس (۱۷۱۱-۱۸۳۵)

خانواده ای با اصل قارامانی که بر ایالت طرابلس امپراتوری عثمانی حکومت می کردند. در قارامان به ویژه ارمنک به خانواده های زیادی برخوردیم که می گفتند این خانواده با آنها فامیل هستند و حتی زمین های سند مالکیتی دارند که از پدربزرگشان در مصر و لیبی به ارث رسیده است. مؤسس این خانواده احمد بیگ است. تخمین زده می شود که پدر یا پدربزرگ وی برای خدمت در آتشگاه طرابلس به این منطقه آمده باشند. برخی از مورخان ادعا می کنند که یکی از اجداد او با تورگوت ریس ملوان عثمانی به اینجا آمده است. ابن گلبون، مورخ طرابلسی، معاصر احمد بیگ، نسب او را چنین فهرست می کند. احمد ب. یوسف ب. محمد ب. مصطفی.

در سال ۱۷۱۰، احمد بیگ که فرمانروای مونشیه و منطقه ساحلی بود و عشق مردم را به خود جلب کرد، تصمیم گرفت در شهر طرابلس مداخله کند تا به سردرگمی ناشی از رقابت بین یئنی چریها و کولوگولاری و ... پایان دهد. سرشناسان عرب او با حمایت اعراب علیه کولوگولاری، اداره ایالت طرابلس را به دست گرفت (۲۹ ژوئیه ۱۷۱۱). پس از مدتی خلیل پاشا فرستاده سلطان و بسیاری از سربازان ترک کشته شدند. سپس فرستاده ای را برای توجیه اعمال خود به استانبول فرستاد. سلطان سوم. از سوی دیگر احمد او را به عنوان والی ایالت طرابلس با عنوان بیلربی به رسمیت شناخت.[۱۳۷]

احمد بیگ که در سال ۱۷۲۲ لقب پاشا را دریافت کرد، به یئنی چریها اعتماد نداشت، بنابراین از مردم محلی یک شبه نظامی تشکیل داد و دزدان دریایی را تحت حمایت خود گرفت. او شورش های بنغازی و فزان را بین سال های ۱۷۱۳-۱۷۲۳ با زور سرکوب کرد. در این میان، برخی از دولتمردان، سرشناسان و مورخ آن دوره،

ابن گلبون را به قتل رساندند و بدین ترتیب سلطه او را بر سراسر کشور گسترش دادند. با دولت های غربی به ویژه انگلستان و فرانسه به خوبی کنار آمد و با آنها قراردادهای صلح و تجارت منعقد کرد. در ۱۶ مه ۱۷۳۳، وظیفه او توسط سلطان تجدید شد. دیوارهای طرابلس را تعمیر کرد و مسجد و مدرسه ساخت. احمد پاشا در ۶۰ سالگی (اول نوامبر ۱۷۴۵) درگذشت.

پسرش محمد که جانشین او شد، توسط محمود اول به عنوان والی شناخته شد. با گذشت زمان، صلح ادامه یافت. قراردادها تمدید شده است. با این حال، افزایش فعالیت های دزدان دریایی باعث درگیری با ونیز و ناپل شد. محمد پاشا در سال ۱۷۵۴ درگذشت.

پسرش علی بیگ جای او را گرفت. علی پاشا که بین سال‌های ۱۷۵۴ تا ۱۷۹۳ والی بود، در سال‌های اول زندگی خود به شورش‌ها در مناطق مونشیه و ساحل پرداخت. اگرچه سال‌های پس از ۱۷۵۸ عموماً ساکت بود، اما در سال‌های آخر تحولات جدی رخ داد. یکی از پسرانش، حسن کشته شد (۱۷۹۰)، و با اینکه احمد بیگ شد، به دلیل برادرش یوسف که از حمایت اعراب برخوردار بود، نتوانست به طور کامل اداره امور را به دست گیرد. پس از وخیم شدن اوضاع، افراد سرشناس درخواست والیگری جدید از استانبول کردند. یوسف با منصوب شدن خود به عنوان والی در سال ۱۷۹۳ طرابلس را محاصره کرد. زمانی که علی بلغور که در آن زمان الجزایر را ترک کرده بود، با ادعای اینکه وی توسط سلطان والی است، وارد طرابلس شد، خانواده قارامانی به حمودی پاشا در تونس پناه بردند. به لطف حمودی پاشا، قارامان ها طرابلس را بازپس گرفتند. علی پاشا به نفع پسرش احمد (۱۷۹۵) از والیگری کناره گیری کرد. اما یوسف سال بعد طرابلس را تصرف کرد و والیگری خود را اعلام کرد. احمد پاشا به مالت گریخت. III. سلیم ولایت یوسف را تایید کرد.

در حالی که یوسف پاشا به آشفتگی داخلی پایان داد، از دزدان دریایی محافظت کرد. او دیوارهای شهر را تقویت کرد. در جریان حمله ناپلئون بناپارت به مصر، او با وجود فشار انگلیس و عثمانی، روابط خود را با فرانسه قطع نکرد و حتی در سال ۱۷۹۹ قراردادی را امضا کرد. هنگامی که او در سال ۱۸۰۰ از ایالات متحده مالیات بیشتری خواست، این دو ایالت از هم پاشیدند و (برای اولین بار در تاریخ) به ایالات متحده اعلام جنگ کردند. اگرچه آمریکایی ها می خواستند احمد بیگ را از مالت بیاورند و او را استاندار کنند، اما یوسف پاشا با حمایت انگلیسی ها احمد بیگ را به مصر ربود. ایالات متحده عقب نشینی کرد و در سال ۱۸۰۵ با طرابلس معاهده دوستی، تجارت و صفین منعقد کرد. در سال ۱۸۱۰ منطقه گدامیس به طرابلس متصل شد. او دوباره در سال ۱۸۱۳ فزان را گرفت. در سال ۱۸۱۹، نیروی دریایی فرانسه-انگلیس بندر طرابلس را محاصره کرد و آزادی زندانیان مسیحی را تضمین کرد. نیروی دریایی طرابلس نیز در جنگ های پلوپونز در سال های ۱۸۲۳-۱۸۲۶ شرکت کرد. پس از درگیری انگلیس و فرانسه در طرابلس، او قرارداد جدیدی را با فرانسوی ها در سال ۱۸۳۰ امضا کرد. در سال ۱۸۳۲، زمانی که مالیات های سنگین بر مردم مونشییه و ساحل تحمیل شد، شورشی در گرفت و آنها پسرش محمد را به جای یوسف پاشا به عنوان والی معرفی کردند. یوسف پاشا به نفع پسر دیگرش علی از والیگری صرف نظر کرد. سلطان محمد شاکر افندی را از مرکز به منطقه فرستاد تا موضوع را حل و فصل کند. با این حال، توافقی حاصل نشد. اگرچه شاکر افندی در سال ۱۸۳۴ فرمانی مبنی بر ولایت علی بیگ آورد، اما انگلیسی ها و شورشیان آن را به رسمیت نشناختند. با توجه به سنگینی فرانسوی ها بر قارامانیان و اشغال آنها در الجزایر، عثمانی ها خواهان برقراری حاکمیت مطلق در منطقه بودند. پس از شکایت مردم محلی از مردم قارامان، نیروی دریایی و نیروهای تحت امر مصطفی نچیپ پاشا

در سال ۱۸۳۵ به منطقه آمدند و افراد زیادی از جمله علی بیگ را دستگیر کردند و وی به والیگری رسید. در حالی که محمد بیگ قارامانی در حال خودکشی بود، برادرش احمد به مالت گریخت. افراد دیگری به استانبول فرستاده شدند. یوسف پاشا به دلیل سن بسیار بالا اجازه اقامت در طرابلس را گرفت. یوسف پاشا در سال ۱۸۳۸ درگذشت. بدین ترتیب سلسله قارامانی در طرابلس به پایان رسید. دولت عثمانی حقوقی به خانواده پرداخت تا آنها بی نیاز نشوند و بدهی قارامانی ها به بازرگانان انگلیسی و فرانسوی را با وجود مشکلات مالی پرداخت کرد. اگرچه این سلسله مانند خاندان حسینی ترک الاصل در تونس نبود، اما شخصیت ملی از خود نشان نداد و ظاهری محلی داشت.[۱۳۸]

۴. گرمیانیان(۱۲۶۰-۱۴۲۹)

گرمیان‌ها از قبیله آوشار اوغوزها هستند.[۱۳۹] اگرچه نظرات مختلفی در مورد خاستگاه گرمیان‌ها ارائه شده است،[۱۴۰] مطالعات زبانی انجام شده در منطقه نشان می دهد که ویژگی های زبان آوشار در رتبه دوم قرار دارد (قینیق در وهله اول) و تز آوشار قابل قبول تر است.[۱۴۱] گرمیان با همراهی سلالتین خوارزمشاه[۱۴۲] با آمدن به منطقه مالاتیا از فارس و کرمان در آناتولی ساکن شدند.[۱۴۳] تخمین زده می شود که در آن زمان منطقه پوتورگه-شیرو که آنها در آن ساکن شده بودند، گرمیان نامیده می شد و این جامعه ترکمن نام خود را از آنجا گرفته است.[۱۴۴] این را هم ذکر کنیم که شهر گرم در ترکستان وجود دارد[۱۴۶] که می توان گمان برد که گرمیان این نام را به این دلیل گرفته اند که از اینجا آمده اند و نام گرمیان را با الهام از شهر گرم به منطقه (Pütürge) گذاشته اند. -Şiro) جایی که ساکن شدند. همچنین

یافتن قبیله گرمیسیلی مویتن، اوروروک ترکان ازبک در افغانستان در حوالی بلخ، جالب است[۱۴۶]. زیرا از نام مکان هایی که گرمیان‌ها در الازیگ، تونسلی و چمیشکزک سکنی گزیدند[۱۴۷] می فهمیم که روستاهایی به نام های گرمیلی، گرمیکار و گرمیشیک متصل به Çemişkezek وجود دارد.

به اولین اطلاعات در مورد گرمیان در شورش بابا اسحاق (۱۲۴۰) برمی خوریم. II. هر چند مظفرالدین پسر علی شیر که در زمان غیاث الدین کیخسرورئیس مالاتیا سلجوقیان بود با سربازانی که از کردها و گرمیان جمع آوری کرد علیه بابایی ها وارد عمل شد، اما دو بار شکست خورد و به مالاتیا عقب نشینی کرد. [۱۴۸] پس از مدتی، بر اثر حمله و فشار مغول که پس از نبرد کوسداغ در سال ۱۲۴۳ آغاز شد، باید گرمیان به رهبری کریم الدین علی شیر پسر مظفرالدین به غرب آمده باشند (پس از این جنگ، سلجوقیان تحت سلطه قرار گرفتند. حکومت مغولان).[۱۴۹] IV. در زمان قلیچ آرلان، وزیر سلجوقی معین الدین پروانه، امیران سلجوقی را که از حامیان عزالدین کیکاووس بودند، به طور کامل در قونیه کشتند (در سال ۱۲۶۴). از جمله آنها کریم الدین علی شیر بود.[۱۵۰] پس از این رویداد، گرمیان‌ها اکنون در آناتولی غربی (کوتاهیه، آفیون، دنیزلی) ظاهر می شوند و تحت فرمان پسران مالک-آتا، که والی وست اند سلجوقیان (درست قبل از سال ۱۲۷۶) بود، قرار دارند. در نبرد البستان (۱۲۷۷) که در آن سلطان بایبار مملوک مغولان را شکست داد، امیر شیهاب الدین غازی علی شیر در میان اسیران بود.[۱۵۱] باز هم سیف الدین علی شیر در قونیه از افراد ثابت صدرالدین قونیوی بود.[۱۵۲]

Karaman-Son Mehmet Bey, II. او می خواست علاءالدین سیاووش (جیمری) را که او را پسر عزالدین کیکاووس معرفی کرده بود، بر تخت سلطنت سلجوقیان نشاند و کارآمدی او را افزایش دهد. به همین دلیل، گرمیان نقش فعالی در

خدمت سلجوقیان در درگیری سلجوقیان (با حمایت مغول) – قارامان بر عهده گرفتند. در جریان این حوادث، جیمری و سلطان سوم سلجوقی را گرفت. این گرمیان پسر حسین الدین علی شیر بود که آن را به غیاث الدین کیخسرو (در سال ۱۲۷۹) تحویل داد.[۱۵۳] در ازای این خدمات، کوتهیه و اطراف آن به عنوان اقطاع در اختیار گرمیان قرار گرفت و به فرماندهی مرز غزبی آورده شد. پس از آن، آنها شروع به تبدیل شدن به قدرتمندترین امارت در آناتولی غربی کردند.[۱۵۴]

گرمیان بعداً II. می بینیم که آنها با غیاث الدین مسعود و مغولان جنگیدند (در این جنگ ها فرمانده گرمیان‌ها بوزکوش بهادیر بود. ما از وجود گری کوس ها که قبیله بزرگی در منطقه اوشاک بودند می دانیم) اما شکست خوردند و آنها شکست خوردند. بستگان بدرالدین مراد توسط دخترانشان کشته شدند. آنها همچنین برای دنیزلی با وزیر سلجوقی صاحبیندن آتا جنگیدند و این مکان را در دست داشتند. در این مبارزات که تا سال ۱۲۸۹ ادامه یافت، حسین الدین علی شیر رهبر گرمیان بود. تا سال ۱۲۹۹، آنها تسلط خود را به آنکارا گسترش دادند.

اولین سران مستقل گرمیان یعقوب بیگ بودند. دوره او قدرتمندترین دوره گرمیان است. امارت (پایتخت کوتاهیه) که در سال ۱۳۰۰ مستقل شد نیز چهاردهم. در ربع اول قرن، امپراتوری های آناتولی غربی (آیدین، منتهشه، ساروهان، کاراسی و دنیزلی) تحت اطاعت آنها بودند.[۱۵۵] علاوه بر این، بیزانس هر سال مالیات و هدایایی معینی می فرستاد.

یعقوب بیگ، دوم. او که تابع غیاث الدین مسعود نبود، سلطه ایلخانان را تشخیص داد. آیدین اوغلو با لشکری که به فرماندهی محمد فرستاد، سلجوک و بیرگی را گرفت. سپس طرابلس و سیماو را تصرف کرد. اگرچه او در برابر کاتالان ها که برای

کمک به بیزانس در محاصره آلاشهیر (۱۳۰۴) آمده بودند عقب نشینی کرد، اما در سال ۱۳۱۴ از آلاشهیر مالیات گرفت. پسرش محمد بیگ که جانشین او شد در اطراف کولا و سیماو قرار گرفت. پس از محمد بیگ، سلیمان شاه گرمیان بر تخت نشست.

کمک سلیمان شاه به حامد اوغول‌لاری علیه قارامانی ها باعث ایجاد شکاف با قارامانی ها شد. با تهدید قارامانی‌ها، او می‌خواست با عثمانی‌ها برای حفظ سلطنت خود توافق کند. به همین منظور دخترش را به بایزید پسر مراد اول سپرد و خویشاوندی برقرار کرد و کوتاهیه، سیماو، اغریگوز (امت) و تاوشانلی را به عنوان مهریه به عثمانی ها داد (۱۳۸۱). دادن مرکزی مانند کوتهیه اولین گام جدی در ایجاد جمعیت عثمانی محسوب می شود. پس از مرگ سلیمان شاه، دوم. اگرچه یعقوب بیگ پس از شهادت مراد اول در نبرد کوزوو (۱۳۸۹) برای بازپس گیری سرزمین های باقی مانده به عثمانی ها با عثمانی ها جنگید، یلدیریم او را شکست داد و او را زندانی کرد و کل کشورش را ضمیمه کرد (۱۳۹۰). یعقوب بیگ که از زندان فرار کرد و به طرف تیمور رفت، پس از جنگ آنکارا (۱۴۰۲) زمین های خود را پس گرفت. یعقوب بیگ که در دوران سلطنت از برادرزاده‌اش چلبی محمد حمایت می‌کرد، با چله‌بی محمد که او نیز بر کرسی‌نشینی قارامانیان نشسته بود، همکاری کرد. پس از چلبی محمد، دوم. با اینکه در برابر مراد موضع گرفت، بار دیگر با عثمانی ها دوست شد. با اینکه یعقوب بیگ بیش از هشتاد سال داشت، در ادرنه دوم بود. او با مراد ملاقات کرد و وصیت کرد که پس از مرگش، سلطنت او به عثمانی ها برسد، زیرا او پسری نداشت و نمی خواست دولت خود را به فرزندان خواهرانش بسپارد. پس از درگذشت وی در سال ۱۴۲۹، حکومت گرمیان تحت سلطه عثمانی درآمد و پایان یافت.[۱۵۶]

ابن فضل الله مورخ عرب در اطلاعات خود در مورد آناتولی در سال ۱۳۳۲ گفته است که پسران گرمیان ۸۰۰۰۰۰ نفر جمعیت داشتند. در وسیع ترین شکل خود، تمام استان های بیلیک، کوتاهیه، اوشاک، افیون، دنیزلی و شرق مانیسا را در بر می گرفت (این سرزمین ها ۴۴۰۰۰ کیلومتر است).۲ [۱۵۷]

پس از این تاریخ سلسله گرمیان در خدمت عثمانی بوده و نسب آنان تا به امروز باقی مانده است. II. نورالدین عبدالرحمن پاشا، وزیر معروف سلطنت عبدالحمید، و عارف حکمت پاشا، داماد سلطان، چند تن از آنان هستند. اهمیت گرمیان در تاریخ مولوی بسیار زیاد است. آباپوشی ولی (مرگ ۱۴۸۵)، همچنین معروف به بالی محمد چلبی و بالی سلطان، شیخ صومعه آفیونکارا حصار بود که دومین مرکز بزرگ مولوییسم در قونیه به حساب می آمد.[۱۵۸] پسرش دیوانه محمد چلبی که او را به جای خود گذاشت، دومین پیر پس از مولانا در نظم مولوی به شمار می رفت.[۱۵۹]

۵. منطقه دنیزلی

پس از پیروزی ملازگرد، بخش قابل توجهی از قبایل ترکمن که به صورت موجی به آناتولی آمده بودند، آمدند و در دنیزلی ساکن شدند. این ترکمن ها به رهبری آوشارها و ل. گفته می شود که آنها در دشت قاراآغاج (Acıpayam) که در زمان مسعود (۵۵-۱۱۱۶) توسط سلجوقیان گؤل‌حصار نامیده می شد، ساکن شدند. II. اینها بودند که از جنگ صلیبی استقبال کردند و شکست دادند. در زمان حمله مغول که باعث فروپاشی سلجوقیان شد، تعداد قابل توجهی از ترکمن ها آمدند و در منطقه

دنیزلی ساکن شدند و از دست مغول ها فرار کردند. در رأس این ترکمن ها قاراآغاج بابا از قبیله آوشار قرار داشت.[۱۶۰] خاطرات مبارزات این آوشارها تا به امروز باقی مانده است.[۱۶۱]

امارت پسران ایمان توسط این ترکمن ها که به مناطق دنیزلی، هوناز و دالامان آمدند، تأسیس شد. در رأس آنها محمد بیگ، کهنه سرباز قبیله آوشار، برادرش ایلاس و دامادش علی بیگ قرار داشتند. [۱۶۲] در ابتدا تصور می شد که بنیانگذاران این امارت از تبار ژرمیان هستند. محمد بیگ با کمک هولاگو بر دنیزلی مسلط شده بود.

اما در اثر خیانت دامادش علی بیگ کشته شد. علی بیگ رئیس ترکمانان شد و امارت خود را تأسیس کرد و به سلجوقیان متصل شد. در سال ۱۲۷۷ لشکر مغول-سلجوقیان به دنیزلی آمدند و علی بیگ (۱۲۷۸) را از بین بردند زیرا در واقعه بخیل نسبت به سلجوقیان بی وفایی نشان داد. علی بیگ از غم و ترس در قلعه افیون درگذشت و در آنجا زندانی شد.[۱۶۳]

تسلط بر دنیزلی و اطراف آن به مالک خانواده آتا داده شد. با این حال، گرمیانلی یعقوب بیگ منطقه را در سال ۱۲۸۹ تصرف کرد و به اینانج بیگ پسر علی بیگ داد. به همین دلیل امارت به نام اینانج بیگ معروف شد. اینانج بیگ نیز وفاداری خود را به امیر شپرد ابراز کرد. پس از مرگ یعقوب بیگ، روابط خود را با حکومت گرمیان قطع یا سست کرد (۱۳۲۲). هنگامی که اینانج بیگ در سال ۱۳۳۴ در گذشت، پسرش مراد اصلان امیر لادیک شد و پس از او پسرش اسحاق بیگ. توسط تیمور در ۱۴۰۲ II. هنگامی که یعقوب بیگ به وطن بازگردانده شد، لادیک (دنیزلی) را مانند سابق به او دادند.[۱۶۴]

در منطقه دنیزلی، به ویژه در منطقه Asi-Karaağaç (Acıpayam) سکونتگاه متراکم ترکمن وجود دارد. ابن بطوطه که در سال ۱۳۳۳ از اینجا گذشت می گوید که دشت قاراآغاج ترکمن نشین است. این جمعیت ترکمن که کاملاً شلوغ است، نام مکان های متراکم ترین قبایل اوغوز آناتولی را به عنوان میراث در این منطقه به جا گذاشته است. همانطور که از نام روستاهایی که هنوز وجود دارد می توان فهمید، این ترکمن ها متعلق به قوم افشار و بیشتر بوزاوخ بوده اند، البته در میان آنها عشیره اوچ اوخلو نیز وجود داشته است. ترکمن سیزدهم. در قرن نوزدهم، آنها هنوز تحت حاکمیت اربابانی بودند که نام قبایل را بر خود داشتند. آقایانی مانند Yıva و Salur، Yıvaoğulları که از تسلط آنها بر گؤل‌حصار یاد شده است، بدون شک اکثراً از قبیله اوغوز به همین نام هستند. در شرق این منطقه ترکمنستان، افشارهای زیر نظر افشار بیگ; در غرب، افشار بیگ دیگری بود.

مبارزه بین ملت های گرمیان و افشار در سمت دنیزلی مهم است. کارنامه ابن بطوطه از این مبارزه جالب است و استفاده وی از اظهارات تند درباره گرمیان نشان می دهد که این مبارزه بسیار سخت بوده است. سلطان گؤل‌حصار به سواره نظام پیوست تا از او در برابر راهزنان گرمیانلی محافظت کند که از دشت قاراآغاج عبور کردند تا از گؤل‌حصار به دنیزلی بروند.[۱۶۵]

وقتی به جوانب مبارزه در اینجا نگاه می کنیم، جالب است که هر دوی آنها از طایفه افشار هستند. با این حال، با توجه به این که قبایل و حتی خانواده ها در جریان آشفتگی سیاسی در آناتولی در آن زمان برای تسلط مبارزه می کردند، می توان این مبارزه را بهتر درک کرد. «افشار بیلری» که هنوز هم به عنوان محبوب‌ترین آهنگ فولکلور دنیزلی، بوردور و اسپارتا از آن روزگار خوانده می‌شود، به مبارزه بین آوشار بیگ‌ها و مردم گرمیان می‌پردازد.

آدینی سئودیغیم آفشار بئیلئری، سیزه بیر وئزیرلیک یاکیشیپ دورور.

توپلا دیزگینینی، تانی کئندینی، کارشین‌دا گئرمییان باکیشیپ دورور.

آفشار بئیی دئرلئر

بیزئ ائزئلدئن، بولبول یووا یاپمیش خزئلدئن،

ساری توپراکلار گیتمئ‌سین تئز ائلدئن، چارپیشالیم دئر آفشار بئیلئری.

دنیزلی آوشارها با وجود اینکه خیلی زود ساکن شدند، آگاهی طایفه ای خود را فراموش نکردند و همچنان در منطقه به حیات خود ادامه می دهند و از نظر فرهنگی آثار عمیقی در منطقه بر جای گذاشتند.[۱۶۶] نوشته‌هایی از مرحوم طاهر کوتسی مکال در مورد فرهنگ‌های آوشارها در منطقه به‌ویژه در مورد نوحه‌ها وجود دارد.[۱۶۷]

۶. شمال سوریه، منطقه آناتولی جنوبی و جنوب شرقی

پس از شکست مغولان سلجوقیان در نبرد کوسداغ (۱۲۴۳)، فروپاشی در آناتولی آغاز شد. هنگامی که مغول ها در سال ۱۲۷۷ بر بخش قابل توجهی از آناتولی تسلط یافتند، او ترکمن ها را که تنها عنصر مدافع آناتولی در برابر آنها بودند، هدف قرار داد و با حملات و قتل عام علیه آنها شروع به نابودی این قدرت کرد. در نتیجه، چنانکه محقق مملوک ابن شداد نوشته است، ۴۰۰۰۰ ترکمن چادری از آناتولی به سوریه (منطقه ای که از غزه تا آنطاکیه و دیرالزور تا سواحل سوریه امتداد دارد) کوچ کردند و به ممالیک پناه بردند.[۱۶۸]

این ترکمن ها سازمان های بوزاوخ و اوچ اوخ را اینجا هم زنده نگه داشتند. در ابتدای بوزوک ها افشارها را می بینیم. این افشارها آوشارها هستند، شاخه اصلی که در آینده در آناتولی و ایران ذکر خواهد شد.[۱۶۹]

ترکمن های ساکن سوریه (شامل آناتولی جنوبی و جنوب شرقی) عبارت بودند از:

Kutbeği-Oğulları (حلب)، Gündüz-Oğulları (Amik)، Dog-Oğulları (آنتپ)، Bozcalı (سیواس)، Doğancı-Oğulları (Amik)، دوگر (شرق حلب)، اینالو (شمال سوریه)، اوزر (Aleppo) -مدیترانه)، ساکالسیز اوغول‌لاری (غرب حلب)، دادستان (غرب حلب)، ورساک (طرسوس و ثور).[۱۷۰]

همانطور که مشاهده می شود، افشارهای شمال سوریه ساکن در مناطق حلب، آنتپ و آنطاکیه، ۱۳-۱۵. برای قرن ها توسط سه خانواده اصلی (Sog-Sons، Gündüz-Sons، Kutbeği-Sons) اداره می شد. [۱۷۱]

در میان آنها افشارها (کوت بیگی اوغول‌لاری)در قرن پانزدهم عمدتاً در اطراف حلب زندگی می کردند. رئیس آنها محمد کوتبکی بود. گوندوز اوغول‌لاری در دشت آمیک بودند. گوندوز بیگ که رئیس آنها بود با مرگ دوغانجی سون فارس رئیس تمام ترکمنهای اینجا شد. گوردو بیگ اولین چهره شناخته شده و مشهور این قبیله بود و موفقیت های بسیاری داشت. در مورد کوپک اوغول‌لاری، آنها در منطقه آنتب قرار دارند و به نظر می رسید که بین سال های ۱۴۴۰-۴۵ در منطقه فرات کاملاً فعال بودند. اربابشان حسین حاکم مالاتیا بود. دوژها نیروی کمکی ممالیک بودند. علاوه بر این، عبا به نام ساکالسیز اوغول‌لاری، از کوپکی، در غرب حلب زندگی می کردند و نیروی کمکی ممالیک بودند.[۱۷۲]

ما هیچ اطلاعاتی در مورد سگی که به کؤپک اوغول‌لارینام خود را داده است، نداریم. به ذهن می رسد که کؤپکی ها که بسیار فعال و دارای جمعیت زیادی هستند، بازمانده و ادامه یک قبیله باستانی هستند. در واقع، مشخص است که کؤپک اوغول‌لاری، زمانی قبیله بزرگ، در آسیای مرکزی زندگی می کردند. [۱۷۳] علاوه بر این، تصادف جالبی است که قدرتمندترین قبیله شمال سوریه (قبل از اسلام و بعد از اسلام) بنی کلب (کؤپکان) در دوره تسلط اعراب بر شمال سوریه بودند، جایی که سگ- آوشارها ساکن شدند. حتی معاویه که سلطنت امویان را تأسیس کرد، هرتز. او از این قبیله ازدواج کرده بود تا از علی حمایت کند. اجازه دهید به این نکته نیز اشاره کنیم که اعراب شمال سوریه به اعراب عربی مستریب (در اصل غیر عرب و بعداً عرب تبدیل شده) می گویند.

این آوشارها در کشمکش‌های بین دولت‌های عثمانی - آق قویونلو- مملوک در منطقه در قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی و امارت ذوالقدر که در سال ۱۳۳۷ در منطقه مرعش و البیستان تأسیس شد (ترکمن‌های ذوالقدر از شاخه بوزوک بودند. اوغوزها و اکثر آنها از طوایف بیات، افشار و بیدیلی بودند. ذوالقدر بیگ ها از کدام یک از این قبایل بودند؟ ناشناخته، اما قوم بیات محتمل تر به نظر می رسد.[۱۷۴] او در سال ۱۳۵۲ در رمضان اوغولاری فعالیت می کرد. قبیله Oguz Yüreğil) که بر منطقه چوکوروا (آدانا، تارسوس، میسیس، آیاس و سیس) تسلط داشتند.

رمضان بیگ، بنیانگذار امارت رمضان اوغولاری، قبایل ترکمن پراکنده در منطقه چوکوروا را در اطراف خود جمع کرد و آنها را قادر ساخت که در تابستان و زمستان زندگی کنند. بدین ترتیب این ترکمن ها این فرصت را پیدا کردند که در سرزمین خاصی زندگی کنند و با کوچ بین مناطق مرتفع و قشلاقی کم و بیش از شر کوچ نشینی خلاص شوند.

رمضان بیگ، افشارها اوزون یایلا، قصبه یونانی (دولی و یحیالی هم مرز با توفان بیلی است و شامل اشپینار، چاتالولوک، کیسکه، کاله، شیهلی، ینیکوی، افشار، کاراکوی و روستاهای اطراف می شود. امروزه منطقه ای به نام آوشار است که در ویرانه‌ها. روستا روستایی ارمنی بود.) و منطقه ماریس به عنوان مرتع اختصاص یافت.[۱۷۵]

رمضانلی ها با تابعیت ترکمن های منطقه نفوذ زیادی پیدا کردند. قرار گرفتن چوکوروا و سوریه در مسیر اصلی تجاری و زیارتی باعث شد تا ممالیک ها به این منطقه علاقه مند شوند و در نتیجه با رمضانلی ها مبارزه کنند. ترکمن های حامی رمضانلی ها و به ویژه افشارها و کوتبکلی آوشارها توسط ممالیک به سختی مجازات شدند.[۱۷۶]

رمضان اوغولاری با ترکمن‌ها در چوکوروا متحد شده بود و با حمایت قارامانیان ممالیک را از چوکوروا بیرون کرد. با این حال، ممالیک ها به لطف برخی از افشارها که از آنها حمایت کردند، سعی کردند مناطق ایاس و سیس را حفظ کنند و قرن پانزدهم گذشت که رمضانلی ها سعی کردند این منطقه را از دست ممالیک ها نجات دهند. اگرچه قارامانیان به منطقه علاقه مند بودند، فاتح سلطان محمد از این تلاش جلوگیری کرد.[۱۷۷]

در جریان هجوم ممالیک به چوکوروا و فتح سیس (۱۳۷۵) عده ای از آوشارهای شمال سوریه به چوکوروا مهاجرت کردند و در منطقه سیس که سیس افشارها نامیده می شود ساکن شدند. [۱۷۸]

افشارها به روابط دوستانه خود با آق قویونلوها ادامه دادند. می دانیم که منصور بیگ (از گوندوزلو) از دوستان نزدیک اوزون حسن بود و با آوشارهای تحت فرمان او

برای حمایت از او به ایران رفت. XI. با شروع از قرن XII. در قرن بسیاری از قبایل ترکمن در سوریه و حلب ساکن شدند.

در مورد فعالیت عشایر افشار در منطقه؛

در سال ۱۴۰۱، در هنگام بازگشت تیمور به دمشق (۱۴۰۱)، دوژها با ارتش چاگاتای در ساحل فرات جنگیدند و پس از شکست گریختند.[۱۷۹] در سال ۱۴۰۲ چند سال پس از این واقعه، حسین بیگ، کژپک، با استفاده از آشفتگی های پس از جنگ آنکارا (۱۴۰۲)، منطقه توکات را غارت کرد، اما از چلبی محمد شکست خورد و منطقه را ترک کرد. در سال ۱۴۰۴ با متمایل شدن به جنوب؛ او مالاتیا را که تحت حکومت ممالیک بود، تصرف کرد (۱۴۰۴).[۱۸۰]

XV. کوتبکلی افشارها در آغاز قرن از مبارزه امیران ممالیک به همراه بیات و اینانلی ها سوء استفاده کرده و غارت کردند و تیراندازی از این امیران به خشونت علیه آنان وارد شد. به همین دلیل برخی از آنها با آق قویونلوبه یولوک سیاه پناه بردند. در پی ترور قاجیمه در سال ۱۴۰۷ به وطن بازگشتند و به مبارزات داخلی ممالیک پیوستند. در نبرد بین نوروز و شیخ (۱۴۰۷)، ترکمن‌هایسااکال سیزااز کژپکی از شیخ حمایت کردند.[۱۸۱]

در سال ۱۴۱۰، هنگامی که نوروز توسط سلطان مملوک بخشید و به عنوان والی دمشق منصوب شد، این بار امیر سلف وی شیخ (بعدها سلطان ممالیک) قیام کرد. شیخ با افشارها، دوغانجی اوغول‌لاری ها، کژپک اوغول‌لاری هاو دوگرهایی که دور خود جمع کرد، نوروز را در حماه محاصره کرد. دمیرتاش، نایب السلطنه حلب، به یاری نوروز آمد. در کنار او ذوالقدرلی، بوزچالی، کژپکی آوشاری و گوندوز- اوگولو گژوردو قرار داشتند. در جنگ (۱۴۱۰) افشارها را در دو طرف می بینیم. با

وجود اینکه گروهی از سگ ها و افراد آوشار در کنار شیخ بودند، محمد اهل کوتبیگی، گوندوزوغلو گؤردو و افشارهای او از سگ ها همراه نوروز بودند. اما نوروز شکست خورد که بیشتر افشارها (سگ) طرف او به طرف شیخ روی آوردند. محمد قطبی از جمله اسیر شد. می بینیم که گؤردو بیگ با نوروز به حما گریخت. Dog-Son Ay-Doğmuş توسط شیخ به حلب فرستاده شد. آی دوغموش حلب را تصرف کرد. [۱۸۳] در این میان، قورخماز که به عنوان والی حلب منصوب شده بود، به سوی ذوالقدر لشکر کشید (۱۴۱۰). او کؤپکی ها و گوندوز را به یاری بر ضد جامعه دوکوز که توسط خانواده بیسان از ذوالقدر اداره می شد فراخواند. در اواخر جنگ، اگرچه کؤپکی آیدوغموش و حسین بیگ آمدند. آیدوغموش تیری به صورت قورخماز شلیک کرد. به همین دلیل، در راه بازگشت از لشکرکشی، حسین بیگ و افرادش به دستور قورخماز در آنتپ دستگیر شدند، اما افشارهایی که در راه یورش بردند، رهبران آنها را نجات دادند.[۱۸۴]

در سال ۱۴۱۱، اتفاقا (۱۴۱۱)، گوندوزوغلو گؤردو بیگ آنتاکیه را از اوزروغلو گرفت و تنها حاکم منطقه شد.[۱۸۵] در سال ۱۴۱۱، هنگامی که شیخ متوجه شد که سلطان فرج مملوک قرار است به سوی او لشکرکشی کند، به حلب آمد و اومر گوندوز اوغلو را که بر ضد او قیام کرد، دستگیر کرد.[۱۸۶] در سال ۱۴۱۲ می بینیم که حسین بیگ دوباره مالاتیا را تصرف کرد. در همان سال شیخ، سلطان مملوک شد. در این دوره نوروز و دمیرتاش با یکدیگر در حال جنگ بودند. در کنار دمیرتاش پسرش گؤردو، برادرش اومر و اوزه راوغول‌لاری قرار داشتند. دمیرتاش نتوانست نوروز را تحمل کند و عقب نشینی کرد.[۱۸۷]

در سال ۱۴۱۴، شیخ آنتپ و درنده را از ذوالقدری ها در سال ۱۴۱۴ و مالاتیا را از دستان کؤپک اوغول‌لاریگرفت. حسین بیگ فرار کرد. وی در سال ۱۵-۱۴۱۳ شیخ

نوروز را شکست داد و تا البیستان رسید. هدف او ترساندن ترکمن ها بود. در این لشکرکشی به مالاتیا آمد و حسین کؤپکیکه حاکم آنجا بود فرار کرد. شیخ در بازگشت از غزوه، اینال را به عنوان والی حلب منصوب کرد. اینال به سوی گؤردو گوندوز اوغلو که در آمیک شیطنت می کرد لشکرکشی کرد. دید که ذوالقدری به علی بیگ پناه برده است. اتفاقاً در سال ۱۴۱۵ می بینیم که والی حلب به دلیل شیطنت گوندوزی ها علیه قوم گوندوز لشکرکشی کرد و گؤردو بیگ به کوه های گاور گریخت (۱۴۱۵). والی اینال قلعه دربساک (Gündüzlü) را که در دست گوندوزلوها بود تصرف کرد. او آن را دید و بستگانش به مرعش گریختند.
گوندوزلو آوشار دور نوه گوندوز دمیرهان اوغلو فارس جمع شد. با بازگشت سلطان شیخ مملوک به مصر در سال ۱۴۱۷، ذوالقدرلی محمد درنده را پس گرفت و بسنی را به کشورش اضافه کرد. در حالی که محمد بیگ، قارامان اوغلی، طرسوس را از رمضانلی ها گرفت، حسین بیگ، کؤپکی، دوباره مالاتیا را تصرف کرد. سلطان شیخ مملوک که از این امر بسیار خشمگین شده بود، به لشکرکشی به سوی آناتولی (۱۴۱۷) برآمد تا ترکمن ها را تحت اطاعت کامل قرار دهد و زمین های آنها را تصرف کند. گوندوزی ها که در اطراف دمیرهان اوغلو فارس جمع شده اند نیز به صفوف ممالیک ها خواهند پیوست. کار کوتلو نایب الحمایه حما وقتی به حلب رسید با لشکری که شامل افشار و ایناللو بود به حضور شیخ آمد. شیخ این لشکر را فرستاد تا حسین بیگ را از مالاتیا خارج کند. حسین بیگ مالاتیا را ویران کرد و جمعیت مفید را گرفت و به منطقه دیوریگی و از آنجا به سرزمین عثمانی رفت. در این لشکر کشی می بینیم که گوندوزاوغلوگؤردو، ذوالقدری علی و ساکالسیز طغرل از خاندان کؤپکی نامه هایی برای شیخ فرستادند و طلب مغفرت کردند و اطاعت خود را اعلام کردند و بدین ترتیب نجات یافتند.[۱۸۸]

هنگامی که شیخ در سال ۱۴۱۸ به مصر بازگشت، حسین بیگ بار دیگر به مالاتیا آمد و شهر را محاصره کرد، اما شبانه توسط ممالوکی که در زمان محاصره (۱۴۱۸) به او پناهنده شد، کشته شد. حسین بیگ که شجاع، چابک و جنگجوی خوبی بود، در منطقه مالاتیا می کوشید تا اصالتی ایجاد کند. پس از آن اسله مز برادر حسین بیگ رئیس کؤپکی ها شد.[۱۸۹]

در سال ۱۴۱۸ افشارهای کوتبک به همراه بیات و اینالی ها مجدداً به عنوان متحد آق قویونلوکارا یولوک منطقه ماردین را که از قاراقویونلو در اختیار قارایوسف بود غارت و ویران کردند. پس از آن، قارایوسف به آئد حمله کرد و قره یولوک شکست خورده به حلب که در دست ممالیک بود پناه برد. هنگامی که قارایوسف در سال ۱۴۱۸ به آنتپ و سپس به حلب آمد، افشارهای کوتبیگی وطن خود را ترک کردند و به صفیتا در منطقه طرابلس رفتند. همانطور که والی طرابلس بارسبای سعی کرد از غارتگری آنها در اینجا نیز جلوگیری کند. او با گفتن اینکه قارایوسف به کشورش بازگشته سعی کرد آنها را متقاعد کند که به وطن خود بازگردند. در زمانی که آوشارها خود را برای مهاجرت آماده می کردند، بارسبای به دام های خود طمع کرد و به سوی آنها لشکر کشید، اما شکست سختی خورد.[۱۹۰]

در مورد گؤردو بیگ; برای تثبیت سلطه تاتارها که با مرگ شیخ به قدرت رسیدند، دمشق و منطقه حلب را نجات دادند و در اینجا به سطح اربابان ترکمن رسیدند. اگرچه سایر بیگ های ترکمن مورد تمجید قرار گرفتند، گؤردو بیگ به دستور تاتار کشته شد تا انتقام شکست سابق تیمور بوغا (۱۴۲۱) را بگیرد. گؤردو بیگ امیر بزرگی بود و می دانیم که راه زیارتی و تجارتی که از شام می گذشت در زمان او امن بود. معلوم نیست پس از گؤردو چه کسی جانشین او شد.[۱۹۱]

در سال ۱۴۳۵، زمانی که قارامانی ها برای بازپس گیری کایسری اسیر شده به سوی ذوالقدری ها لشکر کشی کردند، رمضانلیلار، اوزرلیلر، وارسک و گودوز ی ها نیز تحت فرمان آنها بودند (۱۴۳۵). عثمانی‌ها خوششان نیامد که قارامانی‌ها که مخفیانه از سوی ممالیک‌ها حمایت می‌شدند، ذوالقدرها را شکست دادند و کایسری را تصرف کردند. به همین دلیل می خواستند از جانی بیگ صوفی ، یکی از امیران مملوک که در جنگ تاج و تخت با بارسبای شکست خورده و بعداً به آنها پناهنده شده بود، علیه ممالیک استفاده کنند. Canıbek Divriği را که یک سرزمین صوفی مملوک است تصرف کرد و سپس با اسله مز کؤپکیو محمد کوت بیگی متحد شد و مالاتیا را محاصره کرد (۱۴۳۵-۱۴۳۶). اسله مز به زودی جانی بیگ صوفی را ترک کرد و به مقام سلطان مملوک رسید و اطاعت خود را اعلام کرد و از او تمجید کرد.[۱۹۲]

در سال ۱۴۵۷ می بینیم که کوتبیگی ها در ارتش آق قویونلوها در جنگ بین اوزون حسن از آق قویونلوو رستم پسر تارکان، فرمانده جهان شاه از قره قویونلوها شرکت کردند. منصور بیگ افشار نیز در کنار آق قویونلوبود.[۱۹۳] در واقع، گفته شد که کوتبیگی ها در سال ۱۴۰۷ و به زودی پس از یک انقلاب بزرگ به واحد آق قویونلوپیوستند.

می دانیم که تعدادی از آنها به خوزستان مهاجرت کردند. با این حال، حتی اگر به سوریه برمی‌گشتند و درگیر حوادث آنجا می‌شدند، هرگز واحد آق قویونلوا را ترک نمی‌کردند. بعد از این تاریخ نمی توانیم از کوتبیگی ها اطلاعاتی بیگ یریم. این باید به مهاجرت آنها به ایران و زندگی بی تحرکشان مربوط باشد.

شهسووار بیگ که در سال ۱۴۶۷ بر تخت ذوالقدر نشست، طرفدار امپراتوری عثمانی بود. این امر باعث واکنش سلطان ممالیک خوشقدم شد. خوشقدم عمویش رستم را

علیه شهسوار تحریک کرد. پس از اینکه شهسوار بیریجیک، بسنی، گرگر و رومکله را که متعلق به ممالیک ها بود، تصرف کرد، ارتش مملوک به لشکرکشی ذوالقدر رفت. کؤپکی اسله مز وغلو سعی می کرد با حمله نیروهای ذوالقدر را فرسوده کند تا اینکه ارتش مملوک به آنجا رسید. اما شکست خورد و فرار کرد و به پیر احمد قارامان اوغلی پناه برد. ذوالقدری ها در جنگ (۱۴۶۷) پیروز شدند.[۱۹۴]

هنگامی که امیر مملوک یشبک برای مبارزه با ذولقدراوغلو شهسوار بیگ، که به سرزمین های رمضانلی حمله کرده بود و بر سرزمین های ممالیک در جنوب آویزان شده بود، به حلب آمد (۱۴۷۱). بیگ های ترکمن که توسط ذوالقدرها از خانه و کاشانه خود رانده شده بودند، در میان آنها به درجه محمد پسر اسله مز و محمود ساکالسیز خاندان کؤپکی رسیده بودند. در همین حال، عمر بیگ رئیس گوندوزلو افشارها است و در دشت آمیک زندگی می کند. یشبک عمر بیگ را به منطقه آمیک فرستاد و اطمینان حاصل کرد که او در آنجا اقدامات احتیاطی را انجام می دهد.[۱۹۵]

گوندوزلو ها در سال ۱۴۸۲ تحت ریاست محمد بیگ بود. در این تاریخ عثمانی ها به چوکوروا حمله کردند. ترکمن ها و افشارها که سلطه عثمانی ها را نمی پذیرفتند در جنگ شکست خوردند. گوندوز اوغلو، محمد بیگ از جمله کسانی بود که در جنگ جان باختند.[۱۹۶] پس از آن بیشتر گوندوزها به ایران رفتند.

در مورد کؤپکی ها نیز تورک بیگ در سالهای اول حکومت عثمانی رئیس این خانواده و سپس Emenlik پسر تورک بیگ بود. پس از آن هیچ اطلاعی از پایان این خانواده نداریم. آنها یا به ایران مهاجرت کردند و یا با متلاشی شدن طوایف زیرین خود با نام های مختلف طایفه به حیات خود ادامه دادند و با شرکت در تشکیل

اقوام جدید، نام ایل اصلی به فراموشی سپرده شد. در واقع می دانیم که افشارهای رجبلی بیشتر از کؤپکی سرچشمه می گیرند.

۷. سئویندیک خان و امارت آوشار (۱۴۸۲-۱۵۳۴)

در دوره ای که دولت آق قویونلوبر اثر ضربات وارده از عثمانی ها تضعیف شد و جانشینان شیخ جنید مشغول فعالیت برای تشکیل دولت بودند، کنترل در سرزمین های بین دو کشور از بین رفت. سئویندیک خان ، یکی از اعضای ایل افشار که در این زمان پدیدار شد، می دانست که چگونه از این مبارزات سود ببرد و موفق به تأسیس یک حکومت عشایری شد که توده اصلی آن بر افشارها بود.

این امارت که از کوه الگز در شرق تا کوه کپ در غرب گسترش می‌یابد، مناطق ارزروم، چوبان‌کوپرو، بایبورت، قارص و شورگل (قیزیلچاکچاک و بشگدیکلر گیومری و آرپاچای) را در بر می گرفت.[۱۹۷] اگرچه تاریخ دقیق تأسیس امارت مشخص نیست؛ اگر در نظر بیگ یریم که یاووز سلیم که قبلاً تحت نفوذ صفویه بود، در سال ۱۰۱۰-۱۵۰۸ که مصادف با والیگری ترابزون بود، وارد نفوذ عثمانی شد (یاووز در بازگشت لشکرکشی گرجستان در سال ۱۵۰۸ وارد خاک ایران شد و آنها را شکست داد. صفویان.افشارها در این جنگ در سپاه صفوی جنگیدند [۱۹۸]، ولیعهد شما هنوز دوم نشده است. می توان حدس زد که در دوره های اولیه بایزید تأسیس شده است.

سئویندیک خان در واقع از حامیان صفویه بود، چون قزلباش بود. او قبل از تأسیس دولت خود در گیلان در کنار شاه اسماعیل بود. به همین دلیل او را از فدائیان گیلان

می دانستند.[۱۹۹] یاووز پس از نبرد چالدران (۱۵۱۴) نامه ای به سئویندیک خان فرستاد که در آن شاه اسماعیل را شکست داد و به او یادآوری کرد که به امپراتوری عثمانی (از جد خود) وفادار بوده و (با تلاش خود) به دست آورده است و در هنگام بازگشت. از تبریز، از سرزمین های افشار (از طریق شورگل، چوبانکوپرو و ارزروم) عبور می کرد و برای لشکر خود تدارکاتی برای فروش می خواست.

سئویندیک خان از سوی دیگر به این نامه پاسخی سیاسی داد و اعلام کرد که به امپراتوری عثمانی وفادار است، اما هیچ کمکی نکرد. با وجود این، پس از پیروزی یاووز چالدران، او به سرزمین های سویندیک دست نزد، اگرچه مکان های زیادی را از دولت صفوی و اتابک (ترکی ارتدوکس- قیپچاق) گرفت.[۲۰۰] این به ما قدرت سئویندیک خان در منطقه را نشان می دهد. عثمانی‌ها که سال بعد (۱۵۱۵) کمه را گرفتند، سنجک کمه را تأسیس کردند و با حکومت افشار همسایه شدند.[۲۰۱]

با مرگ یاووز، سئویندیک خان دوباره به صفویان روی آورد. وی در سال ۱۵۲۱ فرمانروای سرحس در خراسان بود. در جریان لشکرکشی عراقین که در آن کانونی به ایران لشکرکشی کرد، وزیر اعظم مکتول ابراهیم پاشا به ارزروم آمد و این مکان را فتح کرد و این امارت افشار را ویران کرد (۱۵۳۴).[۲۰۲] Dulkadır-oğlu Mehmet Bey به عنوان Beylerbeyi منصوب شد. سویندوک خان را در میان امرای صفوی پس از تأسیس بیلربیلیک ارزروم و ناپدید شدن امارت می بینیم.
سئویندیک خان که جایگاه بسیار ویژه ای در ارتش و کادر اداری صفویه دارد، به مقام رئیس ارتش (فرمانده ارتش) رسید و تا زمان مرگش وارد بسیاری از حوادث مهم شد. سئویندیک خان امیر مقتدر در سال ۱۵۶۲ در سن ۹۰ سالگی درگذشت. پسرش حسین بیگ از امیران افشار در خراسان بود. آوشارهای ایرانی

ایران منطقه‌ای است که ترک‌ها از قدیم‌ترین زمان‌های تاریخ در آن زندگی می‌کرده‌اند. معلوم شده است که سکاها در قرن هفتم قبل از میلاد مسیح از قفقاز به ایران یورش بردند و تعدادی از آنها در آذربایجان ساکن شدند. بعدها قبایل ترک مانند هون ها، اوغوزها، قیپچاق ها، پچنگ ها، خزرها، سابیرها آمدند و در منطقه ساکن شدند. اما مهاجرت های ترک ها که چهره کنونی ایران را به وجود آورد، بعد از پذیرش اسلام بود. وزن ترکها که از دوره عباسیان شروع شد با غزنویان و سلجوقیان افزایش یافت و پس از حمله مغول ساختار جمعیتی این مکانها به نفع ترکان تغییر کرد. این وضعیت تا سال ۱۹۲۵ ادامه داشت، زمانی که پهلوی ها با کودتای انگلیس ها به قدرت رسیدند، حاکمیت ترکان به پایان رسید. با وجود این، حداقل ۳۵ درصد از جمعیت ایران همچنان ترک هستند.

ایران هم از نظر موقعیت تاریخی و هم از نظر روابط سیاسی منطقه بسیار مهمی است. گرچه نفوذ فرهنگ پارسی شدید است، اما این میدانی است که قبایل ترک برای تسلط برآن مبارزه می کنند و به شدت می جنگند. البته در چنین فضایی به دست گرفتن حاکمیت و نشستن بر تخت ایران کار ساده ای نیست.

الف. افشارها در دولت های قره قویونلو و آق قویونلو:

در قرن شانزدهم، اوشارها در استان خوزستان ایران، حکومتی را تحت نام شوملا تأسیس کردند. تخمین زده می شود که جلال الدین طیب شاه، رئیس ترکمن های ساکن غرب ایران در قرن چهاردهم آوشار بوده است. در این دوره ها، آوشارها نه تنها در استان های خوزستان و فارس حضور داشتند، بلکه در نقاط مختلف مرکز و غرب ایران پراکنده شدند. فعال بودن آوشارها را در دولت قره قویونلوها و به ویژه

دولت آق قویونلوها که به عنوان دو قدرت مجزا در شرق و جنوب شرقی آناتولی، ایران و آذربایجان پدید آمدند، شاهد هستیم. گرچه ترکمنها در دوره ایلخانی و جلایری نقش مهمی نداشتند، افشارها در قره قویونلو و آق قویونلوها جایگاه مهمی داشتند[۲۰۳]. در دوره قره قویونلوها می توان افشارهایی که از آناتولی آمده بودند و قارامانیان را در منطقه گنجه و بردع برشمرد. [۲۰۴]

افشارها در دوره آق قویونلوها نفوذ بیشتری داشتند. اینها افشارهای حلب بودند. می دانیم که کوتبیگلی ها یکی از افشارهای شمال سوریه در سال ۱۴۰۷ به واحد آق قویونلو پیوستند که تقریباً همه آنها پس از مدتی به خوزستان مهاجرت کردند. [۲۰۵] در اواخر قرن پانزدهم، باافشارها دوباره در این کشور مواجه می شویم. اینها افشارهایی بودند که در نتیجه فتوحات آق قویونلوها از آناتولی آمده بودند. قبل از اینکه اوزون حسن بیگ حاکم آق قویونلو شود، منصور بیگ یکی از نزدیکان او از افشارهای شمال سوریه بود و گروه زیادی از افشارها با خود همراه داشت. او پس از فتح ایران توسط اوزون حسن با آوشارهای تحت امر خود به این کشور آمد و به والیگری کهگیلویه در جنوب خوزستان منصوب شد. [۲۰۶] در سال ۱۴۵۷، در جنگ بین اوزون حسن آق قویونلو و تارکان اوغلو رستم، فرمانده جهان شاه قره قویونلو ، کوت بیگی ها و منصور بیگ از گوندوزلوها در ارتش آق قویونلو بودند. افشارها در جنگ اوتلوک–بئلی بین اوزون حسن و فاتح در کنار آق قویونلو جنگیدند. [۲۰۸] در رژه ای که در سال ۱۴۷۶ توسط والی فارس خلیل میرزا پسر اوزون حسن ترتیب داده شده بود، منصور بیگ نیز حضور داشت. [۲۰۷]

محمدی میرزا که در سال ۱۴۹۷ می خواست تاج و تخت را تصاحب کند، شیراز را از پورنک قاسم بیگ گرفت و به منصور بیگ داد. افشارها در جنگ بین پورنک ها و افشارها پیروز شده بودند. پیری بیگ یکی از آوشارها در جنگ محمدی میرزا و

سلطان مراد جان باخت. منصور بیگ بعدها به خدمت سلطان مراد آق قویونلوو ابوالفتح بیگ درآمد. با ازبین رفتن حکومت آق قویونلوها، منصور بیگ به خدمت صفویان درآمد. [۲۰۹]

دوره دولت صفوی

عصر شاه اسماعیل (۲۴-۱۵۰۱): بنیانگذار دولت صفوی، اسماعیل، نوه جنید، شیخ خانقاه صفویه در اردبیل ایران است. [۲۱۰] هنگامی که شاه اسماعیل در حال تأسیس دولت صفوی بود، ایل های اوستاجلو، شاملو، روملو، تَکَلو، ذولقدر، افشار (که از بین دریاچه‌های ارومیه وان آمده بودند)، قاجار، ترکمن های وارساک و صوفیان قره‌جه داغ حضور داشتند. این افشارهای همراه اسماعیل ، مذهب شیعه افراطی را پذیرفته بودند. اما سایر طوایف افشار همچنان عقاید سنی خود را حفظ کردند. تنها پس از آنکه شاه اسماعیل و جانشینانش شیعه امامیه را به عنوان مذهب رسمی اعلام کردند، شیعه شدند. [۲۱۱]

پس از تأسیس دولت صفوی، طوایف جدید افشار به ایران آمدند. این طوایف افشار که از آناتولی آمده بودند، حضور بزرگ افشار را در ایران به وجود آوردند. [۲۱۲]

شاه اسماعیل در سال ۱۵۰۱ شیروانی ها و سپس آق قویونلوها را شکست داد و دولت خود را تأسیس کرد. در سال ۱۵۰۳ دوباره آق قویونلوها را شکست داد و آنها را از بین برد و عراق، فارس، کرمان را تصرف کرد. منصور بیگ که از نزدیک ترین افراد اوزون حسن بود و شاهد تأسیس، ظهور و فروپاشی آق قویونلوها بود، مانند برخی دیگر از بیگ های آق قویونلو، با تسلیم و فرمانبرداری خود از شاه اسماعیل، تاج قیزیلباشی بر سر نهاد و به عنوان والی شیرازتعیین و پس از مدتی والی فارس شد (۱۵۰۵). خاندان منصور بیگ تا زمان شاه عباس بر استان کهگیلویه حکومت می

کردند. احمد بیگ سلطان والی فراه ، دانا محمد بیگ (در جنگ درگذشت) که در لشکرکشی خراسان (۱۵۱۱) علیه شیبک خان حاکم ازبک شرکت کرد، در دومین لشکرکشی خراسان در سال ۱۵۱۳ و سلطانعلی میرزا که در جنگ با شاهرخ وعثمانی (۱۵۱۴) در چالدران گفت: «من پادشاه هستم»و خود را فدا کرده و از کشته شدن شاه اسماعیل جلوگیری کرد از دیگر امیران افشار در زمان شاه اسماعیل بودند. [۲۱۳]

عصر طهماسب (۷۶-۱۵۲۴): پس از مرگ اسماعیل، پسرش طهماسب به قدرت رسید. در دوره طهماسب، آوشارها در کهگیلویه و خوزستان زندگی می کردند. [۲۱۴] در این دوره جنگ قدرت شدیدی بین قبایل درگرفت. اوستاجلوها، ذولقدرلوها، روملو ها و افشارها که علیه تَکَلو ها متحد شده و با حمایت شاه پیروز شدند. در حالی که مردم تَکَلو وشاملو از چشم افتادند، شهرت قاجارها و افشارها افزایش یافت و آنها به یکی از مهم ترین طوایف تبدیل شدند. اگر چه زندگی آوشارها در نقاط دوردستی مانند کهگیلویه و خوزستان مانع از ایفای نقش محمدر آنها می شد، اما از فرسودگی سریع آنها نیز جلوگیری کرد. [۲۱۵]

درمورد امرای افشار در این دوره; محمدرین امیر، سئویندیک خان ، معتبرترین امیر مرکزی طهماسب بود. سئویندیک خان ضمن اینکه در تلاش برای تأسیس دولت همراه شاه اسماعیل بود[۲۱۶]، در فتح شیروان توسط طهماسب در سال ۱۵۳۸ نیز شرکت کرد. طهماسب برادرش القاص میرزا را به ریاست شیروان آورد. هنگامی که القاص میرزا برای استقلال قیام کرد (۱۵۴۶)، این سئویندیک خان بود که او را متقاعد کرد. (القاص میرزا بعدها به امپراتوری عثمانی پناه برد و با صفویان جنگید و در سال ۱۵۴۸ شیروان را تصرف کرد و محمد بیگ افشار را شکست داده و شهر قم را تصرف کرد. محمد بیگ ازنزدیکان القاص میرزا نیز آوشار بود. (امروزه روستایی به نام القاص اوغلودر ملاتیا وجود دارد) در سال ۱۵۴۸شاهد حرکت سئویندیک

خان به شکی هستیم. وی در ۱۵۵۱ برای فتح قلعه کیش قرستاده شد.در ۱۵۵۲ پس از تصرف ارجیش با ارتش تحت امر خود، منطقه گِوار را غارت کرد. او یکی از چهار تن از افراد برجسته طهماسب بود که وزیر اعظم عثمانی در جریان صلح آماسیه (۱۵۵۵) بین عثمانی و صفویان نامه ای به او نوشت. [۲۱۷]

مصطفی سلطان یکی از امیران خراسانی صفویان به دست ازبک ها در فیروزکوه کشته شد (۸-۱۵۲۷). سلطان سنجاب (۱۵۵۰) و الله قولو بیگ پسر دانا بیگ (۱۵۵۶) در خراسان صاحب مقام بودند. حسین بیگ پسر سئویندیک بیگ در قرارگاه های مختلف خراسان والی بود(بعد از ۱۵۶۲). در ۱۵۳۲-۱۵۳۲، غازی خان، برادر خلیل خان، از نوادگان منصور بیگ ، والی شیراز بود (متوفی در ۱۵۳۹-۱۵۴۰) [۲۱۸]. والی کهگیلویه، پسر منصور بیگ، الوند خان، پس از تصرف تبریز توسط عثمانیان در لشکرکشی عراقین (۱۵۳۴) برای نجات شهر آمد، اما شکست خورد. [۲۱۹] او در سال بعد (۱۵۳۵) به دلیل نافرمانی کشته شد و نوه منصور بیگ و پسر حسن سلطان محمدی بیگ به جای او لقب شاهرخ را گرفتند. پس از شاهرخ سلطان (۱۵۴۲) و محمود خان (۱۵۴۸)، والی کهگیلویه، محمد خان از خاندان منصور بیگ (۱۵۴۸-۱۵۴۸) بود. وی در سال ۱۵۵۷ رستم بیگ والی کهگیلویه بود که در وقایع سال ۱۵۵۰ از وی نام برده شد (در سال ۱۵۵۸ برعلیه آبا اعزام و در جنگ کشته شد). [۲۲۰]

در ۱۵۳۶-۱۵۳۷ شاهد والیگری شاه قولو سلطان در کرمان هستیم (در۱۵۶۴- ۵۵ هنوزدر این مقام بود). [۲۲۱] در سال ۱۵۴۸ حملاتی در مرز عثمانی سازماندهی شد و شاه قولو برای غارت به شمال دریاچه وان و در امتداد رودخانه مراد (برعلیه بوز-اولوس و کارا-اولوس) فرستاده شد. آهلات را غارت کردند و ۵ هزار اسب و ۱۰۰ هزار گوسفند و ۵۰ هزار گاو به غنیمت آوردند. شاه قولو در عملیات علیه امپراتوری

عثمانی در سال ۱۵۵۲ منطقه عراق را غارت کرد و در ۴-۱۵۵۳ وان، واستان، ارجیش و عائل جواز را غارت کرد. در سال ۱۵۵۴ او را برای غارت داو-ائلی فرستادند. [۲۲۲] در سالهای ۱۵۶۹-۱۵۶۹ یعقوب بیگ والی کرمان بود.

مهدی قولو سلطان پسر چولو بیگ ملقب به قان قارا در سالهای ۴۰-۱۵۳۹ رئیس آوشارها در خوزستان ، حاکم شوشتر بود و در همان سال به خاطر بی اطاعتی حیدر قولو سلطان افشار بر علیه او اعزام شد و به دستور شاه به دست برادرش سئویندیک بیگ کشته شد.. اگرچه سوندیک بیگ حاکم شوستر بود ، اما در سال ۱۵۴۱-۱۵۴۱ والیگری خوزستان به حیدر قولو سلطان واگذار شد. بعداً والیگری شوشتر و دزفول به ابوالفتح سلطان واگذار شد. [۲۲۳] ابوالفتح سلطان پس از سوزاندن و ویران کردن نخجوان توسط عثمانی در سال ۱۵۵۴ میلادی، هنگام هجوم به تبریدز، به امپراتوری عثمانی حمله کرد، اما شکست خورد و عقب نشینی کرد. [۲۲۴] سایر حکام افشار در شوشتر عبارتند از کچل افشار، حسن بیگ، سید بیگ، رستم سلطان اَرَشلو، سیف بیگ، محمد سلطان، شاهوردی سلطان، علی سلطان، احمد سلطان، خسرو سلطان، شاهوردی خان گوندوزلو. [۲۲۵]

در سال ۱۵۴۶ درگیری بین ذوالقدرها و افشارهای حاضر درمرکز درگرفت و سوندیک بیگ افشار ، شاه قولو سلطان و محمود خان اوضاع را آرام کردند. [۲۲۶] در وقایع سال ۱۵۵۰ نام پیر قولو بیگ (او شاعر بود) و محمد بیگ ذکر شده است. اصلان بیگ که رئیس اَرَشلوی افشار بود در سالهای ۸-۱۵۶۷ به همراه لالا سلطان احمد میرزا به لشکر کشی گیلان پیوست. به اسکندربیگ که در همین لشکرکشی شرکت داشت در گیلان دیرلیک داده شد. امیران افشار در زمان مرگ طهماسب عبارت بودند از: اصلان سلطان اَرَشلو، خیل خان از خاندان منصور بیگ، رئیس آوشارها با ۱۰۰۰۰ چادر در کهگیلویه، محمود سلطان، والی ساوه، یوسف، برادر

یعقوب، والی کرمان اسکندر بیگ (از خاندان منصور بیگ، بعدها والی کهگیلویه) ، بیه ن سلطان والی فراه و اسفوذر خراسان و خسرو سلطان کور اوغلو والی محلی در خراسان. [۲۲۷]

دوره اسماعیل دوم (۱۵۷۶-۷۷) و محمد (۱۵۷۷-۱۵۸۷): هنگامی که طهماسب درگذشت، ترکمن ها، روملوها و افشارها از اسماعیل میرزا حمایت کردند. اسماعیل (۱۵۷۷-۱۵۷۶) که مورد حمایت اصلان سلطان اَرَشلو قرار داشت، در نبرد تاج و تخت با حیدر پیروز شد. [۲۲۸] پس از آن کشتار اوستاجالوها که از حیدر حمایت کرده بودند آغاز شد. والی فراه، حسین سلطان، پسر سویندیک بیگ نیز شاه قولوی اوستاجالو را کشت. در این دوره خلیل خان امیر بزرگ افشارها نیز در مرکز حضور داشت. [۲۲۹]

پس از مرگ اسماعیل، خواهرش پریخان بیگم با کمک یک کمیته ۸ نفره از جمله افشار قولو بیگ به مدت ۲.۵ ماه بر کشور حکومت کرد. [۲۳۰] سرانجام امرای بزرگ گرد آمدند و محمد (۱۵۷۷) را شاه اعلام کردند. با پیشنهاد خلیل خان تصمیم گرفته شد که از رقابت بین قبایل جلوگیری شود. قبایل رهبران خود را انتخاب و اعلام کردند. قولو بیگ رئیس افشار به عنوان قوروچوباشی انتخاب شد. ولی خان،والی کرمان و خلیل خان والی کهگیلویه شد. در جنگهای ناموفق (۱۵۷۸) پس از حمله عثمانی به شیروان قولو بیگ نیز حضور داشت. در این بین، درگیری قبیله ای که دوباره شعله ور شده بود توسط قولو بیگ آرام شد. [۲۳۱]

در سال ۱۵۸۰ شخصی به نام قلندر در کهگیلویه با ادعای شاه اسماعیل دوم بودن، جمعیت زیادی از لرها را جمع کرد و به سوی افشارها، حاکم منطقه لشکر کشید. آنها با کشتن رستم بیگ پسر خلیل خان، افشارها را پریشان کردند. با این که خلیل

خان که در مرکز بود بلافاصله به منطقه آمد اما کشته شد و افشارها در وضعیت بسیار سختی قرار گرفتند.

اسکندر بیگ، برادرزاده خلیل خان، به والیگری منطقه منصوب شد و اسماعیل دروغین به کمک ذوالقدرها دستگیر و کشته شد. [۲۳۲]

پس از این واقعه عده ای از آوشار در اطراف شاه قولو پسر خلیل خان جمع شدند. با اینکه شاه قولو اسکندر بیگ را کشت و بر منطقه مسلط شد، حسن بیگ پسر عبداللطیف بیگ در مقابل او ظاهر شد. آنها برای مدت طولانی با هم جنگیدند.

چهارمین اسماعیل دروغین در میان گورلوها ظاهر شد و با کشتن حسین سلطان والی فراه و برادرش علی خان سلطان، آوشارهای خراسان را پریشان کردند. یغَن سلطان، که به عنوان والی فراه منصوب شده بود، در حالی که او برای لشکرکشی آماده می شد، اسماعیل دروغین توسط افراد خود کشته شد.[۲۳۳]

ولی خان، والی کرمان، برای لشکرکشی خراسان بر ضد حامیان عباس میرزا که در مبارزه برای تاج و تخت با شاه بود منصوب شد (۱۵۸۳). اما عصیان کنندگان علیه شاه در سایه قولوبیگ مجازات نشدند. بعلاوه وزیر سلمان که خواهان مجازات آنها بود به دست قولو بیگ کشته شد.[۲۳۴] قولو بیگ به دلیل حمایت از شورشیان از والیگری سبزوار برکنار شد. قولو بیگ که با ورود عثمانی ها به تبریز در سال ۱۵۸۵ متوجه شد که در جریان جنگ کشته خواهد شد، به همراه برادرش جبار قولو به امپراتوری عثمانی پناه برد.[۲۳۵]

در مبارزه برای تاج و تخت بین حمزه میرزا و طهماسب میرزا، کچل مصطفی علیه حمزه قیام کرد. با اینکه افشارهای اوسالو و اَبَرلو مقیم قزوین با طهماسب مخالفت

کردند، لشکری بر علیه آنها فرستاده شد و آنها را تادیب کردند. با کشته شدن حمزه میرزا، ولی خان والی کرمان، پسرش بکتاش خان، حاکم یزد ، آوشارهای اَرَشلو در اصفهان، با حمایت ترکمن ها و ذوالقدری ها، عباس میرزا را به عنوان حاکم اعلام کردند. بعدها امیران از جمله اسماعیل خان رهبر آلپلو آوشار عباس را بر تخت سلطنت نشاندند. در این دوره موطن آوشارها در جنوب ایران بود و مانند نواری از غرب به شرق (کهگیلویه، اصفهان، کرمان، فراه، اسفوذر) امتداد داشت. هنگامی که شاه محمد درگذشت، عده ای از آرشلو و اوسالو ها در اطراف قزوین زندگی می کردند. کرمان تحت حکومت ولی خان، یزد تحت فرمان بکتاش خان، ابرکوه (در جنوب یزد) تحت حکومت یوسف خان پسر قولو بیگ بود. در کهگیلویه، رقابت بین شاهقولو و حسن خان ادامه یافت. باز در کهگیلویه، طهماسب قولو خان، پسر اصلان سلطان، رئیس اَرَشلوها بود.[۲۳۶]

عصر عباسی (۱۵۸۷–۱۶۲۸): شاه عباس به دلیل رقابت بین قبایل ترکمن و فعالیت آنها در ایالت، تسلط بر این عنصر را ضروری می دید. به همین دلیل بود که بلافاصله پس از به سلطنت رسیدن، اکثر بیگ های ترکمن از جمله یوسف خان، قوروجوباشی افشار را به قتل رساند. بعدها به انبوه قبایل افشار، ذوالقدر، قاچار، بیات و سایر طوایف ساکن در محل های قدیمی خود پایان داد و آنها را در ایران پراکنده کرد. بدین ترتیب کهگیلویه ویژگی وطن افشاری بودن خود را از دست داد. سپس مانند عثمانی‌ها نظام دئوشیرمه ایجاد کرد و غیر ترک‌ها را به سطوح بالای ایالت و حتی برخی از آنها را به ریاست قبایل ترک رساند (مثلاً جمشید سلطان گرجی رئیس آوشار اَبَرلو در ابیورد بود. ؛ نوروز سلطان در قره باغ رئیس جوانشیرها بود.[۲۳۷]

از امیران افشار در این دوره; یوسف خان توسط عباس به عنوان قوروجوباشی منصوب شد. اما پس از سوء قصد به مرشد سلطان به زندان افتاد و مقام قوروجوباشی به برادر اسکندر بیگ، بدرخان داده شد. بدرخان والی استرآباد شد (۱۵۸۹) و این مقام به ولی خان سپرده شد. والیگری کرمان که از طرف ولی خان خالی شد به پسرش بکتاش خان حاکم یزد واگذار شد. در نتیجه تلاش ولی خان، یوسف خان از زندان آزاد و به والیگری ابرقو بازگردانده شد. در سال ۱۵۹۰، طهماسب قولو، پسر اصلان سلطان، رئیس اَرَشلوها، والی همدان شد و برای بازپس گیری نهاوند از عثمانی ها لشکرکشی به راه انداخت، اما نتوانست به موفقیت دست یابد. او در سال ۱۵۹۱ به دلیل نافرمانی کشته شد. پس از مدتی پسرش زهر مار سلطان یکی از امیران مقتدر کشته شد. بکتاش خان پس از تعقیب خیال پردازی های بزرگ کنار گذاشته شد و کرمان به یوسف خان و سپس دوباره به ولی خان داده شد. شهری در همین حوالی نیز به اسماعیل سلطان از آلپلو داده شد. این دو در سال ۱۵۹۳ در جنگ با ازبک ها شرکت کردند.[۲۳۸] هنگامی که امیرخان به والیگری کهگیلویه (۱۵۹۵) منصوب شد، اسماعیل سلطان به جای او، والی کازرون شد. می توان گفت از این به بعد که آوشارها از ایل آلپلو تا سال ۱۸۳۵ خان کازرون بودند.[۲۳۹] حسن خان پسر عبداللطیف بیگ و شاه قولو پسر خلیل خان که برای تسلط در کهگیلویه می جنگیدند به پیش شاه عباس آمدند. حسن خان اگرچه شاه قولو را با تحریک عباس کشت، اما خود نیز در سال ۱۵۹۵ کشته شد. [۲۴۰]

امیرخان حاکم کازرون به والیگری کهگیلویه منصوب شد. پس از آن، گوندوزلوها و اَرَشلوها در رامهرمز گرد آمدند و ابوالفتح بیگ را به عنوان خان انتخاب کردند و با مشارکت لرها و اعراب هوویزه (۱۵۹۷) شورش کردند، اما توسط الله وردی والی فارس با خشونت سرکوب شد. یک دئوشیرمه برای آنها منصوب شد. سلطه آوشارها

در اینجا پایان یافت و آنها پس از مدتی از وطن خود رانده شدند. عده ای به خراسان و عده ای به ارومیه رفتند. کسانی که در مکان های خود باقی ماندند در نتیجه فشار مداوم اعراب به مکان های دیگر پراکنده شدند. در سال ۱۸۴۰، باقیمانده ها از دوروک اخراج شده و به کنگاور، اسدآباد و ارومیه رفتند. بخش کوچکی از آنها در شوستر و دزفول باقی ماندند. افشارهای گوندوزلو که امروزه در اطراف شوشتر زندگی می کنند، از نوادگان این افشارهای کهگیلویه هستند.[۲۴۱]

در این دوره آرشلو در لرستان، کهگیلویه، گوندوزلو در شوشتر، یزد، کرمانشاه، موصل، ایناللو (ایمانلو) در ارومیه، آلپلو، کوسه احمدلو، قیرخلو در خراسان زندگی می کردند. طوایف قدرتمند افشار تا زمان شاه عباس بیشتر در خوزستان، فارس، لرستان، کهگیلویه، کازرون، کرمان، اصفهان، یزد، ساوه و خراسان زندگی می کردند. رؤسای افشار غالباً توسط دولت صفوی مسئولیت ادارات محلی را بر عهده داشتند و منبع اصلی قدرت صفویان در برابر ازبک‌ها و عثمانی‌ها بودند. پس از درهم شکستن نیروهای افشار توسط عباس و تقویت اداره مرکزی، اهمیت امیران افشار کاهش یافت.[۲۴۲]

به طوریکه وقتی عباس درگذشت، فقط سه امیر از افشارها بود. اینها عبارت از کلب علی سلطان پسر قاسم سلطان (از ایمانلوها)، ، حاکم ارومیه، ار دوغدو خان (از آلپلو)، حاکم فراه و اسفوذر، و امامقولی سلطان (از اوسالو) حاکم کاوه رود، بودند. [۲۴۳]

طوایف افشار در دوره عباس به شرح زیر بودند:

آ. گوندوزلو: شعبه ی گوندوزلوی آوشار در میان ترکمن های حلب است. ساکن کهگیلویه و خوزستان بودند. اینها با منصور بیگ آمده بودند. منصور بیگ نیز

آوشارهای گوندوزلو بود. عده ای از آنان را به ابیورد خراسان و قسمتی را با عده ای از اَرَشلوها به ارومیه فرستادند.[۲۴۴]

ب اَرَشلو: به نظر می رسد که اَرَشلو مربوط به نام مکانی باشد. در واقع در شیروان شهری به نام آراش وجود دارد.[۲۴۵] آراش های ساکن کهگیلویه از آوشارهای منصور بیگ هستند. آنها در سالهای ۸۷-۱۵۸۴ با اوصالوها در اصفهان زندگی میکردند. رهبر آنها اصلان سلطان و سپس پسرش طهماسب قولو بود. با اینکه حاجی مهدی قولو مدتی ریاست اَرَشلو را بر عهده داشت، زهر مار سلطان پسر طهماسب قولو ریاست آن ها را بر عهده گرفت. عباس این شخص را کشت و اَرَشلو ها را به هُوار و ری و سمنان تبعید کرد. برخی از آنها با گوندوزلو به ارومیه رفتند.[۲۴۶]

ج اوسالو: در اصفهان زندگی می کردند. سپس به کاوه رود آمدند. امامقولی سلطان حاکم کاوه رود از این طایفه بود.[۲۴۷]

ج اَبَرلو:[۲۴۸] در قزوین زندگی می کردند. سپس به ابیورد فرستاده شدند و دئوشیرمه جمشید گرجی به ریاست ایشان منصوب شد. نادرشاه یکی از همین اَبَرلوها بود که به ابیورد فرستاده شدند.

در قرن ۱۸، برخی از اَبَرلوها در طارم و خلخال زندگی می کردند. نام خانوادگی طارمی و خلخالی نسبت با افشارها رانشان می دهد. موسی بیگ یکی از سران زمان مرگ نادرشاه نیز از این قبیله بود.[۲۴۹]

D. آلپلو: شاخه ای از آلپلو آوشار یکی ازطوایفی کؤپکلی آوشاری در میان ترکمن های حلب است. به نظر می رسد آلپلو به اندازه گوندوزلو و ایمانلی آوشاری پر جمعیت نبود. اسماعیل خان از این طایفه در سال ۱۵۹۰ حاکم شهری در کرمان و در

۱۵۹۴-۵ والی کازرون بود. اردوغدو خان نیز از آلپلو یکی از سه سردار افشار بود که در زمان مرگ شاه عباس بر سر کار بودند و حاکم فراه و اسفوذر در سیستان بود. بعدها اسماعیل خان به جای اردوغدو خان (۰۵-۱۶۰۲) به عنوان والی فراه منصوب شد.[۲۵۰]

ff.[۲۵۱] ایمانلو: شاخه ای از آوشارهای ایمانلو ، یکی از قبایل ذوالقدرلی ائلی در مرعش که در دوره عباس به ایران آمدند. اولین امیر شناخته شده آنها قاسم سلطان در سالهای ۴-۱۵۹۳ ذکر شده است. وی در این زمان والی همدان بود. قاسم سلطان با مؤمنان تحت امر خود در برابر عثمانیان در کرمانشاه از مرزها محافظت کرد و اوزون احمد پاشا را به همراه حاکم لرها در جنگ (۱۶۰۳-۱۶۰۳) اسیر کرد. او در سال ۱۶۲۳ در فتح موصل شرکت کرد و به والیگری شهر منصوب شد. سال بعد، شهر به دلیل شیوع طاعون تخلیه شد و به امپراتوری عثمانی بازگشت. قاسم سلطان از اینجا آمده و در ارومیه، صایین قلعه و سولدوز ساکن شد. از جمله امیران که برای بازپس گیری شهر موصل در سال ۱۶۲۵فرستاده شدند ، کلبعلی سلطان پسر قاسم سلطان بود. از این معلوم می شود که قاسم سلطان به دلیل ترک موصل برکنار یا کشته شد. کلب علی سلطان در سال ۱۶۲۷ والی ارومیه شد. پس از آن، بخش قابل توجهی از آوشارهای ارومیه از ایمانلوها و والیان آنها از نوادگان این قاسم سلطان بودند.[۲۵۲] از میان آنها خداداد بیگ قاسملو برای اولین بار لقب بیگلرامارت را دریافت کرد. آنها همواره با قبایل کرد در آن حوالی مبارزه کرده و به عنوان مرزبانان شیعه صفوی در برابر عثمانیان سنی عمل می کردند.[۲۵۳]

f. چوپان اوغلو و کوراوغلو: علاوه بر اینها شاهد وجود آوشارهای چوپان اوغلو و کوراوغلو نیزهستیم. اما اطلاعات در مورد آنها بسیار کمیاب است. خسرِو سلطان را که والی محلی در خراسان بود از گروه کوراوغلو می شناسیم. خسرو سلطان با حسین

سلطان افشار در هرات متحد شد و شاه قولو سلطان اوستاجالو بیگلربیگ خراسان را که علیه شاه شوریده بود، کشت.[۲۵۴] نام مهدی قولو خان که در سالهای ۱۵۸۸-۱۵۸۹ دستور پیوستن به لشکرکشی خراسان را صادر شد، از گروه چوپان اوغلو ذکر شده است. در زمان ظهور نادرشاه در صحنه سیاسی (نیمه اول قرن هجدهم) توزیع افشارها در ایران به شرح زیر بود:

افشارهای ارومیه: غرب دریاچه ارومیه، بین سلماس و اشنویه، شهر و منطقه ارومیه.
افشارهای ایمانلو، قاسملو (شاخه ای از ایمانلوها، نامشان از قاسم سلطان، رئیس افشارهای ایمانلو)، گوندوزلو و اَرَشلو (از کهگیلویه آمدند)، طایفه محمودلو (شاخه ای از اَرَشلو).

افشارهای خمسه: بین قزوین و زنجان، زنجان شهر مرکزی است. از جنوب غربی قزوین (این مکان هنوز هم نام افشار را دارد) شروع می شود تا افشار صایین قلعه و سلطانیه. آنها در طارم علیا و سفلی و خلخال در شمال زندگی می کنند. از بیگ های افشار در اینجا خمسلی، طارمی و خلخالی نام برده می شود (منابع قرن ۱۸). اکثر قبایل اَبَرلو از افشار قوتولو (ازاَبَرلوها) هستند.

افشارهای کرمان: شهر و منطقه کرمان. آنها از زمان شاه طهماسب (قرن ۱۶ میلادی) در آنجا زندگی می کنند، اما معلوم نیست از کدام قبیله هستند.

افشارهای خراسان: منطقه اسفوذر در جنوب هرات و منطقه فراه سیستان (امروزه این مناطق در قلمرو افغانستان قرار دارند). برخی از آنها ناشناخته هستند. قبایل گوندوزلو و اَرَشلو (افشارهایی که شاه عباس از کهگیلویه به آبیورد تبعید کرد).

علاوه بر این، افشارها در خوزستان (گوندوزلو)، کهگیلویه (گوندوزلو وارَشلو)، فارس و کازرون نیز زندگی می کنند.[۲۵۶]

۹. نادرشاه و امپراتوری افشار در ایران (۱۷۳۶-۱۸۰۴)

نادرشاه که سلسله بزرگی در ایران تأسیس کرد، نه تنها در میان افشارها، بلکه در تاریخ ترکان نیز در زمره بزرگ‌ترین شخصیت‌ها قرار دارد. او آخرین نماینده جهانگیران ترکان در قرن ۱۹ است که با آلپ ارتونقا در قرن هفتم قبل از میلاد مسیح شروع شد. نادرشاه در ۲۲ ژانویه ۱۶۸۸ در شهر دستگیر در استان درگز در منطقه آبیوورد خراسان به دنیا آمد. او از طایفه بود که به طایفه اَبرلو افشارها وابسته بودند. (قیرخلوها از آغاز قرن شانزدهم در خراسان زندگی می کردند) پدرش امامقولی نام داشت. اگرچه ترقی در جوامع عشایری بسته به سنن اشراف دشوار بود، اما نادر در اثر هوش و فضیلت های والا و مبارزات متعدد خود از سردستگی آغاز و به یکی از امیران سرشناس خراسان تبدیل شد (۱۷۲۵).[۲۵۷]

پس از مرگ عباس اول (۱۵۸۷-۱۶۲۸) دولت صفویه رو به زوال نهاد. در زمان حکومت صفوی حسین میرزا، افغانها (ترکان ابدالی و خلج) به ایران حمله کردند و نواحی شرقی کشور (قندهار، کرمان، اصفهان) را تصرف کردند. حسین میرزا را نیز از سلطنت خلع کردند و جایگزین او شدند (۲۲-۱۷۱۸). روسها با بهره گیری از آشفتگی ایران، دربند و باکو را اشغال کردند (۱۷۲۳). پس از مدتی، عثمانی ها به مناطق غربی کشور حمله کردند و کردستان ایران، آذربایجان، قره باغ و گرجستان را تصرف کردند (۱۷۲۷).[۲۵۸]

نادر که برای احیای سلسله صفوی وارد ارتش شده بود در کنار طهماسب جای گرفت و جزو اطرافیان فتحعلی خان شد و پس از مدتی جایگزین فتحعلی شد. او در

سال ۱۷۲۵ مشهد را از ابدالی ها گرفت. در سال ۱۷۲۷ در اصطکاک بین ابدال ها شرکت کرد و شخص مورد نظر خود را به راس آنها گماشت و آنها را تحت حکومت خود گرفت. پس از آن در مهماندوست میر اشرف رهبر افغان ها را که به او حمله کرده بود، شکست داد (پس از این پیروزی لقب طهماسب قولو را گرفت)، پایتخت اصفهان را آزاد کرد و افغانها را از کشور بیرون کرد (۱۷۳۰). [۲۵۹]

او همچنین طهماسب را در اصفهان بر تخت سلطنت نشاند و سربازان باقیمانده افغان در ارتش خود به خدمت گرفت و از ضعف لشکر قزلباش جلوگیری کرد. سپس با عثمانی ها جنگید و استان های شمال غربی را آزاد کرد (۱۷۳۰). او برای حل مشکلی در خراسان به آنجا رفت و بر اوضاع مسلط شد. در این میان عثمانی ها ایران را شکست دادند و جاهایی را پس گرفتند (۱۷۳۱) و شاه عهدنامه صلحی بست (۱۷۳۲). او صلحی را که طهماسب با عثمانیان بسته بود بدون کسب نظر خود به رسمیت نشناخت، زیرا آن را مخالف مصالح کشور میدانست و طهماسب را عزل و به خراسان تبعید کرد. پسر هفت ماهه او را با نام عباس سوم شاه اعلام کرده، خود وزیر و فرمانده ارتش شد (۱۷۳۲).[۲۶۰] نادرخان جنگ را ادامه داد و عثمانی ها را در نبرد آرپاچایی در سال ۱۷۳۵ شکست داد و تمام سرزمین های از دست رفته صفویان را پس گرفت (این معاهده در سال ۱۷۳۶ بر اساس معاهده قصرشیرین-۱۶۳۹ امضا شد).[۲۶۱] به همین ترتیب، با انجام جنگ‌های موفقیت آمیز با روس‌ها، طی عهدنامه گنجه (۱۷۳۵) دربند و باکو را پس گرفت.[۲۶۲]

در همان سال والیان خود و بزرگان ولایات را در مغان جمع کرد و گفت که خدمتش تمام شده و می‌خواهد به خراسان برگردد، حاضران از او خواستند که شاه شود و سلسله جدیدی تأسیس کند. با توجه به این که قبیله نادرخان و قبایل ترک جمع شده در گرد او سنی بودند، قبول خود را به شرط دست برداشتن آنها از عقاید

شیعه افراطی خود و ممنوعیت اهانت به ابوبکر، عمر، عثمان و عایشه منوط کرد. بر این اساس مردم ایران مذهب جعفری را که وابسته به امام جعفر صادق (معلم امام اعظم، مؤسس فرقه حنفی بود) پذیرفتند و مراسم شاهی نادرخان (۸ مارس ۱۷۳۶) برگزار شد.[۲۶۳] بدین ترتیب امپراتوری صفویه عملا در سال ۱۷۲۲ فروپاشیده بود به پایان رسید و حاکمیت افشار بر ایران آغاز شد.

با اتحاد روسیه با اتریش و حمله به امپراتوری عثمانی، غرب خود را امن دید و به سمت شرق میل کرد و در سال ۱۷۳۷ لشکر کشی معروف هند را آغاز کرد. او در سال ۱۷۳۸ قندهار را تصرف کرد و شهر نادرآباد را در نزدیکی آن تأسیس کرد. او نواحی بلوچستان، زمینداور و ناحیه بلخ را تصرف کرد و بخارا را به تسلط خود درآورد. بعداً غزنی و کابل را فتح کرد. پس از جلال آباد و پیشاور، شهر لاهور نیز به دست نادر افتاد. نادرشاه در نامه‌ای که از لاهور به محمد شاه هند-ترک فرستاد، از او خواست بدون جنگ، حاکمیت او را به رسمیت بشناسد و گفت که او ترکمن است و بین آنها «نسبت قومی» وجود دارد. اما پاسخ مثبتی دریافت نکرد. سرانجام، در جنگ کارنال در سال ۱۷۳۹، دولت هند-ترک از مشهورترین فرمانده آن زمان، نادر شاه، و ارتش افشار، بهترین ارتش آموزش دیده شکست خورد. نادرشاه وارد دهلی پایتخت و در ۱۰ مارس ۱۷۳۹ خطبه ای از طرف او خوانده شد، او را سلطان هند اعلام می کنند و به نام او سکه ضرب می کنند. نادرشاه با غنایم فراوان (به ارزش ۲۰۰ میلیون روپیه) از این لشکرکشی بازگشت و مالیات سه ساله کشور را بخشید.[۲۶۴] او در پایان این لشکر کشی تمام سرزمین های هند، افغانستان، بخارا و منطقه خیوه را از مرز کشمیر و تبت تا رود سند تصرف کرده بود.

نادرشاه، آخرین جهانگیر ترک پس از بازگشت از هند به ترکستان روی آورد و منطقه خوارزم را تحت فرمان خود گرفت (۱۷۴۰). او پایتخت را از اصفهان به مشهد

منتقل کرد. در ۱۷۴۱-۱۷۴۱ به قفقاز لشکر کشید و تا داغستان رسید و در آنجا سءقصدی به او انجام شد. علاوه بر این، در خوارزم و بلخ شورش هایی در گرفت. پس از تأمین امنیت، جنگ با عثمانیان را دوباره آغاز کرد (۱۷۴۲-۱۷۴۶). کرکوک و اربیل را با غارت بغداد و اطراف آن تصرف کرد (۱۷۴۳) و موصل را محاصره کرد، اما نتوانست آن را تصرف کند. او در سال ۱۷۴۴-۱۷۴۴ به قارص حمله کرد و جنگ های سختی با عثمانی ها در گرفت. سرانجام صلح برقرار شد (۱۷۴۶).[۲۶۵]

نجات ایران از افتادن به دست کشورهای روسیه، افغانستان و عثمانی نقش نادرشاه در تاریخ ایران است. اما با برخورد خشن و بی رحمانه خود، مردم خود را در فقر فرو برده بود. او حتی نزدیک ترین اقوام خود، پسران و برادرزاده هایش رابه ترس و وحشت انداخته بود. این امر به خاطر سوء قصدهای انجام یافته بر علیه بر او بود. علاوه بر این، در سال های پایانی زندگی او نشانه های جنون نمایان شده بود. نادرشاه از این فضای ترس و نفرت علیه خود آگاه بود و در این اواخردر بسیاری از نقاط کشور قیام هایی به راه افتاده بود. در رأس یکی از آنها، شخص برادرزاده اش علی قولو خان قرار داشت. نادرشاه یک شب در فتح آباد در راه سرکوب یکی از این قیام ها در حالی که در چادرش می خوابید به دست امیرانش کشته شد (۲۰ ژوئن ۱۷۴۷).[۲۶۶] با مرگ او آشوب بزرگی در ایران آغاز شد و بخش غربی کشور او به تصرف قاجارها و بخش شرقی به تصرف افغان ها درآمد (بنیاد دولت افغانستان).[۲۶۷]

دانسته است که پس از مرگ نادرشاه برخی از قبایل افشار به آناتولی مهاجرت کردند. از جمله می توان قبیله نادرلی را که در منطقه مرعش سکنی گزیدند برشمرد. نادرشاه که شعور قوی ترکی داشت، سلسله عثمانی را اصیل ترین و شریف ترین سلسله قوم خود می دانست و می گفت که محمد شاه فرمانروای هند را به دلیل

ترکمن بودن او در مقام خود ابقا کرده است. وی خان های ازبک را ازاعضای یکی از بزرگ ترین سلسله های هم نژاد خود به حساب می آورد. نادرشاه تحت تأثیر این شعور ملی یکی از پسرانش را چنگیزخان نامید و در میان نوه هایش شاهزادگانی به نام های اوغوز خان، اولدوز خان، اوکتای خان، تیمور خان وجود دارند.[۲۶۸]

نادرشاه آخرین دولتمرد و فرمانده درجه یک است که با فرهنگ قدیم ترکان پرورش یافته است. او در روابط خود با تقریباً همه، به ویژه دولت های عثمانی و هند - ترک، همیشه ترکی صحبت می کرد و به دنبال امر ترک گرایی بود (توصیه ترکی صحبت کردن محمد شاه با نادرشاه توسط قیلیچ خان چین، یکی از مردان برجسته دولت هند - ترک، به حاکم هند - ترک از این نظر حائز اهمیت است). او اولین فرمانروای بزرگ ترک است که آشکارا و بدون استفاده از پوشش مذهبی پرچم ساخت. تلاش آنها برای جلوگیری از افتادن ترکها در اختلافات مذهبی و تسهیل اتحاد ترکان با حذف جدایی شیعه و سنی مورد قدردانی و پذیرش ایران و نه عثمانی قرار نگرفت. او در مذاکرات صلحی که با عثمانیان انجام داد، هیئت علمی فرستاد و بر پذیرش مذهب جعفری به عنوان فرقه پنجم و اختصاص محل عبادت و طواف در کعبه اصرار داشت، اما موفق نشد[۴۲].[۲۶۹]

افشارها که در دوره عباس شاهد از دست دادن نفوذ خود بودند، به لطف نادرشاه اهمیت و قدرت سابق خود را بازیافتند. طیب خان افشار (۱۷۴۲) و محمدرضا خان قیرخلی (۱۷۴۵) والی خوزستان بودند. والی فارس امیر خان قیرخلی ، فرمانده کل فارس کلبعلی خان، فتحعلی خان اَرَشلو (۹-۱۷۴۸)، سارو خان، الله وردی بیگ

[۴۲] اختصاص یک از وجوه کعبه که مخصوص مذهب حنفی بود، با توجه به نزدکی با فقه جعقری به حنفی ها و شیعیان به طور مشترک، نتیجه این خواست شد. مترجم

قیرخلی و قاسم خان قیرخلی بیگ های مهم بودند. این می تواند چگونگی حضور افرادی از قبایل افشار مانند قیرخلی ، گوندوزلو و اَبَرلو در میان قاتلین نادرشاه توضیح دهد. . افشارها در صف مقدم عناصر تشکیل دهنده ارتش نادرشاه بودند. فتحعلی خان اَرَشلو، والی و فرمانده کل فارس، که در دوره های مختلط پس از مرگ نادر فعال بود، در ارومیه اقامت گزید و بر تبریز و مراغه تسلط یافت (۵-۱۷۶۴ کشته شد). پسرانش جهانگیرخان و محمد رشید بیگ حاکمان اصفهان بودند. برادرش معصوم علی خان والی فارس بود. علاوه بر این، می توان امیر گونه خان اَبَرلو، حاکم اصفهان و ذوالفقار خان، حاکم خمسه را نیز برشمرد. اسماعیل بیگ پسر محرعلی خان نیز در خوزستان رئیس اوشارها شد.[۲۷۰]

پس از مرگ نادرشاه، برادرزاده او علی قولو خان با عنوان عادل شاه (۱۷۴۷) به سلطنت رسید. عادل شاه همه مردان دودمان نادر را کشت و برای حفظ نسل فقط نوه خود شاهرخ را زنده گذاشت. عادل شاه خزانه نادرشاه را تصرف کرد و بین امیران و سربازانش تقسیم کرد. به بختیاریها، زند ها و برخی قبایل دیگر که نادر به خراسان تبعید کرده بود، اجازه داد به محل های خود بازگردند. بازگشت زندها به ظهور کریم خان و تأسیس دولت زند انجامید.

عادل شاه برادرش ابراهیم را به والیگری عراق فرستاد. اما پس از مدتی ابراهیم علیه او قیام کرد. در جنگ عادل شاه شکست خورد و ابراهیم به سلطنت رسید (۱۷۴۸). کمک اصلان خان پسر عمه نادرشاه و والی آذربایجان موجب پیروزی ابراهیم بود. چون ابراهیم به اصلان خان اعتماد نداشت، او و برادرش ساروخان را به قتل رساند. پس از آن، امیران خراسان شاهرخ چهارده ساله، تنها نوه بازمانده نادر (۱۷۴۸) را بر تخت نشاندند. ابراهیم با اینکه بر علیه شاهرخ لشکر کشید، اسیر و کشته شد.[۲۷۱]

سید محمد، شیخ مرعشی منسوب به سلسله صفویه از ناحیه مادری و متولی عتبات عالیات در مشهد که در میان مردم و سپاهیان محبوبیت کسب کرده بود ، شاهرخ را رقیب خود می دید و در صدد از میان برداشتن وی برآمد. در نهایت امیران سید را با لقب شاه سلیمان بر تخت نشستند (۱۷۵۰). با اینکه شاهرخ نابینا و زندانی شد، یوسف علی فرمانده شاهرخ، شاه سلیمان را کشت (حکومت او چهل روز به طول انجامید) و شاهرخ را به سلطنت بازگرداند. با این حال، اگرچه جعفر خان کرد و میرعلم خان عرب یوسف علی را کشتند و شاهرخرا دوباره زندانی کردند، اما با هم اختلاف داشتند (۵۳-۱۷۵۱). رئیس احمد شاه ابدالی افغان ها از این اغتشاشات استفاده کرد و این دو نفر را حذف کرد (۱۷۴۹) و شاهرخ را به خود وابسته کرده و بار دیگر بر تخت نشاند و بر خراسان تسلط یافت (۵۵-۱۷۵۳).[۲۷۲] کریم خان با بهره مندی از آشفتگی های داخلی، شاهرخ را به خود وابسته کرده و سلسله زند (۱۷۶۰-۱۷۷۹) را تأسیس کرد. اگرچه احمد شاه بار دیگر به ایران آمد، ولی نصرالله میرزا پسر شاهرخ، دفاعی موفقیت آمیز کرد و معاهده امضا شد. احمد شاه که دریافته بود تصرف ایران آسان نیست، از این سیاست دست کشید و به کشور خود بازگشت (۱۷۷۰). نصرالله میرزا استعداد نداشت و نتوانست کاری از پیش ببرد وبه کریم خان پناه برد. شش سال بعد به مشهد آمد و تا سال ۱۷۸۴ بر این شهر حکومت کرد. پس از نصرالله، برادرش نادر بر شهر مسلط شد.[۲۷۳]

به این ترتیب کشور به طور قابل توجهی کوچک شده بود. سلطنت نادر تا سال ۱۷۹۶ در مشهد ادامه داشت. پدرش شاهرخ زنده بود. آقا محمد شاه قاجار که بیشتر ایران را بعد از زندها تصرف کرد، به مشهد آمد (۱۷۹۶م) و مورد استقبال شاهرخ قرار گرفت و شهر تسلیم شد. آقا محمد به شاهرخ با خانواده اش اجازه اقامت در مازندران داد. در همین حین شاهرو درگذشت. نادر به هرات پناهنده شد. پس از مرگ آقا محمد،

دوباره بر مشهد مسلط شد (۱۷۹۷)، اما به اسارت سپاه قاجار درآمد و همراه با پسرانش عباس و ابراهیم کشته شد (۱۸۰۴). طهماسب میرزا، محب علی میرزا، خالق وئردی میرزا کور شدند. رضا قولو میرزا و مصطفی قولو میرزا مجبور به اقامت در فارس شدند. بدین ترتیب سلسله افشار به پایان رسید.[۲۷۴] معلوم است که خود آوشارها این پایان غم انگیز را تدارک دیدند. از آنجایی که پس از نادرشاه هیچ فرد مستعدی وجود نداشت، موفقیت های آوشارها در ایران منحصر به نادرشاه باقی ماند. نادرشاه و برادرزاده هایش عادل و ابراهیم شاه و نوه اش شاهرخ سکه ضرب کردند. افشارها در دوره قاجار به دولت وفاداری و ارادت نشان دادند و به عنوان یکی از عناصر مهم ارتش قاجار، نقش مهمی در سرکوب شورش های داخلی و مبارزه با دشمنان خارجی داشتند.[۲۷۵]

۱۰. خانات قره باغ (۱۷۴۸–۱۸۲۸)

قره باغ نام ترکی منطقه ای به نام آران است که بین رودخانه های کر و ارس و دریاچه گویچه در آذربایجان واقع شده است. این منطقه جایی است که جوامع ترک در طول تاریخ خود در آن سکونت گزیدند و موطن خود قرار دادند.

مردم ساکن در منطقه آذربایجان؛ متشکل از ترکان اوغوز است که از اوایل قرن یازدهم میلادی در این منطقه سکونت گزیدند و اکثریت آنها را ییواها و افشارها تشکیل می دهند.[۲۷۶] ترکان تحت فرمان ساو تکین در تمام دشت ها، قصبه ها، کوه ها و قلعه های کشور اران (قره باغ) به قول منجم باشی ساکن شدند. نسوی از تعبیر « پرجمعیت مثل مورچه » برای توصیف تراکم ترکمن‌ها در اران و موغان

استفاده کرده است. ولایت اران در دوره خوارزمشاه «توده ترکمن» نامیده می شد. [۲۷۷]

آذربایجان در سال ۱۰۷۶ به طور قطع به خاک ترکان تبدیل شد. پس از مرگ ملک شاه، آذربایجان به عنوان ایالت سلجوقیان عراق به یک قدرت نظامی مهم تبدیل شد.امرای بزرگی از این منطقه پدید آمد که بر سرنوشت دولت تأثیر می گذاشت. بزرگترین آنها بیگ ارسلان است که به خاص بیگ معروف بود. ختص بیگ برای جلب حمایت افشارها که جمعیت بسیار زیادی در آذربایجان داشتند، وارد روابط نزدیک با آنها شد و با حاکم خوزستان شوملا، بیگ افشارها دوستی نزدیک برقرار کرد.[۲۷۸]

بعدها، در عصر قره قویونلوها و آق قویونلو ها و صفویان، توده ترکمن اینجا موجودیت خود را حفظ کرد و حتی مهاجرت های بزرگ ترکمن ها از آناتولی به آذربایجان و ایران صورت گرفته است. در این مهاجرت ها بیشتر افشارهای آناتولی به این مناطق آمدند; آنها نقش عمده ای در تأسیس حکومت های قره قویونلوها و آق قویونلو ها و صفویان داشتند.[۲۷۹]

خانات قره باغ توسط افشارهایی تأسیس شد که به طور انبوهی در آذربایجان و به ویژه در منطقه قره باغ ساکن شدند. به گفته ابوالقاضی بهادر خان؛ قره باغ متعلق به خاندان ساریجالی از قبیله جوانشیر، یکی از نوه های افشار، سومین پسر بزرگ اولدوز، سومین پسر بزرگ اوغوز خان است. همچنین مشخص شده است که ریشه این سلسله ترک در قره باغ تا قبل از اسلام باز می گردد.[۲۸۰] جوانشیرها که فرمانروای اران (قره باغ) و گرجستان بودند با افشارها که هولاکو خان آنها را به آناتولی آورد و در آذربایجان ساکن کرد و تیمور آنها را از آناتولی به قره باغ منتقل

کرد، متحد شدند و نام "سی و دو جوانشیر" (متشکل از ۳۲ طایفه) را بر خود نهادند. [۲۸۱] در این واحد ترکانی از دیگر قبایل بودند. از این تعداد ۸ قبیله متعلق به قیپچاق ها بودند.

قره باغ که در زمان سلطنت مراد سوم (۹۵-۱۵۷۴) از صفویان گرفته شد وتحت سلطه عثمانی قرار گرفت، در سال ۱۷۳۵ در زمان سلطنت نادرشاه از عثمانیان پس گرفته شد. با این حال، ساریجالی علی بیگ، رئیس ترکمن های افشار جوانشیر قره باغ، به دلیل عدم تسلیم به نادرشاه به خراسان تبعید شد. علی بیگ که بعداً از اینجا فرار کرد به کوههای قره باغ آمد و جنگ علیه ایران را ادامه داد و تأسیس خانات قره باغ مصادف با این دوران است. خانات که مرکز آن شوشا بود، در شمال بین رود کر و خانات گنجه، در جنوب رود ارس، در غرب نخجوان و در شرق بین رودهای کر و ارس قرار داشت. علی بیگ که لقب پناه را دریافت کرد، قلعه ای مستحکم در شوش ساخت و این قلعه سدی محکم در برابر حملات ایران شد.

پناه خان با پادشاهی گرجستان، خانات گنجه و آقا محمد شاه یکی از قاجارها جنگید. بعداً جای خود را به پسرش ابراهیم خلیل سپرد و خود راهی شیراز شد. ابراهیم خلیل خان که شخصیتی قوی بود، شورش ارامنه را در سال ۱۷۸۹ سرکوب کرد و ملا پناه واقف، یک ترک سنی[۴۳]، را نخست وزیر کرد. ملا پناه واقف سعی در ایجاد اتحاد با خانات ترک همسایه در مقابل توسعه طلبی روس ها داشت و در عین حال می خواست با امپراتوری عثمانی روابط حسنه برقرار کند. اما از آنجایی که روابط آنها با ایران خوب نبود. در سال ۱۷۹۵ در معرض حمله شاه ایران آقا محمد

[۴۳] ملا پناه واقف سنی نبود و از اشعار او به خصوص در خطاب به ودادی شاعر سنی و هم عصر خود دارد، شیعی بودن او معلوم می شود.

خان که برای مجازات گرجستان میرفت، قرار گرفتند. آقا محمد که هنگام عبور از قره باغ با مقاومت زیادی روبرو شد، نتوانست شوشا را تصرف کند. شاه که در سال ۱۷۹۷ شوشا را دوباره محاصره کرد، زمانی که خانات نتوانست کمکی دریافت کند، قره باغ را تصرف کرد و قتل عام بزرگی انجام داد. ابراهیم خلیل خان که به خانات ایلی سو پناهنده شده بود، دو ماه بعد قره باغ را بازپس گرفت و تدابیری را علیه خطر رو به رشد روسیه آغاز کرد. خلیل خان که نتوانست کمک مورد انتظار خود را از امپراتوری عثمانی دریافت کند، به ایران نزدیک شد، اما پس از عقب نشینی آقا محمد در برابر روس ها، مجبور شد با روس ها توافق کند، گرجستان در سال ۱۸۰۱ و خانات گنجه در سال ۱۸۰۴توسط روس ها اشغال شد. بر اساس این قرارداد، روس ها در شوشا پادگانی داشتند و خانات به روس ها مالیات می پرداخت. اما ابراهیم خلیل خان که می خواست با سوء استفاده از آشفتگی های سال ۱۸۰۶ از این وضعیت خلاص شود، توسط روس ها به قتل رسید. پسرش مهدی قولو خان جای او را گرفت. از سوی دیگر، روسیه در سال شروع به فعالیت ۱۸۱۳ برای استقرار در قره باغ کرد. قره باغ که تا سال ۱۸۲۸ صحنه درگیری روسیه و ایران بود، پس از قرارداد ترکمنچای به طور کامل به تصرف روس ها درآمد.[۲۸۲] برخی از جوانشیرها به سرزمین عثمانی مهاجرت کردند و در آناتولی ساکن شدند.

قسمت دوم

ترکمن های آوشار در زمان عثمانی

.....

قسمت سوم

طبقه بندی قبیله های آوشار

الف. اطلاعات عمومی

افشارها که قبلاً تحت حاکمیت ممالیک بودند، در حکومت عثمانی کاملاً به آنها وابسته نبودند. دلیل های متفاوتی برای این هست. جدای از رفتن به ایران برای پیوستن به صفویان که زمانی بر خلاف عثمانی ها از ترکمن ها حمایت می کردند و به آنها احترام می گذاشتند. پس از اینکه ذوالقدرها که توسط افشارها قدرت یافته بودند، تحت سلطه عثمانی درآمدند، دولت قصد داشت جمعیت افشارها را مستحیل کند و برای این منظور آنها را تحت فشار قرار داد و باعث شد که به ایران بروند. علاوه بر این، از آنجایی که این منطقه در مسیر تجاری مهمی قرار داشت و کاروان های حجاج از اینجا عبور می کردند، عثمانی ها می خواستند ترکمن ها را که جمعیت زیادی داشتند، با وابسته کردن آنها به زمین تحت سلطه خود درآورند. از آنجا که برای عشایر وابستگی به مکانی ثابت و زراعت دور از ذهن بود، آنها مجبور بودند برای مراقبت از حیوانات خود در تابستان به ییلاق ها و در زمستان برای اینکه تحت سرما قرار نگیرند به قشلاق ها کوچ کنند.

اگرچه مدت زیادی با طرز زندگی آنها کاری نبود، اما با تبدیل شدن دولت عثمانی به یک امپراتوری، لازم بود مکان های تازه فتح شده ترک نشین شده، زمین های خالی مزروعی می شد و بسیاری از مناطق آناتولی که در نتیجه شورش های جلالی

ها ویران شده بود، باید رونق می گرفت. امنیت مجدد راه های تجاری و مناطق مسکونی وامنیت اموال و جان مردم تامین شود.

موضوع دیگر بحث مالیات بود. از آنجایی که عشایر به طبقه دهقانان و کشاورزان تعلق نداشتند، از نظر مالیات در نقوس دولتی ثبت نام نمی شدند و ثبت نام شده ها را نیز چون دائما در حال حرکت بودند به سختی می شد دنبال کرد. از سوی دیگر دولت ضمن تلاش برای بهبود زخم های حاصل از عصیان جلالی ها وارد جنگ ها نیز می شد. در جریان شورش های جلالی ها، دهقانان و کشاورزان که از اداره دولتی راضی نبودند، به شورش پیوستند و از طبقه تولیدکننده خارج می شدند که ضربه بزرگی به درآمد دولت وارد میکرد. کمبود سرباز به دلیل جنگ نیز یکی دیگر از جنبه های کار بود.

علاوه بر این، احتمال بروزخطراتی در آینده از طرف افشارها با جمعیت زیاد و نقش مهمی که در تاریخ داشتند، ممکن بود. هدف این بود که آنها را اسکان داده و در داخل مرزهای امپراتوری توزیع کند، از ترس اینکه ممکن است با با مزیت حضور همگانی ائتلافی ایجاد شود و مانند سوریه و ایران به سمت کشورداری گرایش پیدا کنند. از این رو اگرچه از زمان تأسیس امپراتوری عثمانی به ویژه در قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی توجه به موضوع اسکان توجه می شد، اما در قرون بعدی سخت تر عمل شد و حتی دست به اقدامات خونین زدند. معیارهای. اما از آنجایی که تعداد این گونه مناطق مسکونی (به ویژه رقه) که کمبود آب داشتند، به مرور زمان به عنوان محل تبعید قبایل ترکمن و منطقه ی مورد تهدید عشایر، مورد استفاده قرار گرفت. این نشان دهنده بی نتیجه بودن سیاست اسکان بود.

در نتیجه این سیاست اسکان، افشارها پیوسته تقسیم شده و در جوامع کوچکی در جغرافیای بسیار وسیعی سکنی داده شدند و در میان دیگر گروه های ترکمن قرار گرفتند. در نتیجه این از هم پاشیدگی، همانطور که در سایر اقوام در نیمه پایانی قرن شانزدهم مشاهده میشود، در راس افشارها خانوادههای سرداران قدیمی ناپدید شدند و به جای آن خانوادههای کدخدا با عنوان آقا که بر قبایل حکومت می‌کردند، به میان آمدند. افشارهای تحت اداره این کدخدا ها در طول زمان تکثیر یافته و با کنار گذاشتن نام قبایلی که قبلاً به آنها وابسته بودند، نام کدخدا ها خود را می گرفتند. به این ترتیب، در حالی که طوایف جدید در حال شکل گیری بودند، پیروی از قبایل بزرگ افشار که به آنها وابسته بودند، سخت تر می شد. علاوه بر این، نه تنها بسیاری از نام‌های مکان متعلق به افشارها حذف شدند، برخی از نام‌های مکان با نام طوایفی تازه تشکیل شده نیز دیده می‌شود.

نکته دیگر اینکه بر اثر این تقسیمات ترکمن های اقوام دیگر در میان افشارها اختلاط می کردند و برخی از طوایف آوشار در جوامع ترکمن های دیگر ذوب شدند. با ناپدید شدن خانواده های رؤسای طایفه در رأس افشارها، جوامعی که ادعا می کردند فرزندان این خانواده ها هستند به وجود آمدند. در نتیجه، در نتیجه این تقسیمات، افشارها با بسیاری ازطوایف نمایندگی شدند.

موضوع دیگر در اینجا مربوط به جمعیت اقوام است. از یک جهت، بین جمعیت های قبایل تعادل وجود نداشت، برعکس، جمعیت آنها با یکدیگر متفاوت بود. در حالی که برخی از اباها جمعیت بسیار کمی داشتند، برخی از اباها به تنهایی تبدیل به یک قبیله شده بودند. یکی دیگر از مسائل مربوط به جمعیت همانطوریکه در زیر مشاهده خواهد شد ، افزایش یا کاهش ناگهانی جمعیت در برخی طایفهاست. علت این امر این بود که قبیله ای از طریق مهاجرت و یا تبعید نزد خویشاوندان خود در منطقه

دیگر می رود. در حالی که این امر جمعیت ابا را در یک منطقه بسیار کاهش میداد، جمعیت اباهای ساکن در منطقه دیگر را به طور ناگهانی افزایش میداد. علاوه بر این، برخی از گروه‌هایی که از این اُبااا جدا میشدند، با سایر جوامع ترک درمی آمیختند.

تعداد خانوارهای برخی از طوایف در زیر آورده شده است. مشکلی که در این میان وجود دارد تعداد نفرات در خانوار ها است. اگرچه تحقیقات در این زمینه همیشه نتیجه قابل اعتمادی به دست نمی دهد، اما پذیرفته شده است که خانوارها به طور کلی ۵ نفر محسوب می شوند.[۴۰۰] به این ترتیب، جمعیت برخی از طوایفکه شماره خانوار آنها در زیر آورده شده است، توسط خواننده قابل محاسبه است. اما بازم به ذکر است که این، یک رقم تخمینی بوده و دقیق نیست. اعداد به دست آمده ممکن است زیاد به نظر نرسند. با این حال، با توجه به جمعیت جهان و به همان ترتیب امپراتوری عثمانی صدها سال پیش (در اواسط قرن شانزدهم، جمعیت عثمانی حدود ۲۸ میلیون نفر بود و بزرگترین دولت اروپا بود. تنها ۵ شهر با جمعیت بیش از ۲۰۰ هزار نفر در اروپا وجود داشت) قابل درک است که نمی توان آن را دست کم گرفت.

ضمن تهیه این فهرست از طوایف و طوایف افشار، نام هایی نیز در منابع ذکر شده و در آثاری که با بازدید و دیدن انجام داده ایم، نام هایی را شناسایی کرده ایم. برخی از این جوامع نمی دانند که امروز افشار هستند. آنها یا با نام طایفه شناخته می شوند یا خود را ترکمن و یوروک که یک نام عمومی است تعریف می کنند. مسلم است که تعداد طوایف و طوایف افشار از آنچه در بالا ذکر کردیم بیشتر است. اما شناسایی همه این گروه ها به دلایلی که در ابتدای موضوع ذکر شد غیرممکن است. علاوه بر این، امروزه انجام چنین مطالعه ای از نظر زمانی و مادی بیش از امکانات فرد است. با

یک کار تیمی خوب می توان اطلاعات دقیق و منظم تری در مورد قبایل به دست آورد. بدین ترتیب، در صورت وجود، طوایف دیگر افشار ظهور خواهند کرد.

ضمن ارائه اطلاعات در مورد اقوام وطوایف، اسامی محل سکونت آنها نیز در پایان آورده شده است. برخی از این ها اسامی قدیمی آبادی ها هستند. نام فعلی این گونه مناطق مسکونی در ضمیمه ها آورده شده است. اجازه دهید با ذکر یک موضوع دیگر در اینجا پایان دهیم. هنگام طبقه‌بندی قوم و قبیله، وقتی در حین تحقیق یک قبیله جدید آوشار را شناسایی می کنیم، باید دوباره بررسی کنیم که آیا در منابعی که قبلاً دیده‌ایم و بررسی کرده‌ایم یا ما دسترسی نداشتیم ، این قبیله ذکر شده است. با این حال، این اطلاعات در سطح مطلوبی نبود، زیرا ما قبلاً با مشکلات زیادی به منابع دسترسی پیدا کردیم و یا شاید هنوزنتوانستیم به آنها دسترسی پیدا کنیم. امیدواریم سایر پژوهشگران با تلاشو جدیت بیشتری روی این موضوع کار کنند و این شکاف را برطرف کنند.

تا جایی که ما توانستیم تثبیت کنیم، قبایل و طوایف آوشار به شرح زیر است.

ب اویماق ها و طوایفی افشارها

افشاری (ترکمن های افشاری): در اسناد عثمانی از آوشارها بدون ذکر نام قبیله ای یاد شده است. اینها قسمتی از آوشارها هستند وگرنه به همه افشارها اشاره نمی شود. ما صلاح دیدیم که این اطلاعات را تحت این عنوان جمع آوری کنیم.

طایفهی گوندوزلو آوشار که در منطقه ختای زندگی می کرد، آوشار نام داشت. این طایفهکه در اطراف دشت آمیک قرار داشت در سال ۱۵۲۰ دارای ۵۵ خانوار و در سال ۱۵۵۰ دو بخش شده بود که یکی از آنها ۳۳ و دیگری ۱۶ خانوار بود. علاوه بر

این، بیلیکلی آوشارها نیز در این منطقه زندگی می کردند، طایفهئی به نام آوشار کدخدا وجود داشت. این طایفه در سال ۱۵۵۰ ، ۴۸ خانوار جمعیت داشته است.[۴۰۱]

در میان بوز اولوس نیز جامعه آوشار دیده میشد. جامعه آوشار، ترکمن های دیاربکر یعنی در اصل با ۲۹۶ خانوار و ۴۰ نفر مجرد در مجموع ۱۵ محله، ۲ محله در بوز اولوس و ۱۲ در میان ذوالقدری ها ، یکی از پرجمعیت ترین جوامع بود. در زمان سلیم دوم، مجموعاً ۱۳۰۵ خانوار و ۳۲۱ نفر مجرد در ۶ جماعت موجود بود. آوشارها در میان بوز–اولوس های ساکن آنکارا بودند که به آناتولی مرکزی آمده بودند، فقدان جمعیت زیادی متحمل شدند. مشاهده می شود که در سال ۱۶۵۳ به ۱۳۰ خانوار کاهش یافته اند.[۴۰۲] هشت طایفه از این قبیله تحت حکومت یوسف کدخدا بودند و ۱۵۷ خانوار، ۲۳ مجرد و ۱۷۴ سرباز جمعیت داشتند. گروه تحت مدیریت سید احمد کدخدا، ۵۹ خانوار، ۱۳ مجرد، ۷۲ سرباز، گروه تحت مدیریت چلپ وئردی کدخدا، ۵۳ خانه، ۳ مجرد، ۵۶ سرباز، گروه به نام آوشار بیگلی و تحت مدیریت پیری کدخدا، ۶ خانوار، ۵ مجرد، ۱۱ سرباز، و گروه تحت مدیریت مراداوغلو دارای ۵ خانوار و ۵ سرباز بود. علاوه بر این، یک طایفه، که تحت اداره هیچ کئودا قرار نمی گیرد، دارای ۱۰ خانوار، ۱ مجرد و ۱۱ سرباز بود.[۴۰۳]

در سالهای ۱۵۵۵ و ۸۰-۱۶۷۴ می بینیم که بخشی از قبیله افشار به آنتپ آمدند و ساکن شدند.[۴۰۴] در این زمان، جامعه آوشار در ماراش فعال بود و در روستای ایگده جیک ناحیه قارا خائط و روستاهای آلتین توپ و توم توما در شهرستان گؤورچین لیک ساکن شدند.[۴۰۵] از سوی دیگر، گروهی از افشارها در سال ۱۵۷۳ در اطراف هیمنه در آنکارا بودند. در سال ۱۶۱۳، جامعه آوشار در میان ترکمن‌های

حلب و ینی ایل به جای ییلاق و قشلاق‌های خود در اطراف قارامان پخش شدند.[۴۰۶]

در بالا گفتیم که آوشارها که در مهاجرت بوز اولوس به آناتولی مرکزی شرکت داشتند در اطراف آنکارا ساکن شدند. جامعه تابانلی که طایفهی بوز اولوس است، ترکمن ها را در اطراف آنکارا جمع کرد و به آن "Tabanlı Mukataasi" و سپس "Tabanlı kaza" یا "Boz-Ulus aka Tabanlı" می گفتند. بوز اولوس ماندسی نام داشت) که مهاجرت نکرد و در جای خود باقی ماند، آوشارها در اطراف دیاربکر قرار داشتند.[۴۰۷]

.....

.....

فصل پنجم

افشار در خارج از ترکیه

امروزه آوشارها را تقریباً در تمام استان های ترکیه می توان یافت. در حالی که آوشارها در برخی استان ها جمعیت بسیار مهمی دارند و به صورت دسته جمعی زندگی می کنند، در برخی استان ها پراکنده و در گروه های کوچک هستند. در مورد گسترش آوشارها در آناتولی نظر کلی داریم. با این حال، جمعیت قابل توجهی از آوشارها در برخی از کشورها غیر از ترکیه وجود دارد. وجود آوشار در این کشورها سال هاست که مورد غفلت قرار گرفته است. امیدواریم در آینده تحقیقات دقیقی روی این آوشارها انجام شود. تا جایی که ما می توانیم تعیین کنیم، کشورهایی

که آوشارها در آن قرار دارند و اطلاعات مربوط به آوشارها در این کشورها در زیر آورده شده است.

الف. قبرس

ترکمن های آوشار ساکن قبرس متشکل از قبایلی هستند که پس از فتح جزیره در سال ۱۵۷۱ در اینجا سکنی گزیدند و پس از قرن ۱۸ توسط عثمانی ها از اوبه های خود تبعید شدند.

همانطور که مشخص است، پس از فتح قبرس، بخش مهمی از ترکمن های ایچ ائل در اینجا سکونت یافت. در میان این گروه، قارامانی‌ها نیز جمعیت نسبتاً زیادی را تشکیل می‌دادند (برای مثال، رئوف دنکتاش، رهبر مبارزات و رئیس جمهور قبرس، از تبار قارامانی بود). بعدها، بسیاری از جوامع ترکمن از طریق تبعید به جزیره فرستاده شدند که عموماً عشایر ایچ ائل بودند. در میان این عشایر(یوروک ها)، آوشارها جمعیت قابل توجهی داشتند. از قبایل آوشار می توان ، زکریانی ها شاخه مهمی از قارا حاجیلو ها ، شاملو، سیندل، خورزوم، دلیلر، کوسلی و سولو بیگ لی را برشمرد.

در اسکان دهی از اواخر قرن هفدهم، جزیره قبرس یکی از مناطق اصلی مورد استفاده به عنوان تبعیدگاه بود. در این دوره تعدادی از آوشارها به جزیره اعزام شدند. به عنوان مثال روستای سینده با اسکان آوشار سیندل ایجاد شد. باز هم اجداد سیاستمدار معروف ما آلپ ارسلان تورکش (اصالتاً اهل روستای کوشکرلی ناحیه پیناریاشی کایسری) آوشارهایی هستند که از کایسری به قبرس تبعید شدند. علاوه بر این، می توان نام های معروف دعوای قبرس مانند فضلی کوچوک(اصالتاً از دهکده دلی کوچوک لر در شهرستان ساریز کایسری) و عثمان اؤرک را مشاهده کرد. درویش اروغلو نخست وزیر از طلاس کایسری رفته بود.

دنبال کردن این همه افشار ممکن نیست. کسانی که در گذشته ساکن شدند، شعور قومی نمانده است. آخرین کسانی که رفتند هنوز نام قبیله ای خود را به یاد دارند. افشارها که تا حدی در مرکز نیکوزیا (محله کسیک باش) اومورفو و گیرنه هستند، تا آنجا که تونستیم تثبیت کنیم در روستاهای زیر زندگی می کنند. چاتالکؤی در گیرنه، عرب کؤی در لاپتا، بادملی در لئفکه، باغلی کؤی، سینده، دگیرمنلیک، آکینجیلار، توزلا، روستاهای پاموکلو در غازی ماقوسا.

ب. سوریه

دانسته است که آوشارها در اواخر قرن سیزدهم آمدند و در این کشور ساکن شدند. ترکمن ها که پس از شکست مغولان بر سلجوقیان در نبرد کوسه داغ (۱۲۴۳) و تسلط بر بخش قابل توجهی از آناتولی در سال ۱۲۷۷ توسط مغول ها قتل عام شدند، . با جمعیت ۴۰۰۰۰ چادر از آناتولی به سوریه (سواحلی که از غزه تا آنطاکیه و دیاربکر و سواحل سوریه امتداد دارد) مهاجرت کرده و به ممالیک پناه بردند. افشارها در رأس این ترکمن ها بودند که سازمان های بوزاوخ و اوچ اوخ را در اینجا از نظر کارایی و تعداد ادامه دادند. آوشارهای ساکن سوریه (شامل آناتولی جنوبی و جنوب شرقی) عبارت بودند از: کوت امارت اوغول‌لاری(حلب)،گوندوز اوغول‌لاری (آمیک)، کؤچک اوغول‌لاری (آنتپ)، ساققالسیز اوغول‌لاری از خانواده کؤپک(غرب حلب). افشارها در این دوره در کنار رویدادهای سیاسی، آثار فرهنگی و اقتصادی نیز از خود بر جای گذاشتند. در واقع در آن زمان در بازار ترکمن های شهر حلب، مسجد آوشار وجود داشت، مدرسه ای که عزالدین آوشار، یکی از ترکمن های یاروکلو ساخته بود، مدرسه آوشاریه نیز نامیده می شد.

آوشارها در سوریه (معروف به آوشارهای حلب در دوره عثمانی) اساس آوشارها را تشکیل می دهند که بعدها به فعالیت های مهمی در آناتولی و ایران پرداختند. به عنوان مثال، افشارهای سیس در آناتولی، افشارهای ذوالقدر (آوشار ایمانلی)، افشارهای ینی ایل، افشارهای بوز اولوس، آوشارهایی که در معرض آخرین اسکان قرار گرفتند، افشارهای ایران و نادر شاهی که بر تخت ایران نشسته همگی آوشار سوریه هستند.

امروزه در سوریه با قبایل ساجور سویو و در حلب و اطراف آن زندگی می کنند و منطقه ای از حلب قرامان نام دارد. آوشار دلی لر نیز در حلب به حیات خود ادامه می دهد. امروزه دشتی که تا محل پیوستن آب ساجور به فرات امتداد دارد، بخش افشار نامیده می شود و روستایی به نام دهستان افشار در اینجا وجود دارد. بخش زیادی از این دشت در خارج از مرزهای ما باقی مانده است.[۱۰۹۶] روستای بویوک عرب حسن در استان ممبج نشان می دهد که عرب حسن آوشار نیز در اینجا ساکن شده است. علاوه بر این، طوایف تورون و قره شیخلی نیز در سوریه حضور دارند.

ج. عراق

عراق منطقه ای است که از قدیم الایام مورد توجه بشریت بوده است. افشارها در اواخر قرن یازدهم در جریان مهاجرت بزرگ ترکان در اینجا دیده شدند و سپس با تأسیس دولت اتابکی موصل (دولت زنگی) به رهبری عمادالدین زنگی، قدرتی را در منطقه تشکیل دادند. زنگی ها که با پرورش شخصیتی مانند صلاح الدین ایوبی به بقای منطقه در برابر صلیبیون کمک کردند، در حکومت آرتوکلو نیز فعالیت می کردند که بعدها در ماردین تأسیس شد. اینکه امروزه روستاهایی به نام زنگی در

شرق و جنوب شرقی آناتولی و آناتولی مرکزی وجود دارد باید خاطره ای از این آوشارها باشد.

این آوشارها باید در منطقه آثاری از خود بر جای گذاشته باشند که تا به امروز باقی مانده است. در واقع امروزه در بغداد مقامی به نام «افشار» وجود دارد که به زبان عربی روان خوانده می شود و شبیه سه گاه است.[۱۰۹۷] مقامی شبیه به مقام آوشار نیز در میان خویرات های کرکوک ذکر شده است.[۱۰۹۸] در میان ترکمن های عراق، افشارها در منطقه تل عفر و مندلی زندگی می کنند. علاوه بر این، در اسناد عثمانی آمده است که آوشارهای هریکلی در استان موصل زندگی می کردند.[۱۰۹۹] امروزه هریکلی ها در شمال عراق زندگی می کند.

و اکثر آنها به عنوان عشایر در محله های نزدیک به مرزهای ما زندگی می کنند. این یکی از ۱۵ قبیله کرد بزرگ از نظر جمعیت در شمال عراق است. اما فعالیت سیاسی ندارند.

د. ایران

آوشارها در زمان های بسیار اولیه در این کشور ظاهر شدند. دیده‌ایم که آوشارها در قرن دوازدهم در استان خوزستان ایران توسط شوملا رهبر خود حکومتی تأسیس کردند. می دانیم که آنها در ایالت های قره قویونلو و به ویژه آق قویونلوها که در قرن چهاردهم در آناتولی شرقی و منطقه ایران و آذربایجان به وجود آمدند، فعال بودند. در اواخر قرن پانزدهم برخی از قبایل افشار از آناتولی به ایران مهاجرت کردند و بر جمعیت و اثرگذاری آوشارها در ایران افزودند. پس از تأسیس دولت صفویه،

آوشارها به خدمت این دولت درآمدند. در این دوره قبایل جدید افشار از آناتولی به ایران آمدند. همین طوایف افشار که از آناتولی آمده بودند حضور بزرگ افشار را در ایران به وجود آوردند. تاریخ سیاسی را کنار بیگ ذاریم و نگاهی به جمعیت افشار در ایران بیندازیم.

افشارها در زمان شاه عباس صفوی (۱۵۸۷–۱۶۲۸) به طوایفی به نام‌های آلپلی، آراشلی، چوبان اوغلو، ابرلی، گوندوزلو، ایمانلی، کور اوغلو و اوسالی تقسیم شدند. اولیا چلبی، سیاح معروف قرن هفدهم، از آوشارها در آذربایجان ایران نام می برد و از حاکم اردبیل، ابوالفتح خان و یک سلطان افشار یاد می کند. او می گوید که گروهی از آوشارها به فلات دماوند رفتند و به حاکم ری مالیات پرداختند. او می گوید در اطراف تبریز محلی به نام افشار کند وجود دارد و عده ای از مردم تبریز آوشار بوده اند.[۱۱۰۰]

در زمان ظهور نادرشاه (نیمه اول قرن هجدهم)، قبایل افشار در ایران عبارت بودند از: آراشلی، ابرلی، گوندوزلو، ایمانلی، قاسملی (شاخه ایمانلی)، قیرخلی (از ابرلی، آراشلی به نقل ازسومر). کوسه احمدلی (از گوندوزلو)، قوتولو (از قبیله ابرلی)، محمودلو (از شاخه آراشلی). در این دوره نامی از قبایل آلپلی، اوسالی[۴۴]، چوبان اوغلو و کوراوغلو یافت نمی شود. این نکته نشان می دهد که آنها یا نام خود را تغییر

[۴۴] اوصالی روستایی در نزدیکی دریاچه ارومیه و در کیلومتر ۱۷ جاده شهید کلانتری بوده که جمعیت آن حدود هزار میباشد. در روستای اوصالو باغ هایی زیبا و سرسبزی وجود دارد. اوصالو در انتهای مسیر رودخانه نازلو چای قرار گرفته است. در نزدیکی روستای اوصالی یک باغ وحش در حال تاسیس است که میتواند گردشگران زیادی را به این منطقه بکشاند. روستاهای تاریخی اطراف اوصالو عبارتند از روستای سپورغان، روستای موش آباد، روستای آده https://www.google.com/search?q=روستای+اوصالو

داده اند و یا با سایر طوایف افشار آمیخته شده اند. در واقع نیزاوسالو ها در دوره‌های بعد در میان آوشارهای قاسملی و آراشلی دیده می‌شوند. علاوه بر این، گوندوزلوها که به خراسان رفتند نام خود را تغییر دادند و نام کوسه احمدلی را به خود گرفتند. آبَرلوهاهمچنین به عنوان قیرخلی شناخته شده اند. علاوه بر این می بینیم که طوایف جدیدی به نام های قاسلو، قوتولو و محمودلو از میان قبایل افشار پدید آمده اند. این تشکیلات جدید طایفه تا امروز ادامه داشته است. لازم به ذکر است که در منابع ایرانی گاه ایمانلوها را اینانلی و اینالللی ثبت کرده اند.

آ. دوپره که فهرستی از اقوام ترک در ایران را در آغاز قرن نوزدهم تهیه کرده است نیز از جمعیت افشارها در بسیاری از مناطق یاد و نفوس شان را نیز قید کرده است. اما نام زیرطوایف به جز ارومیه داده نشد. اگر به این اطلاعات نگاه کنیم، افشارهای ساکن آذربایجان و به ویژه در منطقه ارومیه به دو شاخه با نام‌های قاسملی و آراشلی تقسیم می شوند و طایفه هایی با نامهای قاراچلو، اماملی، داوودلو، حیدرلو، یورقانلو، اوساللو، قیلیچلی، جانبیگ لی، حسن سالی، کیله لی، یئبئرلا، توتماکلی، آداکلی، کهگیلویه لی، قراحسنلی به گروه هایی به نام های علی بیگ لی، طرزیلی و شاه بورانلی وجود دارند. جمعیت آنها ۲۵۰۰۰ نفر است (زنان و کودکان در این اعداد و موارد بعدی لحاظ نمی شوند). در سایر مناطق ایران ۱۰۰۰۰ نفر در خمسه (در قلمرو زنجان که از سواحل قیزیل اوزن تا سلطانیه و صایین قلعه (شاهیندژ فعلی)امتداد دارد)، ۵۰۰۰ نفر در اطراف قزوین (عمدتاً در مناطق چال و حوآر)، ۷۰۰۰ نفر در اطراف همدان، ۷۰۰۰ نفر در منطقه ری که در تهران قرار دارد و در مجموع ۸۸۰۰۰ نفر شامل ۱۰۰۰۰ نفر در نزدیکی شوشتر در خوزستان، ۶۰۰۰ نفر در کرمان، ۸۰۰۰ نفر در خراسان، ۵۰۰۰ نفر در فارس و ۵۰۰۰ نفر در مازندران هستند. افشارها با این تعداد در صف اول قبایل ترک در ایران قرار دارند. همچنین اینالی ها که در منطقه

فریدن اصفهان ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر جمعیت دارند و اهالی جلایر که در منطقه کلات خراسان زندگی می کنند، اطلاع داریم.[۱۱۰۱]

فهرست دیگری از ترکان ایران در اواسط همین قرن متعلق به لیدی شل است. بر این اساس افشارها که وی بدون ذکر نام طایفه ای ثبت کرده است دارای ۷۰۰۰ خانه در ارومیه (لزوما قاسملو و اَرَشلو هستند)، ۱۰۰ خانه در مازندران، ۹۰۰ خیمه بین تهران و قزوین، ۲۰۰ خانه در خمسه و ۱۵۰۰ خانه در کرمان بوده است. علاوه بر این، طایفهی محمودلو شعبه ای از آوشارهای آراشلی ۲۵۰۰ خانه در مراغه، ، ۵۰ خانه آوشارهای اماملی در مازندران، ۵۰ خانه اوصانلو آوشارهای در مازندران، ۱۰۰۰ خانه و چادر در هار و دماوند (اطراف تهران)، ۲.۵۰ شاهسون های افشار در خمسه ، قاجار–افشار (ایلی مرکب از ترک‌ها و لک‌ها) ۱۰۰ خانه در فارس، ۴۸۰۰ چادر و خانه اینانلو در داراب و فسا، و ساکنان جلایری های ساکن کلات نادری در خراسان به نظر می‌رسید که دارای جمعیتی ۱۵۰۰ نفره ذکر شده است. [۱۱۰۲]

امروزه افشارها که در سرتاسر ایران پراکنده اند، عموماً در ارومیه (این مکان با جمعیت انبوه افشارها به نام شهر آوشارها در ایران معروف است)و خمسه (زنجان)، همدان، کرمانشاه و از جمله آنها هستند. همچنین در منطقه اسدآباد، استان های خوزستان، فارس، کرمان، خراسان و تهران به صورت نیمه کوچ نشین ویا یکجانشین سکنی گزیده اند. افشارها که بخش کو چکی از آنها به مرور زمان در طوایف دیگر ذوب شدند، به طوایف زیر تقسیم شدند: قیرخلی، بابالی، جلایر، کوسه احمدلی، گوندوزلو، ایمانلی (اینانلی)، آراشلی، آلپلی، ایمیرلی (ابرلی)، بیگشلی(برکشلو؟!)،

شاملی،اوسالو، قاسملو، فوتولو، عکه لی، کهگیلویه لی. امروزه بیشتر در شهر افشار[۴۵] بین قزوین و همدان قرار دارند و بیش از صد روستای افشار در اطراف شهر وجود دارد. برخی از آوشارهای قاسملی ساکن ارومیه در نزدیکی شهر زندگی می کنند. جاکی ها و احمدلی ها که از افشارهای آغاجری بسیار شجاع و دلاور هستند و در شیراز هستند (همانطور که مشخص است آغاج- اری ها یک قبیله ترک دیگر هستند. در آغاز قرن بیستم آغاجری ها ساکن کهگیلویه به سه قبیله به نامهای بیگدیلی، تیلکی و آوشار تقسیم میشدند.[۱۱۰۳] اینها افشارهایی هستند که در اینجا ذکر شده است). بخشی از افشارهای ساکن در کوههای بردسیر، نرماسیر، بم و کوه های بارزی در ناحیه کرمان در خراسان، در جنوب بجنورد و قوچان و بین سبزوار و نیشابور زندگی می کنند. تعداد افشارها در ایران بالغ بر ۱.۰۰۰.۰۰۰ نفر است و هزاران نفر با نام خانوادگی افشار هستند.[۱۱۰۴]

آبشار در بیرجند استان خراسان ، آبشار در منطقه فارس، ۲ آبشار در خوزستان، افشار در اردبیل، افشار جیگ در آذربایجان شرقی و افشار آباد در چهارمحال نیز از سکونتگاه های آوشارها هستند.

اینانلی ها متشکل از ۵۰۰۰ خانوار در میان خمسه ای های با نام افشار اوشاغی(بچه افشار) استان فارس ایران زندگی می کنند. اینانلی ها در اردبیل، مشکین، ساوه و قزوین نیز یافت می شوند. در ممسنی مردم امارتشلی هستند. در خوزستان گروه کوچکی از گوندوزلو ها در شوشتر و دزفول زندگی می کنند. همچنین طایفه افشار با ۵۰۰۰ چادر در کرمان وجود دارد. افشارهای عشایری در ساوه، قزوین و زرند دیده

[۴۵] بخش افشار یکی از بخشهای شهرستان خدابنده در استان زنجان ایران است.[اطلس گیتاشناسی استانهای ایران، تهران: ۱۳۸۳ خ.](مترجم)

می شوند. امروزه آذربایجان ایران که مرکز آن تبریز است به ۱۴ منطقه اداری تقسیم شده است. نام رسمی یکی از این مناطق صائین قالای افشار است. علاوه بر این، کوه های جنوب غربی استان خمسه را کوه های افشار نیز می نامند.[۱۱۰۵]

امیر افشاری ها یکی از ترکمن های شاه سئون (شاه عباس در میان قزلباش ها که شاه اسماعیل از آناتولی به ایران آورد، خانواده هایی را انتخاب کرد که به آنها اعتماد داشت، قبیله جدیدی را تشکیل داد) در منطقه خمسه در جنوب خسرود حضور دارند.[۱۱۰۶]] قبایل بدیرلی، کور حسنلی و توحیدلی در اطراف زنجان زندگی می کنند. در سرزمین های جنوب دریای خزر نیز اوصانلوها وجود دارند. افشارهای ایران با کشاورزی، دامداری و قالی بافی زندگی می کنند. در میان افشارهای ایرانی که شیعه ئذهب هستند، فرماندهان و دولتمردان و همچنین نویسندگان و صنعتگران بسیاری تربیت شده اند (مانند شاعر و نویسنده کتابفروش عباس، صادقی و شاعر معروف قرن هجدهم طرزی). در عرصه موسیقی ایران مقامی به نام افشاری وجود دارد که یادگار آوشارها است.[۱۱۰۷] این افراد که شعور افشاری شان هم بسیار رشد یافته است، نمی توانند صدای خود را به گوش دیگران برسانند، زیرا تحت فشارهای فراوان دولت قرار دارند.[۱۱۰۸]

الف آذربایجان

امروزه افشارها در بخش آغجابدیع استان شوشا آذربایجان زندگی می کنند. در اینجا روستایی به نام افشار نیز وجود دارد. علاوه بر این، افشارها در بسیاری از نقاط از جمله باکو دیده می شوند. بعلاوه شبه جزیره ای که پایتخت باکو در آن قرار دارد،

آبشرون به معنای آوشاران، یعنی آوشارها نامیده می شود.[۱۱۰۹] افشارهای اوسالی و آراشلی در شهر قوبا در آذربایجان حضوردارند.[۱۱۱۰]

افشارهای تبعید شده از قارامان نیز در آذربایجان هستند. نام روستاهای اطراف قارامان و نام مکان‌های منطقه‌ای در آذربایجان به همین نام ها را دارند. در بررسی نام مکان ها، نام های زیادی متعلق به قبایل ترکمن و قبایل افشار در آناتولی دیده می شوند. به عنوان مثال، روستای قاراموسالی در گنجه با مهاجرت آوشار های قارا موصالی تأسیس شده است.

اولیا چلبی از مسجدی به نام آوشار خان در شهرستان شابوران از توابع شهرستان شیروان نام می برد[۱۱۱۱] که می توان آن را دلیلی بر وجود آوشار در منطقه دانست. علاوه بر این، جوانشیرها که خانات قره باغ را تأسیس کردند نیز از ایل افشار هنوز در آذربایجان هستند. آ. دوپره که در آغاز قرن نوزدهم در مورد اقوام ترک در ایران تحقیق کرده است، ذکر کرده است که جوانشیرها قومی شجاع بوده و در منطقه شوشا با جمعیت ۶ تا ۸۰۰۰ نفر زندگی می کردند. دوپره در فهرستی که تهیه کرده بود، با اشاره به قبیله ساریجالی که محمدرین قبیله جوانشیرها هستند، جمعیت این قبیله را ۴ تا ۵۰۰۰ نفر ذکر کرده است. وقتی جمعیت ها را با هم مقایسه می کنیم، متوجه می شویم که ساریجالی در موقعیت واقعا بزرگ و مهمی قرار داشتند.[۱۱۱۲]

همانطور که به یاد خواهد آمد، علی بیگ (پنه خان) که خانات قره باغ را تأسیس کرد نیز از قبیله ساریجالی جوانشیرها بود. قاسم بیگ ذاکر شاعر معروف آذربایجانی نیزاز ساریجالی ها بود.

وجود قبایل افشار که از آذربایجان به آناتولی آمده اند، دانسته است. از آن جمله می توان جوانشیرها، آوشارهای گنجه ای ، آوشارهای آغداملی را برشمرد. در دهه

۱۷۵۰، گروهی از آوشارهای ساکن آران (قره باغ) به آناتولی مهاجرت کردند و در چوکوروا ساکن شدند. آذری های ساکن عثمانیه امروزی آوشاری هستند که ۲۵۰ سال پیش از اَرران آمده اند.[۱۱۱۳]

در اینجا موضوع قره باغ را قابل اشاره میدانیم. روسها با تسخیر خانات قره باغ طی قرارداد ترکمن–چای ۱۸۲۸ مشکلی ایجاد کردند که تا به امروز باقی مانده است. روسها که قره باغ را اشغال کردند، ابتدا با سیستم قدیمی بر آن حکومت کردند. بعدها با ایجاد نظام اداری جدید، قره باغ را به بخش های شوشا، جوانشیر، جبراییل و زنگه زور تقسیم کرده، ابتدا به باکو و در سال ۱۸۶۸ استان گنجه متصل کردند.

از سال ۱۹۰۵، درگیری‌های آذربایجانی و ارمنی در قره باغ که دارای جمعیت کوچکی از ارامنه بود، آغاز شد. در جریان انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، ارامنه ادعا کردند که قره باغ متعلق به آنهاست. منطقه ای که بر اساس آتش بس موندورس توسط انگلیسی ها اشغال شده بود بر اساس جمعیت آن به آذربایجان واگذار شد و در زمان اشغال آذربایجان توسط شوروی در سال ۱۹۲۰، قره باغ و نخجوان در اختیار ارامنه قرار گرفت. اما در چارچوب قرارداد ترکیه و شوروی در سال ۱۹۲۱، قره باغ و نخجوان به آذربایجان بازگردانده شد، مشروط بر اینکه زنگه زور به ارمنیان داده شود. . در سال ۱۹۲۳ یک استان خودمختار ارمنستان به نام قره باغ کوهستانی که مرکز آن خانکندی بود تأسیس شد و ¼ قره باغ از آذربایجان جدا شد و سعی شد به ارامنه داده شود. همانطور که می دانید این مشکل همچنان پابرجاست. مسئله قره باغ که جزئی جدایی ناپذیر و زخم خونین ملت بزرگ ترک است، افشارها را نیز به شدت متاثر و نگران می کند. قوم ما باید صدای خود را برای قره باغ که وطن تاریخی ترکان و موطن افشارها است به دنیا برساند.

اف ارمنستان

ارمنستان بخشی از قره باغ است و در منطقه روان که با قرارداد ترکمنچای ۱۸۲۸ از ما جدا شد، تأسیس شد. به همین دلیل است که در ارمنستان به ترکان « ترک روان » می گویند. ترک های ساکن تقریباً در تمام نقاط ارمنستان به قبایل زیادی تقسیم می شوند که یکی از آنها آوشارها هستند. روستایی در منطقه وئدی-باسار ارمنستان، واقع در در مقابل شهرستان آرالیک ایغدیر آوشار نام دارد.[۱۱۱۴] سیاح معروف اولیا چلبی نیز از این روستا یاد کرده و گفته است که روستای محل زندگی آوشارها ی اهل سنت بوده است. اف ارمنستان

ارمنستان بخشی از قره باغ است و در منطقه ریوان که با قرارداد ترکمنستان و چای ۱۸۲۸ از ما جدا شد، تأسیس شد. به همین دلیل است که در ارمنستان به ترکان «روان ترک» می گویند. ترک های ساکن تقریباً در تمام نقاط ارمنستان به قبایل زیادی تقسیم می شوند که یکی از آنها آوشارها هستند. روستایی در منطقه ودی-بسار ارمنستان، واقع در مقابل ناحیه آرالیک ایغدیر، آوشار نام دارد.[۱۱۱۴] سیاح معروف اولیا چلبی نیز از این روستا یاد کرده و گفته است که روستای محل زندگی آوشارها وابسته به فرقه اهل سنت بوده است و باز در منطقه بین نخجوان و قره باغ (جایی که اراضی ترک به زور به ارامنه داده شد) نام روستایی، آوشارلی است.[۱۱۱۵]

در دهه ۱۸۷۶، جمعیت کردها، آوشارها و چرکس ها که بی خانمان، سرگردان، بیکاری که به مردم کشاورز آسیب می رساندند به یک میلیون نفر می رسید. این گروه ها که دائماً با ارامنه درگیری داشتند به عنوان حاکمان مطلق در برخی از مناطق ارمنستان حکومت می کردند. قابل درک است که مدیران محلی قادر به اعتراض

نبودند واجبارا رفتار گاه ظالمانه آنها را در منطقه نادیده می گرفتند.[۱۱۱۶] رقم ارائه شده در بالا جمعیت مهمی برای آن دوره است. علاوه بر این، علاوه بر شرایط سخت دولت، فعالیت های مخرب روس ها در منطقه و حمایت آنها از ارامنه در این امر را نیز نباید نادیده گرفت.

آوشارها که در ارمنستان نزدیک به مرز آذربایجان زندگی می کردند، از قبیله ایمیرلی بودند. آذربایجانی هایی که گهگاه از ارمنستان کوچ کرده و یا پس از آخرین حوادث قره باغ، ارمنستان را ترک کردند، از این ایمیرلی ها بودند و اعلام میکردند که افشار هستند.[۱۱۱۷] امروزه به دلیل مسئله قره باغ، تقریباً هیچ ترکی در ارمنستان وجود ندارد.

ج. جمهوری های چرکس

در جریان ترکی شدن آناتولی دیدیم که گروهی از افشارها در دهه ۱۲۰۰ به آدی یامان و اطراف آن آمدند و در ناحیه بسنی و اطراف آن ساکن شدند. پس از آن این گروه افشار با آمدن آق قویونلوها از قفقاز و ایران به فرات و حوضه آن در سال ۱۳۵۰ جمعیت و فعالیت خود را افزایش دادند و آوشارها که از جمله آنها بودند در دشت بسنی و کئیسون ساکن شدند. بعدها عده ای از این آوشارها که در اثر مجادلات در منطقه به جان آمده بودند از فشارها فرار کردند و ابتدا با کشتی به بافرا و سپس به قفقاز رفتند. برخی از آنها قبلاً همراه با آق قویونلوها از قفقاز آمده بودند.[۱۱۱۸] اولیا چلبی از این واقعه بحث کرده و می گوید: قبیله بسنی با آذوقه و اموال خود از بافرا در کرانه دریای سیاه سوار کشتی ها شدند و به کوه های متروک آن سوی شمال دریای سیاه رفتند. [۱۱۱۹]

این گروه هنوز در قفقاز با نام «بسنی» وجود دارند. بسنی ها که در غرب کاباردا و در مجاورت آنها زندگی می کنند، در دره های بزرگ و کوچک لابا و حوضه اوروپ (وارپا) ساکن هستند. همچنین به دشت کوبان و دره های چگن، فارس و پسئفیر گسترش یافتند. در این مناطق اسامی روستاها و شهرهایی مانند بسنی، بسنی بای و نام رودخانه و نهر وجود دارد. بسنی ها که در بین چرکس ها با نام بسلئنی نیز شناخته می شوند، اصیل ترین و از نظر جسمی زیباترین قبایل قفقاز به شمار می روند. علاوه بر این، روستایی آپشرو-سکی(همچنین در شبه جزیره ای که باکو در آن واقع شده است) در جنوب مای-کوپ، پایتخت جمهوری آدیگه وجود دارد (مای-کوپ ، یک کلمه ترکی به معنای "نفت فراوان" است. مای:خامه، روغن، کوپ: بسیار) آپشرو-سکی(شبه جزیره ای که باکو نیز در آن واقع شده است) نام دارد و از نام افشار گرفته شده است. روسها در جنگ جهانی دوم، یک فرماندهی نظامی را آبشرون اسکی نامیده اند. این حداقل نشان می دهد که زمانی آوشارها در منطقه وجود داشته اند.

ح. افغانستان

شاهد تسلط ترک ها و دولت های ترک در افغانستان از سال ۵۰ میلادی تا اواسط قرن ۱۸ هستیم. اینها به ترتیب امپراتوری ساکا (اسکیت)، کوشان، آخون، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهان، تیمور و مغول هستند. معروف است که اولین قبیله ترک که در افغانستان سکنی گزیدند خلج ها بودند و در سال ۴۸۰ با آخون ها به این منطقه آمدند و اداره آنجا را به دست گرفتند. [۱۱۲۰] ترکان اوغوز تحت حکومت دولت سلجوقی به منطقه آمدند.

در اواسط قرن هجدهم، دولت افغانستان به رهبری احمد شاه دُررانی، یکی از ترک های خلج پشتون شده که فرماندهی ارتش نادرشاه افشار را بر عهده داشت، تأسیس شد. در این دوره تسلط ترک ها به پشتون ها رسید و نام کشور به عنوان «افغانستان» پذیرفته شد. قبلاً هر منطقه در کشور نام جداگانه ای داشت. امروزه این مناطق ولایات اصلی افغانستان (کابل، قندهار، هرات، هزاره جات، سیستان، نورستان، واهان، بدخشان و ترکستان) هستند.

در مورد حضور افشارها در افغانستان لازم به ذکر است که عباس اول، حاکم صفوی (۱۶۲۸–۱۵۸۷)، پس از به تخت نشستن، به دلیل رقابت میان قبایل ترکمن و نفوذ آنها در دولت، برای تحت کنترل خود درآورن آنها، بیشتر سران ترکمن را کشته، ترکمن ها را از سرزمین هایشان تبعید و در ایران پراکنده کرد. برخی از افشارها (گوندوزلو، آراشلی، اَبَرلی) به خراسان فرستاده شدند. تعدادی از این گروه در شهر آندخوی[۴۶] در شمال افغانستان اسکان داده شدند. علاوه بر این، افشارهایی نیز در میان قزلباش ها بودند که نادرشاه هنگام خروج از کابل که در سال ۱۷۳۸ تصرف کرده بود، آنها را به عنوان سرباز احتیاط در آنجا گمارد. حضور افشار در افغانستان از نوادگان این گروه ها تشکیل شده اند.[۱۱۲۱] میر عزت الله که در سال ۱۸۱۳ توسط کمیسر بریتانیا در هند به ترکستان فرستاده شد تا در مورد جمعیت و فعالیت های قبایل منطقه و اینکه چه کسی در کدام شهر حکومت می کند، تحقیق کند گزارش داد که رحمت الله خان افشار و جانشین او یولدوز خان در منطقه شهر آندخوی مسلط هستند. [۱۱۲۲] اینها نوادگان آوشارها یی بودند که توسط عباس اول به آندخوی فرستاده شدند.

[۴۶] یکی از ۱۵ ولسوالی ولایت فاریاب افغانستان است. مرکز اداری این ناحیه شهر آندخوی به همین نام است و جمعیت آن در سال ۲۰۰۴ تقریباً ۳۷۱۰۰ نفر بوده است.

افغانستان کشوری با اقوام مختلف است. از آنجایی که این اقوام سال ها در کنار هم زندگی کرده اند، در هم آمیخته و در هم تنیده شده اند. به همین دلیل بیشتر ترک های افغانستان از جمله افشارها زبان خود را از دست داد و به زبان دری و پشتون صحبت می کنند. امروز نیز وضعیت علیه ترکان ادامه دارد. مطالعات در مورد ترک های افغانستان در کشور ما بسیار اندک و ناکافی است. در این بررسی ها، نام و جمعیت گروه های ترک ساکن در این کشور متفاوت از یکدیگر منعکس شده است. جمعیت آوشارهای ساکن در این کشور نیز تخمینی است. در مطالعات زبانی که در مورد افشارهای افغانستان انجام شده، آمده است که آنها زبان خود را که به آن «ترکی» می گفتند، فراموش کرده اند و آوشارهای زیر ۳۰ سال زبان آوشاری را نمیدانند.[۱۱۲۳]

معدود افشارهایی که توانسته اند هویت ملی خود را حفظ کنند به زبان ترکی آذربایجانی صحبت کرده و در پایتخت کابل، اندخوی و هرات زندگی می کنند. اطلاعات داده شده در مورد جمعیت آنها متناقض است (ارقام کاملاً متفاوتی مانند ۳۰ هزار و ۴۰۰ هزار داده شده است). محله بزرگی در کابل نیز آوشار- بالا نام دارد. روستاهای ناهاکچی و تپه که بین کابل و هرات قرار دارند نیز آوشار هستند. افشارهای افغانستان که دارای مذهب شیعه هستند، زندگی یکجا نشینی را برگزیده اند، به تجارت و فعالیت های هنری می پردازند و تمام سنت های خود را حفظ کرده اند.[۱۱۲۴] روستاهای ابشار و آبشارا در نزدیکی هرات نیز خاطره آوشارها هستند.

در بین ترک های ترکمنستانی باید آوشارهایی باشند که سازمان طایفه ای مشابه ترک های افغانستان داشته باشند. در واقع می دانیم که عده ای از آوشارها که در زمان شاه عباس در منطقه خراسان سکنی گزیده بودند، بعدها با ترسیم مرزها در ترکمنستان باقی ماندند. اما نام آوشار در طبقه بندی های طایفه ای ترکان ترکمنستان

یافت نمی شود. یا آوشارها به دلیل در اقلیت بودن با سایر ترکمن‌ها درآمیختند و یا در اثر سیاست ظالمانه در اواخر دوره نادرشاه ، مستحیل شدند. از سوی دیگر، قبایلی به نام قیریخ که بین قبایل گوکلن و یوموت حضور دارند، ممکن است با قبیله قیریخلی که نادرشاه عضوی از آن است، ارتباط داشته باشند. با این حال، اطلاعات ما کافی نیست زیرا مطالعات مربوط به آوشارها در این کشور مورد غفلت قرار گرفته است.

I. بالکان

در میان ترکان ساکن بالکان نیز تعداد قابل توجهی از افشار وجود دارد. اینها بقایای قارامانیانی هستند که پس از نابودی حکومت قارامان اوغول‌لاری به آنجا مهاجرت کردند و نیز قبایل آوشار که در زمان حکومت عثمانی از طریق اسکان و تبعید به بالکان فرستاده شدند. در این میان، برخی از آوشارها نیز هستند که مشمول آخرین اسکان بودند (مانند کوزان–اوغولاری در تراکیه غربی).

در صحبت هایی که با مهاجران بالکان در سال های اقامتم در بورسا داشتم، بیشتر آنها می گفتند که اصالتا قارامانی هستند و به این موضوع افتخار می کنند. دوست عزیزم رجب فرهاد اوغلو (متولد گومولجینه، ۱۹۶۳) تعریف می کرد که در کودکی با خانواده اش از یونان به ترکیه مهاجرت کرده است، در کودکی مادربزرگش در حالیکه موهای اورا را نوازش میکرد ، گفته است: «عثمانی ها آنها را از قارامان به اینجا تبعید کردند، آنها در اصل آوشار بودند. آنها سختی های بسیاری کشیدند، و اگر فراموش کردی که آوشار هستی، حق خود را بر تو حلال نمی‌کنم.» برادر

بزرگ رجب اهل روستای یاسی در گومولجینه در تراکیه غربی بود و می گفت که اهالی روستای گونجیک نیز افشار هستند، اما اطلاعات بیشتری نداشت.

من همچنین مطالعه ای در مورد روستاهای بلغارستان انجام دادم. طبق اطلاعاتی که از مردم جمع آوری کردم، روستاهای معروف به قارامانلی به شرح زیر است. شومنو، اسکی جوما و ینی کؤی (بلغارها بسیار کم هستند) تابع ینی پازار، چرنچه (چند خانوار تاتار هستند، بلغارهای شوپ نیز اسکان داده شده اند)، بوغلار (قتل عام در سال ۱۹۳۶ رخ داد و ترک ها مهاجرت کردند، ترک ها بسیار کم هستند. دره کؤی، کوسه لر (باوجود داشتن اکثریت بلغارها اکنون، یادآور کوسه لی آوشار هستند)، اورتاکؤی (۵-۶ خانوار بلغاری اسکان یافته در دهه ۱۹۴۰)، اوزون لار، ناصرلی (۳ خانوار باقی مانده)، کؤپروکؤی (اکنون یک خانوار باقی مانده است)، اسکی کؤی، عبدالرزاق، تورونجا(یادآور روستای تورجا در اَرمنک قارامان است) کؤتش، نادارکو، یالیمار(۴ خانوار موجود است) ، کایاجیک، بییکلی، ناچی گؤی، کارلی کؤی، مُرادلار، سیراتچا، تیرنوستا، کارادمیر(زیر آبهای سد مدفون شد) و پاموکچو، یوبروجا، قارامان کؤی، اَزَرچه در رازگرات. علاوه بر اینها، در روستاهای کاواکلی، مادارا، گولَفچه، کاساپلی، عصمدوف، دروگوگ، چاتال لار، چنگل و کادیکوی که زمانی از آن قارامانی ها بودند به طور کامل تخلیه شدند و بلغارها (مخصوصاً بلغارهای شوپ) را در جای آنها قرار دادند.[۱۱۲۵]

البته حضور ترکان در بلغارستان بسیار ریشه دار و گسترده است. تورک اَر آجار اوغلو مطالعات مهمی در این زمینه دارد.[۱۱۲۶]

علاوه بر این، روستایی به نام آوشار در استان هزاراسپ ازبکستان وجود دارد. در حین تحصیل در دانشگاه، با دانشجویان جمهوری های ترک دوستی بسیار نزدیک

برقرار کردیم. سازمان طایفه هنوز در میان ترکستانی ها زنده است. روزی در حین گفتگو وقتی سوالی پرسیدم که ترکیه از ترکان اوغوز است و من از قبیله آوشار اوغوز هستم، یکی از شاگردان ازبک گفت که نام روستای او آوشار است. وی حتی توضیح داد که اهالی روستا که اصل کلمه را نمی دانستند خواستار تغییر این نام که آن را خارجی می دانستند، بودند و در نظر داشتند برای این منظور به مراجع ذیصلاح مراجعه کنند. با بیان اینکه در کشور ما نام روستاهایی که خاطرات قدیمی ترکی زیادی را در خود جای داده اند، ناخودآگاه تغییر کرده است، به روستاییان هشدار دادم که به روستاییان خود بگویند که این نام از کجا آمده است و پس از بازگشت به زادگاهش، آن را حفظ کنند. امیدوارم تغییر نکرده باشد در زمان حمله مغول روستایی به نام آوشار در ترکستان غربی وجود داشت. شاید بازمانده آن باشد.

نتیجه

ترکها متشکل از قبایل مختلف ، بزرگترین نژادی است که تاریخ شاهد آن بوده است. در این میان، ترکان اوغوز جایگاه مهمی هستند. همانطور که مشخص است اوغوزها به ۲۴ قبیله تقسیم می شدند. در میان این اقوام، آوشارها هم از نظر تعداد و هم از نظر کارآمدی پیشتاز بودند. به همین دلیل، آوشارها باید نقش مهمی در تاریخ ترک اوغوز ایفا کرده باشند. در واقع در دوران پیش از اسلام در آسیای مرکزی از آوشارها به عنوان قبیله ای قدرتمند و مؤثر یاد می شود. آوشارها در دوره اسلامی به فعالیت های بسیار مهمی می پرداختند و در سایه آن موجودیت خود را تا امروز حفظ کرده اند.

همانطور که مشخص است دروازه های آناتولی در سال ۱۰۷۱ به روی ترک ها گشوده شد. پس از این تاریخ، در مدت بیش از ۲۰۰ سال، ترکی شدن آناتولی تامین شد. با این حال، در طول این مدت، تأسیس ده ها حکومت و دولت; مبارزات قبایل و خانواده ها برای حاکمیت تا مدت ها مانع از تشکیل اتحاد ترکان شد. در جریان این مبارزات، آوشارها، یکی از مهمترین قبایل ترکان اوغوز، برای تسلط بر آناتولی با امارت هایی که تأسیس کردند، درگیر جنگ شدند و می‌خواستند اتحاد ترک را در اطراف خود تضمین کنند. این گواه بر این است که آنها توانایی تشکیل دولت را داشتند (قدرت تشکیل دولت «ائل» نامیده می شد. در واقع هنوز هم به آن « آوشار ائلی» می گویند).

ترکان در آناتولی در زمان سلطان سلیمان قانونی زیر یک سقف متحد شدند. بدین ترتیب، ۵۰۰ سال پس از ملازگرد، ترکان زیر یک پرچم جمع شدند. در دوران حکومت عثمانی ها، آوشارها به دلیل قدرتی که داشتند و مشکلاتی که این قدرت می تونست ایجاد کند، با اسکان اجباری در داخل مرزهای امپراتوری پراکنده شدند. به دلیل این تبعیدها، آوشارها در منطقه وسیعی گسترش یافتند. در طول گسترش آنها، قبایل موجود از هم پاشیدند و تشکلات جدیدی را تشکیل دادند. این قبایل جدید گاهی با جوامع دیگر در می آمیختند و نام قبیله اصلی را فراموش کردند. در میان این گروه ها، اباهای کردی شده جایگاه مهمی دارند. از اینجا می توان گفت که طوایفی که به نام کرد گرد آمده اند عموماً از قبایل ترک تشکیل شده اند. از سوی دیگر با پذیرش اسلام توسط ترکان، برخی از اقوام که سعی در زندگی با فلسفه و فرهنگ ترکی داشتند، وارد راه علویان شدند. در میان این جنبش که منبع خود را از خواجه احمد یسوی که به وی حضرت ترکستان نیز می‌گویند، می‌گرفت، شاخه‌های مهمی از آوشارها نیز وجود داشت. علویان تحت تعقیب و آزار و شکنجه قرار گرفتند،

دولت عثمانی به اسلام سنی گرایش داشت و رقبای قوی آنها، صفویان، برخی از شهروندان عثمانی را با تبلیغات شیعی به قیام تشویق می کردند. از این رو آوشارها که علوی بودند، سهم خود را از این گرفتاری ها داشته اند. بدین ترتیب می توان فهمید که آوشارها که تحت هویت علوی قرار گرفتند، شعور قومی خود را از دست دادند. همه این مسائل پیگیری توزیع قومی و تاریخچه آوشارها را دشوار می کند.

در دوره‌هایی که امپراتوری عثمانی قدرت خود را از دست داد و تضعیف شد و سپس به قهقرا و فروپاشی رفت، دولت با سیاستی نادرست ترکمن‌هایی را که دولت تأسیس می‌کردند کنار گذاشت و دیگر اتباع خود را ترجیح داد. می دانیم که آنها این سیاست را حتی زمانی که امپراتوری عثمانی قوی بود در پیش گرفتند. حتی در قرن شانزدهم که قرن ترکان محسوب می شود، ترک ها در آثار عثمانی «احمق، الاغ، بدوی» خطاب شدند. . دولت با نام هایی مانند «یوروک، ابدال، کرد، علوی، رافضی» سعی در تحقیر ترکمن ها داشت. با این حال، تضعیف دولت; تحریکات خارجی و ناتوانی در ریشه کن کردن قبیله گرایی باعث تقسیم جغرافیای آناتولی دوباره توسط اربابان شد. سیاست امپراتوری عثمانی که در بالا به آن اشاره کردیم نیز در این امر مؤثر بود. در نتیجه با اقدامات شدید امپراتوری عثمانی در دوران اخیر، قبایل کوچ نشین و یاغی تحت کنترل قرار گرفتند و احتمال از دست دادن آناتولی نیز آشکار شد، مشکلات و کینه های خود را کنار گذاشته و ملت شریف ترک یکپارچه شده و در آغاز قرن بیستم، به وحدت خود دست یافت. بدین ترتیب اقوم ترک که آثار مهمی در تاریخ ترکان چه از نظر سیاسی و چه از نظر فرهنگی از خود به جای گذاشتند، سرانجام در سرزمین هایی که قرن ها با ریختن خون فتح کرده بودند، ساکن شدند و ساختار ترکی آناتولی را تشکیل دادند.

اما دشمنان ترک با انجام بازی های مختلف سعی در تفرقه و نابودی دولت ترکیه دارند که پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی نتوانستند از تشکیل آن جلوگیری کنند. متأسفانه آنها از خاطرات باقی مانده از دوره عثمانی بهره می بردند. مسئله علوی-سنی، مسئله ترکی-کردی را باید از این منظر ارزیابی کرد.

نتیجه این که ایالت های عثمانی خارج از آناتولی در کشورهای دیگر باقی ماندند، برخی از ترک ها در اینجا اقلیت شدند. در بین آنها البته می بینیم که آوشارها هم هستند. اطلاعات ما از این آوشارها بسیار محدود است، زیرا این کشورها برای مدت طولانی کشورهای اقماری غرب بودند، روابط آنها با دولت جدید ترکیه خوب نبود و در نتیجه محدودیت ها، امکان انجام تحقیقات کافی موجود نیست.

در نتیجه آوشارها که از اقوام مهم نژاد برتر ترک هستند که ما افتخار عضویت در آنها را داریم، پس از قرن ها تاریخ قومی، با ایجاد بافت ترکی جهان ترک و جمهوری ترکیه به حیات خود ادامه می دهند.

ضمائم

واحد های مسکونی دارای نام افشار [۱۱۲۷]

استان	شهرستان	محله	روستا
آفیون	دینار	دومبایووا	آفشار

آکسارای	آغاچ اؤرن		آفشار
آماسیا	مرکز	ازینه پازار	آوشار
آنکارا	بالا	مرکز	آفشار
»	گودول		آفشار
»	پولات‌لی	مرکز	آوشار
آنتالیا	آکچای		آفشار
آنتالیا	کاش		کوچوک اوشار
آیدین	سؤکه	مرکز	آوشار
بالیکسیر	مرکز	مرکز	کوجا اوشار
»	بالیا	مرکز	چام اوشار
بولو	مرکز	مرکز	آفشارگیدیریچ [۱۱۲۸]
»	گئرئدئ	مرکز	آفشارتاراک‌چی
»	»	مرکز	بیرینجی اوشار
»	»	مرکز	ایکینجی اوشار
»	مئگن	گؤکچه سو	آفشار
بورسا	یئنی‌شهیر	مرکز	آفشار
چانکیری	چرکش	مرکز	آفشار
چوروم	کارگی	حاجی حمزه	آوشار
دنیزلی	هوناز	مرکز	منتشه آوشار [۱۱۲۹]
»	آجیپایام	مرکز	کاراهؤیوک آوشار
»	»	چام ائلی	آوشار[۱۱۳۱]
دنیزلی	چام ائلی		آوشار مرکز

			کوماوشاری[۱۱۳۰]
ارزینجان	رفاهیه	مرکز	آوشارا ؤزو[۱۱۳۲]
اسکی شهیر	سیوری حصار		آوشار
اسپارتا	آکسو		یاکا آوشار
»	گلن دوست		آفشار
کاستامونو	آراچ		آفشار
»	کوره »		آوشارگونئی
»	»		آوشار امام
»	تاش کؤپرو		آفشار
»	توسیا		آوشار[۱۱۳۳]
کایسری	پینارباشی		آوشارکارابوغاز
»	»		آوشار پوتوکلو
»		پازار اؤره ن	آوشارسؤیوتلو
»	ساریز		آفشاربویوک[۱۱۳۴]
»	یئشیل حصار		آفشار کوشچو [۱۱۳۵]
کیریک کاله	دلیجه		بویوک آوشار
»	»		کوچوک آوشار
»	کاله جیک	چاندیر	آفشار
قونیه		بئی شهیر	بای آوشار
»		»	کوچوک آفشار
»	چومرا	دینه ک	آوشار
»	کادین هانی	کورت حسنلی	آفشارلی

»	تاشکنت		آفشار
کوتاهیه	ائمَت	اؤره نجیک	آفشار
مانیسا	گؤرده س		آوشار
»	ساریگؤل		آفشار
»	تورقوتلو		آوشار
ک. مرعش	مرکز		کورتلراوشاری [۱۱۳۶]
»	تورک اوغلو		آفشارلی
موغلا	میلاس		آفشار
عثمانیه	کادیرلی		آوشارلار[۱۱۳۷]
سیواس	دیوریغی		آوشارجیک
»	عمرانلی	کاراجا اؤره ن	آوشار
»	کانقال	کوش کایاسی	آوشاراؤره ن
»	سوشهری	آکینجیلار	آوشار
»	زارا		آوشار
تکیرداغ مرکز	مرکز	باربا‌روس	آپشور (آوشار)
توکات	مرکز	چاملی بئل	آوشارآغزی
ش. اورفا	بوزووا	کانلی آوشار	کانلی آوشار
یوزقات	چاییرالان		آوشارالانی
زونگولداک	ائفلانی		آفشار

مکان هایی که آوشارها در آنجا مستقر هستند

آناتولی

آبری، آدالا، آدانا، آدرانوس، آغری، آکچا-کاله، آک داغ، آک حصار، آک سارای، آک شهیر، آلاجاهان، آلانیا، آلاشهیر، آماسیا، آنامور، آنکارا، آنتاکیه، آنتالیا، آنتپ، آراپکیر، آراپسون، آرسوز، آسی کارا آغاچ، آتلانتی، آوانوس، آوونیا، آیاسولوغ، آیاش، آیدین، آزداوای، عزیزیه، بالیکسیر، بالیا، بارچین، بایبورت، بایرام‌لی، بئلویران، بئرگاما، بئی پازاری، بئی شهیر، بیگا، بیگادیچ، بیره جیک، بیرگی، بولو، بور، بویابات، بوز-اوک، بوز-اولوس، بوداک-اؤزو، بورسا، جه به لی ایلقاز، چامادری، چارسانجاک، چاتالبیرگوس، چاتالجا، چمیشکه زه ک، چرمیک، چیلدیر، چیچک داغی، چورلو، چوروم، چؤل-آبات، چوروک سو، داغاردی، دانیشمنت، دانیشمنت‌لی، دارندئ، دازکیری، دئنیزلی، درسیم، دوه لی، دینه ک کسکینی، دیوریغی، دیاربکر، ذوالقدر، دوندارلی، دوشئنبه و سئنیر، ابو طاهر، ادرنه، ائفلانی، اگری‌دیر، اگری گؤز، ائلبیستان، المالی، امیرداغی، ارمنک، ائروه، ارزوروم، ائسکیل، اسکی شهیر، ائشمه، ائورئشه، ایوپ‌لی، فیرجیک، گملیک، گئییک لر، گؤچو، گؤکچه لی، گؤکسون، گؤنن، گؤردس، گؤردوک، گؤینوک، گولنار، گونیوزو، گونیوزو، گوزل حصار، هاجی بکتاش، هامیت، هارمانجیک، هارپوت و کیزیل چاییر، حران، هارونیه، حسن داغی یایلاغی، هایمانا، هینیس، حصن کئیف، حصن منصور، هوداوندگار، حسین آباد، خسروپاشاهانی، ایلیجای بئرگاما، اسپارتا، ایچ-ائل، اینجه سو، اینه گؤل، اسحاق‌لی، ایسکیلیپ، ازمیر، ایزنیک، ایزنیکمید، کادینهانی، کاله جیک، کانقال، کارا عیسی لی، قاراآغاج، کاراحصاردئوله، کاراحصارنال‌لی، کاراحصار صاحب ، شارکی، کاراحصار تکه، قارامان، کارا مرسل، کاراسی، کارگی، کاریتاش، قارص، قارص مرعش، کاستامونو، کاش، کاشاک‌لی، کاتار، کاواک، کایسری، کئبان، کئچی بورلو، کئلکیت، کئماه، کپسوت، کسکین، کشان، کئته، کیبریس، کیره لی، کیریک کاله، کیرک کیلیسه،

قیرشهیر، کیزیل حصار، کیزیل کایا، کیغی، کیلیس، کیرماستی، کوجا ائلی، کوچ حصار، قونیه، کولا، کولب، کورت کولاغی، کوسون، کوچوک سالمانلی، کوتاهیه، لارئنده ، لاذقیه، مالاتیا، ماناوقات، مانیسا، مرعش، ماردین، مارمارا، مئغری، منتئشه، مرسین، میهالیچ، میسیس، موت، نئوشهیر، نیغدئ، اوردو، پایاس، پینارحصار، پوزانتی، روم کاله، ساهرا، صالح‌لی، سامسون، صاندیقلی، سارای، ساری چام، ساروهان، سفری حصار، سئلینتی، سلمانلی، سئلمانلی، سیندیرگی، سیلیفکه، سیماو، سینانلی، سینوپ، سیروز–او هامیت، سیس، سیواس، سیوئرئک، سوما، سورکون، سؤبیجه، سؤگوت، سلطان حصاری، سوروچ، سوسورلوک، شابانؤزو، شیران، شوربا، شجاع الدین، تارسوس، تاوشانلی، تئکه، ترجان، تیمورجو، تیره، توقات، تورقوت، اولا، اولاش، اورفا، اورلا، اوشاق، اوزئیر، اورگوپ، وان، ویزه، یحیالی، یالووا، یالواچ، یئنی–ایل، یئنی‌شئیر، یوزقات، یورئغیر، زامانتی، زارا، زئینه، زیله.

بالکان

چیرمن (سویلئنگرادآ باغلی) ایله چیرمنه باغلی آکچا کیزانلیک، کیزانلیک و اوزونجااباتهاسکؤی، سیلیستریئ’یئ باغلی آککیرمان و کیلی، آیدوس (بورگاز’آ باغلی)، باباداغی، ایسمایل گئچی‌دی، کوزلوجا، پرئوادی، پاشا’یا باغلی جوماپازاری (ماناستیر سئرفیجیئ’دئ مئرکئزی کایالار)، ائغریبوجاک (ماناستیر سئرفیجیئ’دئ)، گومولجینیئ، سیروز (سیروز’آ باغلی تیمورهیسار)، یئنیجیئ–i کاراسو (گومولجینیئ ایسکئچیئ’دئ)، یئنیجیئ–i کیزیلاغاچ (یانبولو’دا مئرکئزی هاسانبئی‌لی)، زاغرا، نیغبولو’یا باغلی هئزارگراد (رازگرات)، کؤستئندیل’ائ باغلی ایشتیپ (اوسکوپ’تیئ)، رادوویشتیئ (اوسکوپ’تیئ)، تویران (سئلانیک’تیئ)، ماناستیر’آ باغلی سئرفیجیئ، یانیا’یا باغلی گیرئنئبیئ، اؤزی’یئ باغلی کیرک کیلیسیئ. آیریجا بوجاک (کیلی و آککارمئن’این اولدوغو بؤلگئ‌دیر)، دئدئاغاچ، دیمئتوکا، فیلیبیئ، فلورینئ

(ماناستیر'دا)، کیرجالی، سئلانیک، سولتانیئری (گومولجینئ'دئ مئرکئزی گوشیکاواک)، شومنو، تارهالا، تاتارپازاری (ساروهانبئی‌لی دئ دئنیر) کازالاری.

قفقاز

احسن آباد استان کنجه

سوریه

حمص، ترابلس شام، شام، رقه، ناحیه هاوران (نام دیگر شیخ سعید)، حلب، حما، تئل-شاممار و تئل-زیوان (محله با نام افشار در سوریه).

عراق

آنا سانجاغ بغداد (امروزه استانی بر روی فرات)، موصل، بین موصل و نصیبین.

AVŞARLARIN YERLEŞTİĞİ (ANADOLU'DA BULUNAN) BAZI YERLEŞİM BİRİMLERİNİN GÜNÜMÜZDEKİ ADLARI:

Eski adı	Yeni adı	İli
Adala	Karataş bucağı	Salihli-
Manisa Adranos	Orhaneli	
	Bursa	
AkdağAkdağmadeni		Yozgat

Yozgat Arapsun Çayıralan Akdağ Nevşehir Gülşehir

İskenderun-Hatay Uluçınar Arsuz Denizli Acıpayam Asikaraağaç (Garbi)

Karapınar-Konya Atlantı Atlantı İzmir Selçuk Ayasuluğ

Kayseri Pınarbaşı Aziziye

Konya'da bir bölge adı Afyon Bayburt Bayat Barçınlı

Merkez-Ordu Kabadüz Bayramlı

Bozkır-Konya Belören Belviran

Ödemiş-İzmir Boz-Ok Birgi Birgi Yozgat

Çorum Sungurlu Budak-özü

Çankırı Cebeli Ilgaz

Mazgirt-Tunceli Akpazar Çarsancak

Afyon Haydarlı Çöl-Abat

Keçiborlu civarı Çürüksu

Simav-Kütahya Dağardı Dağardı

Sandıklı civarı Danişmentli (-i Kebir)

Tunceli Dersim

Kırıkkale ilinin tamamı Dulkadır Dinek Keskini Maraş – Adana arası

Adana Karaisalı civarı Dündarlı

Gündoğmuş Ebu Senir Düşenbe ve Senir
Elazığ civarı Tahir

Kütahya Emet Eğrigöz

Çayırlı-Erzincan ElmalıElmalı

Gelibolu-Çanakkale Kadıköy Evreşe

Aksaray Ortaköy Eyüpeli

Batı Trakya'da Dedeağaç civarı Firecik
Afyon Dinar Geyikler

Beyşehir-Konya Gökçeli Göçü Göçü
Tarsus'ta bir bölge adı

Bolu Güzelhisar-ı Aydın Torbalı Göynük
Aydın il merkezi

Isparta Hamit

Afyon Han-ı Barçın (Hüsrevpaşa) Han
Bursa Harmancık Harmancık

Osmaniye Düziçi Haruniye

Batman Hasankeyf Hısn-ı Keyf

Adıyaman Hüdavendigar Hısnımansur
Bursa ili

Çorum Alaca Hüseyinabat

Bergama-İzmir Turanlı Ilıca-i Bergama

Manisa Sarıgöl İnegöl

Konya İznikmid Sarıkeçili İshaklı
Kocaeli il merkezi

Şarkikaraağaç Karaağaç (-ı Yalvaç)
Yeşilhisar Isparta Karahisar-ı Develi
Kayseri

Ankara Karahisar-ı Nallıhan ? Karahisar-ı Nallı
Afyon Sahip

Giresun Şebinkarahisar Karahisar-ı Şarki
Antalya Serik Karahisar-ı Teke

Balıkesir Karası

Adana Karataş ? Karıtaş (İç-El)

Osmaniye Kadirli Kars-ı Maraş

Beyşehir-Konya Yenişehir Kaşaklı

Merkez-Bursa Ürünlü Kete

Hüyük-Konya Kıreli Kıreli

Kırklareli Kırk Kilise

İzmir Torbalı Kızılhisar

Bucak-Burdur Kızılkaya Kızılkaya

Bursa M. Kemal Paşa Kirmastı

Karaman Tarsus'ta bir bölge adı Larende Kusun

Denizli Lazkiye

Akhisar-Manisa Meğri Gölmarmara Marmara
Dedeağaç civarı

Muğla Menteşe

Bursa Misis Karacabey Mihalıç
Adana Yakapınar

Emirdağ Musacalı (Aziziye)
Kemerkaya Afyon Nevahi-i Barçınlı
Urfa Halfeti Afyon Rumkale

Yüreğil-Adana Sarıçam Sarıçam

Manisa Saruhan

İzmir Seferihisar Seferihisar

Antalya Gazipaşa Selinti

Yerköy-Yozgat Salmanlı Selmanlı

Sungurlu-Çorum Sinanlı Salmanköy Selmanlı
İçel Mut civarı

Burdur Tefenni Siroz

Adana Kozan Sis

Koçarlı-Aydın Sobuca Söbice

Kızılcahamam Şücaeddin Pazar Şorba
Niğde ilçesi Ulukışla

Antalya ili Teke

Tekirdağ ili Tekfurdağı

Manisa Demirci ilçesi Timurcu

Yunak-Konya Ulaş Turgut Turgut
Tarsus'da bir bölge adı

Hatay Dörtyol ilçesi Uzeyr

Kangal-Yellice-Mancınık-Alacahan Yeni-il
Tire-İzmir Gökçen arası Yenişehir

Kayseri-Bünyan Elbaşı köyü Zamantı

Merkez-Amasya ? Zeyne e ?آنتبDoğ Zara

Gülnar-İçel Sütlüce

منابع

Kayseri Sancağında Yörükler (1483-" Afyoncu Erhan

1584)", II. KAYTAM Sempozyumu Bildirileri, Kayseri
1998 Ahmet Bey Cevanşir "Karabağ Hanlığı'nın Tarihi"
(Yusuf Gedikli), TDAD, Sayı 69, Aralık 1990

Ahmet Cevdet Paşa Ma'ruzat (Haz. Yusuf Halaçoğlu),
İstanbul 1980

Tezakir III, Ankara 1991, III. ----------

Baskı

Mirat-ı Kayseriye, (Haz. Mehmet Ahmet Nazif Efendi
Palamutoğlu), Kayseri 1987 Ahmet Yesevi
Divan-ı Hikmet (Hayati Bice), TDV, Ankara 1993

Akbaş S. Burhanettin Bünyan ve Yöresi Halk Edebiyatı,
Folklor ve Etnografyası, Bizim Gençlik Yayınları, Kayseri
1994

Kayseri Yöresine Yerleşen Türk ----------
Toplulukları, Geçit Yayınları, Boyları ve Akraba
Osmanlı Yer Adları Sözlüğü, Kayseri 1999 Akbayar Nuri
Yayınları, İstanbul Tarih Vakfı Yurt
Milli Mücadelede Güney Cephesi 2001 Akbıyık Yaşar
Bakanlığı, Ankara 1990 (Maraş), Kültür

Bingöl Tarihi, Kültür Bakanlığı, Akbulut, Yılmaz
Ankara 1995

Türk Halkının Dirlik ve Akdağ Mustafa
İsyanları, Barış Düzenlik Kavgası - Celali
Yakın Tarihimizde Yayınları, Ankara 1999 Akgül Suat
Boğaziçi Yayınları, İstanbul Dersim İsyanları ve Gerçekler,
1992

Hasançelebi ve Çevresi Tarihi, Ankara 1998 Aksüt Hamza

Osmanlı ve İran'da Mezhep ve Devlet, Akyol Taha
Yayınları, İstanbul 1999 Alptekin Coşkun Milliyet
Aksungur", TDVİA II, İstanbul 1989"

Altınay Ahmet Refik Anadolu'da Türk Aşiretleri, Enderun
İstanbul 1989, 2. Baskı Anadol Cemal Yayınları,
Hazar Yükselirken, Orkun Yayınları, İstanbul 1992

Elazığ,Tunceli ve Bingöl illerinde Türk İskan Aşan M. Beşir
TKAE, Ankara 1989 Aşıkpaşaoğlu İzleri,
Tevarih-i Ali Osman (H. Nihal Atsız), Türkiye
Yayınevi, İstanbul 1947

Tarih ve Bilim Kürtlerin Turanlı Olduğunu" Aşkun Naci

İspatlamakta", TK, Mayıs 1982, Sayı 229 Ateş

Osmanlı Toplumunun Siyasal Yapısı, Toktamış
Ankara 1994 Ümit Yayınları,

Türklerin Tarihi I, Tekin Avcıoğlu Doğan
Meydan Larousse, Cilt I Maddesiآوشار Yayınları

Divane Mehmet Çelebi", TDVİA IX, " Azamat Nihat

Moğol İstilasına Kadar İstanbul 1994 Barthold V. V.
Türkistan, TTK, Ankara 1990

Bolvadin Civarında Türk Aşiretleri", " Bayar Muharrem

Dergisi, Sayı 411, Mart 1996 Standart
Azerbaycan İstiklal Mücadelesi Baykara Hüseyin
Halk Yayınları, İstanbul 1975 Tarihi, Azerbaycan
Denizli Tarihi, İstanbul 1969 Baykara Tuncer

Anadolu'nun Tarihi Coğrafyasına ----------

Ankara 1988 Bayur Yusuf Hikmet Hindistan Giriş, TKAE,
Tarihi II, TTK, Ankara 1987

Hindistan Tarihi III, TTK, Ankara ----------

1987

Tarsus Sancağı ve Tarsus Bilgili Ali Sinan
Bakanlığı, Ankara 2001 Buharalı Türkmenleri, Kültür
Kıbrıs'ta İlk Türkler veya Kıbrıs'ın Memluk " Eşref

Hakimiyetine Girişi", TDAD, Sayı 95, Nisan 1997

Doğu ve Güneydoğu Anadolu Buran Ahmet
Üzerine Araştırmalar II, Boğaziçi Yayınları, Ankara 1992
Kitab-ı Dede Korkut, Kültür Cemşidov, Şamil
Bakanlığı, Ankara 1990

Kayseri'de İlk Nüfus Sayımı – 1831, İl Kültür Müdürlüğü Yayınları, Kayseri 1993 Cömert Hüseyin Çakar

XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, Fırat Ün., Elazığ 2003 Enver Çay Abdulhaluk

Doğu ve Güneydoğu Anadolu'da Milliye Hareketleri, TKAE, Ankara 1990 Kuvay-ı Yaşar Kalafat

Her Yönüyle Kürt Dosyası, Turan Kültür Vakfı, İstanbul 1994 Çay Abdulhaluk

Türk Milli Bütünlüğü İçinde " ----------

Doğu Anadolu Aşiretlerinin Sosyo-Ekonomik ve Kültürel Yapıları ve Bölücülük Meselesi", Doğu ve Güneydoğu Anadolu Üzerine Araştırmalar III, Boğaziçi Yayınları, Ankara 1992

Türk Milli Kültüründe Hayvan ----------

Motifleri, TKAE, Ankara 1990 Danişment İ. Hami İzahlı Osmanlı Tarihi Kronolojisi II, İstanbul 1948, Türkiye Yayınevi Derleme Sözlüğü I. Cilt, TDK, Ankara 1993

IX. Cilt, TDK, Ankara 1977 ----------

Kayseri'nin Tarihi Coğrafyası Üzerine Bir Deneme, EÜSBE, Lisans Tezi, Kayseri 1998 Deveci Sefure

Afşarlar ve Dokumaları", II. Milletlerarası Folklor Kongresi Bildiriler, Cilt V, Ankara 1983 Durul Yusuf "

Çin'in Şimal Komşuları, TTK, Ankara 1996 Eberhart W.,

Kitab-ı Diyarbekriyye (çev. Mürsel Öztürk), Kültür Bakanlığı, Ankara 2001

Ebu Bekr-i Tihrani Ebulgazi Bahadır Han Şecere-i Terakime (Muharrem Ergin), Tercüman Yayınları

Sanayileşme ve Uluslaşma Sürecinde Toprak Reformundan Köy Enstitülerine, Kültür Bakanlığı, Ankara 1997

Ekinci Necdet Dede Korkut Kitabı I, TDK, Ankara 1989

Ergin Muharrem Osmanlılar Zamanında Kayseri, Yörükler, TDAV, İstanbul 1991

Erkiletlioğlu Halit Kayseri 1996

Eröz Mehmet Ege Bölgesinde Yer (Köy-Şehir) " ----------

Adları", Reşit Rahmeti Arat İçin, TKAE, Ankara 1966

Kürt Adı Üzerine", Doğu ve " ----------

Güneydoğu Anadolu Üzerine Araştırmalar I, Boğaziçi Yayınları, İstanbul 1992

Atatürk-Milliyetçilik-Doğu ----------

Anadolu, TDAV, İstanbul 1987

Eski Türk Dini Gök-Tanrı İnancı ----------

ve Alevilik-Bektaşilik, TDAV, İstanbul 1992

Kürtlerin Menşei ve ----------

Türkmenlerin Kürtleşmesi, İstanbul 1966

Evliya Çelebi Seyahatname 1-2, Üçdal Yayınları, İstanbul 1985

Seyahatname 7, Üçdal Yayınları, ----------

İstanbul 1985

Seyahatname, 9-10, Üçdal ----------

Yayınları, İstanbul 1985

Türkiye'de Alevilik- Fığlalı Ethem Ruhi
Bektaşilik, Selçuk Yayınları, Ankara 1994 Fırat M. Şerif
Doğu İlleri ve Varto Tarihi, TKAE, Ankara 1983

Kürt Aşiretleri Hakkında Sosyolojik Tetkikler Gökalp Ziya
(Şevket Beysanoğlu), Sosyal Yayınları, İstanbul 1992

M.Ö. 2000'li Yıllardan Günümüze " Gökdağ B. Atsız

Giresun'daki Türk Varlığı", Giresun Tarihi Sempozyumu
Bildiriler (24-5 Mayıs 1996), Giresun Belediyesi Kültür
Yayınları, İstanbul 1997

Kürtlerin Soy Kütüğü ve Boy Tarihi, Türk Göktürk Hilmi
Hane " Kültürü Yayınları, İstanbul 1978 Göyünç Nejat

Deyimi Hakkında", İÜEFTD, S.32 Mart, İstanbul 1979

Kütahya Bölgesinin Etnik Yapısı", " Gülensoy Tuncer

TDAD, Sayı 14, Şubat 1988

Elazığ, Tunceli, Bingöl ve " ----------

Diyarbakır Yörelerindeki Boy, Soy, Oymak ve Aşiret Adları
Üzerine", TDAD, Şubat 1984

Orhun'dan Anadolu'ya Türk ----------

Damgaları, TDAV, İstanbul 1989 Gülseren Cemil
Malatya İli Ağızları, TDK, Ankara 2000

Anadolu'da Türkmen Aşiretleri – Gündüz Tufan
Boz-Ulus Türkmenleri, Bilge Yayınları, Ankara 1997

Tarihte Türkler, Ötüken Yayınları, İstanbul Güngör Erol 1988

Şeri آتنبBir Göç Hikayesi ve Gazi“ Güzelbey C. Cahit

Mahkeme Sicilleri”, TDAD, Sayı 35, Nisan 1985 Habiçoğlu Kafkasya’dan Anadolu’ya Göçler ve İskanları, Nart Bedri ,Yayınları

Anadolu – Anadolu’nun Osmanlı “ Halaçoğlu Yusuf

Hakimiyetine Geçişi”, TDVİA III, İst 1991

Bagras” TDVİA IV, İstanbul “ ––––––––––––––––––––––––

1991

Fırka-i Islahiye ve Yapmış “ ––––––––––––––––––––––––

Olduğu İskan”, İÜEFTD, Sayı 27 Mart, İstanbul 1973

Tahrir Defterlerine Göre 16. “ ––––––––––––––––––––––––

Yy’ın İlk Yarısında Sis Sancağı”, İÜEFTD, Sayı 32 Mart, İstanbul 1979

Yy’da Osmanlı .۱۸ ––––––––––––––––––––––––

İmparatorluğu’nun İskan Siyaseti, TTK, Ankara 1991, 2.Baskı

Devlet-i Aliyye-i Osmaniye Hayrullah Efendi Tarihi I (Zuhuri Danışman), Son Havadis Yayınları, İstanbul Kayseri Sancağı 1922 (Zübeyr Kars), 1971 Hıfzı Nuri Kayseri Ticaret Odası Yayınları, Kayseri 1995

Selçuk-name II (Mürsel Öztürk), İbn-i Bibi Kültür Bakanlığı, Ankara 1996 İnan Abdulkadir Tarihte ve Bugün Şamanizm, TTK, Ankara 1986

Kafesoğlu İbrahim Türk Milli Kültürü, Boğaziçi Yayınları, İstanbul 1989

Şark Meselesi Işığında Şeyh Sait Kalafat Yaşar Olayı, Boğaziçi Yayınları, Ankara 1992 Kalkan Emir Afşarlar", TDAD, Sayı 19, Ağustos 1982"

Kayseri'ye Yerleşen Türk " ----------

Toplulukları", TDAD, Sayı 17, Nisan 1982 Kaptan Şükrü Tekin Gönül Sultanları Denizli'de, Denizli 1993

Bursa'da Tarikatlar ve Tekkeler 2, Uludağ Kara Mehmet Abapuş-i " Yayınları, Bursa 1993 Kara Mustafa Veli", TDVİA I, İstanbul 1988

Atçeken Oymakları, Yayınlanmamış Karadeniz H. Basri doktora tezi, EÜSBE, Kayseri 1995

Karakaş Muhammet 18. Yy'ın 2. Yarısında Kayseri, Yayınlanmamış doktora tezi, EÜSBE, Kayseri 1998 Ramazanoğulları Beyliği Tarihi, Kartekin Enver İstanbul 1979

Divan-ı Lügat-it Türk (Besim Kaşgarlı Mahmut Atalay), TDK, Ankara 1986

Kayseri Yöresindeki Aşiretlerin " Keskin Mustafa İskanı Hakkında", I. KAYTAM Sempozyumu Bildirileri, Kayseri 1997 Kırzıoğlu Fahrettin Anı Şehri Tarihi, Ankara 1982

Kıpçaklar, TTK, Ankara 1992 ----------

Kürtlerin Türklüğü, Ankara 1968 ----------

Albanlar Tarihi Üzerine", XI. " ----------

Türk Tarih Kongresi Bildirilerinden Ayrı Basım, Ankara 1994, Türkiye-Azerbaycan Dostluk Derneği Yayını, Ankara 1994

Aran / Gence - Karabağ'da " ----------

Yiğirmidörtlü ile Otuzikilü Adlı Ulusların Oymakları ve Kür-Aras Kürtlerinin Menşei", VI. Türk Tarih Kongresi Bildiriler, Ankara 1967

lu ile Dulkadırlı آوشار" ----------

Türkmanlarının Köroğlu Oymakları", TK, Sayı 66, Nisan 1968

Dede Korkut Oğuz-nameleri " ----------

Coğrafyası ve Düşünceler", I. Türkoloji Kongresi, İstanbul 1980

Kars-Anı'da Manuçahr Camisi " ----------

ve Minaresi", TDTD, Sayı 4, Nisan 1987

Dede Korkut Oğuz-nameleri, ----------

İstanbul 1952

Kür-Aras-Aran Kürtleri, VI. Türk ----------

Tarih Kongresi Bildirilerinden Ayrı Basım, Ankara 1966

Kürtlerin Kökü Oğuzların " ----------

Bogduz ile Becen Boylarındandır", TK, Sayı x, Ankara 1963

Osmanlıların Kafkas Ellerini ----------

Fethi (1520-66), TTK, Ankara 1993

İravan/Revan Türkleri", TK, " ––––––––––––––––––––––––––

Sayı 11 Eylül, Ankara 1963

Afganistan Türkleri", Doğu " Kıyamuddin Rai

Türkistan Dergisi, Sayı 22, Ağustos 1990

Kocabaşoğlu Uygur Kayseri Sancağı Hakkında Teğmen Bennet Tarafından Hazırlanan Genel Rapor (1880), Kayseri Sultan II. Ticaret Odası, Kayseri 1996 Kodaman Bayram Abdulhamid'in Doğu Anadolu Politikası, Orkun Yayınları, İstanbul 1983

Bütün Yönleriyle Besni (Halit Ertuğrul Komisyon Başkanlığında), Besni 1987

Dünü ve Bugünüyle Karaman (Hazırlayanlar, Komisyon Abdullah Uysal, Necati Alodalı, Musa Demirci) Komisyon Keskin, Kırıkkale Keskinliler Derneği yayını, Kırıkkale 1995

Mardin, İş Bankası Yayınları, İstanbul 2000 Komisyon

Osmanlı Devleti İle Azerbaycan Hanlıkları Komisyon Arasındaki Münasebetler, Başbakanlık Arşivleri Yayını, Halaciler", TDVİA " Ankara 1992 Konukçu Enver

XXV, İstanbul 1997

Niğde-Aksaray Tarihi Konyalı İ. Konyalı İ. Hakkı Kilis Tarihi Hakkı

Anadolu'nun Doğu ve Güneydoğusu Kop Kadri Kemal (Yay. Haz. Halil Kemal Türközü), TKAE, Ankara 1982, 2. Baskı

Mısır Memlukleri Tarihi, Kopraman K. Yaşar
Kültür Bakanlığı, Ankara 1989 Korkmaz Zeynep
.Nevşehir ve Yöresi Ağızları, TDK, Ankara 1994

Koşay Hamit Zübeyr Erzurum ve Çevresinin Dip Tarihi,
Artukoğulları", İA I, " TKAE, Ankara 1984 Köprülü Fuat

İstanbul 1978

", İA II, İstanbul 1979آوشار" ----------

Osmanlı Devleti'nin Kuruluşu, ----------

TTK, Ankara 1991

Türk Dünyası ve Türk Kösoğlu Nevzat
Medeniyeti Üzerine Düşünceler, Ötüken Yayınları, İstanbul
Selçuklu Devri Türk Tarihi, 1990 Köymen M. Altay
TTK, Ankara 1989

larının Dili Üzerine", VIII. آوشارAfganistan " L. Ligeti

Türk Dil Kurultayı-Bildiriler 1957, Ankara 1960 Laziboğlu
Iran'da Ne Kadar Türk Vardır, Nerelerde " Halid
Otururlar", TK, Sayı 211-14, Mayıs – Ağustos 1980 Makal
Halkbilim ve Edebiyat, Toker Tahir Kutsi
Yayınları, İstanbul 1990

Karamanlı", TDVİA XXIV, İstanbul " Mantran Robert

Alaiye Beyliği", TDVİA II, " 2001 Merçil Erdoğan

İstanbul 1989

Müslüman Türk Devletleri Tarihi, ----------

TTK, Ankara 1991

Kemah Sancağı ve Erzincan Kazası Miroğlu İsmet
Çerkezler", " (1520-66), TTK, Ankara 1990 Mirza Bala

İA III, İstanbul 1988

Moltke Helmuth von Türkiye Mektupları (Çev. Hayrullah
Örs) Remzi Kitabevi, İstanbul 1969 Mumcu Uğur
Kürt-İslam Ayaklanması, Tekin Yayınları, İstanbul
1991

Kerkük Türk Halk Musikisinin Tasnif ve Nakip Mahir
Tahlili, Kültür Bakanlığı, Ankara 1991 Necip
Afganistan Türkleri", TK, Sayı 229, " Abdülhamidoğlu

Mayıs 1982

Kürt Sözü ve Kürt Türkleri Hakkında", TK, " Noyan Bedri

Türk Sayı 245, Ankara 1983 Ocak Ahmet Yaşar
Sufiliğine Bakışlar, İletişim Yayınları, İstanbul 1996

Babailer İsyanı, Dergah ----------

Azerbaycan, Yayınları, İstanbul 1980. Oder Kerim
Boğaziçi Yayınları, İstanbul 1982 Oraltay Hasan
.Kazak Türkçe'si Sözlüğü, TDAD

Osmanlı İmparatorluğu'nda Orhonlu Cengiz
Aşiretlerin İskanı, Eren Yayınları, İstanbul 1987

Osmanlı İmparatorluğunda ----------

Derbend Teşkilatı, Eren Yayınları, İstanbul 1990, 2. Baskı
Eski Türk Yazıtları III, TDK, Orkun Hüseyin Namık
İstanbul 1940

Türk Kültür Tarihine Giriş 3, Kültür Ögel Bahaddin
Bakanlığı, Ankara 1997

Türk Mitolojisi - I, TTK, Ankara ----------

1993, 2. Baskı

Türk ve İslam Eserleri Müzesi-Kilimler, Eren Ölçer Nazan lar ve آوشار Yayınları, İstanbul 1988 Özdemir Ahmet Z.

Dadaloğlu, Dayanışma Yayınları, Ankara 1985

Özdemir Mustafa Hacılar, Kayseri 1984

XIV. Yy'da Türk Dünyası", " Özergin, M. Kemal

Milli Eğitim ve Kültür Dergisi, Sayı 22, Ankara 1983
Büyük Türkiye Tarihi II, Ötüken Öztuna Yılmaz
Yayınları, İstanbul 1983

Devletler ve Hanedanlar II, ----------

Kültür Bakanlığı, Ankara 1989

Devletler ve Hanedanlar III, ----------

Kitab-ı Kültür Bakanlığı, Ankara 1990 Piri Reis
Bahriye, Tercüman 1001 Temel Eser

Tarihte Türklük, TKAE, Ankara 1993 Rasonyı Laszlo

Rişvanoğlu Mahmut Doğu Aşiretleri ve Emperyalizm, Türk
Dünden Kültür Yayını, İstanbul 1992 Saray Mehmet
Bugüne Afganistan, Boğaziçi Yayınları, İstanbul 1981

Buğyetü't-Talep fi Tarih-i Halep'te " Sevim Ali

Aksungur", AÜTAD, Sayı 6-7, 1966

Ünlü Selçuklu Komutanları, TTK, ----------

Ankara 1990

Selçuklu-Ermeni İlişkileri, TTK, ----------

Ankara 1983

'te Yer Adları ve Türk Boyları, Türk آنتبGazi" Sevinç Necdet

Aşiretleri, Türk Oymakları", TDAD, Ekim 1983 Seyit Tahir
Şahsevenlerde Verneh Tarzı" (Nadi Köklü), " Sabahi

TDAD, Sayı 33, Aralık 1984

Kavimler Kapısı – 1, Kaynak Yayınları, Soysü Hale
İstanbul 1992

Süleyman Sabri Paşa Van Tarihi ve Kürt Türkleri Hakkında
İncelemeler (Gamze Gayeoğlu), TKAE, Ankara 1982, 3.
Afşarlar", TDAD, Sayı 62, Ekim " Baskı Sümer Faruk

1989

Boz-Ulus Hakkında", DTCFD, " ----------

Cilt VII, Sayı 1, Ankara Mart 1949

Çepniler, TDAV, İstanbul 1992 ----------

Karakoyunlular I, TTK, İstanbul ----------

1982

Oğuzlar, TDAV, İstanbul 1992, 4. ----------

Baskı

Yabanlu Pazarı, TDAV, İstanbul ----------

1985

", TDVİA IV, İstanbul 1991 آوشار" ----------

Ağaç-Eriler", TDVİA I, İstanbul " ----------

1988

Anadolu'da Moğollar", SAD, " ----------

Sayı 1, Ankara 1970

lılar-İran'da Hüküm Sürmüş آوشار" ----------

Bir Türk Hanedanı", TDAD, Sayı 41, İstanbul 1986

Ramazan-oğullarına Dair Bazı " ----------

Yeni Bilgiler", TDAD, Sayı 33, Aralık 1984

Safevi Devleti'nin Kuruluş ve ----------

Gelişmesinde Anadolulu Türklerin Rolü, TTK, Ankara
Yer Adlarının Önemi - Aydoğmuş " 1992. Tekin Mehmet

Yer Adları" Güneyde Kültür Dergisi, Sayı 18, 1990

Tekindağ Şehabettin "II. Bayezid Devrinde Çukurova'da
Nüfuz Mücadelesi", Belleten XXXI, Sayı 123, İstanbul 1967

Karamanlılar", İA VI, İstanbul " ----------

1988

Memluk Sultanlığı Tarihine " ----------

Toplu Bakış", İÜEFTD, Sayı 25, İstanbul 1971 Terim
Kafkas Tarihinde Abhazlar ve Şerafettin
Çerkezlik Mefhumu, İstanbul 1976 Terzibaşı Ata
Kerkük Hoyratları ve Manileri, Ötüken Yayınları,
İstanbul 1975

Togan Zeki Velidi "Sakalar", BTTD, Sayı 23

Oğuz Destanı, Enderun Yayınları, ----------

İstanbul 1971

Azerbaycan", İA II, İstanbul " ----------

1979

Bugünkü Türk İli Türkistan ve ----------

Yakın Tarihi, Enderun Yayınları, İstanbul 1981, 2. Baskı

Umumi Türk Tarihine Giriş, ----------

Enderun Yayınları, İstanbul 1981, 3. Baskı Tuncer Orhan Cezmi Anadolu Kümbetleri – 1 (Selçuklu Dönemi), Ankara 1986

Selçuklular Zamanında Türkiye, Boğaziçi Turan Osman Yayınları, İstanbul 1993, 3. Baskı

Osmanlı İmparatorluğu'nda Oymak, Aşiret ve Türkay Cevdet Cemaatler, Tercüman Yayınları, İstanbul 1979

Kürtlerin Kimliği ve Günümüz " Türkdoğan Orhan

Siyasi Gelişmeleri", Doğu ve Güneydoğu Anadolu Üzerine Araştırmalar I, Boğaziçi Yayınları, İstanbul 1992

Güneydoğu Kimliği, Bolu Türk ----------

Ocağı Yayınları, Bolu 1995 Türközü Halil Kemal

Şükrü Kaya Seferoğlu 101 Soruda Türklerin Kürt Boyu, Tarihte Ermeniler ve Ermeni TKAE, Ankara 1982 Uras Esat Meselesi, İstanbul 1987

Anadolu Beylikleri ve Akkoyunlu- Uzunçarşılı İ. Hakkı ,Karakoyunlu Devletleri, TTK, Ankara 1988, 4.Baskı

İzahlı Osmanlı Tarihi Kronolojisi ----------

II, Türkiye Yayınevi, İstanbul 1948 Ünal Tahsin
Nureddin Bey (Nure Sofi) Ermeni Değildir", TDAD, "

S.47, Nisan 1987 Ürekli Muzaffer
Celayirliler", TDVİA VII, İstanbul 1993"

İran-Safevilerden Günümüze Kadar", " Üstün İ. Safa

TDVİA XXII, İstanbul 2000

Germiyanoğulları Tarihi Varlık M. Çetin
(1300-1429), Atatürk Üniversitesi Yayınları, Ankara 1974
Menteşe Beyliği, TTK, Ankara 1986 Wittek Paul

Yaban, İstanbul 1968 Yakup Kadri

Cenupta Türkmen Oymakları II, Yalkın Ali Rıza
Kültür Bakanlığı, Ankara 1977 Yediyıldız Bahaeddin Ordu
Kazası Sosyal Tarihi, Kültür ve Turizm Bakanlığı, Ankara
Yüzyılın İkinci Yarısında .١٩ 1985 Yılmazçelik İbrahim

Dersim Sancağı, Elazığ 1999

Dulkadır Beyliği, TTK, Ankara 1989 Yınanç Yınanç Refet
Refet

Maraş Tahrir Defteri I, Ankara 1988 Mesut Elibüyük

Maraş Tahrir Defteri II, Ankara ----------

1988

Kanuni Devri Malatya Tahrir ----------

Defteri (1560), Gazi Ün., Ankara 1983 Yurt Ansiklopedisi 1, 3, 5, 7, 8, 9 ve 10. Ciltler

Ermeni Terör Merkezi Kilikya Yurtsever Cezmi Kilisesi, İstanbul 1983

Timur'un Ortadoğu-Anadolu Seferleri ve Yücel Yaşar Sonuçları, TTK, Ankara 1989

منابع:

[۱]

Faruk Sümer, Oğuzlar, TDAV, İstanbul 1992, s.13

دانشمندانی مانند پی.پلیوت، تی.پائو، دبلیو بنگ، آر.مرسی چنین می اندیشیدند. در دیوان اللغات الترک، که سه قرن قبل از این حماسه نوشته شده است، اولین شیر به صورت آوغویی / آغوزنوشته شده است. اگر چنین کلمه ای در کاشغری اویغور بود، آن را ضبط می کرد.

[۲]

بازن به عنوان گواه این مطلب، از قاموس تورکی ش. سامی به عنوان منبع یاد می کند. ش. سامی این اطلاعات را از "لهجه ی عثمانی" وفیق پاشا گرفته است. [۳]

برای همه این نظرات، نگاه کنید: Sümer, Oğuzlar, s.13-14. P. A. P. A. Boodberg معتقد است که ریشه Oguz از "ugur" (به معنی شاخ) می آید.

[۴]

İbrahim Kafesoğlu, Türk Milli Kültürü, Boğaziçi, İstanbul 1989, s.141

[۵]

اگرچه این دیدگاه با بیان اینکه ك در ترکیب با پسوندی که با مصوت شروع می شود به ق تبدیل نمی شود، به چالش کشیده شده است، اما مواردی را می دانیم که ك به ق/غ تبدیل می شود. چوك – چوغوز، یوك – یوغوز، کیرکیز - مانند قیرقیز.

برای اطلاعات دقیق در این مورد، نگاه کنید به: [۶]

Sümer, Oğuzlar, s.14-68

[۷]

Sümer, a.g.e., s.39

[۸]

Z.V.Togan, Umumi Türk Tarihine Giriş, Enderun, İstanbul 1971, s.411

[۹]

Sümer, a.g.e., s.167

[۱۰]

Togan, “Sakalar”, BTTD, Sayı 23, s.30-31

از آنجاییکه در زبان چینی صدای "ر" وجود ندارد. بنابراین این کلمه باید به صورت «ترکومان» باشد.

[۱۱]

F.Kırzıoğlu, “Dede Korkut Oğuz-Nameleri Coğrafyası Ve Düşünceler”, I. Türkoloji Kongresi, İstanbul 1980, s.289-91

[۱۲]

Faruk Sümer, Oğuzlar, TDAV, İstanbul1992, s.59-60. Osman Turan, Selçuklular Zamanında Türkiye, Boğaziçi, İstanbul 1993, s.9

[۱۳]

Toktamış Ateş, Osmanlı Toplumunun Siyasal Yapısı, Ankara 1994, Ümit, s.28

[۱۴]

Toktamış Ateş,a.g.e., s.28. Ethem Ruhi Fığlalı, Türkiye’de Alevilik-Bektaşilik, İstanbul 1989, Selçuk, s.85-6

[۱۵]

Sümer, a.g.e., s.59-60 Beyruni, Kaşgarlı ve İran (14. Yy Reşideddin) kaynakları bu görüştedir. Ebulgazi Bahadır Han, Şecere-İ Terakime, Tercüman, s.57-8

[۱۶]

Sümer, a.g.e., s.60. İbn-İ Kesir, Tarih-i Muhtar ve Mehmet Neşri bu görüştedir.

[۱۷]

برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: Sümer, Oğuzlar, s.163-69

[۱۸]

Sümer, “Anadolu’da Moğollar”, SAD, S.1, s.45-52

[۱۹]

Bu konu hakkında bakınız : Sümer, Oğuzlar, s.173-5

[۲۰]

lar”, TDAD, S. 62, Ekim 1989, s.119آوشارFaruk Sümer, “

[۲۱]

Kaşgarlı Mahmut, Divan-I Lügat-İt Türk (Besim Atalay),TDK, Ankara 1986, s.56

[۲۲]

Faruk Sümer, Oğuzlar, TDAV, İstanbul 1992, s.201

[۲۳]

Z. Velidi Togan, Oğuz Destanı,Enderun, İstanbul 1971, s.50

[۲۴]

Faruk Sümer, a.g.e., s.171

[۲۵]

Ebul Gazi Bahadır Han, Şecere-İ Terakime, Tercüman Yay., s.50

[۲۶]

", İA II, İstanbul 1979, s.28آوشارFuat Köprülü, "

[۲۷]

Z. Velidi Togan, a.g.e., s.50

[۲۸]

Bahaddin Ögel, Türk Mitolojisi I, TTK, Ankara 1993,s.339

[۲۹]

در واقع امروزه این نوع کلمات وجود دارد. شبه جزیره آبشرون (آوشاران)، که پایتخت آذربایجان باکو در آن واقع شده است، و روستای نزدیک مای‌کوپ (در زبان ترکی به معنی نفت فراوان)، ، پایتخت جمهوری آدیگه آپشرونسکی نامیده می‌شود.

[۳۰]

Kırzıoğlu, "Kars-Anı'da Manuçahr Camisi Ve Minaresi", TDTD, S. 4 Nisan 1987, s.16. Kırzıoğlu, Kıpçaklar, TTK, Ankara 1992, s.205

[۳۱]

Kırzıoğlu, Kıpçaklar, TTK, Ankara 1992, s.203-09

[۳۲]

Derleme Sözlüğü, TDK, I. Cilt, s.74, 394, Ankara 1993, IX. Cilt, s.3303, Ankara 1977

[۳۳]

Afşar Kelimesi Azeri Ağzında Ovşar / Oyşar Şeklinde De .Söylenir

[۳۴]

F.Kırzıoğlu, Kıpçaklar, TTK, Ankara 1992, s.205

[۳۵]

Hasan Oraltay, Kazak Türkçe'si Sözlüğü, TDAD.

در ترکی قزاقستان، صدای ش معمولا س تلفظ می شود. شیوه تلفظ در چوواش و قزاق رابطه افشار و آپشار را تایید می کند.

[۳۶]

Bahattin Ögel, Türk Mitolojisi I, TTK, Ankara 1993, s.31-2

[۳۷]

Abdulkadir İnan, Tarihte Ve Bugün Şamanizm, TTK, Ankara 1986, s.42-3

اونگون مغولی است. معادل ترکی آن تؤز(به معنای ریشه-منشاء) است. ترک ها با این کلمه می گفتند منشاء شان از کدام حیوان یا پرنده ای است.

[۳۸]

İbrahim Kafesoğlu, Türk Milli Kültürü, Boğaziçi, İstanbul 1989, s.286

[۳۹]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.167

[۴۰]

Ebulgazi Bahadır Han, Secere-İ Terakime, s.50, Çure, Beyaz Doğanlara Verilen Addır (Farsça). Laçin İse Altay Ve Doğu Türkistan Türkçesinde Yine Doğan Kuşunun Adıdır. (Ögel, Türk Mitolojisi, s.362-63)

[۴۱]

Faruk Sümer, a.g.e.,s.208

[۴۲]

Tuncer Gülensoy, Orhun'dan Anadolu'ya Türk Damgaları, s.141-47-72

[۴۳]

Orhan Cezmi Tuncer, Anadolu Kümbetleri – 1 (Selçuklu Dönemi), Ankara 1986, s.20, 43

[۴۴]

Ebulgazi Bahadır Han, a.g.e., s.46, Ögel, a.g.e., s.363

[۴۵]

Ebulgazi Bahadır Han, Türklerin Soykütüğü, Tercüman, s.62

[۴۶]

Ebulgazi Bahadır Han, a.g.e., s.68-71

[۴۷]

Kırzıoğlu, Kürtlerin Türklüğü, Ankara, 1968, s.35. Yılmaz .Öztuna, Devletler Ve Hanedanlar III., Ankara, 1990, s.126

[۴۸]

Kırzıoğlu, Kıpçaklar, s.205. Kırzıoğlu, Kür-Aras, Aran Kürtleri, 1966, s.407

[۴۹]

Kırzıoğlu, Anı Şehri Tarihi, Ankara 1982 s.5

[۵۰]

Kırzıoğlu, Kürtlerin Türklüğü, Ankara 1968, s.54,75

[۵۱]

Muharrem Ergin, Dede Korkut Kitabı I, TDK, Ankara 1989, s.39-40

(در بخش «بایوندور خان» از تواریخ جدیدالمرآت جهان، نوشته عثمان بایبوردی در دوره مراد سوم (۹۵-۱۵۷۴)، بخشی دارای ارتباط نزدیک با کتاب دده قورقود و اسامی اشخاص حرکه دار وجود دارد. در این اطلاعات که بر اساس یک اوغوزنام قدیمی دده قورقود است که عثمان اهل بایبورت آن را از کتابی به نام بحرالانساب گرفته است، نام آوشار بیگ در میان نام بیگ های تاش اوغوز ذکر شده است.)

Kırzıoğlu, Dede Korkut Oğuz Nameleri, İstanbul 1952, s.

s.49

(۸ پانوشت- فکر می کنیم که در اوراق جدا مانده اوغوزنامه موجود در کاخ توپکاپی مانند شورشمس الدین، یاغاناق، قارا بوداق، قاراجیق چوبان، ساری کالباش و غیره، کنیه ایل بیگ ها و سلسله های تاش اوغوز مانند ایچ اوغوز و آلپ اره ن، آوشار، دوکارذکر شده باشد).

[۵۲]

Kırzıoğlu, Kür-Aras-Aran Kürtleri, 6. Türk Tarih Kongresi Bildirilerinden Ayrı Basım, 1966, s.385. Kırzıoğlu, Dede Korkut Oğuz Nameleri, İstanbul 1952, s.49

[۵۳]

Sacouğlları" Doğuştan Günümüze İslam Tarihi VI, Çağ, "

s.113

[۵۴]

Ali Sevim, Selçuklu-Ermeni İlişkileri, TTK, Ankara 1983, s.9

[۵۵]

Togan, Umumi Türk Tarihine Giriş, s.180

[۵۶]

Kırzıoğlu, Anı Şehri Tarihi, Ankara, 1982, s.14

[۵۷]

Cemal Anadol, Hazar Yükselirken, Orkun Yay., İstanbul .1992, s.66

[۵۸]

Şerafettin Terim, Kafkas Tarihinde Abhazlar Ve Çerkezlik Mefhumu, İstanbul 1976, s.98-99

[۵۹]

Şamil Cemşidov, Kitab-I Dede Korkut, Ankara 1990, s.51

[۶۰]

Osmanlı Belgelerinde Azerbaycan Hanlıkları, Başbakanlık .Arşivi Yayınları, İstanbul 1992, s.19

[۶۱]

Kırzıoğlu, Albanlar Tarihi Üzerine (Xı. TTK Bildiriler Kitabından Ayrıbasım), Türkiye-Azerbaycan Dostluk Derneği, Ankara 1994, s.60-1

[۶۲]

Naci Aşkun, "Tarih Ve Bilim Kürtlerin Turanlı Olduğunu İspatlamakta", TK, Mayıs 1982, s.229, s.448

[۶۳]

V. Bartold, Moğol İstilasına Kadar Türkistan, TTK, Ankara 1990, s.126

[۶۴]

Maddesi, Meydan Larousse, Cilt I, s.122آوشار

[۶۵]

Hamit Zübeyr Koşay, Erzurum Ve Çevresinin Dip Tarihi, TKAE, Ankara 1984, s.

این غار در نزدیکی روستای بایری در کنار کوه کازلی بئل واقع شده است.

[۶۶]

Evliya Çelebi Seyahatnamesi, Cilt 1-2, s.608

[۶۷]

", İslam Ansiklopedisi II, İstanbul 1979, آوشارFuat Köprülü, "

s.29

[۶۸]

Togan, "Azerbaycan", İslam Ansiklopedisi II, İstanbul 1979, .s.101

[۶۹]

Bütün Yönleriyle Besni, Komisyon, Besni 1987, s.32, 155

[۷۰]

Mahmut Rişvanoğlu, Doğu Aşiretleri ve Emperyalizm, İstanbul 1992, s.135

[۷۱]

M. Beşir Aşan, Elazığ-Tunceli-Bingöl İllerinde Türk İskan İzleri, TKAE, s.96-99

[۷۲]

Ahmet Buran, Doğu Ve Güneydoğu Anadolu Üzerine Araştırmalar II, Boğaziçi, Ankara 1992, s.23

[۷۳]

Cemil Gülseren, Malatya İli Ağızları, TDK, Ankara 2000, s.34-5 Dulkadırlı Afşarları, Doğanşehir (özellikle Sürgü ve vevresinde) ve Darende'de (Ayvalı ve civarı) bulunuyor. Bölgede yaşayan Kurmanç adlı aşiretler ise Kayı

آوشارlara rastlanıyor. آوشارboyundandır. Arapkir'de de

boyundan olup "Remzi" mahlasını kullanan Aşık Mehmet Mevlüt (1848-1907) Arapkirli idi. Remzi'den bir dörtlük :(Yurt Ansiklopedisi, 8. Cilt, s.5489)

Güzeller içinde nam kurmuşsun

Canımın sevdiği dilber olmuşsun

Remzi'yi ben öldürürüm demişsin

.Bab-ı ihsanını tez eyle bari

[۷۴]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Kanuni Devri Malatya Tahrir Defteri (1560), Gazi Ün., Ankara 1983, s.75, 108, 118, 125, 134, 137, 175, 409-10, 450. Parantez içindekiler köylerin .bağlı bulunduğu nahiyelerdir

[٧٥]

M.Kemal Özergın; "14.Yy'da Türk Dünyasi", Milli Egitim Ve Kültür Dergisi, s.22,Ankara 1983

[٧٦]

Köprülü, "Artukoğulları", İslam Ansiklopedisi I, s.617

[٧٧]

Refet Yınanç, Mesut Elıbüyük; Maras Tahrir Defteri I. Ankara 1988.s.17. Refet Yınanç; Dulkadir Beyligi, Ankara 1989, s.7

[٧٨]

Faruk Sümer, Çepniler, TDAV Yay., İstanbul 1992, s.40 Çepni, Eymür, Bayındır, Karkın, İğdir, Alayundlu, Döğer, .Bayat Boylarıyla Beraber

[٧٩]

Bilgehan Atsız Gökdağ, "M.Ö. 2000'li Yıllardan Günümüze Giresun'daki Türk Varlığı", Giresun Tarihi Sempozyumu Bildiriler (24-5 Mayıs 1996), Giresun Belediyesi Kültür Yayınları, İstanbul 1997, s.37

[٨٠]

Enver Kartekin;Ramazan-Oğulları Beyliği Tarihi, İstanbul1979, s.42-3

[۸۱]

Faruk Sümer; Oguzlar, s.149. Faruk Sümer;Karakoyunlular,s.31

[۸۲]

Tuncer Gülensoy, ”Elazığ, Tunceli, Bingöl Ve Diyarbakır Yörelerindeki Boy, Soy, Oymak Ve Aşiret Adları Üzerine”, TDAD, Şubat 1984

[۸۳]

”, İslam Ansiklopedisi Iı, s.29آوشارKöprülü, “

[۸۴]

Yılmaz Öztuna, Büyük Türkiye Tarihi Iı, Ötüken, İstanbul 1983, s.105

[۸۵]

Ali Sevim, “Buğyetü’t-Talep Fi Tarih-İ Halep’te Aksungur”, .AÜTAD, Sayı 6-7, 1966, s

[۸۶]

Sümer, “Afşarlar”, TDAD, Sayı 62, s.122

[۸۷]

Ali Sevim, Ünlü Selçuklu Komutanları, TTK, Ankara, 1990, s.73-83. Coşkun Alptekin, "Aksungur", TDVİA II, İstanbul 1989, s.296. M. A. Köymen, Selçuklu Devri Türk Tarihi, TTK, Ankara 1989, s.75

[۸۸]

Erdoğan Merçil, Müslüman-Türk Devletleri Tarihi, TTK, Ankara 1991, s.215

[۸۹]

Köymen, Selçuklu Devri Türk Tarihi, s.295

[۹۰]

Merçil, Müslüman-Türk Devletleri Tarihi, s.215-16

[۹۱]

Köymen, s.295

[۹۲]

Merçil, s.217-22

[۹۳]

Merçil, s.223

[۹۴]

Köymen, s.296

[۹۵]

.Öztuna, Büyük Türkiye Tarihi II, İstanbul, 1983, s.105

[۹۶]

Merçil, s.223-24

[۹۷]

Osman Turan, Selçuklular Zamanında Türkiye, İstanbul 1994, Boğaziçi, s.510

[۹۸]

Ahmet Nazif Efendi, Kayseri Tarihi, s.90

[۹۹]

A. Yaşar Ocak, Babailer İsyanı, Dergah Yay., 2.Baskı, s.129

[۱۰۰]

Tekindağ, "Karamanlılar", İA IV, s.317

[۱۰۱]

Fuat Köprülü, "Artukoğulları", İA I, s.617

[۱۰۲]

.", İA II, s.29آوشارKöprülü, "

[۱۰۳]

", TDVİA IV, İst 1991, s.160آوشارSümer, "

[۱۰۴]

Sümer, Oğuzlar, s.201

[۱۰۵]

.Kerim Oder, Azerbaycan, İstanbul, 1982, s.31-32

[۱۰۶]

Sümer, Oğuzlar, s.201

[۱۰۷]

Bedri Noyan, “Kürt Sözü Ve Kürt Türkleri Hakkında”, TK, s.245, Ankara 1983, s.587

[۱۰۸]

Sümer, Oğuzlar, s.202

[۱۰۹]

Sümer, Oğuzlar, s.203

[۱۱۰]

Şehabettin Tekindağ, “Karamanlılar”, İA VI, İstanbul 1988, s.317

[۱۱۱]

Abdulhaluk Çay, Her Yönüyle Kürt Dosyası, s.91

[۱۱۲]

İ. H. Uzunçarşılı, Anadolu Beylikleri, TTK, Ankara 1988, s.1. Halen Bu Bölgelerde Karamanlı Diye Yer Adları Var. Faruk Sümer, Bu Oymağın Adını Gence Ve Berdaa Hakimi Emir Karaman'dan (Bu Şahıs Kara Yusuf'un

Beğlerbeğisiydi) Almış Olabileceğini Söyler. Bu Yüzden Bu İle İlgisini Şüpheyle Karşılar. (Ancak, قارامانيانObanın

nın Kurucusu Da Karaman Adını Taşır. Biz قارامانيان

Karaman'ın Türklerde Şahıs Adı Olarak Sık

Kullanıldığını Biliyoruz.) Bu Oymak, Akkoyunlulardan İtibar Görmediği İçin Safevilere Katılmış Ve Kuruluşunda Rol Almıştır. Bayram Bey, Hüsam Bey, Emet Han, Zülfikar .Han İle Ahıska Hakimi Halil Sultan Bu Oymaktan İdi

(Sümer, Karakoyunlular, s.27)

[۱۱۳]

Merçil, s.301

[۱۱۴]

A. Yaşar Ocak, Babailer İsyanı, Dergah, İstanbul 1980, s.123

[۱۱۵]

Bu konuda detaylı bilgi için bakınız. Tahsin Ünal, "Nureddin Bey (Nure Sofi) Ermeni Değildir", TDAD, S.47, Nisan 1987, s.231-33

[۱۱۶]

Merçil, s.302

[۱۱۷]

Sümer, a.g.e., s.204

[۱۱۸]

Ahmet Nazif Efendi, Kayseri Tarihi, s.90

[۱۱۹]

İbn Bibi, s.202-03

[۱۲۰]

Merçil, s.302

[۱۲۱]

Ocak, Babailer İsyanı, s.156

[۱۲۲]

Nevzat Kösoğlu, Türk Dünyası Tarihi ve Türk Medeniyeti Üzerine Düşünceler, İstanbul 1990, s.112

[۱۲۳]

Erol Güngör, Tarihte Türkler, Ötüken, İst 1988, s.130

[۱۲۴]

İbn Bibi, s.210-13

[۱۲۵]

Merçil, s.302

[۱۲۶]

Sümer, “Ramazanoğullarına Dair Bazı Yeni Bilgiler”, .TDAD, Sayı:33, Aralık 1984, s.1

[۱۲۷]

Güngör, Tarihte Türkler, s.131

[۱۲۸]

Merçil, s.303

[۱۲۹]

Merçil, s.304

[۱۳۰]

K. Yaşar Kopraman, Mısır Memlukleri Tarihi, s.184-91

[۱۳۱]

Merçil, s.305-07

[۱۳۲]

.Öztuna, a.g.e., s.11, 18

[۱۳۳]

yüzyılda Karaman'da sakin olan Piri adlı bir cemaat .١۶

bulunmaktadır. Bu cemaatten bazıları Tarsus yöresinde Ulaş nahiyesine gelerek yerleşmiştir. 1519'da nüfusları 7 hane idi. .Daha sonraki tahrirlerde adına rastlanmıyor

Bu husus onların tekrar Karaman'a döndüklerini gösteriyor. (Ali Sinan Bilgili, Tarsus Sancağı ve Tarsus Türkmenleri, s.257)

[١٣۴]

Erdoğan Merçil, Müslüman Türk Devletleri Tarihi, TTK, Ankara 1991, s.283

[١٣۵]

Eşref Buharalı, "Kıbrıs'ta İlk Türkler Veya ....", TDAD, Sayı:95, s.104. Tekindağ, "Memluk Sultanlığı Tarihine Toplu Bakış", İÜEFTD, 1971, Sayı 25, s.26

[١٣۶]

Erdoğan Merçil, "Alaiye Beyliği", TDVİA II, İstanbul 1989, .s.333

[١٣٧]

Robert Mantran, "Karamanlı", TDVİA XXIV, İstanbul 2001, s.451

[١٣٨]

Robert Mantran, "Karamanlı", TDVİA XXIV, İstanbul 2001, s.452

[۱۳۹]

Hayrullah Efendi, Devlet-İ Aliyye-İ Osmaniye Tarihi I (Sad. Zuhuri Danışman), İstanbul 1971, Son Havadis, s.96

(عشیره علی شار بیگ از تیم گرمیان – امروزبازماندگان آنها را قبیله آوشار می خوانند)

Hayrullah Efendi'yi Nakleder (Anadolu Beylikleri, s.39). Fuat Köprülü, Osmanlı Devleti'nin Kuruluşu, TTK, Ankara 1991, s.35

[۱۴۰]

Z. V. Togan Ve Ş. Tekindağ, Kıpçak-Kanglı Olduklarını Söyler. Bu Konuda Geniş Bilgi İçin M. Ç. Varlık, .Germiyan-Oğulları Tarihi Kitabına Bakınız

[۱۴۱]

Tuncer Gülensoy, " Kütahya Bölgesinin Etnik Yapısı " , TDTD, Şubat 1988, Sayı 14, s.50

[۱۴۲]

M. Ç. Varlık, Germiyanoğulları Tarıhi, s.8 Germiyanlıların İçinde Harzem Aşiretleri Vardı. Nitekim, Kütahya Ve Çevresinde Horzum Adlı Köylerin Ve Ege Bölgesinde Horzum Adlı Oymakların Varlığı Bununla İlgilidir. Afyon

Dinar'da Yaşayan Afşarlara Horzum Denilmesi De Tesadüf Olmasa Gerektir (Doç. Müjdat Kayayerli'nin Verdiği Bilgi) Ayrıca Harzem-Şah'lar Emrinde Saruhan Adlı Bir Bey Vardı Ki (Bu Saruhan'ın Babası Alpağı İdi Ki Bize Sis

larından Alpağıl'ı Hatırlatıyor) Bu Saruhan-Oğullarının آوشار

Atası Olmalı. Bilindiği Gibi Saruhanlılar Diğer Batı .Anadolu Beylikleri Gibi Germiyanlılardan Ayrılmadır

[۱۴۳]

Köprülü, Osmanlı Devletinin Kuruluşu, s.35

[۱۴۴]

M.Ç. Varlık, Germiyanoğulları Tarihi, Ankara 1974, s.3 Ahmet Tevhid Bey, Germiyan Kelimesinin Farsça Germ (Sıcak) Kelimesinden Geldiğini Söyler. Şiro, Günümüzde Pötürge'ye Bağlı Örmeli Ve Tosunlu Köyleridir (Osmanlı

(Yer Adları Sözlüğü, Nuri Akbayar, s.154

[۱۴۵]

V. V. Barthold, Moğol İstilasına Kadar Türkistan, TTK, Ankara 1990, s.74

[۱۴۶]

Togan, Bugünki Türkili Türkistan..., İstanbul 1981, Enderun, s.45. Afganistan'da Gazne İle Sistan Arasında Germsir Adında Bir Şehir Vardı Ki 1202-27 Yıllarında Kuzey Hindistan'da Devlet Kuran Halaç Türklerinin Kurucusu

Muhammet Bahtiyar Buralıydı. (Enver Konukçu, "Halaciler", TDVİA XV, İstanbul 1997, s.227)

[۱۴۷]

M.Beşir Aşan, Elazığ, Tunceli Ve Bingöl'de Türk İskan İzleri, Ankara 1989, s.100

[۱۴۸]

İbn-İ Bibi, Selçuk-Name Iı (Mürsel Öztürk), Kültür Bak., Ankara 1996, s.50-51

[۱۴۹]

Sümer, "Anadolu'da Moğollar", SAD, Sayı 1, Ankara 1970, s.47

[۱۵۰]

İbn-İ Bibi, s.164

[۱۵۱]

Bu Dönemde Moğollar Ve Selçuklular Ortak Hareket Ediyorlardı. Selçuklu Ordusundaki Türkmenler İse Moğollardan Nefret Ettikleri İçin Savaşmıyor Ve Hatta .Kasten Esir Düşüyorlardı

[۱۵۲]

M. Ç. Varlık, s.23

[۱۵۳]

İbn-İ Bibi, s.238

[۱۵۴]

Varlık, s.24

[۱۵۵]

P. Wittek, Menteşe Beyliği, TTK, Ankara 1986, s.18, Ç. Uluçay, Saruhanoğulları, İA, Cilt X, s.239, H. Akın, Aydınoğulları, s.6, Uzunçarşılı, Anadolu Beylikleri, s.84

[۱۵۶]

M.Ç. Varlık, a.g.e., s.93. Merçil, Müslüman-Türk Devletleri Tarihi, s.296-97

[۱۵۷]

Yılmaz Öztuna, Büyük Türkiye Tarihi Iı, s.24-5

[۱۵۸]

Mustafa Kara, "Abapuş-İ Veli", TDVİA I, İstanbul 1988, s.10

[۱۵۹]

Nihat Azamat, "Divane Mehmet Çelebi", TDVİA IX, .İstanbul 1994, s

[۱۶۰]

Şükrü Tekin Kaptan, Gönül Sultanları Denizli'de, Denizli 1993, Sh.17 (Karaağaç Baba, Kumavşarı Köyünde 1327'de Ölmüş Bir Uç Beyidir.)

[۱۶۱]

Yurt Ansiklopedisi, 10. Cilt (Uşak ili bölümü), s.7516.
Beyi söylencesi : Uşak, Anadolu Selçukluları آوشارUşak'ta

, Alayunt, آوشارdöneminde bir sınır kentidir. Çevresine

lı gibi Türkmen oymaklarıقينيقKaçar, Tekeli,

yerleştirilmiştir. Anadolu'nun alınması sırasında bu oymakların gösterdikleri yararlılıklar dillere destandır. Buna ilişkin yörede şu söylence anlatılır. "Afşar beylerinden biri ,ava çıkmıştır. Av peşinde koşarken Bizans sınırını aşar

tutsak olarak tekfurun huzuruna çıkarılır. Tekfur, "Buralarda ne arıyorsun" diye sorduğunda Afşar beyi "Hiç, canım sıkıldı da çevreyi şöyle bir dolaşayım, bir de kale fethedeyim dedim" der. Tekfur güler. "Kaleyi tek başına mı

alacaksın". Afşar beyi de gülümser "Hayır, sınırın ötesinde dağın yamacında on bin atlım var. Birkaç saate değin dönmezsem buraya üşüşüp, taş üstünde taş bırakmayacaklar. Çok kan dökülecek". Tekfur korkar, on bin atlıyla

baş edecek durumda değildir. Bir çare aramaya koyulur. "Aramızda bir barış anlaşması yapsak, ben size yılda bin altın, beşyüz koyun, bir o kadar da at ile deve versem bu savaştan vazgeçer misin ?". Afşar beyi şöyle bir

düşünür. "Kan dökülmesini İstemeyen bir insansınız. Hatırınız için önerinizi kabul ediyorum. Hemen hazırlayın. Ben döndükten sonra da yollayın. Sakın ola ki yola asker ,çıkarmayın. Atlılarım üstlerine adam gönderdiğinizi sanıp

kaleye saldırırlar sonra...İsteklerimizi de tam zamanında gönderin". Bizans tekfuru, böyle bir belayı savuşturduğu için

hoşnuttur. Tek başına böyle bir işi başardığı için gün geçtikçe ünü yayılan Afşar beyi bir süre sonra yöreye

.egemen olur

[۱۶۲]

Osman Turan, Selçuklular Zamanında Türkiye Tarihi, .İstanbul 1984, s.514

[۱۶۳]

İbn Bibi, Selçuk-Name Iı, s.239

[۱۶۴]

Uzunçarşılı; a.g.e.s.55-57

[۱۶۵]

Tuncer Baykara, Denizli Tarihi, İstanbul 1969, s.30-34

[۱۶۶]

Yurt Ans., 5. Cilt (Isparta ili bölümü), s.3598-99. Isparta : Uzun hava olarak gurbet türküleri sevilir. En tanınmış gurbet havaları ezgisi Afşar Beyleri diye bilinendir. Geleneksel .oyunları Teke Zortlatması Afşar Oyunu vardır

Yurt Ans., 3. cilt (Burdur ili bölümü), s.1598-99. Burdur Beyleri türküsü bütün köylerde آوشارhalk müziğinde

söylenen uzun hava türüdür. Burdur zeybekleri arasında da . Zeybeği vardır. Buna Kesinti Zeybeği de denirآوشار

Kesinti, hüzünlü havaların sonuna yapılan eklere denir. Yurt Ans., 3. cilt (Denizli ili bölümü), s.2196. Gurbet Beyleri en sevilen uzun hava آوشارhavalarından özellikle türüdür. Acıpayam ve köylerinde söylenir.

[۱۶۷]

Tahir Kutsi Makal, Halkbilim ve Edebiyat, Toker yay., İstanbul 1990. İstanbul'da Ortadoğu Gazetesinde kendisini köylerinin آوشارziyarete gittiğimizde Hocamız bize yöredeki bir listesini vermişti.

[۱۶۸]

Sümer, "Ramazan Oğullarına Dair...", s.1

[۱۶۹]

Sümer, "آوشارlar", TDAD, Sayı 62, s.123

[۱۷۰]

K. Y. Kopraman, Mısır Memlukleri Tarihi, Kültür Bak., Ankara 1989, s.180

[۱۷۱]

Sümer, Oğuzlar, s.205

[۱۷۲]

K. Y. Kopraman, Mısır Memlukleri Tarihi, Kültür Bak., Ankara 1989, s.180

[۱۷۳]

Mehmet Eröz, Atatürk-Milliyetçilik-Doğu Anadolu, İstanbul 1987, s.251. Halen günümüzde Türkmenistan'da yaşayan Teke boyunun alt kollarından birisi Köpekler adını taşır ki (Z. V. Togan, Bugünki Türk-İli Türkistan ve Yakın

Tarihi, Enderun, İstanbul 1981, s.75) anılan Köpek-.Oğullarının kalıntısı olmalıdır

[۱۷۴]

Refet Yınanç, Dulkadır Beyliği, TTK, Ankara 1989, s.8

[۱۷۵]

Enver Kartekin, Ramazanoğulları Beyliği Tarihi, İstanbul 1979, s.42-43

[۱۷۶]

Tekindağ, "Iı. Beyazıd Devrinde Çukurova'da Nüfuz .Mücadelesi", Belleten Xxxı, Sayı:123, s.345

[۱۷۷]

Tekindağ, "Iı. Bayezid Devrinde...", s.346

[۱۷۸]

Sümer, "Ramazan Oğullarına Dair...", s.4

[۱۷۹]

Yaşar Yücel, Timur'un Ortadoğu-Anadolu Seferleri Ve Sonuçları, Ankara 1989, s.110-11

[۱۸۰]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.206

[۱۸۱]

Kopraman, s.61

[۱۸۲]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.206, 208

[۱۸۳]

K. Yaşar Kopraman, Mısır Memlükleri Tarihi, Ankara 1989, s.80, 84-85. Refet Yınanç, Dulkadır Beyliği, s.36-38. Faruk Sümer, Oğuzlar, s.208-09

[۱۸۴]

Refet Yınanç, Dulkadır Beyliği, s.39-40

[۱۸۵]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.208

[۱۸۶]

Kopraman, s.98

[۱۸۷]

Kopraman, s.120

[۱۸۸]

Kopraman, a.g.e., s.170-72. Refet Yınanç, Dulkadır Beyliği, s.42. Faruk Sümer, Oğuzlar, s.208

[۱۸۹]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.207

[۱۹۰]

Sümer, Karakoyunlular, TTK, İstanbul 1982, s.99. Kopraman, s.197

[۱۹۱]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.208

[۱۹۲]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.207, 209. Refet Yınanç, Dulkadır Beyliği, 49-51

[۱۹۳]

Sümer, a.g.e., s.209. Ebu Bekr-İ Tihrani, Kitab-I Diyarbekriyye (Çev. Mürsel Öztürk), Ankara 2001, Kült. Bak., s.167

[۱۹۴]

Refet Yınanç, Dulkadır Beyliği, s.63-65

[۱۹۵]

Refet Yınanç, Dulkadır Beyliği, s.70-71. Faruk Sümer, Oğuzlar, s.208

[۱۹۶]

Tekindağ, a.g.m., s.352. Faruk Sümer, Oğuzlar, s.209

[۱۹۷]

İ. H. Danişment, İzahlı Osmanlı Tarihi Kronolojisi Ii, İstanbul 1948, Türkiye Yay., s.10. Kırzıoğlu, Osmanlıların Kafkas Ellerini Fethi, TTK, Ankara 1993, s.101-2. Elegez Revan'ın Kuzeyindedir. Revan Türk Yerleşim

Bölgesiydi. Buradaki Köy Adlarıda % 90 Türkçeydi Ki Bir Kısmı Afşar Oba İsimleridir. Mesela, İsalu, Kozanlu, İmanşalu, Gencelü, Köseler, Koçkiri Köyü Gibi. (Aynı آوشارEser, s.349)

[۱۹۸]

Kırzıoğlu, Osmanlıların Kafkas..., s.94

[۱۹۹]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.99

[۲۰۰]

Kırzıoğlu, Osmanlıların Kafkas..., s.102, 111

[۲۰۱]

İsmet Miroğlu, Kemah Sancağı Ve Erzincan Kazası (1520-66), TTK, Ankara 1990, s.17

[۲۰۲]

İ. H. Danişment, a.g.e., s.171.

[۲۰۳]

Köprülü, "آوشار1-s.30", s.30-1

[۲۰۴]

Faruk Sümer, Karakoyunlular I, s.26, 99

[۲۰۵]

M.K., Özergin, "Xıv. Yy'da Türk Dünyası", Milli Eğitim Ve Kült. Derg., Sayı:22, Ankara 1983, s.64.

[۲۰۶]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.219

[۲۰۷]

Ebu Bekr-İ Tihrani, Kitab-I Diyarbekriyye (Çev. Mürsel Öztürk), Ankara 2001, s.133-36, 167

[۲۰۸]

Köprülü, a.g.m., s.30

[۲۰۹]

Sümer, Oğuzlar, s.219

[۲۱۰]

Safeviler, İsmini Şeyh Safiyeddin'den Almıştır. Safevi Tarikatı Lideri Hoca Ali'nin Torunu Olan Cüneyd, Sünni Olan Tarikatı Şiileştirmiş Ve Devletleşme Sürecine Girmişti. Bu Ailenin Dip Dedesi Firuz Şah Adlı Sincar'lı Bir

.Kürt'tür

[۲۱۱]

Fuat Köprülü, "Avsar", Islam Ans. II, İstanbul 1979, s.31

Kırzıoğlu, Osmanlıların..., s. 143. Kırzıoğlu İran Kaynaklarına Dayanarak Safevi Devletini Kuran Türkmenlerin Timur Tarafından (Ankara Savaşı Sonrası) Anadolu'dan İran'a Göçürülen Boylar Olduğunu Söyler ,(Kırzıoglu

Osmanlıların Kafkas..., s.23-4). Sümer İse İran Kaynaklarındaki Bu Bilginin Yanlış Olduğu Ve Türkmenlerin Daha Sonra İran'a Geldiği Kanaatindedir .((Sümer, Safevi Devletinin..., s.7

[۲۱۲]

Faruk Sümer, "Avsar", TDVIA IV, İstanbul 1991, s.160

[۲۱۳]

Sümer, Safevi Devleti'nin..., s.49, 56

[۲۱۴]

”, s.31آوشارKöprülü, “

[۲۱۵]

Sümer, Safevi Devleti, s.57, 60, 83-4

[۲۱۶]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.99

[۲۱۷]

Kırzıoğlu, Osmanlıların Kafkas..., s.103, 167, 175, 194, 196, 206, 215-16, 246

[۲۱۸]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.94, 98, 100

[۲۱۹]

Kırzıoğlu, Osmanlıların Kafkas..., s.151

[۲۲۰]

”, s.33آوشارSümer, Safevi Devletinin..., s.98. Köprülü, “

[۲۲۱]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.99

[۲۲۲]

Kırzıoğlu, Osmanlıların Kafkas..., s.189-90, 212, 219, 232

[۲۲۳]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.99

[۲۲۴]

Kırzıoğlu, Osmanlıların Kafkas..., s.228

[۲۲۵]

", s.32آوشارKöprülü, "

[۲۲۶]

Kırzıoğlu, Osmanlıların Kafkas..., s.176. Sümer, Safevi Devletinin..., s.95

[۲۲۷]

", İA Iı., آوشارSümer, Safevi Devletinin..., s.100. Köprülü, "

s.31

[۲۲۸]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.110. Kırzıoğlu, Osmanlıların Kafkas..., s.256

[۲۲۹]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.113, 115

[۲۳۰]

Kırzıoğlu, Osmanlıların Kafkas..., s.270

[۲۳۱]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.117-20, 123, 129

[۲۳۲]

", s.33آوشارSümer, Safevi Devletinin..., s.132-3. Köprülü, "

[۲۳۳]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.133

[۲۳۴]

Kırzıoğlu, Osmanlıların Kafkas..., s.350. Sümer, Safevi Devletinin..., s.135

[۲۳۵]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.136, 138

[۲۳۶]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.139, 141, 145-6

[۲۳۷]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.148-9, 157

[۲۳۸]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.189

[۲۳۹]

”, s.33 Bu Hanların İsimleri Şöyledir : Hoca آوشارKöprülü, “

Pir Budak, Hoca Pir Veli, Hoca Hasan Ali, Hoca Hüseyin Ali, Hüsameddin, Hoca Hüseyin Ali Sani, Hoca Muhammet Rıza, Hoca Ebu’l-Hasan, Hoca Ali Kulu, Rıza

.Kulu, Muhammet Kulu, Kelb-İ Ali, Abbas Kulu

[۲۴۰]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.189-90

[۲۴۱]

”, s.33 آوشارFaruk Sümer, Oğuzlar, s.220. Köprülü, “

[۲۴۲]

”, s.32 آوشارKöprülü, “

[۲۴۳]

”, s.31-2 آوشارSümer, Oğuzlar, s.222. Köprülü, “

[۲۴۴]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.190. Sümer, Oğuzlar, s.220

[۲۴۵]

Kırzıoğlu, Osmanlıların Kafkas..., s.17. 1578’de Özdemir Oğlu Osman Paşa Tarafından Fethedilip Bir Osmanlı Toprağı Haline Getirilmişti. Şamakı Eyaletinin 15 .Sancağından Biriside Araş (Kırzıoğlu’nda Ereş) Sancağı İdi

(s.305)

[۲۴۶]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.190-1

[۲۴۷]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.190-1

[۲۴۸]

Köprülü Ve Kırzıoğlu Bu Obanın Adını İmirlü Şeklinde Kaydederler Ve 24 Oğuz Boyundan Biri Olan Eymürlerden Bir Kolun Afşarlar Arasına Karışmış Olacağını Söylerler. Burada Şunu Belirtelim; Ermenistan'da Yaşayan Ve

Zaman Zaman Göç Eden En Son Günümüzde Karabağ Olaylarından Sonra Ermenistan'ı Terkeden Azeriler Bu İmirler'dendi Ve Afşar Olduklarını Beyan Ederlerdi (Erc. Ün. Türkçe Okutmanı Sayın Mahmut Sarıkaya)

[۲۴۹]

Sümer, Oğuzlar, s.221

[۲۵۰]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.191-2. Sümer, Oğuzlar, s.221

[۲۵۱]

Köprülü Ve Kırzıoğlu, İran'daki İnallu Oymağının İmanlı ı Olduğunu Kabul Ediyor. İmanlu = İnanlu = İnallu. آوشار

Buna Benzer Bir Değişim De Usalu Adında Vardır. Usalu = Usallu = Usanlu. Bu Bize İmanlu Adının İnallu'ya

Dönüşmesini Mantıklı Göstermektedir. İran Kaynaklarında İmanlu'nun Bazen İnanlu Şeklinde Kaydedildiğini De Biliyoruz. Halep Türkmenleri Arasında Gördüğümüz larla İlgili Görüyor. İnallu Mirza آوشارİnalluları Da Köprülü

Ali

Beğ'in 1728'de İnallu Ve Afşarlara Mütesellim Tayin Edilmesini (A. Refik Altınay, Anadolu'da Türk Aşiretleri, s.183) Bununla İlgili Görüyor. Dulkadırlı Eli Arasındaki En Büyük Teşekküllerden Birisi Olan İmanlu Afşarları Aslında

larından Olup Buradan Göç Ederek Maraş آوشارKuzey Suriye

Civarına Geldiler. Demekki Kuzey Suriye Türkmenleri İçerisinde İnallular İle İmanlular Arasında Bir Yakınlık .Bulunma İhtimali Var

[۲۵۲]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.191-2

[۲۵۳]

Köprülü: a.g.e., s.33-4

[۲۵۴]

lu İle Dulkadırlı Türkmanlarının Köroğlu آوشارKırzıoğlu, "

Oymakları", TK Yıl 6 Sayı 66 Nisan 1968 s.361-62 Destan Kahramanı Kör-Oğlu'nun Şahsiyetinin, Bolu'daki Yol Kesip Halkı Soyan Eşkıya Değilde Bir Türkmen

Aristokratı Olan Bu Hüsrev Sultan Olması Gerektiği İleri Sürülmüş, Yaşadığı Tarih Olarak Ta Daha Eski Olduğu Ortaya Konulmuştur.

[۲۵۵]

Sümer, Oguzlar, s.222

[۲۵۶]

Faruk Sümer; "Avsarlar", Türk Dünyasi Arastirmalari Dergisi 62, Subat 1988, s.132-133

[۲۵۷]

Sümer, "آوشارlılar", TDVİA IV, İstanbul 1991, s.164

[۲۵۸]

İ. Safa Üstün, "İran-Safevilerden Günümüze Kadar", TDVİA XXII, İstanbul 2000, s.401

[۲۵۹]

Yusuf Hikmet Bayur, Hindistan Tarihi II, Ankara 1987, TTK, s.385

[۲۶۰]

Sümer, "آوشارlılar", TDVİA IV, s.164

[۲۶۱]

Faruk Sümer;"Afsarlar / Iran'da Hüküm Sürmüs Bir Türk Hanedani", TDAD, Sayı 41, İstanbul 1986, s.128

[۲۶۲]

Üstün, s.401

[۲۶۳]

Nevzat Köseoglu, Türk Dünyasi Ve Türk Medeniyeti Üzerine Düsünceler, İstanbul.1990, s.511-512

[۲۶۴]

Bayur, Hindistan Tarihi Iıı, TTK, Ankara 1987, s.1-33

[۲۶۵]

Kösoğlu, s.512

[۲۶۶]

lılar", TDVİA IV, s.165آوشارSümer, "

[۲۶۷]

Bayur, Hindistan Tarihi Iıı, s.49

[۲۶۸]

Sümer, "Afsarlar", TDAD, Sayı 62, Şubat 1988, s.134

[۲۶۹]

Bayur, Hindistan Tarihi Iıı, s.50. Mehmet Eröz, Eski Türk Dini Gök-Tanrı İnancı Ve Alevilik-Bektaşilik, İstanbul 1992, s.143. Nevzat Kösoğlu, Türk Dünyasi Ve Türk Medeniyeti Üzerine Düsünceler, İstanbul 1990, s.511-512

[۲۷۰]

", s.32-3آوشارKöprülü, "

[۲۷۱]

lılar", TDVİA IV, s.165-6آوشارSümer, "

[۲۷۲]

Bayur, s.104-5

[۲۷۳]

Bayur, s.228

[۲۷۴]

Sümer, "Avsarlilar" , TDVIA IV, İstanbul 1991, s.165-166

[۲۷۵]

", s.32آوشارKöprülü, "

[۲۷۶]

Kerim Oder, Azerbaycan, İstanbul 1982, s.33

[۲۷۷]

Basbakanlik Arsivleri Komisyon, Azerbaycan Türk Hanlıkları, Ankara 1992, s.8

[۲۷۸]

Oder, a.g.e., s.31-33

[۲۷۹]

Oder, a.g.e., s.60

[۲۸۰]

Ahmet Bey Cevanşir, "Karabağ Hanlıgı'nın Tarihi" (Yusuf Gedikli), TDAD, Sayı 69, Aralık 1990. Başbakanlık Arşivleri Komisyon, a.g.e., s.18. Yılmaz Öztuna, Devletler ,Ve Hanedanlar Iı, Ankara 1989, s.75. Şamil Cemşidov

Kitab-I Dede Korkut, Ankara 1990, s.44, 51

[۲۸۱]

Kırzıoğlu, "Aran / Gence - Karabağ'da Yiğirmidörtlü İle Otuzikilü Adlı Ulusların Oymakları Ve Kür-Aras Kürtlerinin Menşei", VI. TTK Bildiriler, Ankara 1967, s.363-413

[۲۸۲]

Basbakanlik Arşivleri Komisyonu, a.g.e., s.21

[۲۸۳]

Sümer, Oğuzlar, s.178

[۲۸۴]

Yusuf Halaçoğlu, “Anadolu – Anadolu’nun Osmanlı Hakimiyetine Geçişi”, TDVİA III, İstanbul 1991, s.116-7

[۲۸۵]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, Fırat Ün., Elazığ 2003, s.186-88

[۲۸۶]

Sümer, Oğuzlar, s.210

[۲۸۷]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.189-90

[۲۸۸]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.191-92.
ının Kut-Beği Oğullarından gelmiş آوشارYazar, Beylikli

olabileceğini söylüyor. Nitekim Kayseri’nin Sarıoğlan
ları da kökenlerinin Kut-Beği آوشارilçesine yerleşen Bucak

Oğullarından gelmiş olabileceğini söylüyor. Burada müstakil cemaatlerden olan Keçe Beğli cemaatinin üç kolundan biri . Kethüda uhdesinde olup 1526’da 12 hane idi آوشار

[۲۸۹]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.200, 209, 211

[۲۹۰]

İbrahim Hakkı Konyalı, Kilis Tarihi, s.128, 130-31. Bu defter, İstanbul'da Başbakanlık arşivinde 279 numarada kayıtlı 184 sayfalık bir defterdir.

[۲۹۱]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.211. Sümer, "Avşarlar", TDAD, Sayı 62, s.125

[۲۹۲]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.210

[۲۹۳]

A. Refik Altınay, Anadolu'da Türk Aşiretleri, İstanbul 1989, s.82.

[۲۹۴]

Faruk Sümer, "Boz-Ulus Hakkında", DTCFD, Cilt VII, S.1, Mart 1949, s.30, 35. Tufan Gündüz, Anadolu'da Türkmen Aşiretleri-Boz-Ulus Türkmenleri, Bilge, Ankara 1997, s.46

[۲۹۵]

Sümer, "Avşarlar", TDAD, Sayı 62, s.125

[۲۹۶]

Bakınız. Sümer, "Boz-Ulus Hakkında", Gündüz, Anadolu'da Türkmen Aşiretleri, muhtelif sayfalar.

[۲۹۷]

Ahmet Refik Altınay, Anadolu'da Türk Aşiretleri, s.219

[۲۹۸]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.212

[۲۹۹]

Refet Yınanç, Dulkadır Beyliği, s.8

[۳۰۰]

.Yurt Ansiklopedisi, 3. cilt (Maraş ili bölümü), s

[۳۰۱]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.212

[۳۰۲]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.212-13

[۳۰۳]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.212

[۳۰۴]

Yusuf Halaçoğlu, "Tahrir Defterlerine Göre 16. Yy'ın İlk Yarısında Sis Sancağı", İÜEFTD, Sayı Mart 32, İstanbul 1979, s.837-70

[۳۰۵]

Fahrettin Kırzıoğlu, “Kürtlerin Kökü Oğuzların Bogduz ile Becen Boylarındandır”, TK, Ankara 1963, s.35

[۳۰۶]

İbn-i Bibi, Kitab-ı Diyarbekriyye, s.27, 30

[۳۰۷]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.213

[۳۰۸]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.213

[۳۰۹]

Bu bölüm Cengiz Orhonlu’nun “Osmanlı İmparatorluğunda Aşiretlerin İskanı” ve Yusuf Halaçoğlu’nun “18. Yüzyılda Osmanlı’da İskan Siyaseti” adlı eserlerinden yararlanılarak .hazırlanmıştır

[۳۱۰]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.28-33

[۳۱۱]

Bu konuyla ilgili detaylı bilgi için bakınız. Mustafa Akdağ, Türk Halkının Dirlik ve Düzenlik Kavgası – Celali İsyanları, Barış Yayınları, Ankara 1999

[۳۱۲]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.44-46. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.39-41

[۳۱۳]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.41-42

[۳۱۴]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.39-44, 47, 110-112. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.43-77

[۳۱۵]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.88-93. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.77-108

[۳۱۶]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, 108-110. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.109-110

[۳۱۷]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.110-121

[۳۱۸]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.121-124

[۳۱۹]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.78-80

[۳۲۰]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.125-30, 132-36. Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.71, 78-80, 84-86

[۳۲۱]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s. 58, 59, 61, 62, 66-70. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.136-41

[۳۲۲]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.141

[۳۲۳]

Doğan Avcıoğlu, Türklerin Tarihi I, Tekin, Sh.171

[۳۲۴]

Mustafa Özdemir, Hacılar, Kayseri 1984, s.15

[۳۲۵]

Hüseyin Cömert, Kayseri'de İlk Nüfus Sayımı – 1831, İl Kültür Müd. Yay., Kayseri 1993

[۳۲۶]

Bu köyler ve köylerdeki آوشارobaları şunlardır. Akin'de

Halloğlu, Kara Mahmudoğlu, Taflı, Söylemezli Alagöz'de Halloğlu, Kara Mehmetli, Taflı Amarat'ta Recepli, Halloğlu, Kütüklü Argıncık'ta Halloğlu, Recepli Barsama'da Köseli

Halloğlu Cebirli'de Afşar Muslu Bayramhacılı'da Köseli, Cırgalan'da Kara Mehmetli, Halloğlu, Sofular Cırlavuk'ta

Mahmudoğlu, Sofular, Hacı Mustafalı, Öksüzlü Çukur'da Hacı Mustafalı, Köseli, Kasımlı, Recepli

Dadağı'da Gökçeli Dadasın'da Kara Mehmetli Dikir'de Saitli Dimitre'de Mahmudoğlu, Köseli, Köçekli, İsalı Ebiç'te Mahmudoğlu, Köseli Efkere'de Mahmudoğlu, ,Recepli Elmalı'da Mahmudoğlu Erkilet'te Canbaz, Sofular

Kasım, Taflı, Köseli, Arap Hasan, İsalı, Halloğlu Gergeme'de Söylemezli Germir'de Ali Ağalar Gesi'de lı, Hacı Mustafalı, آوشارMahmudoğlu, Kozanlı, Topuzlar,

Halloğlu, Köse Ahmetli Güllü'de Köseli Hasanarpa'da Halloğlu

Havran'da Mahmudoğlu Höbek'te Köseli Isbıdın'da Köseli, Gökçe Kalkancık'ta Taflı, Mahmudoğlu Kanberli'de İsalı Karakaya'da Sofular, Öksüz Kelgin'de İsalı, Sofular, Köseli, Kadirli Kemer'de Halloğlu, Arap Hasanlı

Kenise'de Halloğlu, Torun, Öksüz, Köçekli Kepez'de Kadirli, Recepli Kızık'ta Mahmudoğlu, Halloğlu, Köse Ahmetli, Köseli Kiçi Bürüngüz'de Recepli, Torun Koçcağız'da Köçekli, Köseli Kömür'de Kara Mehmetli, ,Halloğlu

İ s alı Mahzemin'de Gökçe, Köseli, Halloğlu, İsalı Mehmetli Mardin'de آوشارlı, آوشارMancusun'da Topuzlar,

Halloğlu, İsalı, Recepli Menteşe'de Köseli, Köçekli Molu'da Halloğlu, Hacı Mustafalı, Kasımlı, Sofular

Muncusun'da Taşlıoğlu, Halloğlu Obruk'ta Veziroğlu Oymaağaç'ta Taflı, İsalı, Recepli, Halloğlu Pozca'da

Halloğlu, Mahmudoğlu Pusatlı'da Mahmudoğlu, Topuzlar, Garipşahlı Salur'da Burhanlı Saraycık'ta Kasımlı Sarı

Mehmetli'de Kasımlı, Halloğlu Silahtarlı'da Mahmudoğlu Süksün'de Gökçe, Mahmudoğlu Süleymanlı'da Kasımlı Taf-ı Kebir'de Taflı, Köseli Tagar'da Gökçe, Mahmudoğlu ,Tavlusun'da Recepli, Köseli, Karamanlı

Bostancı, İsalı Ulu Bürüngüz'de Köseli, Hacı Mustafalı, İsalı, Halloğlu, Gökçe Üskübü'de Mahmudoğlu, Halloğlu Vartan'da Halloğlu Vekse'de Kadirli Vengicek'te Halloğlu Virancık'ta Köse Ahmetli, İsalı Yabani'de Recepli

Yağmurbey'de Halloğlu Yamaçlı'da Sofular, Bostancı Yazır'da Hacı Mustafalı Yemliha'da Halloğlu, Sofular, Mahmudoğlu Yuvalı'da Halloğlu, Mahmudoğlu, Köseli .Zirve'de Köçekli, Veziroğlu

[۳۲۷]

Emir Kalkan," Kayseri'ye Yerleşen Türk Toplulukları", TDAD, Sayı 17, Nisan 1982, s.86-102

[۳۲۸]

ları ile ilgili detaylı bilgi için sayın Haydar آوشارBucak

Eroğlu'nun hazırladığı www.burunoeren.com sitesine bakınız. Sayın Eroğlu, kendi köyleri hakkında çok güzel, .titiz ve örnek bir araştırma yapmıştır

[۳۲۹]

Sefure Deveci, Kayseri'nin Tarihi Coğrafyası Üzerine Bir Deneme, EÜSBE, Lisans Tezi, Kayseri 1998, s.179

[۳۳۰]

Nazan Ölçer, Türk Ve İslam Eserleri Müzesi-Kilimler, Eren Yay., İstanbul 1988, s.68. Burada Babamdan Duyduğum Bir Bilgiyi Aktarıyorum. Yaklaşık 35 Sene Evvel Babam Yahyalı Köylerinde Çalışmak İçin Gezerken Köyün

Birinde (Karaköy Olduğunu Hatırlıyor) Yaşlı Bir Amcayla Olduğunu آوشارGörüştüğünü Ve Bu Kişinin Asıllarının

Ancak Yeni Nesiller Tarafından Unutulduğunu Söylediğini Belirtmişti

[۳۳۱]

Sefure Deveci, Kayseri'nin Tarihi Coğrafyası Üzerine Bir Deneme, EÜSBE, Lisans Tezi, Kayseri 1998, s.115-16, 119

[۳۳۲]

.Köprülü, a.g.m., s.36

[۳۳۳]

Sümer, Oğuzlar, s.210

[۳۳۴]

Sümer, a.g.e., s.210

[۳۳۵]

Halit Erkiletlioğlu, Osmanlılar Zamanında Kayseri, Ankara .1996, s

[۳۳۶]

A. Refik Altınay, Anadolu'da Türk Aşiretleri, İstanbul 1989, .s.82

[۳۳۷]

Halaçoğlu, 18. Yy'da Osmanlı'da İskan Siyaseti, s.116

[۳۳۸]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.95

[۳۳۹]

Altınay, S,145-47, 176-77, 186-87

[۳۴۰]

Muhammet Karakaş, !8. Yy'ın 2. Yarısında Kayseri, EÜSBE, Yayınlanmamış Doktora Tezi, Kay 199-, s.143

[۳۴۱]

Altınay, s.214-215

[۳۴۲]

Muhammet Karakaş, 18. Yy'ın 2. Yarısında Kayseri, s.143-44

[۳۴۳]

Muhammet Karakaş, s.145, 155

[۳۴۴]

Mustafa Keskin, “Kayseri Yöresindeki Aşiretlerin İskanı Hakkında”, KAYTAM I, Kayseri 1997, s.200. Muhammet Karakaş, 18. Yy’ın 2. Yarısında Kayseri, s.146

[۳۴۵]

Emir Kalkan, “Afşarlar”, TDAD, Sayı:19, Ağustos 1982, s.62

[۳۴۶]

Helmuth Von Moltke, Türkiye Mektupları, (Çev. Hayrullah Örs) Remzi Kit., İstanbul 1969, s.217, 225, 227

[۳۴۷]

beylerinin secereleri ve آوشارYurtsever, a.g.e., s.111.

günümüzdeki uzantıları hakkında bir araştırmamız devam .etmektedir

[۳۴۸]

Faruk Sümer, Oğuzlar, S215

[۳۴۹]

Uygur Kocabaşoğlu, Kayseri Sancağı Hakkında Teğmen Bennet Tarafından Hazırlanan Genel Rapor (1880), Kayseri Ticaret Odası, Kayseri 1996

[۳۵۰]

Cevdet Paşa, Tezakir III, s.117

[۳۵۱]

.Yurtsever, a.g.e., s.176-177

[۳۵۲]

Yusuf Halaçoğlu, "Fırka-İ Islahiye Ve Yapmış Olduğu İskan", İÜEFTD, Sayı Mart 27, İstanbul 1973, s.1-2

[۳۵۳]

Sümer, Oğuzlar, s.159

[۳۵۴]

Halaçoğlu, "Fırka-İ Islahiye Ve...", s.2

[۳۵۵]

Halaçoğlu, s.3-5

[۳۵۶]

Sümer, "Çukurova'nın Tarihine...", s.85

[۳۵۷]

Altınay, s.186. Sümer, Oğuzlar, s.158

[۳۵۸]

Dadaloğlu Derneği başkanı avukat Halil İbrahim Yıldırım'dan alınan bilgi. İbrahim Bey, Şabanlı köyünden ve Körcüklü sülalesindendir. Kendisi Kayseri yöresi آوشارları hakkında oldukça geniş bir bilgiye sahip olup kültürlü ve aydın bir şahsiyettir.

[۳۵۹]

Sümer, "Çukurova Tarihine Dair Araştırmalar", Tarih Araştırmaları Dergisi I, Ankara 1963, s.9

[۳۶۰]

Sümer, "Çukurova...", s.84-5 Cevdet Paşa, Ma'ruzat Adlı Eserinde "Kozan Sancağını Oluşturan Ahali Selçuklulardan Kalma Türkler Olup Farsah Denir. Kozanoğullarının Piyade Askerleridir Ve Dağlarda Otururlar. Ceyhan Nehrinin Sağ Tarafındaki Aşiretler İse Süvari Askerleridir" Diye Bilgi Verir. (Ma'ruzat, Haz. Y. Halaçoğlu, İstanbul 1980, s.119)

[۳۶۱]

Sümer, Oğuzlar, s.157 Kozanoğullarının, Ramazanlılar İle Birlikte Çukurovaya Gelen 7 Üç-Oklu Aileden Kusun'lardan Kaldığı (Münir Kozanoğlu, Kozanoğulları) Veya 14. Yy'da Çukurova'da Kozan Adıyla Var Olduklarını

Söyleyenler De (Hüseyin Hüsameddin, Amasya Tarihi) .Vardır

[۳۶۲]

Tekindağ, "Iı. Bayezid Devrinde Çukurova'da Nüfuz Mücadelesi", Belleten Xxxı, Sayı 123, s.147-8

[۳۶۳]

Altınay, s.162-3. Varsaklar, Bir Çok Türkmen Boyunun Birleşmesinden Oluşan Bir Federasyondur. Varsakları Oluşturan Cemaatler Şunlardır. Kuştemür, Esenlü, Gökçelü, Elvanlu, Kusun, Ulaş. Kuştemür Varsak Olduğu

Şüpheli Bir Obadır. Bunlardan Esenlü Adını Dodurga Oymağı Beyi Esen Beyden Almıştır. Bilindiği Gibi Dodurga 24 Oğuz Boyundan Birisidir. Gökçelü İse İğdir Adlı Obalara Ayrılır. İğdir De Oğuz Boylarındandır. Tahtacı

Türkmenlerinin De Gökçelü Ve Esenlü Adlı Oymakları Var. Elvan Ve Kusun Bey, Kardeştirler. Elvanoğlu Karamanlıların Önde Gelen Beylerindendi. Kusunların Alt ,Obaları İse Yahşibeyli, Güçlübeyli, Karamusalı, Danışmanlı

Alişarlu, Selçuklu, Beydili Ve Karkın'dır. Beydili Ve Karkın Oğuz Boylarındandır. Karamusalılar İse Yaygın Bir Afşar Obasıdır. Alişarlu'nun İse Germiyanlılarla İlgisi Olabilir. Ulaş'a Gelince, En Tanınmış Varsak Beyidir. Ancak

Oğuz Boylarından Salurlarda Ulaş Adı Oldukça Yaygındır. Dede Korkut'ta Salur Kazan'ın Babası Ulaş'tır. Ebulgazi De İse Salur İlinin Beyi Ulaş Adını Taşıyor. (Varsaklarla ilgili derli toplu bilgi için bkz. Ali Sinan Bilgili, Tarsus

(Sancağı ve Tarsus Türkmenleri, s.157-62

[۳۶۴]

Maruzat, s.279

[۳۶۵]

.Ahmed Cevdet Paşa, Tezakir III, Ankara 1991, s.110-111

[۳۶۶]

Maruzat, s.281. Tezakir, s.111

[۳۶۷]

Ahmet Cevdet Pasa; Tezakir III, s.140

[۳۶۸]

Halaçoğlu, "Fırka-İ Islahiye Ve...", s.6-13

[۳۶۹]

Tahir Kutsi Makal; Halbilim Veedebiyat, ‹St.1990, s.96

[۳۷۰]

.Cevdet Paşa, a.g.e., s.184-188

[۳۷۱]

Halaçoğlu, "Fırka-İ Islahiye Ve...", s.14

[۳۷۲]

.Emir Kalkan, a.g.m., s.70

[۳۷۳]

.Mehmet Eröz, Yörükler, İstanbul 1991, s.258

[۳۷۴]

.Mirza Bala, Çerkezler, İslam Ans. Iıı, İstanbul 1988, s.380

[۳۷۵]

Bedri Habiçoğlu, Kafkasya'dan Anadolu'ya Göçler Ve ,İskanları, Nart

[۳۷۶]

Hale Soysü, Kavimler Kapısı – 1, Kaynak yay., İstanbul 1992, s.15

[۳۷۷]

.lar Ve Dadaloğlu, İstanbul 1985, s.45-46آوشارA.Z.Özdemir,

[۳۷۸]

.Cevdet Paşa, a.g.e., s.157-158

[۳۷۹]

Halaçoğlu, “Fırka-İ Islahiye Ve...”, s.19. Cevdet Paşa, Tezakir, s.189-90

[۳۸۰]

A.R. Yalkın, Cenupta Türkmen Oymakları II, Ankara 1977, .s.188

[۳۸۱]

Halaçoğlu, “Fırka-İ Islahiye Ve...”, s.3, 20

[۳۸۲]

.Özdemir, a.g.e., s.50-51

[۳۸۳]

yy başlarında Kayseri vilayeti, Merkez, Develi, Bünyan .۲۰
ve İncesu kazalarına ayrılıyordu. (Hıfzı Nuri, Kayseri
ların yerleştiği saha آوشارSancağı 1922, Kayseri 1995, s.8).
.olan Pınarbaşı ise o vakitler Sivas’a bağlıdır

[۳۸۴]

آوشارYurt Ans., 1. cilt (Ankara ili bölümü), s.689. Ankara’da
ağzı çok tutulur. Dadaloğlu’ndan “Aşağıdan Yusuf Paşam
Elleri” gibi. Aydost diye آوشارGeliyor”, “Kalktı Göç Eyledi
Bozlakları halk müziğinin enآوشارbaşlayan

. Halayı da çok yaygındırآوشارyaygın türüdür. Üstelik

Keskin, Kırıkkale Keskinliler Derneği yayını, Kırıkkale 1995. Kırıkkale'nin Keskin ilçesinde de gerek müzikleri, gerek yemekleri, gerekse halk inanışına ait motifler tamamenآوشار hastır lara.

Yurt Ans. 1. Cilt (Adana ili bölümü), s.146-48. Uzun havalar daha çok sevilir. En çok sevilen havalardan biri Afşar Ağzı'dır. Türkü ise Afşar Beylerinde Gördüm Bir Güzel.

Yurt Ans., 5. Cilt (İçel ili bölümü), s.3740. Yörede Türkmeni Afşar Bozlağı tutulur. Ayrıca Şu Dağların Yükseğine Erseler türküsü çok sevilir.

Yurt Ans., 7. Cilt (Kırşehir ili bölümü), s.4944-45. Bozlak türü uzun havalar çok yaygındır. Aydost, Afşar Bozlakları önemlidir. Aşağıdan Yusuf Paşam Geliyor yörenin sevilen türkülerindendir.

Yurt Ans., 9. Cilt (Niğde ili bölümü), s.6230. Uzun havalar ve bozlaklar sevilir. Özellikle Ulukışla ve çevresinde Afşar Bozlakları yaygındır. Ayrıca Kozandağı türküsü de önemlidir.

Yurt Ans., 10. Cilt (Yozgat ili bölümü), s.7696. Uzun hava bölgesidir. En çok tutulanları Afşar Bozlağı ve Afşar Ağzı'dır.

Yurt Ans., 9. cilt (Sıvas ili bölümü), s.6937-38. Sıvas'ta söylenen Sultan Gölü söylencesi bu yöreye gelen göçebe آوشار obalarından birisine aittir.

[۳۸۵]

Yurtsever, a.g.e., s.115

[٣٨٦]

Yurtsever, a.g.e., s.215

[٣٨٧]

Sümer, Yabanlu Pazarı, TDAV, İstanbul 1985, s.22-3

[٣٨٨]

Özdemir, a.g.e., s.51-3

[٣٨٩]

.Özdemir, a.g.e., s.35

[٣٩٠]

Yaşar Akbıyık, Milli Mücadele'de Güney Cephesi (Maraş), Kültür Bak., Ankara 1990, s.154

[٣٩١]

Yurtsever, a.g.e., s.115

[٣٩٢]

Mehmet Eröz, Yörükler, TDAV, İstanbul 1991, s.23-24

[٣٩٣]

Bu Konuda detaylı bilgi için bakınız. Necdet Ekinci, Sanayileşme ve Uluslaşma Sürecinde Toprak Reformundan Köy Enstitülerine, Kültür Bakanlığı, Ankara 1997, s.14-32

[۳۹۴]

Yakup Kadri Karaosmanoğlu, Yaban, İstanbul 1968, s.100-11

[۳۹۵]

Necdet Ekinci, a.g.e., s.43-74

[۳۹۶]

Necdet Ekinci, a.g.e., s.156-57

[۳۹۷]

Yusuf Durul, "Afşarlar Ve Dokumaları", Iı. Milletlerarası Folklor Kongresi Bildiriler Cilt V, Ankara 1983, s.76-78

[۳۹۸]

Son Dönem Afşar Yöneticileri. İskan'dan Önce آوشارların Başında (1856 Yılında Adı Geçiyor) Arap Hasanlı'dan Çerkez آوشارların Başında Çerkez Beğ Vardı. İskan'da İse Beğ Oğlu Hacı Beğ Bulunuyordu (Bkz. Cevdet Paşa, (Tezakir

[۳۹۹]

Boz Adının Boz-Ulus İle Bir İlgisi Olabilir. Beyler'den olmayan köyler genellikle Boz olarak adlandırılıyor. Ayrıca .Bozuk Adının Da Kullanılması Boz-Ok'tan Kalmış Olabilir

[۴۰۰]

Nejat Göyünç, "Hane Deyimi Hakkında", İÜEFTD, S.32, İstanbul 1979, s.331-48

[۴۰۱]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.190-91

[۴۰۲]

Tufan Gündüz, Anadolu'da Türkmen Aşiretleri, s.54

[۴۰۳]

.Sümer, "Boz-Ulus Hakkında", s.51-53, 55-58

[۴۰۴]

Şeri آتبC. Cahit Güzelbey, Bir Göç Hikayesi Ve Gazi Mahkeme Sicilleri, TDAD, Sayı 35, Nisan 1985, s.126

[۴۰۵]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri I, Ankara 1988, s.172, 328-29

[۴۰۶]

A. Refik Altınay, Anadolu'da Türk Aşiretleri, Enderun, İstanbul 1989, s.20, 69

[۴۰۷]

Tufan Gündüz, Anadolu'da Türkmen Aşiretleri –Boz-Ulus Türkmenleri-, Bilge, Ankara 1997, s.101

[۴۰۸]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.59, 61, 107

[۴۰۹]

Altınay, s.112, 121

[۴۱۰]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.74, 79

[۴۱۱]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.82, 119

[۴۱۲]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.96

[۴۱۳]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.120

[۴۱۴]

Altınay, s.171, 176-7

[۴۱۵]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.106-08

[۴۱۶]

Altınay, s.191, 200

[۴۱۷]

Sümer, Oğuzlar, s.348-49

[۴۱۸]

Altınay, s.219

[۴۱۹]

Türkay, s.21-22, 46, 212

[۴۲۰]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.62

[۴۲۱]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.80

[۴۲۲]

Türkay, s.180

[۴۲۳]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.55

[۴۲۴]

Türkay, s.187

[۴۲۵]

Dünü Ve Bugünüyle Karaman, (Haz. Abdullah Uysal, Necati Alodalı, Musa Demirci), s.126

[۴۲۶]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.186

[۴۲۷]

Yusuf Halaçoğlu, "Tahrir Defterlerine Göre 16. Yy'ın İlk Yarısında Sis Sancağı", İÜEFTD, Sayı Mart 32, İstanbul 1979, s.837

[۴۲۸]

A. Refik Altınay, Anadolu'da Türk Aşiretleri, Enderun, İstanbul 1989, s.66

[۴۲۹]

Altınay, s.69-70. Rum Eyaleti Şu Livalardan Oluşuyordu : Sivas, Amasya, Çorum, Boz-Ok, Divriği, Canik, Arapgir. Anadolu Eyaleti İse Kütahya, Saruhan, Aydın, ,Hüdavendigar, Kastamonu, Menteşe, Bolu, Ankara, Afyon

.Teke, Çankırı, Hamit, Sultanönü Ve Karası'dan Oluşuyordu

[۴۳۰]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.86

[۴۳۱]

Türkay, s.197

[۴۳۲]

Halaçoğlu, “16. Yy’ın İlk Yarısında Sis Sancağı”, s.838

[۴۳۳]

.Köprülü, a.g.m., s.36

[۴۳۴]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.187

[۴۳۵]

Sümer, “Boz-Ulus Hakkında”, s.50

[۴۳۶]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.191-2. Sümer, Oğuzlar, s.221

[۴۳۷]

Sümer, Oğuzlar, s.218

[۴۳۸]

Türkay, s.204

[۴۳۹]

Kırzıoğlu, Osmanlıların Kafkas..., s.17. 1578'de Özdemir Oğlu Osman Paşa Tarafından Fethedilip Bir Osmanlı Toprağı Haline Getirilmişti. Şamakı Eyaletinin 15 .Sancağından Biriside Araş (Kırzıoğlu'nda Ereş) Sancağı İdi

(s.305)

[۴۴۰]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.190-1

[۴۴۱]

Sümer, Oğuzlar, s.354. Bu Obalar Şunlardır. Karaçlu, İmamlı (19. Yy Ortalarında İran'da Bulunan Lady Shell'in Listesine Göre Mazenderan Oymaklarından Olan İmamlu ,Cemaati 50 Ev İdi. – Sümer, Oğuzlar, s.361) Davudlu

Haydarlı, Yorganlı, Usallu, Kılıçlı, Ganibeyli, Hasansalu, Kilelu, Yeberla, Tutmaklu, Adaklu, Kuhgiluyeli, Karahasanlı, Alibekli, Terzili Ve Şahburanlı. Nüfusları İse .25.000 Kişidir

[۴۴۲]

Osmanlı Devleti İle Azerbaycan Hanlıkları Arasındaki Münasebetler, Başbakanlık Arşivleri, Ankara 1992, s.24

[۴۴۳]

Sümer, Oğuzlar, s.361

[۴۴۴]

.lar", TDAD, S.62, Şubat 1988, s.132-33آوشارSümer, "

[۴۴۵]

Türkay, s.212, 347

[۴۴۶]

Türkay, s.212

[۴۴۷]

Sümer, Oğuzlar, s.210

[۴۴۸]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.187

[۴۴۹]

Halaçoğlu, "16. Yy'ın İlk Yarısında Sis Sancağı", s.839

[۴۵۰]

Türkay, s.214

[۴۵۱]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri I, Ankara 1988, s. 347

[۴۵۲]

Mehmet Tekin, "Yer Adlarının Önemi - Aydoğmuş Yer Adları" Güneyde Kültür, Saayı 18 1990

[۴۵۳]

Tufan Gündüz, Anadolu'da Türkmen..., s.102-03, 150-52

[۴۵۴]

Altınay, s.121

[۴۵۵]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.95. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.82, 119

[۴۵۶]

Türkay, s.217, 325, 623

[۴۵۷]

Altınay, s.47

[۴۵۸]

A. Refik Altınay, Anadolu'da Türk Aşiretleri, İstanbul 1989, .s.82

[۴۵۹]

Altınay, s.112

[۴۶۰]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.88

[۴۶۱]

Türkay, s.53, 221

[۴۶۲]

Halaçoğlu, “16. Yy’ın İlk Yarısında...”, s.840-1

[۴۶۳]

Ali Sinan Bilgili, Tarsus Sancağı ve Tarsus Türkmenleri, Kültür Bak., Ankara 2001, s.237

[۴۶۴]

Türkay, s.221

[۴۶۵]

Türkay, s.53, 221, 420

[۴۶۶]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.187

[۴۶۷]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.213

[۴۶۸]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.95

[۴۶۹]

İbrahim Yılmazçelik, 19. Yüzyılın İkinci Yarısında Dersim Sancağı, Elazığ 1999, s.125. Balabanlılar, Almatlı, Alotağı, .Ferhat Uşağı ve Süleyman Uşağı obalarına ayrılır

[۴۷۰]

Türkay, s.23

[۴۷۱]

Halaçoğlu, "16. Yy'ın İlk Yarısında...", s.841

[۴۷۲]

Türkay, s.23, 232, 237

[۴۷۳]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.187

[۴۷۴]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri I, Ankara 1988, s.314

[۴۷۵]

Altınay, s.86

[۴۷۶]

Sümer, Oğuzlar, s.212. Bilindiği Gibi Bala'da Afşar Adlı Bir .Kasaba Vardır

[۴۷۷]

Yurt Ansiklopedisi, 10. Cilt (Zonguldak ili bölümü), s.7804,
ağız özellikleri ağır basar. Ayrıca آوشار05. Bartın yöresinde

Zonguldak'ta söylenen Büyük Göl söylencesi de bu bölgeye
obalarındanآوشارgelmiş olan göçebe

birisine aittir. Söylence şöyledir. Bu göl yakınlarındaki köylerden birinde güzeller güzeli bir kız yaşamaktadır. Güzelliği yanında iyi yürekliliği ve becerikliliğiyle de çevresinin sevgisini kazanan kızın ünü kırk köye yayılmıştır. Kıza

sevdalanan onunla evlenmek isteyen çoktur, ama kız hiç birisine yüz vermez. Günlerden bir gün bir göçebe oba gelip buraya çadır kurar. Oba başkanının yiğit, yakışıklı bir oğlu .vardır. Gençler birbirini görür görmez sevdalanırlar

Yol üstünde görüşmeleri, kaçamak bakışmaları kısa sürede köye yayılır, kızın babasının kulağına dek gelir. Baba çok öfkelenir. "Ben kızımı yersiz-yurtsuz göçebeye verir miyim. Kişiye yer gerek, yurt gerek. Yeri-yurdu

olmayana kız vermem" diye bağırır. Kızı eve kapayıp, başında beklemeye başlar. Olayı duyan oba başı da kızar. "Konar-göçer Afşar'a el kızı yaraşmaz. Obamız da kız mı .yok ki oğlum böyle davranır" diye çıkışır delikanlıya

Sonra da buyruk verip çadırları toplatır, göç yoluna koyulurlar. Üzüntüsünden yemeden-içmeden kesilen kız, günün birinde yolunu bulup evden kaçar, çadırların bulunduğu yere varır. Bakar ki çadırlar toplanmış, sevdiğinden bir iz

bile kalmamış “Ağladım, güldüm, ömrümde bir kez sevdim, onu da benden kaçırdılar, artık bu dünya neyime gerek""deyip kendini Büyük Göl’ün sularına atar. O sırada .obasından kaçıp kızı aramaya gelen delikanlı da köye varır

Sevdiğinin kendini göle attığını duyunca o da yosun yeşili sulara dalar. Gel zaman git zaman gölde bir çift ördek belirir. Öbürlerinden ayrı, bütün gün koklaşıp gezer, su yüzünde süzülüp dururlar. İnanışa göre bunlar, dünyada

birbirlerine kavuşamayan iki sevdalıdır. Gölde bir zaman birlikte yüzdükten sonra, ansızın ortadan yiterler. Kimse .nereye gittiklerini, nasıl yaşadıklarını bilmez

[۴۷۸]

”, s.35آوشارKöprülü, “

[۴۷۹]

Türkay, s.235

[۴۸۰]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri I, Ankara 1988, s.130, 338

[۴۸۱]

Türkay, s.234

[۴۸۲]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.191

[۴۸۳]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri II, s.570

[۴۸۴]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.49

[۴۸۵]

Halaçoğlu, “16. Yy’ın İlk Yarısında...”, s.842

[۴۸۶]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri II, Ankara 1988, s.530, 662

[۴۸۷]

Türkay, s.249

[۴۸۸]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.190

[۴۸۹]

Türkay, s.251

[۴۹۰]

Şeri آنتبC. Cahit Güzelbey, Bir Göç Hikayesi Ve Gazi Mahkeme Sicilleri, TDAD, Sayı 35, Nisan 1985, s.126

[۴۹۱]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.95

[۴۹۲]

Güzelbey, s.126

[۴۹۳]

Türkay, s.257

[۴۹۴]

Türkay, s.257

[۴۹۵]

Tufan Gündüz, Anadolu'da Türkmen Aşiretleri, s.58

[۴۹۶]

Ali Sinan Bilgili, Tarsus Sancağı ve Tarsus Türkmenleri, s.283

[۴۹۷]

Dünü Ve Bugünüyle Karaman, (Haz. Abdullah Uysal, Necati Alodalı, Musa Demirci), s.126

[۴۹۸]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.69, 84

[۴۹۹]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.118

[۵۰۰]

Sümer, Oğuzlar, s.352

[۵۰۱]

Türkay, s.174, 262

[۵۰۲]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.55

[۵۰۳]

Türkay, s.180

[۵۰۴]

Halaçoğlu, “16. Yy’ın İlk Yarısında...”, s.843-4

[۵۰۵]

Halaçoğlu, “16. Yy’ın İlk Yarısında...”, s.839

[۵۰۶]

Türkay, s.268

[۵۰۷]

Sümer, “Anadolu’da Moğollar”, SAD, Sayı I, 1969, s.147

[۵۰۸]

Sümer, Oğuzlar, s.127

[۵۰۹]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.4

[۵۱۰]

Muzaffer Ürekli, “Celayirliler”, TDVİA VII, İstanbul 1993, s.264

[۵۱۱]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.157

[۵۱۲]

Köprülü, “Afşar”, s.35

[۵۱۳]

Sümer, Oğuzlar, s.360, 364

[۵۱۴]

Türkay, s.67

[۵۱۵]

Altınay, s.54. Sümer, Oğuzlar, s.211

[۵۱۶]

Türkay, s.277

[۵۱۷]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.214

[٥١٨]

Cemal Anadol, Hazar Yükselirken, Kamer Yay., İstanbul, .1992, s.66

[٥١٩]

Şerafettin Terim, Kafkas Tarihinde Abhazlar Ve Çerkezlik Mefhumu, İstanbul, 1976, s.98-99

[٥٢٠]

Şamil Cemşidov, Kitab-I Dede Korkut, Ankara 1990, s.51. Sümer'e Göre Terekeme Denilen Türkler, Otuz-İkililerin .Kalıntısıdır

[٥٢١]

Ahmet Bey Cevanşir, "Karabağ Hanlığı'nın Tarihi", TDAD, Sayı 69, Aralık 1990, s.X. Osmanlı Belgelerinde Azerbaycan Hanlıkları, Başb. Arşivleri, İstanbul 1992, s.18. Şamil ,.Cemşidov, Kitab-I Dede Korkut, Kültür Bak

Ankara 1990, s.44, 51

[٥٢٢]

Sümer, Safevi Devletinin Kuruluşu..., TTK, Ankara 1992, s.199-200

[٥٢٣]

Kerim Oder, Azerbaycan, Boğaziçi, İstanbul 1982, s.71

[۵۲۴]

Başbakanlık Arşivleri Komisyonu; a.g.e. , s.21

[۵۲۵]

Sümer, Oğuzlar, s.359

[۵۲۶]

Altınay, s.103-04

[۵۲۷]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.73-75. Altınay, s.124, 128, 130. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.59-60, 81-83

[۵۲۸]

A. Refik Altınay, Anadolu'da Türk Aşiretleri, Enderun, İstanbul 1989, s.156, 183. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.63

[۵۲۹]

Türkay, s.26, 278-9

[۵۳۰]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.191

[۵۳۱]

Orhonlu, Osmanlı İmparatorluğu'nda Derbent Teşkilatı, .İstanbul 1990, s.106

[۵۳۲]

Türkay, s.282

[۵۳۳]

Halaçoğlu, “16. Yy’ın İlk Yarısında...”, s.845

[۵۳۴]

Türkay, s.269

[۵۳۵]

Sümer, “Boz-Ulus Hakkında”, s.54, 58-59

[۵۳۶]

Ali Sinan Bilgili, Tarsus Sancağı ve Tarsus Türkmenleri, Kültür Bak., Ankara 2001, s.198

[۵۳۷]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.61, 69

[۵۳۸]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.95. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.82, 119

[۵۳۹]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.111

[۵۴۰]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.88

[۵۴۱]

Sümer, Oğuzlar, s.348-49

[۵۴۲]

Türkay, s.67, 270-1, 294

[۵۴۳]

Türkay, s.465-6

[۵۴۴]

Türkay, s.760

[۵۴۵]

Tufan Gündüz,Anadolu'da Türkmen..., s.150

[۵۴۶]

A. Refik Altınay, Anadolu'da Türk Aşiretleri, İstanbul 1989, s.78, 83

[۵۴۷]

Orhonlu, Osmanlı İmparatorluğu'nda Derbent Teşkilatı, .İstanbul 1990, s.106

[۵۴۸]

Altınay, s.212

[۵۴۹]

Türkay, s.26, 72, 299

[۵۵۰]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.187

[۵۵۱]

lu İle Dulkadırlı Türkmanlarının Köroğlu آوشارKırzıoğlu, “

Oymakları”, TK Yıl 6 Sayı 66 Nisan 1968 s.361-62. Sümer, Oguzlar, s.222

[۵۵۲]

Türkay, s.302

[۵۵۳]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.190

[۵۵۴]

Afyoncu, s.12

[۵۵۵]

Şeri آنتبC. Cahit Güzelbey, Bir Göç Hikayesi Ve Gazi

Mahkeme Sicilleri, TDAD, Sayı 35, Nisan 1985, s.126

[۵۵۶]

Tufan Gündüz, Anadolu'da Türkmen Aşiretleri -Boz-Ulus Türkmenleri-, Bilge Yay., Ankara 1997, s.64-65

[۵۵۷]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.211

[۵۵۸]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.59, 107-08. Çöpüler, Diğer Oymaklar Gibi Yerinden Kaçmış, Ancak Tekrar İskan .Edilmiş

[۵۵۹]

Halit Erkiletlioğlu, Osmanlılar Zamanında Kayseri, Ankara .1996, s

[۵۶۰]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.45-46

[۵۶۱]

Ahmet Nazif, Kayseriyye Şehri, s.x. Muhammet Karakaş, 18. Yy'ın 2. Yarısında Kayseri, s.142-43

[۵۶۲]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.62

[۵۶۳]

Türkay, s.305

[۵۶۴]

Ali Sinan Bilgili, Tarsus Sancağı ve Tarsus Türkmenleri, s.240

[۵۶۵]

Türkay, s.307

[۵۶۶]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.187

[۵۶۷]

H. B. Karadeniz, Atçeken Oymakları, Yayınlanmamış Doktora Tezi, E.Ü.s.B.E., Kayseri 1995, s.258

[۵۶۸]

Şeri آنتبC. Cahit Güzelbey, Bir Göç Hikayesi Ve Gazi Mahkeme Sicilleri, TDAD, Sayı 35, Nisan 1985, s.126

[۵۶۹]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.47-48

[۵۷۰]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.76. Zeynep Korkmaz, Nevşehir Ve Yöresi Ağızları, TDK, Ankara 1994, s.10

[۵۷۱]

Hamza Aksüt, Hasançelebi Ve Çevresi Tarihi, Ankara 1998, s.59, 74

[٥٧٢]

Türkay, s.27, 317

[٥٧٣]

Türkay, s.333

[٥٧٤]

Sümer, “Boz-Ulus Hakkında”, s.54

[٥٧٥]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.187

[٥٧٦]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.187

[٥٧٧]

Halaçoğlu, “16. Yy’ın İlk Yarısında...”, s.847-8

[٥٧٨]

Tufan Gündüz, Anadolu’da Türkmen..., s.67-68

[٥٧٩]

Türkay, s.328, 734

[٥٨٠]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.190

[٥٨١]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.78

[٥٨٢]

Köprülü Ve Kırzıoğlu Bu Obanın Adını İmirlü Şeklinde Kaydederler Ve 24 Oğuz Boyundan Biri Olan Eymürlerden Bir Kolun Afşarlar Arasına Karışmış Olacağını Söylerler. Burada Şunu Belirtelim; Ermenistan'da Yaşayan Ve

Zaman Zaman Göç Eden En Son Günümüzde Karabağ Olaylarından Sonra Ermenistan'ı Terkeden Azeriler Bu İmirler'dendi Ve Afşar Olduklarını Beyan Ederlerdi (Erc. Ün. Türkçe Okutmanı Sayın Mahmut Sarıkaya)

[٥٨٣]

lar", Türk Dünyası آوشارSümer, Oğuzlar, s.221. Sümer, "

Araştırmaları Dergisi, Sayı 62, Şubat 1988, s.132-133

[٥٨٤]

Bahaeddin Yediyıldız, Ordu Kazası Sosyal Tarihi, Kültür ve Turizm Bakanlığı, Ankara 1985, s.21

[٥٨٥]

Türkay, s.341

[٥٨٦]

Türkay, s.344-5

[۵۸۷]

Halaçoğlu, “16. Yy’ın İlk Yarısında...”, s.849

[۵۸۸]

Türkay, s.326, 349

[۵۸۹]

Türkay, s.364

[۵۹۰]

Halaçoğlu, “16. Yy’ın İlk Yarısında...”, s.850

[۵۹۱]

Türkay, s.368

[۵۹۲]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.182

[۵۹۳]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.120

[۵۹۴]

Türkay, s.371, 516

[۵۹۵]

Eröz, “Ege Bölgesinde...”, s.186

[۵۹۶]

Türkay, s.372

[۵۹۷]

Mehmet Eröz, “Ege Bölgesinde Yer (Köy-Şehir) Adları”, Reşit Rahmeti Arat İçin, TKAE, Ankara 1966, s.182

[۵۹۸]

M. Çetin Varlık, Germiyan-Oğulları Tarihi, Atatürk Ün., Ankara 1974, s.22

[۵۹۹]

Sümer, Oğuzlar, s.146

[۶۰۰]

Halaçoğlu, ”!6. Yy’ın İlk Yarısında...”, s.837

[۶۰۱]

Ali Sinan Bilgili, Tarsus Sancağı Ve Tarsus Türkmenleri, Kültür Bak., Ankara 2001, s.188. (Alişarlı obası 1519’da 14 hane, 1523’te 30, 1526’da 26, 1536’da 50, 1543’te 50 ve 1572’de 59 hane idi.)

[۶۰۲]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri II, Ankara 1988, s.509-10, 515, 778

[۶۰۳]

Türkay, a.g.e., s.200, 325, 429

[۶۰۴]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.187

[۶۰۵]

Türkay, s.82, 377

[۶۰۶]

Halaçoğlu, “16. Yy’ın İlk Yarısında...”, s.851

[۶۰۷]

Türkay, s.377

[۶۰۸]

Kırzıoğlu, Osmanlıların Kafkas Ellerini Fethi, s.353

[۶۰۹]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.200

[۶۱۰]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.73-74. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.59-60, 181-83

[۶۱۱]

Altınay, s.131

[۶۱۲]

Sümer, “Ramazan Oğullarına Dair...”, s.1

[۶۱۳]

lar”, TDAD, Sayı 62, s.123آوشارSümer, “

[۶۱۴]

K. Y. Kopraman, Mısır Memlukleri Tarihi, Kültür Bak., Ankara 1989, s.180

[۶۱۵]

Tekindağ, a.g.m., s.352. Faruk Sümer, Oğuzlar, s.209

[۶۱۶]

lar", Türk آوشارSümer, Safevi Devletinin..., s.190. Sümer, "

Dünyası Araştırmaları Dergisi 62, Şubat 1988, s.132-133

[۶۱۷]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.190

[۶۱۸]

Sümer, “Boz-Ulus Hakkında”, s.50

[۶۱۹]

Tufan Gündüz, Anadolu’da Türkmen Aşiretleri – Boz-Ulus Türkmenleri, Bilge Yay, Ankara 1997, s.73

[۶۲۰]

Afyoncu, s.16

[۶۲۱]

Altınay, s.119

[۶۲۲]

Türkay, s.83, 326, 386

[۶۲۳]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.191

[۶۲۴]

Türkay, s.389

[۶۲۵]

Afyoncu, s.11, 14

[۶۲۶]

A. Refik Altınay, Anadolu'da Türk Aşiretleri, İstanbul 1989, .s.82

[۶۲۷]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.92

[۶۲۸]

Türkay, s.215, 389-90, 442, 394

[۶۲۹]

A. Refik Altınay, Anadolu'da Türk Aşiretleri, İstanbul 1989, .s.82

[۶۳۰]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.92

[۶۳۱]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.115

[۶۳۲]

Türkay, s.29, 396. Mustafabeyli s.126

[۶۳۳]

Türkay, s.401

[۶۳۴]

A. Refik Altınay, Anadolu'da Türk Aşiretleri, İstanbul 1989, .s.82

[۶۳۵]

Halaçoğlu, 18. Yy'da Osmanlı'da İskan Siyaseti, s.116

[۶۳۶]

Türkay, s.392, 401-2. Ayrıca Türkay, Eserinde Haliloğlu Obasının Diğer Adını Da Hacı Halil Olarak Vermektedir. Bu

Adda Bir Oba 1707'de Adana'da Bulunmaktadır (Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.121). Ancak Bu İki İsmin Ne

Derece Örtüştüğü Bizce Bilinmiyor. Çünkü, Kayseri'deki Haliloğulları Bu Hacı Halil İsmini Kullanmıyorlar. Halilbeyli Adını Taşıyan Diğer Bir Oba Da Kilis, Kars-I Maraş, Uzeyr, Saruhan, Dündarlı, Manavgat, Antakya, ,Çamardı

Söbice – Menteşe'de Gözüküyor (Türkay, s.401). Ancak Bu ıyla İlgisi ŞüpheliآوشارObanın Da Haliloğlu

[۶۳۷]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.188

[۶۳۸]

Halaçoğlu, "16. Yy'ın İlk Yarısında...", s.851

[۶۳۹]

Cengiz Orhonlu, Osm. İmp'da Aşiretlerin İskanı, Eren Yay, İstanbul 1987, s.43/N

[۶۴۰]

Altınay, s.104

[۶۴۱]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.111. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.75-76

[۶۴۲]

Bölgede Yaptığım Çalışmada Bana Büyük Yardımları Olan Heriklilerden Sevgili Dostum Necati Kale (Karayanalak Köyünden) İle Sevgili Ağabeyim Erdoğan Şahin'i Burada .Anmayı Görev Sayıyorum

[۶۴۳]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri II, s.709

[۶۴۴]

Bayram Kodaman, Sultan Iı. Abdulhamid'in Doğu Anadolu Politikası, Orkun, İst 1983, s.149, 158

[۶۴۵]

Mardin, Komisyon, İş Bankası, s.15

[۶۴۶]

Yaşar Kalafat, Şark Meselesi Işığında Şeyh Sait Olayı, Boğaziçi, Ankara 1992, s.49, 53. Suat İlhan, 8. Kolordu Bölgesindeki İsyanlar, Harp Akademisi, İstanbul 1971, s.54

[۶۴۷]

Türkay, s.90-1, 407, 417

[۶۴۸]

M. Ç. Varlık, Germiyan-Oğulları Tarihi, s.8-9. Sümer, Oğuzlar, s.148

[۶۴۹]

Sümer, Oğuzlar, s.351

[۶۵۰]

Altınay, s.148, 151. Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.112

[۶۵۱]

Türkay, s.88, 90, 422

[۶۵۲]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, S55

[۶۵۳]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.190

[۶۵۴]

Türkay, s.420

[۶۵۵]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.213

[۶۵۶]

Türkay, s.420

[۶۵۷]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri I, Ankara 1988, s.249

[۶۵۸]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, S55

[۶۵۹]

Erhan Afyoncu, Kayseri Sancağında Yörükler (1483-1584), Kayseri Ve Yöresi Tarih Sempozyumu Bildiriler Iı, KAYTAM, Kayseri 1998, s.12

[۶۶۰]

Türkay, s.425

[۶۶۱]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri II, s.738, 740

[۶۶۲]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.62, 86

[۶۶۳]

Bütün Yönleriyle Besni, Halit Ertuğrul Bşk. Komisyon, Besni 1987, s.13, 29, 30, 155. İlçe'de Alikler Sülalesi (Soyadları Ağar Ve Sümer Olan Aileler). Afşar Olan Diğer Aileler Şunlardır. Şüküroğulları İle Helvacızadeler

Karamanoğullarından İnme, Tilekliler Tilek Köyünden .Gelme, Kocaağlar 16. Yy'da İran'dan Gelme

[۶۶۴]

Bütün Yönleriyle Besni, s.25-7

[۶۶۵]

Bütün Yönleriyle Besni, s.124-5

[۶۶۶]

A. Refik Altınay, Anadolu'da Türk Aşiretleri, İstanbul 1989, .s.82

[۶۶۷]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.117

[۶۶۸]

Türkay, s.426

[۶۶۹]

Altınay, s.112

[۶۷۰]

Orhonlu,Aşiretlerin İskanı, s.79, 96

[۶۷۱]

Mustafa Keskin, "Kayseri Yöresindeki Aşiretlerin İskanı Hakkında", KAYTAM I, Kayseri 1997, s.197

[۶۷۲]

Türkay, s.93, 430

[۶۷۳]

Tufan Gündüz, Anadolu'da Türkmen Aşiretleri –Boz-Ulus Türkmenleri-, Bilge, Ankara 1997, s.101

[۶۷۴]

Bahattin Ögel, Türk Kültür Tarihine Giriş 3, Ankara 1997, s.277

[۶۷۵]

Muharrem Bayar, "Bolvadin Civarında Türk Aşiretleri", Standart Dergisi, S.411, Mart 1996, s.101

[۶۷۶]

Cevdet Türkay, Osmanlı İmp.'Da Oymak, Aşiret, Cemaatlar, Tercüman, İstanbul 1979, s.179, 431

[۶۷۷]

Refet Yınanç, Dulkadır Beyliği, s.8

[۶۷۸]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.212

[۶۷۹]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri II, Ankara 1988, s.533

[۶۸۰]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.213

[۶۸۱]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.182

[۶۸۲]

.Refet Yınanç-Mesut Elibüyük, ... Sayılı Tahrir Defteri, s

[۶۸۳]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.68

[۶۸۴]

Türkay, s.93

[۶۸۵]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.191-2

[۶۸۶]

Köprülü: a.g.e., s.33-4

[۶۸۷]

Faruk Sümer; "Avsarlar", Türk Dünyasi Arastirmalari Dergisi 62, Subat 1988, s.132-133

[۶۸۸]

Sümer, Oğuzlar, s.357, 363

[۶۸۹]

Türkay, s.434

[۶۹۰]

Halaçoğlu, “16. Yy’ın İlk Yarısında...”, s.853

[۶۹۱]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.122. Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.79

[۶۹۲]

Türkay, s.326, 438-9

[۶۹۳]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.191

[۶۹۴]

Erhan Afyoncu, “Kayseri Sancğında Yörükler”, KAYTAM II, Kayseri 1998, s.2-4

[۶۹۵]

Altınay, s.107. Türkay , s.457

[۶۹۶]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.67

[۶۹۷]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.120

[۶۹۸]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.192

[۶۹۹]

Mahmut Rişvanoğlu, Doğu Aşiretleri ve Emperyalizm, Türk Kültür Yayını, s.120

[۷۰۰]

Yılmaz Akbulut, Bingöl Tarihi, Kültür Bak., Ankara 1995, .s.106

[۷۰۱]

H. B. Karadeniz, Atçeken Oymakları, Yayınlanmamış Doktora Tezi, E.Ü.s.B.E., Kayseri 1995, s.268

[۷۰۲]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.55

[۷۰۳]

Türkay, s.461

[۷۰۴]

Köy listesi, Dadaloğlu Derneği Başkanı Sayın Halil İbrahim .Yıldırım'dan Alınmıştır

[٧٠٥]

Yusuf Halaçoğlu, “Bagras” TDVİA IV, İstanbul 1991, s.450

[٧٠٦]

A. Refik Altınay, Anadolu’da Türk Aşiretleri, İstanbul 1989, .s.82

[٧٠٧]

Altınay, s.112

[٧٠٨]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.45-46

[٧٠٩]

Altınay, s.212

[٧١٠]

Türkay, s.99, 471

[٧١١]

Şehabettin Tekindağ, “Karamanlılar”, İslam Ans. Vı, İstanbul 1988, s.317

[٧١٢]

Abdulhaluk Çay, Her Yönüyle Kürt Dosyası, s.91

[٧١٣]

Şeri آتبC. Cahit Güzelbey, Bir Göç Hikayesi Ve Gazi Mahkeme Sicilleri, TDAD, Sayı 35, Nisan 1985, s.126

[۷۱۴]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri I, Ankara 1988, s.118, 146, 285, 297, 359, 743

[۷۱۵]

Sümer, Oğuzlar, s.352

[۷۱۶]

İ. H. Uzunçarşılı, Anadolu Beylikleri, TTK, Ankara 1988, s.1

[۷۱۷]

Abdulhaluk Çay, Türk Milli Kültüründe Hayvan Motifleri, TKAE, Ankara 1990, s.147, 150, 153, 175

[۷۱۸]

Faruk Sümer, Karakoyunlular, s.27

[۷۱۹]

Tufan Gündüz, Anadolu'da Türkmen..., s.82, 92, 100-01

[۷۲۰]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.74, 78

[۷۲۱]

Türkay, s.101, 480-81, 511

[۷۲۲]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.62, 86, 122

[۷۲۳]

Türkay, s.480-1

[۷۲۴]

Eröz, “Ege Bölgesinde Yer Adları”, s.183

[۷۲۵]

Seyit Burhanettin Akbaş, Bünyan Ve Yöresi Halk Edebiyatı, Folklor Ve Etnografyası, Bizim Gençlik Yay, Kayseri 1994, s.8

[۷۲۶]

Halaçoğlu, “16. Yy’ın İlk Yarısında...”, s.855

[۷۲۷]

Türkay, s.32, 482

[۷۲۸]

Türkay, s.101, 327, 482-3

[۷۲۹]

Ali Sinan Bilgili, Tarsus Sancğı Ve Tarsus Türkmenleri, Kültür Bak., Ankara 2001, s.209

[۷۳۰]

Şeri آنتبC. Cahit Güzelbey, Bir Göç Hikayesi Ve Gazi Mahkeme Sicilleri, TDAD, Sayı 35, Nisan 1985, s.126

[۷۳۱]

Türkay, s.486

[۷۳۲]

Şeri آنتبC. Cahit Güzelbey, Bir Göç Hikayesi Ve Gazi Mahkeme Sicilleri, TDAD, Sayı 35, Nisan 1985, s.126

[۷۳۳]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.176

[۷۳۴]

Cengiz Orhonlu, Osm. İmp'da Aşiretlerin İskanı, Eren Yay, İstanbul 1987, s.43-44

[۷۳۵]

Altınay, s.84, 93, 101, 118, 180. Cumdanlı obasını, Orhonlu .Hamdanlı şeklinde okumuştur

[۷۳۶]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.55

[۷۳۷]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.87-88

[۷۳۸]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri I, Ankara 1988, s.291

[۷۳۹]

Türkay, s.26, 101, 164, 338, 486, 759

[۷۴۰]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.191-2

[۷۴۱]

Faruk Sümer; "Avsarlar", Türk Dünyasi Arastirmalari Dergisi 62, Subat 1988, s.132-133

[۷۴۲]

Sümer, Oğuzlar, s.354, 361

[۷۴۳]

Türkay, s.494

[۷۴۴]

Orhan Türkdoğan, Güneydoğu Kimliği, Bolu Türk Ocağı, Bolu 1995, s.24

[۷۴۵]

Türkay, s.102

[۷۴۶]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.211

[۷۴۷]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri II, Ankara 1988, s.596

[۷۴۸]

Hamza Aksüt, Hasançelebi Ve Çevresi Tarihi, Ankara 1998, s.46

[۷۴۹]

Türkay, s.103, 209, 502

[۷۵۰]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.188

[۷۵۱]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri I, Ankara 1988, s.168, 259-61

[۷۵۲]

Halaçoğlu, "16. Yy'ın İlk Yarısında...", s.857

[۷۵۳]

Türkay, s.518

[۷۵۴]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri II, s.738

[۷۵۵]

Altınay, s.104, 124, 130, 156, 185. Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.73-75. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.59-60, 81-83, 122

[۷۵۶]

Zeynep Korkmaz, Nevşehir Ve Yöresi Ağızları, TDK, 2. Baskı, Ankara 1994, s.18

[۷۵۷]

Eröz, "Ege Bölgesinde...", s.183

[۷۵۸]

Türkay, s.100

[۷۵۹]

H. Kemal Türközü-Ş. Kaya Seferoğlu, 101 Soruda Türklerin Kürt Boyu, TKAE, Ankara 1982, s.6

[۷۶۰]

Türkay, s.109, 532

[۷۶۱]

Süleyman Sabri Paşa, Van Tarihi Ve Kürt Türkleri Hakkında İncelemeler (Gamze Gayeoğlu), TKAE, Ankara 1982, s.70

[۷۶۲]

Uğur Mumcu, Kürt-İslam Ayaklanması, Tekin, İst 1991, s.35-6. Abdulhaluk Çay, Her Yönüyle Kürt Dosyası, s.389-93

[۷۶۳]

Suat Akgül, Yakın Tarihimizde Dersim İsyanları Ve Gerçekler, İstanbul 1992, Boğaziçi, s.52-5, 123. Abdulhaluk Çay, Her Yönüyle Kürt Dosyası, s.421, 424

[۷۶۴]

Sümer, "Çukurova...", s.84-5 Cevdet Paşa, Ma'ruzat Adlı Eserinde "Kozan Sancağını Oluşturan Ahali Selçuklulardan Kalma Türkler Olup Farsah Denir. Kozanoğullarının Piyade Askerleridir Ve Dağlarda Otururlar. Ceyhan

Nehrinin Sağ Tarafındaki Aşiretler İse Süvari Askerleridir" Diye Bilgi Verir. (Ma'ruzat, Haz. Y. Halaçoğlu, İstanbul 1980, s.119). Tezakir Adlı Eserinde İse Onların آنتب'ten

Geldiğini Belirtir. Sümer, Oğuzlar, s.157

Kozanoğullarının, Ramazanlılar İle Birlikte Çukurovaya Gelen 7 Üç-Oklu Aileden Kusun'lardan Kaldığı (Münir Kozanoğlu, Kozanoğulları) Veya 14. Yy'da Çukurova'da Kozan Adıyla Var Olduklarını Söyleyenler De (Hüseyin

Hüsameddin, Amasya Tarihi) Vardır. Altınay, s.162-63

[۷۶۵]

Tekindağ, “Iı. Bayezid Devrinde Çukurova’da Nüfuz Mücadelesi”, Belleten Xxxı, Sayı 123, s.147-8

[۷۶۶]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri I, Ankara 1988, s. 326, 340

[۷۶۷]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.197

[۷۶۸]

C. Cahit Güzelbey, Bir Göç Hikayesi Ve Gazi Şeri آنتبMahkeme Sicilleri, TDAD, Sayı 35, Nisan 1985, s.126

[۷۶۹]

Altınay, s.88-9. Halaçoğlu, s.47

[۷۷۰]

Altınay, s.134, 138

[۷۷۱]

Sümer, Oğuzlar, s.350

[۷۷۲]

Fırka-İ Islahiye İçin “Son Dönem آوشارlaın İskanı” .Bölümüne Bakınız

[۷۷۳]

Türkay, s.110, 538

[۷۷۴]

Eröz, “Ege Bölgesinde...”, s.184

[۷۷۵]

Sümer, “Boz-Ulus Hakkında”, s.54

[۷۷۶]

Tufan Gündüz, Anadolu’da Türkmen..., s.87, 140

[۷۷۷]

Altınay, s.67, 78

[۷۷۸]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.107-08. Altınay, s.100. Köçekliler Belih Nehri Civarındaki Sarıbend Suyu Bölgesinde Bulunuyor Ve Arazisini Bu Su İle Ayda On Gün Olmak Üzere Suluyordu (Orhonlu, s.56).

[۷۷۹]

Altınay, s.121, 135

[۷۸۰]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.61, 109. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.68, 116, 120-21

[۷۸۱]

Sümer, Oğuzlar, s.348

[۷۸۲]

Türkay, s.112

[۷۸۳]

Altınay, s.211. Türkay, Bu Cemaatin Yerleşme Alanları Şu Şekilde Veriyor. Rakka, Niğde, Kırşehir, Malatya, Adana, Hamit, Sis, Halep, Diyarbakır, Çankırı, Kars-I Maraş, ,Erzurum, Ahıska, Çıldır, Kars, Sivas, Karaman, Kilis

Kayseri, Maraş, Teke, Menteşe, Karahisar-ı Şarki, Boz-Ok, Keskin, Hacıbektaş, Sorkun, Manavgat, Haymana, Ordu, Kusun, Çiçekdağı, Yeni-İl, Gülnar Ve Sarıkavak, Dinek, Ak Abat – Kocaeli, Turgut (s.559-60)

[۷۸۴]

Sümer, “Ramazan Oğullarına Dair...”, s.1

[۷۸۵]

lar”, TDAD, Sayı 62, s.123آوشارSümer, “

[۷۸۶]

K. Y. Kopraman, Mısır Memlukleri Tarihi, Kültür Bak., Ankara 1989, s.180

[۷۸۷]

Mehmet Eröz, Atatürk-Milliyetçilik-Doğu Anadolu, İstanbul .1987, s.251

[٧٨٨]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.210

[٧٨٩]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.186-88. Türkmen topluluklarında sık geçen "ordu" kelimesi, Türkmen aristokrasisinin aile ve akrabalarını ifade eden bir .terimdi

[٧٩٠]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.209

[٧٩١]

Halaçoğlu, "16. Yy'ın İlk Yarısında...", s.859

[٧٩٢]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri I, Ankara 1988, s.221, 756, 777

[٧٩٣]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.211-12

[٧٩٤]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.62, 64, 85. Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.70

[۷۹۵]

Hamza Aksüt, Hasançelebi Ve Çevresi Tarihi, Ankara 1998, s.64, 66, 69, 74, 75, 77

[۷۹۶]

Türkay, s.326, 506, 540-41

[۷۹۷]

lu İle Dulkadırlı Türkmanlarının Köroğlu آوشارKırzıoğlu, “

Oymakları”, TK Yıl 6 Sayı 66 Nisan 1968 s.361-62 Destan Kahramanı Kör-Oğlu’nun Şahsiyetinin, Bolu’daki Yol Kesip Halkı Soyan Eşkıya Değilde Bir Türkmen

Aristokratı Olan Bu Hüsrev Sultan Olması Gerektiği İleri Sürülmüş, Yaşadığı Tarih Olarak Ta Daha Eski Olduğu .Ortaya Konulmuştur

[۷۹۸]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.190

[۷۹۹]

İ. Hakkı Konyalı, Niğde-Aksaray Tarihi II, s.727

[۸۰۰]

Türkay, s.542

[٨٠١]

Türkay, s.543

[٨٠٢]

Altınay, s.26

[٨٠٣]

Ali Sinan Bilgili, Tarsus Sancağı ve Tarsus Türkmenleri, s.214. Köselilerin nüfusunun sürekli azalması onların başka .yerlere göç ettiğini gösteriyor

[٨٠٤]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri I, Ankara 1988, s.103

[٨٠٥]

H. B. Karadeniz, Atçeken Oymakları, Yayınlanmamış Doktora Tezi, E.Ü.s.B.E., Kayseri 1995, s.239

[٨٠٦]

Şeri آتبC. Cahit Güzelbey, Bir Göç Hikayesi Ve Gazi

Mahkeme Sicilleri, TDAD, Sayı 35, Nisan 1985, s.126

[٨٠٧]

Tufan Gündüz, Anadolu'da Türkmen..., s.147-48. Ankara'nın Bala, Gölbaşı Ve Polatlı Köylerinin Bir Kısmı .Tabanlı Türkmenlerindendir

[۸۰۸]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.66-67, 74

[۸۰۹]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.45-46

[۸۱۰]

Sümer, Oğuzlar, s.352

[۸۱۱]

Türkay, s.11, 542-45, 672

[۸۱۲]

Türkay, s.110, 537

[۸۱۳]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.95

[۸۱۴]

Tufan Gündüz, Anadolu'da Türkmen..., s.147

[۸۱۵]

Türkay, s.547

[۸۱۶]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.96-97. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.113, 120-21

[٨١٧]

Sümer, “Ramazan Oğullarına Dair...”, s.1

[٨١٨]

lar”, TDAD, Sayı 62, s.123آوشارSümer, “

[٨١٩]

K. Y. Kopraman, Mısır Memlukleri Tarihi, Kültür Bak., Ankara 1989, s.180

[٨٢٠]

Sümer, a.g.e., s.209. Ebu Bekr-İ Tihrani, Kitab-I Diyarbekriyye (Çev. Mürsel Öztürk), Ankara 2001, Kült. Bak., s.167

[٨٢١]

Tufan Gündüz, Anadolu’da..., s.86

[٨٢٢]

Türkay, s.556-57

[٨٢٣]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.188

[٨٢٤]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.188

[٨٢٥]

Türkay, s.567

[٨٢٦]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri II, Ankara 1988, s.510

[٨٢٧]

H. B. Karadeniz, Atçeken Oymakları, Yayınlanmamış Doktora Tezi, E.Ü.s.B.E., Kayseri 1995, s.240

[٨٢٨]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.83

[٨٢٩]

Altınay, s.173-76. Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.111. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.56

[٨٣٠]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri II, s.740

[٨٣١]

Türkay, s.508, 568

[٨٣٢]

Altınay, s.119

[۸۳۳]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.48

[۸۳۴]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.55

[۸۳۵]

Altınay, s.192-94. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.106-07

[۸۳۶]

Sümer, Oğuzlar, s.349

[۸۳۷]

Türkay, s.148, 573, 680

[۸۳۸]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.192

[۸۳۹]

İbrahim Yılmazçelik, 19. Yüzyılın İkinci Yarısında Dersim Sancağı, Elazığ 1999, s.119-20. Maksut Uşakları, Resik Uşağı, Ferhat Uşağı, Holik Uşağı, Tat Uşağı, Bozik Uşağı, ,Kocakırlar, Laçin Uşağı, Han Oğulları

.Pezkevran ve Sinkan obalarına ayrılır

[۸۴۰]

Yılmaz Akbulut, Bingöl Tarihi, Kültür Bakanlığı, Ankara 1995, s.106

[۸۴۱]

Sümer, “Boz-Ulus Hakkında”, s.58-59

[۸۴۲]

Tufan Gündüz, Anadolu’da Türkmen Aşiretleri, s.90

[۸۴۳]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.213

[۸۴۴]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.95-97

[۸۴۵]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.75, 120-21. Harran’a 150 Nefer Gönderildi. Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.62

[۸۴۶]

Zeynep Korkmaz. Nevşehir Ve Yöresi Ağızları, TDK, Ankara 1994, s.19

[۸۴۷]

Türkay, s.125-26, 594, 596

[۸۴۸]

Türkay, s.35

[۸۴۹]

Türkay, s.127, 600, 617

[۸۵۰]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.117

[۸۵۱]

Türkay, s.60

[۸۵۲]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.192

[۸۵۳]

Türkay, s.130, 609

[۸۵۴]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.192

[۸۵۵]

Faruk Sümer, Oğuzlar, s.213

[۸۵۶]

Ali Sinan Bilgili, Tarsus Sancağı ve Tarsus Türkmenleri, s.257

[۸۵۷]

.Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.55, 112

[۸۵۸]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.188

[۸۵۹]

Halaçoğlu, “16. Yy’ın İlk Yarısında...”, s.861-2

[۸۶۰]

Türkay, s.327, 624

[۸۶۱]

Afyoncu, s.15

[۸۶۲]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.190

[۸۶۳]

Halaçoğlu,İskan Siyaseti, s.86

[۸۶۴]

Türkay, s.237, 239, 626. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.86

[۸۶۵]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri I, Ankara 1988, s.302

[۸۶۶]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.55

[۸۶۷]

Türkay, s.258

[۸۶۸]

Altınay, s.77

[۸۶۹]

Sümer, “Ramazan-Oğullarına Dair...”, s.1

[۸۷۰]

Altınay, s.47

[۸۷۱]

Sümer, “Afşarlar”, TDAD, Sayı 62, s.125

[۸۷۲]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri I, Ankara 1988, s.63

[۸۷۳]

Halit Erkiletlioğlu, Osmanlılar Zamanında Kayseri, Ankara .1996, s

[۸۷۴]

A. Refik Altınay, Anadolu'da Türk Aşiretleri, İstanbul 1989, s.78, 82

[۸۷۵]

Halaçoğlu, 18. Yy'da Osmanlı'da İskan Siyaseti, s.116

[۸۷۶]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.95, 109

[۸۷۷]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.80, 109

[۸۷۸]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.118

[۸۷۹]

Altınay, s.145-6

[۸۸۰]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.120-21. (Maraş'ta Recepli'den Ve Recepli'ye Bağlı Çepni Ve Dokuz,'Dan 50'şer Hane, Recepli'ye Bağlı İmam Fakih Uşakları'ndan Birer Miktar Hane)

[۸۸۱]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.96-97, 109

[۸۸۲]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.55, 115-16

[۸۸۳]

Altınay, s.186, 209-10, 214

[۸۸۴]

Sümer, Çepniler, TDAV, İstanbul 1992, s.122

[۸۸۵]

Türkay, s.138-9, 180, 632-3

[۸۸۶]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.55

[۸۸۷]

Halaçoğlu, "16. Yy'ın İlk Yarısında...", s.862

[۸۸۸]

Türkay, s.641

[۸۸۹]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri II, Ankara 1988, s.688

[۸۹۰]

Altınay, s.66, 103-4

[۸۹۱]

Türkay, s.544

[۸۹۲]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.66, 68, 111

[۸۹۳]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri I, Ankara 1988, s.322-23

[۸۹۴]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.86

[۸۹۵]

Altınay, s.124-25, 130-1, 165, 185. Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.73-75. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.59-60, 81-83. (Emir, Hamid Ve Karahisarı Sahip Sancakları Mutasarrıflarına, Kütahya Mollası Ve Müteselliminе, ,Denizli

Geyikler, Kemerihamid, Urla, Şeyhli, Çarşanba, Lazkiye, Uluborlu, Burdur, Homa, Çölabat, Uşak, Baklan, Sandıklı (.Ve Honaz Kadılarına Gönderildi

[۸۹۶]

Türkay, s.265, 562, 644, 667-68

[۸۹۷]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.53, 65

[۸۹۸]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.84-86

[۸۹۹]

Altınay, s.168, 192-4. Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.111. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.75, 107

[۹۰۰]

Türkay, s.328, 397, 644, 667-68, 686-7, 756

[۹۰۱]

Şeri آنتبC. Cahit Güzelbey, Bir Göç Hikayesi Ve Gazi Mahkeme Sicilleri, TDAD, Sayı 35, Nisan 1985, s.126

[۹۰۲]

Türkay, s.646

[۹۰۳]

Halaçoğlu, "16. Yy'ın İlk Yarısında...", s.862-3

[۹۰۴]

Türkay, s.361, 653

[۹۰۵]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri I, Ankara 1988, s.89

[۹۰۶]

Ali Sinan Bilgili, Tarsus Sancağı ve Tarsus Türkmenleri, s.276

[۹۰۷]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.55

[۹۰۸]

Türkay, s.654

[۹۰۹]

H. B. Karadeniz, Atçeken Oymakları, Yayınlanmamış Doktora Tezi, E.Ü.s.B.E., Kayseri 1995, s.222

[۹۱۰]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.55

[۹۱۱]

Türkay, s.144, 649, 655

[۹۱۲]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.55

[۹۱۳]

Türkay, s.660

[۹۱۴]

Türkay, s.662

[۹۱۵]

.Yurtsever, a.g.e., s.111

[۹۱۶]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.188

[۹۱۷]

Sümer, Oğuzlar, s.210, 212

[۹۱۸]

Türkay, s.665, 670

[۹۱۹]

Sümer, "Çukurova'nın Tarihine...", s.85

[۹۲۰]

Halit Erkiletlioğlu, Osmanlılar Zamanında Kayseri, Ankara .1996, s

[۹۲۱]

Altınay, s.186. Sümer, Oğuzlar, s.158

[۹۲۲]

Sümer, Oğuzlar, 350

[۹۲۳]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.82, 119

[۹۲۴]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.109. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.68

[۹۲۵]

Türkay, s.147

[۹۲۶]

,Çağatay Uluçay, Saruhan'da Halk Hareketi Ve Eşkıyalık

[۹۲۷]

Eröz, "Ege Bölgesinde...", s.185

[۹۲۸]

Altınay, s.148, 151. Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.112. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.84, 113

[۹۲۹]

Mehmet Eröz, Atatürk-Milliyetçilik-Doğu Anadolu, İstanbul 1987, s.213

[۹۳۰]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.111. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.105

[۹۳۱]

Türkay, s.143, 669-70, 755

[۹۳۲]

Sümer, “Ramazan Oğullarına Dair...”, s.1

[۹۳۳]

lar”, TDAD, Sayı 62, s.123آوشارSümer, “

[۹۳۴]

Tekindağ, “Iı. Beyazıd Devrinde Çukurova’da Nüfuz .Mücadelesi”, Belleten Xxxı, Sayı:123, s.345

[۹۳۵]

Sümer, “Ramazan Oğullarına Dair...”, s.4

[۹۳۶]

Türkay, s.677

[۹۳۷]

H. Kemal Türközü-Ş. Kaya Seferoğlu, 101 Soruda Türklerin Kürt Boyu, TKAE, Ankara 1982, s.6

[۹۳۸]

Mahmut Rişvanoğlu, Doğu Aşiretleri Ve Emperyalizm, İstanbul 1992, s.159. Abdulhaluk Çay, Her Yönüyle Kürt Dosyası, Ankara 1993, s.304

[۹۳۹]

M. Şerif Fırat, Doğu İlleri Ve Varto Tarihi, TKAE, Ankara 1983, s.102

[۹۴۰]

Süleyman Sabri Paşa, Van Tarihi Ve Kürt Türkleri Hakkında İncelemeler (Gamze Gayeoğlu), TKAE, Ankara 1982, s.70

[۹۴۱]

Halaçoğlu, "16. Yy'ın İlk Yarısında...", s.865

[۹۴۲]

Halaçoğlu, 18. Yy'da Osmanlı'da İskan Siyaseti, s.138

[۹۴۳]

Abdulhaluk Çay, Her Yönüyle Kürt Dosyası, s.418

[۹۴۴]

Afyoncu, s.12

[۹۴۵]

Türkay, s.38, 686

[۹۴۶]

Ali Sinan Bilgili, Tarsus Sancağı ve Tarsus Türkmenleri, s.306

[۹۴۷]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri II, s.775-76, 779, 791

[۹۴۸]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.55

[۹۴۹]

Türkay, s.38, 149

[۹۵۰]

Türkay, s.780

[۹۵۱]

Afyoncu, s.17

[۹۵۲]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.188

[۹۵۳]

Türkay, s.688, 701

[۹۵۴]

Türkay, s.150

[۹۵۵]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.111

[۹۵۶]

Sümer, Oğuzlar, s.362

[۹۵۷]

Seyit Tahir Sabahi, "Şahsevenlerde Verneh Tarzı" (Terc. Nadi Köklü), TDAD, Sayı : 33, Aralık 1984, s.38

[۹۵۸]

Karadeniz, Atçeken Oymakları, s.245

[۹۵۹]

Ali Sinan Bilgili, Tarsus Sancağı ve Tarsus Türkmenleri, s.260

[۹۶۰]

Altınay, s.66

[۹۶۱]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.48

[۹۶۲]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.112. Altınay, s.148, 151. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.84, 113

[۹۶۳]

Tufan Gündüz, Anadolu'da Türkmen..., s.148. Sümer, Oğuzlar, s.352

[۹۶۴]

İbrahim Yılmazçelik, 19. Yüzyılın İkinci Yarısında Dersim Sancağı, s.119

[۹۶۵]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.67. . Bu Cemaat, Durdu Kethüda İdaresinde Deyr Hamla Köyüne 59 Nefer Ve 25 Çift Olarak Yerleşti

[۹۶۶]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.45-46

[۹۶۷]

Yy'ın 2. Yarısında Batı Anadolu'daki Türkmenlere .۱۹

Yönelik Araştırma Yapan Dr. Çakıroğlu, Araplı'nın Salihli'den Bursa'ya Değin Uzanan Topraklarda Yaşadığını Belirtmişti (Sümer, Oğuzlar, s.351). Günümüzde Balıkesir

İvrindi'nin Gömeniç Ve Burhaniye'nin Dere Ve Kemer Köyleri İle Sakarya Karasu'nun Denizköy Köyleri Bu Obadandır. Bunun Yanında Batı Anadolu'da Araplı Adını Taşıyan Bir Çok Köy Mevcuttur Ki Bu Köylerin De Araplı Obasıyla

İlgili Olduğu Aşikardır.

[۹۶۸]

Günümüzde Caberli / Caferli Adıyla Anılıyorlar. Caberli, Aynı Zamanda Musacalıların Obalarından Birinin Adıdır. Oymağının Bulunduğu Da آوشارMusacalı Adında Bir

Malum. Musacalılar Da Afyon Başta Olmak Üzere Batı

Anadolu'da Yerleşmiştir. Günümüzde Faaliyet Gösteren Obası Olarak آوشارYör-Türk Derneği De Caberlileri

Tanıtıyor. Balya'nın Hisaralan, Tepesidelik, Kalaycılar, .Kavaklı Ve Karagün Köyleri Caberli Obasındandır

[۹۶۹]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.75. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.65-66. Halaçoğlu, Orhonlu'dan Farklı Olarak Akcin Köyünü Akhüseyin, İbrik Köyünü Ayırık, Kımıllık Köyünü Kamallı Diye Okumuş, Ayrıca Orhonlu'da Olmayan

Kayaslı Obasını Da Ekleyerek Göçerli Akçin Köyünde İskan .Olduğunu Belirtmiştir

[۹۷۰]

Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.95. Bu Oymakların Yerlerine İskanı İçin 1730 Yılında Emir Çıkarıldı. Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.115. Altınay, s.181

[۹۷۱]

Zeynep Kormaz, Nevşehir Ve Yöresi Ağızları, TDK, Ankara 1994, s.19-20

[۹۷۲]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.48-49, 59

[۹۷۳]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.54. Koçhisar'da Kara Seki .Denilen Yer, Şereflilerin Oturduğu Yerdi

[۹۷۴]

Sümer, Oğuzlar, s.349

[۹۷۵]

Altınay, s.219

[۹۷۶]

Türkay, s.153, 265, 562, 697-98, 757

[۹۷۷]

Türkay, s.757

[۹۷۸]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.117

Türkay, s.۷۱۷ ,۷۰۶

[980]

Halaçoğlu, "16. Yy'ın İlk Yarısında...", s.866

[981]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.62

[982]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.55

[983]

Türkay, s.713-4

[984]

Türkay, s.717

[985]

Tufan Gündüz, Anadolu'da Türkmen Aşiretleri, s.101

[986]

Orhonlu,Aşiretlerin İskanı, s.79-80

[987]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.118. Orhonlu, Aşiretlerin İskanı, s.62

[988]

Türkay, s.724, 743

[989]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri I, Ankara 1988, s.300

[990]

Yurtsever, a.g.e., s.111.

[991]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.192

[992]

Türkay, s.160

[993]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.55

[994]

Yurtsever, a.g.e., s.111.

[995]

Türkay, s.40, 161, 562, 733

[996]

C. Cahit Güzelbey, Bir Göç Hikayesi Ve Gaziآنتب Şeri Mahkeme Sicilleri, TDAD, Sayı 35, Nisan 1985, s.126

[997]

Halaçoğlu, "16. Yy'ın İlk Yarısında...", s.867

[998]

Altınay, s.42

[999]

H. B. Karadeniz, Atçeken Oymakları, Yayınlanmamış Doktora Tezi, E.Ü.s.B.E., Kayseri 1995, s.292

[1000]

Ali Sinan Bilgili, Tarsus Sancağı ve Tarsus Türkmenleri, s.262

[1001]

Türkay, s.326, 339, 736-7

[1002]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.190

[1003]

Sümer, Safevi Devletinin..., s.190-1

[1004]

Sümer, Oğuzlar, s.361-62

[1005]

Osmanlı Devleti İle Azerbaycan Hanlıkları Arasındaki Münasebetler, Başbakanlık Arşivleri, Ankara 1992, s.24

[1006]

Türkay, s.750

[1007]

Halaçoğlu, "16. Yy'ın İlk Yarısında...", s.867-8

[1008]

Türkay, s.752

[1009]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.192

[1010]

Yurtsever, a.g.e., s.111.

[1011]

Seyit Burhanettin Akbaş, Kayseri Yöresine Yerleşen Türk Boyları Ve Akraba Toplulukları, Geçit Yay., Kayseri 1999, s.123

[1012]

Halaçoğlu, "16. Yy'ın İlk Yarısında...", s.868

[1013]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri II, Ankara 1988, s.656

[1014]

Karadeniz, Atçeken Oymakları, s.205-06, 294

[1015]

Türkay, s.761

[1016]

Türkay, s.762

[1017]

Karadeniz, Atçeken Oymakları, s.294

[1018]

Türkay, s.763

[1019]

Halaçoğlu, "16. Yy'ın İlk Yarısında...", s.869

[1020]

Türkay, s.328, 771

[1021]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.55

[1022]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Haleb Sancağı, s.190

[1023]

Halaçoğlu, "16. Yy'ın İlk Yarısında...", s.870

[1024]

Karadeniz, Atçeken Oymakları, s.249

[1025]

Refet Yınanç/Mesut Elibüyük, Maraş Tahrir Defteri I, Ankara 1988, s.237-38, 591

[1026]

Ali Sinan Bilgili, Tarsus Sancağı ve Tarsus Türkmenleri, s.327-30

[1027]

Altınay, s.119

[1028]

Halaçoğlu, İskan Siyaseti, s.48, 83

[1029]

Türkay, s.168, 328, 786

[1030]

Z. Velidi Togan, Umumi Türk Tarihine Giriş, Enderun, İstanbul 1981, s.206 Yabancılaşan Boy Ve Oymaklar Şunlardır : Senceri, Salgur, Ağaç-Eri, Bayat, Çur, Kücat, Halaç, Ilak, آوشار, Beydili, Yıva, Tilki, Uluğ-Çinler.

[1031]

Orhan Türkdoğan, "Kürtlerin Kimliği Ve Günümüz Siyasi Gelişmeleri", Doğu Ve Güneydoğu Anadolu Üzerine Araştırmalar I, Boğaziçi, İstanbul 1992, s.53

[1032]

Mehmet Eröz, "Kürt Adı Üzerine", Doğu Ve Güneydoğu Anadolu Üzerine Araştırmalar I, Boğaziçi, İstanbul 1992, s.83-4. Ziya Gökalp, Kürt Aşiretleri Hakkında Sosyolojik Tetkikler, Sosyal, İstanbul 1992, muhtelif sayfalar.

[1033]

Abdulhaluk Çay, "Türk Milli Bütünlüğü İçinde Doğu Anadolu Aşiretlerinin Sosyo-Ekonomik Ve Kültürel Yapıları Ve Bölücülük Meselesi", Doğu Ve Güneydoğu Anadolu Üzerine Araştırmalar III, Boğaziçi, Ankara 1992, s.23

[1034]

Köprülü, "Afşar", İA, s.29. Kırzıoğlu, Kürtlerin Türklüğü, s.102. Hilmi Göktürk, Kürtlerin Soy Kütüğü Ve Boy Tarihi, İstanbul 1978, s.141-9

[1035]

Abdulhaluk Çay, Her Yönüyle Kürt Dosyası, Turan Kültür Vakfı, İstanbul 1994, s.27-31

[1036]

Hüseyin Namık Orkun, Eski Türk Yazıtları III, TDK, İstanbul 1940, s.180

[1037]

Laszlo Rasonyı, Tarihte Türklük, TKAE, Ankara 1993, s.114, 121, 128. İbrahim Kafesoğlu, Türk Milli Kültürü, Boğaziçi Yay., İstanbul 1989, s.165-66

[1038]

Çay, Her Yönüyle Kürt Dosyası, s.266

[1039]

Kaşgarlı Mahmut, Divan-I Lügati't-Türk, (Besim Atalay),

[1040]

Çay, Her Yönüyle Kürt Dosyası, s.273-74. Kazakça'da Kalın Kar Yığını (Kürt) Ve Yeni Yağmış Kar (Kürtlük), Şorca'da Çığ (Kürt), Tarançılarda Yeni Yağmış Kar (Kürt), Çuvaşça'da Karların Dağda Oluşturduğu Saçak

Şeklindeki Çıkıntı (Kürt), Uygurca'da Kar Denizi Veya Kar Çölü (Körtük), Tatarlar (Kört), Teleütler (Körtük), Soyonlar (Körtük), Kırgızlar (Körtük Ve Kürtkü) Ve Yakutlarda İse Kar Yığını (Kürçük) Anlamına Gelmektedir.

Bütün Bu Anlamıyla Kürt Adı Halen Anadolu'da Kullanılır. Niksar'da Diz Boyu Yağan Kar İçin "Yollar Çok Kürtüklü" Deyimi Kullanılır. Çocuklar Karları Yuvarlayarak Yaptıkları "Kürtük"lerle Oynarlar. Kars'ta Diz Boyu Veya Atın

Batmayacağı Şekilde Sık Ve Sert Olan Kara "Kürtük" Denir. Yaz Aylarında Aniden Bulgur Kırması Büyüklüğünde Yağan Donmuş Kara Da "Kürt Yarması" Adı Verilir.

Bilecik İli Söğüt İlçesi Küre Köyünde Kalın Kara “Kürt Atkını”

Denir. Çorum İskilip’te De “Kürtük” Denir.

[1041]

İbrahim Kafesoğlu, Türk Milli Kültürü, s.218

[1042]

Abdulhaluk Çay, Her Yönüyle Kürt Dosyası, s.261-63

[1043]

Fahrettin Kırzıoğlu, “Kürtlerin Kökü Oğuzların Bogduz ile Becen Boyundandır”, TK, Ankara 1963, s.34

[1044]

Çay, Her Yönüyle Kürt Dosyası, s.268-72. Cevdet Türkay, Osmanlı İmp’da Oymak, Aşiret Ve Cemaatler, Tercüman, İstanbul 1971, Muhtelif Sayfalar.

[1045]

Çay, s.279-81

[1046]

Mehmet Eröz, Kürtlerin Menşei Ve Türkmenlerin Kürtleşmesi, İstanbul 1966, s.19-20

[1047]

Recepli آوشارından olan Kadirliler sülalesinin dedelerinden biri zamanında Aslanlı köyündeki Alliş Ağa’nın kızı ile

evlenmiş, bu kadından doğan çocukların nesline halen köyde Allişler denir. Kadirliler sülalesinin asıl ismi

Cıngıllıoğulları'dır. Cıngıllıoğulları Taf köyünde de vardır.

[1048]

Sümer, Oğuzlar, s.363

[1049]

H. Kemal Türközü-Ş. Kaya Seferoğlu, 101 Soruda Türklerin Kürt Boyu, TKAE, Ankara 1982, s.6

[1050]

Türkay, s.109, 532

[1051]

Mahmut Rişvanoğlu, Doğu Aşiretleri Ve Emperyalizm, İstanbul 1992, s.159. Sisan Kelimesi Sisli Veya Sisler Anlamına Gelir Ki Onların Sis Bölgesinden Geldiklerini İfade Eder.

[1052]

M. Şerif Fırat, Doğu İlleri Ve Varto Tarihi, TKAE, Ankara 1983, s.102

[1053]

Süleyman Sabri Paşa, Van Tarihi Ve Kürt Türkleri Hakkında İncelemeler (Gamze Gayeoğlu), TKAE, Ankara 1982, s.70. Kadri Kemal Kop (Sevengil), Anadolu'nun Doğu Ve Güneydoğusu (Yay. Haz. H. Kemal Türközü), TKAE,

2. Baskı, Ankara 1982, s.18

[1054]

Türkay, s.110, 537

[1055]

Türkay, s.139, 633

[1056]

Köprülü, “Afşar”, İA, s.29

[1057]

Yaşar Kalafat, Şark Meselesi Işığında Şeyh Sait Olayı, Boğaziçi, Ankara 1992, s.53

[1058]

Ardahan Bölgesindeki آوشارlarla İlgili Bu Bilgileri Veren

Sevgili Ahmet Aras’a Minnettarım. Ahmet Bey, 1967 Doğumlu Olup Göle’nin Kuzupınarı Köyünden Bir Ahıska Türk’üdür. Kayseri’de İkamet Eden Ahmet Bey, ME

İlköğretim Müfettişi Görevini Sürdürmektedir.

[1059]

Enver Çakar, XVI. Yüzyılda Halep Sancağı, s.188, 201

[1060]

İbrahim Yılmazçelik, 19. Yüzyılın İkinci Yarısında Dersim Sancağı, Elazığ 1999, s.125. Balabanlılar, Almatlı, Alotağı, Ferhat Uşağı ve Süleyman Uşağı obalarına ayrılır.

[1061]

Mahmut Rişvanoğlu, Doğu Aşiretleri ve Emperyalizm, Türk Kültür Yayını, s.120

[1062]

İbrahim Yılmazçelik, 19. Yüzyılın İkinci Yarısında Dersim Sancağı, Elazığ 1999, s.119-20. Maksut Uşakları, Resik Uşağı, Ferhat Uşağı, Holik Uşağı, Tat Uşağı, Bozik Uşağı, Kocakırlar, Laçin Uşağı, Han Oğulları,

Pezkevran ve Sinkan obalarına ayrılır. Yılmaz Akbulut, Bingöl Tarihi, Kültür Bakanlığı, Ankara 1995, s.106

[1063]

A. Çay / Y. Kalafat, Doğu Ve G. Doğu Anadolu'da Kuvay-I Milliye Hareketleri, TKAE, Ankara 1990, s.30

[1064]

Türkay, s.29

[1065]

Türkay, s.133

[1066]

Türkay, s.670

[1067]

Türkay, s.641

[1068]

Türkay, s.26, 72

[1069]

Bayram Kodaman, Sultan Iı. Abdulhamid'in Doğu Anadolu Politikası, Orkun, İst 1983, s.149

[1070]

Kodaman, s.158

[1071]

Mardin, Komisyon, İş Bankası, s.15

[1072]

Yaşar Kalafat, Şark Meselesi Işığında Şeyh Sait Olayı, s.49, 53, 205

[1073]

Türkay, s.90-1, 407, 417

[1074]

Türkay, s.697,

[1075]

Kadri Kemal Kop (Sevengil), Anadolu'nun Doğu Ve Güneydoğusu, TKAE, Ankara 1982, s.18

[1076]

Hilmi Göktürk, Kürtlerin Soy Kütüğü Ve Boy Tarihi, s.141-49

[1077]

Ethem Ruhi Fığlalı, Türkiye'de Alevilik-Bektaşilik, Selçuk Yay., Ankara 1994, s.7-8

[1078]

Taha Akyol, Osmanlı Ve İran'da Mezhep Ve Devlet, Milliyet Yay., İstanbul 1999, s.22-23

[1079]

Mehmet Kara, Bursa'da Tarikatlar Ve Tekkeler 2, Bursa 1993, Uludağ Yay., s.39

[1080]

Taha Akyol, a.g.e., s.33-34

[1081]

Hoca Ahmet Yesevi, Divan-ı Hikmet, TDV, Ankara 1993, s.92-93

[1082]

Ethem Ruhi Fığlalı, Türkiye'de Alevilik-Bektaşilik, Selçuk Yay., Ankara 1994, s.9

[1083]

W. Eberhart, Çin'in Şimal Komşuları, TTK, Ankara 1996, s.68

[1084]

Köprülü, Osmanlı Devletinin Kuruluşu, TTK, Ankara 1991, s.49

[1085]

Aşıkpaşaoğlu, Tevarih-i Ali Osman, Türkiye Yayınevi, İstanbul 1947, s.117

[1086]

Süleyman Sabri Paşa, Van Tarihi Ve..., s.70

[1087]

A. Y. Ocak, Türk Sufiliğine Bakışlar, İstanbul 1996, İletişim Yay., s.42

[1088]

Ocak, Türk Sufiliğine Bakışlar, s.42

[1089]

Ocak, Babailer İsyanı, İstanbul 1980, Dergah Yay., s.91-3

[1090]

Ocak, Türk Sufiliğine Bakışlar, s.159

[1091]

Mehmet Kara, Bursa'da Tarikatlar Ve..., s.40

[1092]

Ocak, Türk Sufiliğine Bakışlar, s.158

[1093]

Sümer, Oğuzlar, s.235

[1094]

Ocak, Babailer İsyanı, s.93

[1095]

Bu konuda bize bilgi veren Maniören'li sayın Metin Karakaya'ya teşekkür ederim.

[1096]

Necdet Sevinç,"Gaziآنتب'te Yer Adları Ve Türk Boyları,

Türk Aşiretleri, Türk Oymakları",Türk Dünyaıs Araştırmaları Dergisi,Ekim 1983

[1097]

Mahir Nakip, Kerkük Türk Halk Musikisinin Tasnif Ve Tahlili, Kült. Bak., Ankara 1991, s.14

[1098]

Ata Terzibaşı, Kerkük Hoyratları Ve Manileri, Ötüken, İstanbul 1975, s.155

[1099]

Türkay, s.417

[1100]

Evliya Çelebi Seyahatnamesi, Cilt 1-2, s.578

[1101]

Sümer, Oğuzlar, s.354-55, 357, 360

[1102]

Sümer, Oğuzlar, s.361-64

[1103]

Sümer, "Ağaç-Eriler", TDVİA I, İstanbul 1988, s.461

[1104]

Halid Laziboğlu, "İran'da Ne Kadar Türk Vardır, Nerelerde Otururlar", TK, Mayıs – Ağustos 1980, Sayı 211-14, s.200-

02. Burada Bir Konuya Değinelim. Aşiretlerin Nüfusları Arttıkça Mevcut Oymaklar Ve Obalar Daha Alt

Sülalere Ayrılmaktadır. Bu Önlenemez Bir Durumdur. Bu Afşarlarda Da Görülüyor. Sözgelimi, Haydar Muhammet Şahlı, Seyf-Kulu Evladı, Cihan-Kulu Şah, Molla Taharlu, Sultan Alili, Mirikitli, At-Uşağı, Pir Muratlı, Celalili,

Hallaç, Eşraflı, Mircanlı, Kamerbazlı, Gamzeli Gibi.

[1105]

Köprülü, "آوشار", s.35

[1106]

Seyit Tahir Sabahi, "Şahsevenlerde Verneh Tarzı", TDAD, Aralık 1984, s.38

[1107]

Köprülü, "آوشار", s.35

[1108]

Memduh Yagmur; "Faruk Sümer'in Gözüyle Avsarlar", TDTD, Kasim 1996, s.19

[1109]

Hüseyin Baykara, Azerbaycan İstiklal Mücadelesi Tarihi, Azerbaycan Halk Yay, İstanbul 1975, s.17

[1110]

Osmanlı Devleti İle Azerbaycan Hanlıkları Arasındaki Münasebetler, Başbakanlık Arşivleri, Ankara 1992, s.24

[1111]

Evliya Çelebi Seyahatnamesi, Cilt 1-2, s.617

[1112]

Sümer, Oğuzlar, s.359

[1113]

7 Mayıs 2000 Tarihinde Ankara'da Yapılan, Sunuculuğunu Prof. Erol Mutlu'nun Yaptığı Anadolu Türk Kültür Tarihi Ve Azerbaycan Konulu Söyleşide Konuşmacılardan Doç. Asker Kartarı'nın İfadeleri. Kartarı, Bu Afşarlar İle

Sürekli Görüştüğünü De Vurguluyor. Bu Söyleşinin Tam Metni Elimizdedir.

[1114]

Fahrettin Kırzıoğlu, "İravan/Revan Türkleri", TK Sayı 11 Eylül 1963 Ankara, s.32-33

[1115]

Evliya Çelebi Seyahatnamesi, Cilt 1-2, s.598

[1116]

Esat Uras, Tarihte Ermeniler ve Ermeni Meselesi, İstanbul 1987, s.189-90

[1117]

Erciyes Ün. Türkçe Okutmanı Ve Azerbaycan Derneği Başkanı Mahmut Sarıkaya'nın Verdiği Bilgi.

[1118]

Bütün Yönleriyle Besni, Halit Ertuğrul Bşk. Komisyon, Besni 1987, s.13, 29, 30

[1119]

Evliya Çelebi Seyahatnamesi, Cilt 9-10, sh.48. Besnilerin sarp yerlere yerleşmesinin sebebi burada çoğunlukla Kalmuklarla çatışmalarından ve korunma kaygısından kaynaklanıyor (Seyahatname, Cilt 7, sh. 438-39).

[1120]

Mehmet Saray, Dünden Bugüne Afganistan, Boğaziçi, İstanbul 1981, s.21-22

[1121]

Köprülü, "Afşar", s.34

[1122]

Z. Velidi Togan, Bugünki Türk-İli Türkistan Ve Yakın Tarihi, Enderun, İstanbul 1981, s.206

[1123]

L. Ligeti, "Afganistan آوشارlarının Dili Üzerine", Vııı. Türk

Dil Kurultayı-Bildiriler 1957, Ankara 1960, s.57

[1124]

Kıyamuddin Rai, "Afganistan Türkleri", Doğu Türkistan Dergisi, Ağustos 1990, Sayı 22, s.

[1125]

Bana Bu Konuda Yardımcı Olan Memiş Kurtuluş (1941 Şumnu İline Bağlı Ortaköy Doğumlu, Bursa'da İkamet

Etmektedir) İle Bu Bilgileri Derlememde Hizmeti Geçen Memiş Beyin Oğlu Ve Değerli Arkadaşım Ahmet Yılmaz

Kurtuluş'a (1974 Tokat-Turhal Doğumlu) Teşekkür Ediyorum.

[1126]

Türker Acaroğlu, Bulgaristan'da Türk Varlığı Ve Bulgarlarda Türkçe Soyadları

[1127]

Detaylı araştırmalar sonucu bu sayının artacağını sanıyoruz. Çünkü, küçük yerleşim birimleri gerek listelerde gerekse haritalarda yer almıyorlar. Bu köy adlarından başka kimi yer adları da آوشار adını taşır. Örnek vermek

gerekirse, Malatya'nın Arguvan ilçesinde Uluçay deresinin kollarından biri Afşar Çayı, Giresun'un Şebinkarahisar ilçesinde Tamzara civarında bir tepe Afşar Tepesi (2485 m.), Aydın'da Bafa Gölü'nün kuzeyinde bir Bizans kale

kalıntısı Afşar Kalesi, Viranşehir ile Helvadere arasında bulunan bir kilise kalıntısı da Afşarören adını taşır. Bu isimler yapılan bölge çalışmalarıyla çoğaltılabilir. Bunun en güzel örneği Mecdi Emiroğlu'nun çalışmasıdır. Emiroğlu,

Bolu ve çevresinde Türkmen boylarından kalma yer adlarırın tesbitini yapmıştır. Buna göre Bolu'da 5 köy, 2 mahalle, 7 yayla, 2 tepe آوشار adını taşıyor.

[1128]

Yeni Adı Afşar

[1129]

Yeni Adı Menteşe

[1130]

Yeni Adı آوشار

[1131]

Akşar adıyla tanınıyor.

[1132]

Eski Adı Hüseyinşeyh

[1133]

Dağardı Köyü İle Birleşti

[1134]

Yeni Adı Büyük Söbeçimen

[1135]

Yeni Adı Kuşçu

[1136]

Yeni Adı آوشار

[1137]

Eski Adı Azaplı

[i] گیولا نمث (متولد ۱۸۹۰ - متوفی ۱۹۷۶، مجارستان) ترک شناس مجارستانی است. او در کارچاق، استان سزولنوک مجارستان به دنیا آمد. علاقه او به ترکی از کارچاق شروع شد. او در دانشگاه بوداپست تحصیل کرد و در آنجا استاد گروه زبان های شرقی شد. در سال ۱۹۰۷ به استانبول آمد و در سال ۱۹۰۸ در آیدین و ازمیر بود. در سال ۱۹۰۹ به عنوان یکی از اعضای Eötvös Kollégium، در دانشگاه بوداپست نزد دانشمندان مهمی مانند Gombocz Zoltán، Munkácsi Bernát، Goldziher Ignác، Vámbéry Ármin تحصیل کرد.
بین سالهای ۱۹۱۱ و ۱۹۱۴ برای تحصیل به لایپزیگ، کیل و برلین رفت. در سال ۱۹۱۵ در دانشگاه بوداپست شروع به کار کرد. در سال ۱۹۱۶ به عنوان مدرس در بخش تورکولوژی مشغول به کار شد. کتاب زبان ترکی در سال های ۱۹۱۶-۱۹۱۷ منتشر شد. او در سال ۱۹۲۱ اولین کتاب خود را در مورد کلماتی که از ترکی به مجاری وارد شده بود، منتشر کرد. وی مؤسسه فیلولوژی ترک را تأسیس کرد (۱۹۳۰). اعضو افتخاری TDK (بنیاد زبان ترکی) است. وی درباره اقوام ترک، زبان ترکی، سرزمین مادری ترک ها و بالکان ها تحقیقاتی دارد.